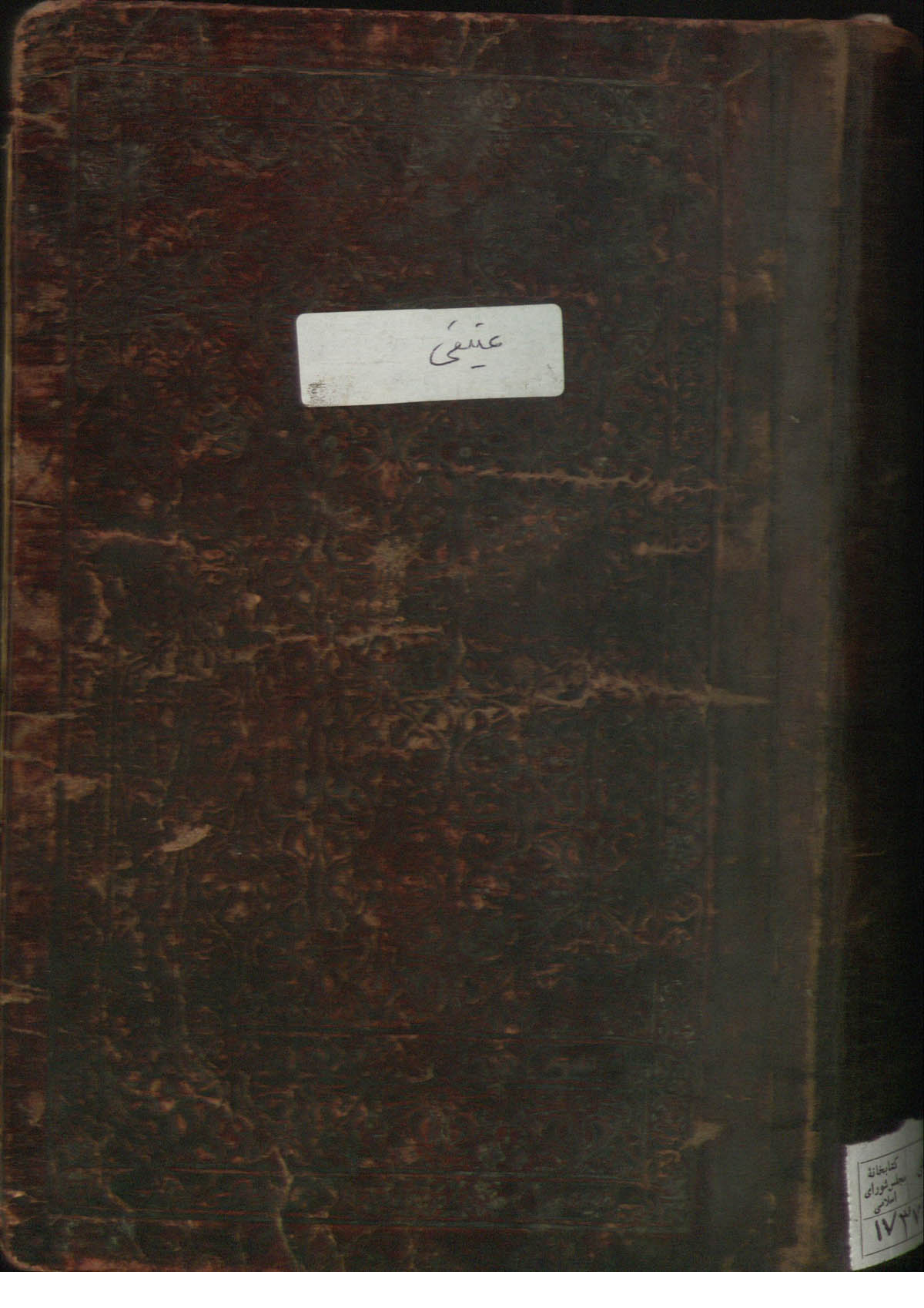

عشقی

الفصول متن کهن تازی

کتابت حدود قرن ۷ یا اول ۸

در معارف اسلامی

مؤلف هنوز شناخته نشده

مدرسی جرندابی



الفصول متن کهن تازی

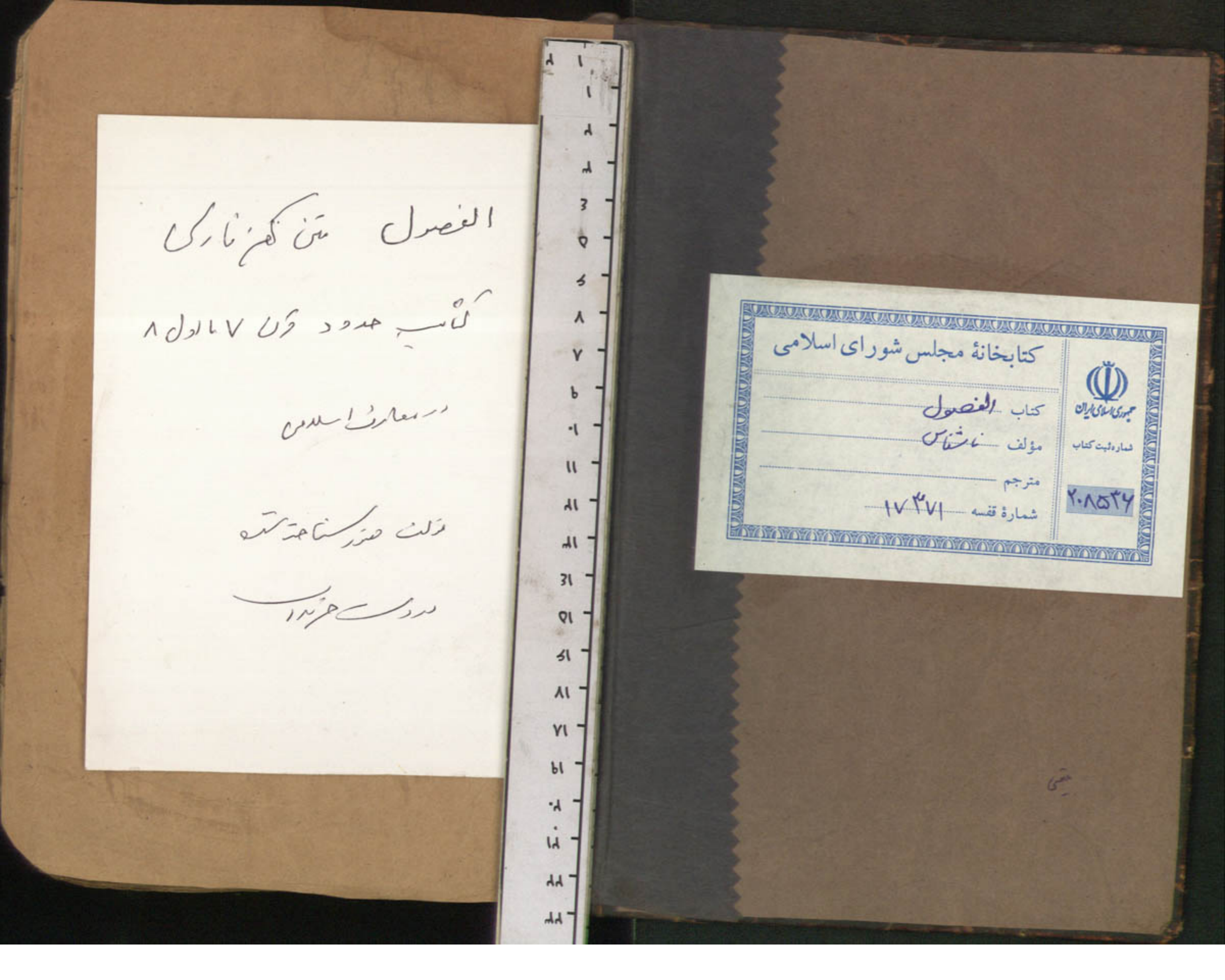
کتابت حدود قرن ۷ یا اول ۸

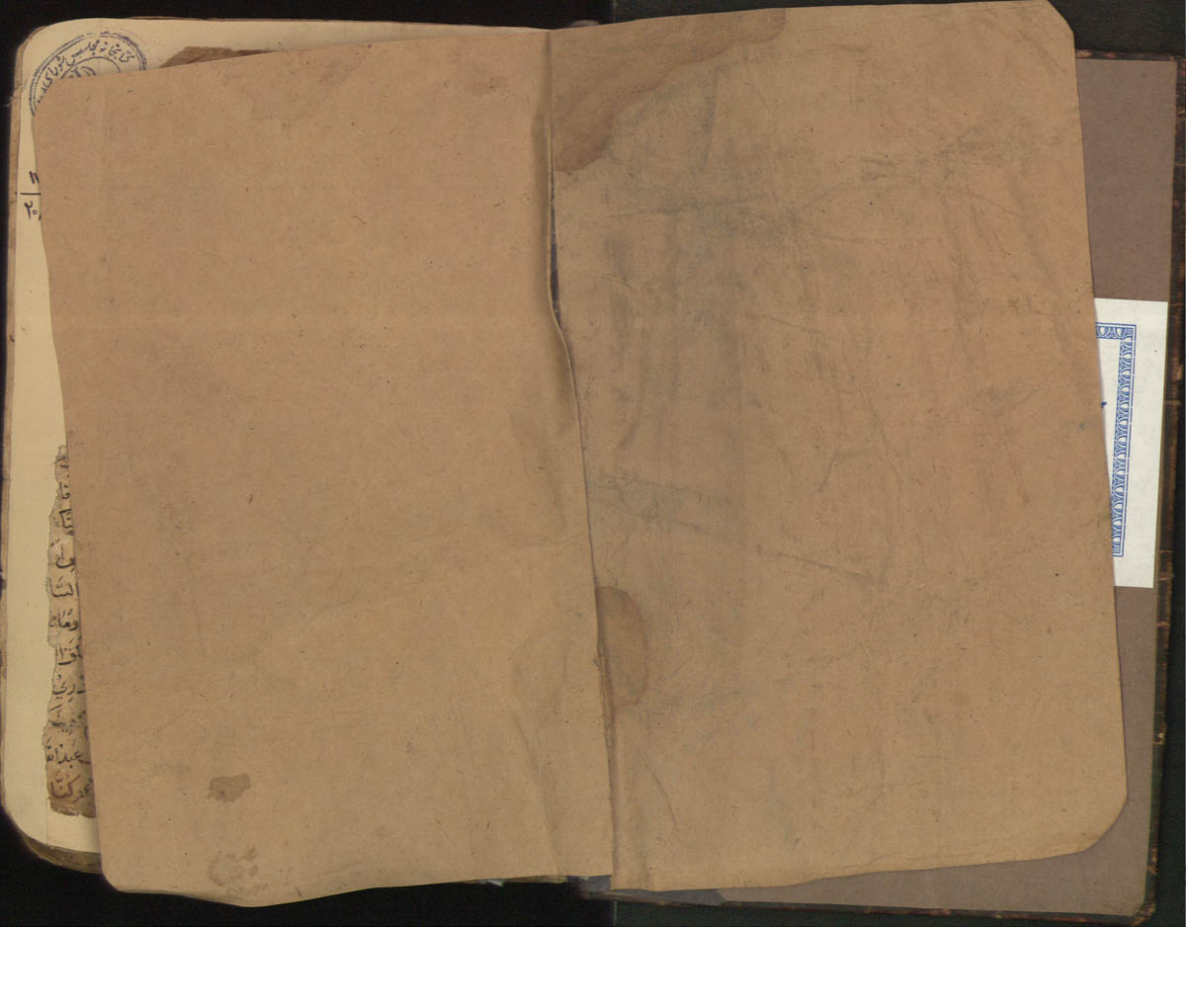
در معارف اسلامی

مؤلف هنوز شناخته نشده

مدرسی جرندابی




الفصول متن کهن فارسی
کتابت حدود قرن ۷ تا اول ۸
در معارف اسلامی
مؤلف هنوز شناخته نشده
مدرس خرمدار
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب الفصول
مؤلف ناشناس
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۳۷۱
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۵۳۶





...الايمان والاحسان و...

...عن ابيه عمر بن الخطاب رضي الله عنهما قال ...
...اعرابي شديد بياض الثياب شديد سواد الشعر
...احد فيها من رسول الله وجلس اليه واسند ركبتيه
...فسأل عن الاسلام فقال يا رسول الله ما الاسلام فقال رسول الله
...ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
...وتقيم الصلوة المكتوبة وتصوم رمضان وتؤدي الزكوة
وتحج البيت ان استطعت اليه سبيلا فقال صدقت فقال الراوي ا...
عجبنا من سؤاله وتصديقه ثم قال ما الايمان فقال رسول الله الايمان
بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر او قال وبالبعث و...
خيره وشره فقال صدقت ثم قال ما الاحسان فقال رسول الله الاحسان
ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك ثم قال متى الس...
فقال رسول الله ما المسئول عنها باعلم من السائل ولكن سأحدثك عن ا...
ان تلد الامة ربتها وان ترى الحفاة العراة العالة رعاء البهم او قا...
الشاء يتطاولون في البنيان وبرواية ان ترى الحفاة العراة الذين ...
الناس يتطاولون في البنيان وبرواية الصم البكم رؤوس الناس في
...الارض في خمس لا يعلمهن الا الله ثم قرأ ان الله عنده علم الساعة
وينزل الغيث ويعلم ما في الارحام وما تدري نفس ماذا تكسب غدا وما
نفس باي ارض تموت ان الله عليم خبير قال عمر رضي الله عنه ثم انطلق ...
فلبثت مليا او قال بعد ثالثة ثم لقيني رسول الله وقال يا عمر اتدري
السائل قلت الله ورسوله اعلم قال ذاك جبريل اتاكم يعلمكم ...

...حديث عن عبد الله بن عمر عن ابيه عمر بن الخطاب عبد الله
... رضي الله عنهما قال كنا ...

[illegible]

ومقبول رب العالمين جل جلاله گردد چه

رسول خدا صلوات الله عليه آنها را خوانده است

کرده و بعد از آن تطوعات نمازها از عيدين و خسوف

… ياد کرده و از مبادی اين فصول تا انتهاء آن

ست هر کلمه را دليل و برهان از آيات قرآن و احاديث

… اعتراض منکری نباشد و مجال طعن حاسدی نماند و چنان

… ام الناس و زنان و کودکان باشد و اگرچه از هر فصلی و بابی از آن

ست و در هر نکته و رمزی که بهره داده است گنجی از اسرار و حقا…

اين معنی بر نظر صاحب خبران و کامل نظران پيدا و عيانست و بالله

و از الله عليه اشارت فرمود نوشتن اين فصول بس جامع آن چنانکه …

…ظ دُرربار که او باد آن بزرگوار و يگانه روزگار استدعا کرده …

…ن مفهوم کرده اند درين احدا مکتوب می شود تا اگر عالمی فقيهی …

… العنی کند و در کتبت از روی لغت يا در معنی کلمه عربی يا در ترتيب …

… بايد حوالت آن بر قايل فصول نکند بلکه از ضعف فهم مستمع باشد

… از بی علمی مطالعت کننده و حوالت خطا کردن بر قايل فصول نکند

… ان کلمات از عالم علم اليقين بلکه از عالم عين اليقين …

…ت رانده است و از انجا سهو و خطا نيايد و در سمع ما خطا آيد و در دل …

و اين معنی از آن حضرت بدولت کسانی را که استعداد آن …

…رت داده باشد چنانکه رسول خدا صلوات الله عليه …

… حديث ان في امتي لمحدثين ومروعين ومحدثين و …

… از برکات دم قدسی عيسوی آن بزرگوار و يگانه …

[illegible]

چنانکه رسول خدا صلوات الله عليه ميفرمايد **حديث** تعس عبد الدينار تعس عبد الدرهم

تعس عبد القطيفة والخميصة ان اعطي رضي وان لم يعط سخط تعس وانتكس

ولا انتعش واذا شيك فلا انتقش طوبى لعبد اخذ بعنان فرسه في سبيل الله

اشعث مغبرة قدماه ان كان في الحراسة كان في الحراسة وان كان في السا…

كان في الساقة ان سال لم يعط وان شفع لم يشفع **فصل** اما آنکه ما

ميگوييم که خداست که سزد کش فرمان برند و در بند فرمان او روند اختيارا يا اضطرارا

از بهر آن ميگوييم که جز خدا هر که را وجود هست و هر چه را وجود هست همه خدا را بر …

وطاعت و عبادت و تسبيح و سجود بزبان قال يا بحال يا بعين وجود و خاصيت يا

بحکم تقدير و تسخير و قضا و کره و اضطرار يا بامر و رضا و تدبير و طوع و اختيار

و اين معنی بسيار جای ميفرمايد چنانکه الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض

والشمس والقمر والنجوم والشجر والدواب وكثير من الناس وكثير حق عليه العذاب

و چنانکه الم تر ان الله يسبح له من في السموات والارض والطير صافات قد علم صلاته وتسبيحه

والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره و چنانکه ولله يسجد ما في السموات وما في الارض

و چنانکه ان كل من في السموات والارض الا اتي الرحمن عبدا و چنانکه تسبح له السموات السبع

والارض ومن فيهن وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم

سبح لله ما في السموات والارض و چنانکه يسبح لله … پس معلوم شد که کل کاينات

و مخلوقات از عالم غيب و شهادت ملک و ملکوت همه بندگان خدا اند يا بنده بودن

… طوعی اختياری رضايی چنانکه ملايکه و انبيا و اوليا و مومنان و صالحان

يا بنده بودن تقديری حکمی اضطراری قضايی چنانکه شياطين و کافران و ظالمان

و فاسقان و عاصيان **فصل** اما اينکه ما ميگوييم که خداست که سزد که فرمان

… از خودی … اينست که وجود و هستی ذات پاک مقدس رب العالمين جل جلاله

و صفات جلال و عظمت و کبريا او را اولی و سبقی بوده است که وجود اول همه بوده

و سبب همه بوده است چنانکه خود ميفرمايد هو الاول والآخر والظاهر …

گوید یعنی لا اله الا الله از وحدت ویکانکی وبی شرکتی وبی مثلی وآن صفات نیکوست که یاد کردیم
اسمای حسنی است که ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها او را خود بوده است تا بوده است
بی سببی وعلتی بی فعل فاعلی وبی جعل جاعلی چنانکه خود میفرماید لم یلد ولم یولد
وچنانکه رسول خدا صلوات الله علیه در حدیثی که عمران حصین روایت کرده است که رسول خدا
با اهل یمن گفت که بطلب علم دین وملت آمده بودند که اقبلوا البشری یا اهل الیمن اذ لم
یقبلها بنو تمیم فقالوا بشرتنا یا رسول الله جئناک لنتفقه فی الدین ولنسالک عن اول هذا
فقال رسول الله کان الله ولم یکن قبله شیء وکتب فی الذکر کل شیء وارب العالمین جل جلاله
چون او را مثلی وکفوی نبوده است ونیست ونتواند بودن که در وجود وهستی یار وصفتی
از صفات وجود وهستی بدو ماندگی ومشابهتی دارد چنانکه میفرماید ولم یکن له کفوا احد
وبعد از وچون او نیست نتواند بود ونیست ونخواهد بودن چنانکه میفرماید لم یلد واو را
خودی چون خودی نیاورد چنانکه میفرماید بدیع السموات والارض انی یکون له ولد ولم تکن
له صاحبة وچنانکه ما اتخذ الله من ولد وما کان معه من اله وهم چنین دوام وبقاء قیومی
وهمیشگی ذات پاک او وصفات جلال وعظمت وکبریا او را حاجت بمددی وسببی
وغذایی نتواند بودن چنانکه وجود وحیات کاینات ومخلوقات که بسببی ماند یا
بمددی بباید یا بغذایی ماند یا بیفزاید یا کاهد یا بگردد وچون ذات پاک او از اینها
منزه ومقدس باشد آنرا صمدیت خوانند چنانکه خود خود را بدین نام میستاید ومارا تعلیم
این میفرماید که الله الصمد وچون ذات پاک او را وصفات جلال او را اضافت وانتسابی
وسببی نتوان بود که گویند از آنست چنانکه ملک از نورست وآدمی از خاک است وجنی
از آتش است چون ذات پاک او را وصفات جلال او را هیچ اضافتی نتوان کرد انتسابی
خوانند که قل هو الله احد یعنی پیش از وچون او نبوده که خود اولست ونه بعد از وچون
باشد که او خود آخرست ونه با اوچون او نبوده ونیست که خود بخود پاینده است دایم
وی یکی تواند بود وحضرت رب العالمین جل جلاله دانست که اخلاص ونجاة ما از آفتها ورنجها
وانده‌ها واز عذابها وعقوبتها آن جهانی ورسیدن ما بدرجات بهشت ووصول بقرب

حضرت خدا را معرفت وشناخت صفات اوست فراخ رحمتی کرده است وعنایت فرموده وصفات
جلال خود ما را تعلیم وتعریف کرده است بزبان رسول خود محمد صلوات الله علیه

فصل

اما این که میگوییم بخودی خود سزاوار است که فرمان دهد معنیش آنست که رب العالمین جل جلاله
وافریدگاری ودر قیومی ودانندگی ودر ربوبیت وپروردگاری عالمها وعالمیان از ملک وملکوت
غیب وشهادت کلی وجزوی حاجت بیاری وهمکاری ووزیری وظهیری ومشیری ندارد
هرچه میکند بخودی خود میکند وبعلم وارادت وقدرت ورحمت خود میکند چنانکه خود میفرماید
قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض وما لهم فیهما
من شرک وما له منهم من ظهیر وچنانکه اورونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات
ام آتیناهم کتابا فهم علی بینات منه وچنانکه وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له
شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا وچنانکه الذی له ملک السموات والارض
ولم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک وخلق کل شیء فقدره تقدیرا این که میگوییم
بخودی خود معنیش اینست

فصل

اما این کلمه را که یاد کردیم در اول هر دو کلمه شهادت
که اشهد یعنی میدانم وگواهی میدهم وگواهی میدهم بدانک لفظ شهادت در لغت عرب
یاد کنند وبدان علم ودانایی خواهند ویاد کنند وبدان خبر دادن از علم ودانایی وحضور
وبینایی خواهند اما آنجا که بمعنی علم ودانایی است چنانکه خدا میفرماید یا اهل الکتاب
لم تکفرون بآیات الله وانتم تشهدون ای تعلمون یعنی ای خوانندگان کتاب چرا کافر
شوید بآیتها وسخنهای خدا وشما میدانید که آن حق است ودرست وراست وچنانکه ومن
اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله وآنجا که بمعنی حضور وبینایی است چنانکه میفرماید ولیشهد
عذابهما طائفة من المؤمنین یعنی چون زانیان را حد زنند باید که طایفه از مؤمنان حاضر باشند
وبینند وچنانکه ولیشهدوا منافع لهم وچنانکه ما اشهدتهم خلق السموات والارض وآنجا که
بمعنی خبر دادن از علم ودانایی وحضور وبینایی است چنانکه میفرماید وما شهدنا الا بما علمنا
برادران یوسف پدر را گفتند که ما خبر نتوانیم دادن الا آنچه میدانیم وچنانکه فاتوا به علی
اعین الناس لعلهم یشهدون واین علم ودانایی وحضور وبینایی بر سه قسم است

قسم اول

علمی و معرفتی باشد که خود بوده باشد بی سببی و آن علم رب العالمین است جل جلاله بر وحدانیت
خود و آگاه کردانیدن خلق را از وحدانیت خود و آفریدن هر آن خلق که هر یک گواه اند
بر وحدانیت او بقال یا بحال و وجود چنانک شهد الله انه لا اله الا هو و چنانک گواهی رب العالمین
جل جلاله بر راست گویی و صدق رسالت مصطفی صلعم که قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و چنانکه
لکن الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه والملائکة یشهدون وکفی بالله شهیدا و چنانک
وکفی بالله شهیدا محمد رسول الله و چنانک علم خدا بر جمله مخلوقات که اولم یکف بربک انه علی کل
شیء شهید قسم دوم علم و معرفتی باشد که بواسطه چشم سر و حضور احساس ظاهر حاصل
شده باشد چنانک گواهی بر معاملات و مکاتبات و مبایعات چنانک خدا میفرماید و اشهدوا
ذوی عدل منکم و چنانک و اشهدوا اذا تبایعتم و لا یضار کاتب و لا شهید قسم سیم
علمی و معرفتی باشد که مشاهده چشم دل و نظر عقل و بصیرت و هدایت خدا حاصل شده باشد
چنانک گواهی ملائکه و اولوا العلم بر وحدانیت خدا که والملائکة و اولوا العلم و چنانک
گواهی بعضی علما توریت بر راست گویی و صدق مصطفی که و یقول الذین کفروا لست مرسلا
قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و چنانک اولم یکن لهم آیة ان یعلمه
علماء بنی اسرائیل این شهادة که رسول خدا علیه السلم بیان کرده است که بنیاد اسلام و مسلمانی
بر آنست که حدیث بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام
الصلوة و ایتاء الزکوة و صیام رمضان و حج البیت من استطاع الیه سبیلا یعنی
بنیاد مسلمانی بر پنج چیز نهاده آمده است اول شهادة است و پس اقامت نماز و پس زکوة
و پس روزه ماه رمضان و پس حج کردن اگر استطاعت دارد و این شهادة که نقطه
ایمان جوهر آنست که رسول خدا صلوات الله علیه جماعتی از عرب که ایشان را وفد القیس
خوانند ندی حدیث آمرکم باربع و انهیکم عن اربع آمرکم بالایمان بالله ثم قال
اتدرون ما الایمان بالله قالوا الله و رسوله اعلم ثم فسره و قال الایمان بالله شهادة
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام الصلوة و صیام رمضان و الحج و بروایة و ان تعطوا
من المغنم و انهیکم عن اربع عن الدبی و الحنتم و المقیر و المزفت قالوا یا رسول الله

و بدایت خدا حاصل کرد و سبب این بود که ایشان کمال علم و معرفت خدایی داشتند و
بالغیب و معبودی او یا معبودی دیگر جز خدا می پنداشتند یا کمال علم بصدق پیغمبری
رسول الله نیافته بودند رب العالمین جل جلاله ایشانرا کور دلان خوانده است که فانها
لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور و چنانک صم بکم عمی فهم لا یعقلون
و بچنین آن جماعتی که این کلمه میگفتند و کمال علم و معرفت بصدق رسول الله نداشتند
یا در سخن او در گمان می بودند ایشان را هم کور دلان خوانده است چنانک منافقان صم
بکم عمی فهم لا یرجعون پس درست شد که بنیاد دین و ملت و اسلام و مسلمانی
و ایمان و مومنی نه بر قول و اقرار و گفتار است و پس کی بر علم و ایمان و اعتقاد
و عمل و کردار است و خود هر اقراری و گواهی دادنی در شریعت که علمی و معرفتی
سابق و کامل در نیست و قبول نیست سبب این است که اقرار و گواهی دیوانه درست نیست
از آنک علم و معرفت و عقل ندارد و اقرار و گواهی طفل درست نیست که علم و معرفت و
عقل کامل ندارد از آنک در مکاتبات می نویسند که اقر فلان فی صحة عقله و بدنه
پس اقرار و گواهی در معاملات دنیاوی بی علمی و معرفتی درست نیست اقرار و گواهی بر وحدانیت
خدا و راست گویی مصطفی بی علمی و معرفتی درست نباشد و قبول نباشد پس معلوم شد که
اینجا علم و معرفت حاصل باشد یعنی علم و دانایی و حضور و بینایی و خبر دادن
از علم و دانایی و حضور و بینایی چنانک گفتیم فصل بدانک اکرمک الله که علم و معرفت
و ایمان و اعتقاد از دوزخ خلود و جاویدانی نیست علم و معرفت و ایمان و اعتقاد
درست بی عمل صالح دافع عذاب و سبب نجات و خلاص از عذاب ابد دو جهانی نیست که
اتفاقست میان علما و مفتیان و مجتهدان امت رسول که اگر کسی علم و معرفت و
ایمان و اعتقاد دارد که زنی حرام است و زنی کند این علم و معرفت و ایمان و اعتقاد
[illegible] سنگسار کردن از وی نکند و همچنین اگر کسی داند که دزدی حرام است و ایمان و اعتقاد
دارد و دزدی کند این علم و ایمان و اعتقاد دافع قطع ید نیست پس چون فایده حقیقی
[illegible] که خود نیست پس چون علم و معرفت و ایمان و اعتقادی [illegible]

ثم قال رسول الله لا [illegible] اسقیه فیها لا یبقی الجرذان کثیرة

تا رضا کثیرة الجرذان وان اکلته الجرذان [illegible] میفرمایم

الله وان اکلته الجرذان اکلته الجرذان وان اکلته الجرذان

شما را چهار چیز واز چهار چیز تان نهی میکنم میفرمایم شما را ایمان بخدا پس گفت میدانید

که ایمان بخدا چیست گفتند خدا داناتر و رسول او از ما داناتر پس تفسیر ایمان کرد

که ایمان بخدا شهادت است واقامت نماز و داشتن روزهٔ رمضان و دادن زکوة و خمس و اد

که ایمان بخدا شهادت است واقامت نماز و داشتن روزهٔ رمضان و دادن زکوة و این که ایشان خمسها

چهار چیز تان نهی میکنم از نبیذ کدو و چوب گز که بقیر می اندایند و این که ایشان خرما در ان میکردند

و آب درین ظرفهای انداختند و این چوب گز و کدو بغرفت تیزی بود و خرما در ان

ومستی میکرد رسول خدا صلوات الله علیه ازان نهی کرد که یعنی آب و خرما درین ظرفها میکردند

در پوست انگنید گفتند یا رسول الله در زمین ما موش بسیار باشد و خرمها ادیم می خرند

رسول خدا علیه السلام ببندید و گفت اگرچه موش انرا بخورد و اگرچه موش انرا بخورد و اگر

چه موش انرا بخورد واین شهادة که بالاترشاخ ایمانست همانست که رسول خدا صلوات الله

علیه فرموده است حدیث الایمان بضع وسبعون شعبة اعلاها او قال افضلها شهادة

ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وادناها اماطة الاذی عن الطریق والحیاء

شعبة من الایمان یعنی ایمان هفتاد اند شاخ است بالاتر شاخها آن شهادت است و زیر تر

شاخی رنج واسباب رنج از راه خلق خدا یفکندن است و شرمندگی هم شاخی از ایمانست

واین شهادت که رسول خدا بیان کرده است که بنیاد اسلام و مسلمانی بر انست و تفسیر

ایمان خود آنست و بالاتر شاخها ایمان همانست نه آن علم است که خود بود نه آنست

که آن علم رب العالمین است جل جلاله و نه آن علم است که بمشاهدهٔ چشم سر و حضور حس

ظاهر بود که ما در معنی شهادة گفته ایم که بوجه آزیده که عقل و اختیاری دل در وی

فرض عین است و واجب ولازم و ضرورت که بدانسته باشد و باور کرده باشد و در دل

که از ازل آزال تا ابد آباد هیچ هستی و موجودی نبوده است و نه هست و نه خواهد

بود که سزد که فرمانش برند الا خدا این علم و معرفت بمشاهدهٔ چشم و حضور حس

حاصل نکرده بلک آن علم و معرفتست که بمشاهدهٔ چشم دل و نظر و عقل و بصیرت

عذاب این جهانی نیست دفع عذاب آن عالم کند چنانک رسول خدا صلوات الله علیه [illegible]

مدعم را در آتش دیدم بگلیمی که از غنیمت دزدیده بود و معلوم و درست است که مدعم خادم خاص

رسول بود و علم و معرفت و ایمان و اعتقاد داشت که دزدی حرام است چون گلیمی بدزدید

آن ایمان و اعتقاد دفع عذاب ازوی نکرد و نظیر این مجانست که رسول خدا صلوات الله

علیه میفرماید حدیث لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن ولا یشرب الشارب حین یشرب

وهو مؤمن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن ولا ینتهب نهبة ذات

شرف یرفع الناس الیها ابصارهم وهو حین ینتهبها مؤمن یعنی هیچ

کننده زنی نکند و مومن باشد و هیچ خمر خورنده خمر بخورد و مؤمن باشد و هیچ دزدی

کننده دزدی نکند و مؤمن باشد و هیچ غارت کننده غارت نکند و چیزی ببرد که

قیمتی و بهایی دارد و رغبت و نگرش مردم بدان باشد و آن غارت کننده

در ان حال که می برد مؤمن باشد و کمال ایمان دارد و معلوم و یقین است که این خمر میخورد

یا زنی میکند یا دزدی میکند یا غارت میکند ایمان بخدا دارد و نماز میکند و روزه میدارد

و علم و معرفت و ایمان و اعتقاد دارد که دزدی حرام است یعنی چون بسبب گناه کردن

از خمر و زنی و دزدی در دوزخ خواهد شد و ادخال الجباة و خراص از دوزخ نیست آن

ایمان که دارد فایده بخش نیست که فایده ایمان آنست که خود در دوزخ نرود پس که ایمان دارد

و در عذاب خواهد افتاد آن ایمان فایده ندارد و چون فایده ده نیست در عدم دخول

هم ضمانت که خود نیست یعنی لزوم ایمان و اعتقاد بی عمل فایده بخش است در خلاص

خلود فایده بخش نیست در عدم دخول و نظیر این ضمانت که رب العالمین جل جلاله در حق

جهودان بر رسول و یاران می فرماید قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر

ای رسول و یاران او بجنگ انان روید که ایمان بخدا و روز آخر ندارند یعنی جهودان

و معلوم است که جهودان ایمان بخدا دارند که خدا میفرماید از بهر ایشان که یا ایها الذین

آمنوا آمنوا بالله و ایمان بآخر داشتند که میگفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة

چون ایمان بقرآن و محمد ندارند و ایمان چون ایمان ابوبکر [illegible]

را دید فایده بخش نیست و چون فایده بخش نیست مجانست او نیست و نظیر این
مجانست که رب العالمین جل جلاله میفرماید فَلا وَرَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ
بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً معنی پس نه بود که
تو که ایشان مومن نباشند تا آنگاه که ترا حاکم خود کنند در هر داوری و خلافی که میان ایشان
افتد و پس هر حکم و داوری که تو میان ایشان کنی اگر مخالف هوا و طبع و نفس ایشان باشد در
خود نرنجند و تسلیم باشند سبب نزول این آیت یاد کرده شد و نظیر این مجانست که رسول خدا
صلوات الله علیه میفرماید حدیث وَاللهِ لا یُؤْمِنُ وَاللهِ لا یُؤْمِنُ وَاللهِ لا یُؤْمِنُ قِیلَ مَنْ یا رَسُولَ الله
قالَ مَنْ لا یَأْمَنُ جارُهُ بَوائِقَهُ یعنی بخدا که مومن نباشد بخدا که مومن نباشد بخدا که مومن نباشد
گفتند که یا رسول الله گفت آنکه همسایه از شر او امین نباشد این که همسایه با هم محلت با هم
شهری از شر او امین نیست ایمان بخدا دارد و نماز میکند و روزه میدارد و قرآن میخواند
یعنی چون سبب رنجانیدن هم سایه و هم محلت و هم شهری که از شر او امین نیستند در
دوزخ خواهد شد آن ایمان فایده بخش نیست و چون فایده بخش نیست در عدم دخول
مجانست که خود نیست یعنی در حق عدم دخول و نظیر این از گوی عقل آنست که اگر
طبیبی عاقل عالم بیماری را گوید که او علت صفرا باشد که سکنجبین بخور تا صفرا برود و
آن بیمار این سخن از طبیب بشنود و بداند و باور کند و باعتقاد کند و در صدق سخن طبیب معتقد شود
و در طبیب شاها گوید و سکنجبین نخورد آن ایمان و اعتقاد در حق برخاستن صفرا فایده بخش
باشد همچنین چون رسول خدا صلوات الله علیه فرموده که خمر مخور و زنا مکن که عذاب در زنا است
و آنکس که این سخن بشنود و بداند و باور کند و در صدق سخن رسول معتقد شود و در رود پس
رسول سید ... و پس خمر خورد و زنا کند آن ایمان برسول در حق برخاستن عذاب
فایده بخش نیست و چون فایده بخش نیست مجانست که خود نیست در حق دفع کردن عذاب
این جمله دلیل آنست که علم و ایمان و اعتقاد بی عمل سبب نجات و خلاص از عذاب
دوزخ نیست اگر چه علم و ایمان و اعتقاد در دوزخ خلود و جاویدانی نیست
تفصیل اما این که میگوییم اشهد میدانم و گواه میشوم یعنی بدانایی میدانم که در آن

بی گمان و جنان بریقین و عیان که گوییا حاضر آنم و گواهی میدهم یعنی خبر میدهم که بر آن
که هیچ هستی و موجودی نبوده است و نه هست و نه خواهد بود که سزاوار فرمان دهندگی
یا فرمانش برند الا خدا که فرمانی جز خدا بردن سبب فساد یاد کرده است و چنانک وَکَمْ قَصَمْنا
مِنْ قَرْیَةٍ کانَتْ ظالِمَةً و چنانک وَکَمْ اَهْلَکْنا مِنْ قَرْیَةٍ بَطِرَتْ مَعِیشَتَها فَتِلْکَ مَساکِنُهُمْ
لَمْ تُسْکَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ اِلّا قَلِیلاً و چنانک وَکَاَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَکْناها وَهِیَ ظالِمَةٌ فَهِیَ
خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها و چنانک وَکَذلِکَ اَخْذُ رَبِّکَ اِذا اَخَذَ الْقُری وَهِیَ ظالِمَةٌ
و چنانک فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خاوِیَةً بِما ظَلَمُوا و چنانک وَکُلّاً تَبَّرْنا تَتْبِیراً و نیز فرمان
جز خدا بردن سبب قحطها و تنگیها است چنانک خدا میفرماید وَضَرَبَ اللهُ مَثَلاً قَرْیَةً کانَتْ
آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً یَأْتِیها رِزْقُها رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللهِ فَاَذاقَهَا اللهُ
لِباسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ و چنانک لَقَدْ کانَ لِسَبَاٍ فِی مَساکِنِهِمْ آیَةٌ
جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَشِمالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْکُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ
فَاَعْرَضُوا فَاَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ اُکُلٍ خَمْطٍ
وَاَثْلٍ وَشَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَهَلْ نُجازِی اِلَّا الْکَفُورَ و چنانک
وَقالُوا مَهْما تَأْتِنا بِهِ مِنْ آیَةٍ لِتَسْحَرَنا بِها فَما نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِینَ فَاَرْسَلْنا عَلَیْهِمُ الطُّوفانَ وَالْجَرادَ
وَالْقُمَّلَ وَالضَّفادِعَ وَالدَّمَ آیاتٍ مُفَصَّلاتٍ فَاسْتَکْبَرُوا وَکانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ
و فرمان خدا بردن و فرمان خدا بودن سبب امن و راحت و فراخ نعمتی و سبب
عمارت و آبادانی عالم است و سبب جمال و رفعت و سعادات و سیادات انسان
ادم چنانک گفتیم و این معنی رب العالمین جل جلاله بسیار جای یاد کرده است و چنانک وَلَوْ اَنَّ
اَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ وَلکِنْ
کَذَّبُوا و چنانک وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَلَاَدْخَلْناهُمْ
جَنّاتِ النَّعِیمِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقامُوا التَّوْراةَ وَالْاِنْجِیلَ وَما اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَکَلُوا
مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ و چنانک لِلَّذِینَ اَحْسَنُوا الْحُسْنی وَزِیادَةٌ ... پس باید که
شهادة این علم و معرفت حاصل باشد اول علم و معرفت ... خدا ...

از وانش [illegible] فرمان خدا بردن سبب خرابی و فساد عالم و نقصان و نیستی نسل
آدم است دویم علم و معرفت بسزا الهیت و معبودی و فرمان دهی خدا که فرمان خدا
سبب اصل هستی و قیام هستی و کمال هستی کلیات مخلوقات و هر آفریده است و سبب کمال
و سعادات بنی آدم است سیوم علم و معرفت انکه محمد رسول الله رسول و فرستاده خدا است
با همه کس فصل واشهد ان محمدا رسول الله یعنی میدانم و گواهی شوم و گواهم و گواهی
میدهم یعنی بدانایی میدانم ندران نه که ام چنان بریقین و عیان که راخ می بینم و حاضرانم و
گواهی میدهم یعنی خبر میدهم که برانم که محمد [illegible] فرستاده خدا است بما و بهمه کس و
معنی محمد در لغت عرب ستوده نیک ستوده بسیار ستوده در همه چیز ستوده است و این نام
رسول مختار صلوات الله علیه ستوده کی و پسندیدگی اخلاق و صفات و خواص خداداد مادرزاد
بوده تا مستحق [illegible] بوده که ان اخلاق و صفات و خواص نه بکسب و سعی و جهد و تربیت
و تزکیت او را حاصل [illegible] بوده [illegible] فضل در عین خلقت او را بخشیده بود چنانک
رب العالمین جل جلاله در حق اخلاق او میفرماید وانک لعلی خلق عظیم و چنانک در عالم صورت
و تزیین خلقت حسن و جمال که آمده که از مشاطه مستغنی می باشد چنانک شاعر گفته است شعر
حسن الحضارة مجلوب بتطرية ۞ وفی البداوة حسن غیر مجلوب ۞ در عالم معنی حسن و جمال
در صفات و اخلاق می افتد که از تربیت و تزکیت خلق و از ریاضت و مجاهده مستغنی می
چنانک اخلاق و صفات پیغمبران که خدا میفرماید از هر ایشان چنانک از هر یحیی علیه السلام یاد کرده است
و حنانا من لدنا و زکوة وکان تقیا الی قوله ولم یکن جبارا عصیا و چنانک از هر عیسی علیه
میفرماید قال انی عبد الله آتانی الکتاب وجعلنی نبیا الی قوله ولم یجعلنی جبارا شقیا و چنانک
از هر سلیمان صلوات الله علیه میفرماید ففهمناها سلیمان و در تفسیر آورده اند که یازده ساله بود
و چنانک از هر داود علیه السلام میفرماید که وقتل داود جالوت و در تفسیر آورده اند که هفت ساله
بود و چنانک از هر ابراهیم صلوات الله علیه میفرماید که لا احب الآفلین و در تفسیر آورده است
که هفت ساله بود تا عاقلان بدانند که اخلاق و صفات پیغمبران نه بکسب و سعی و جهد باشد
و کرامت الهی من جانب الله در عین خلقت ایشان را بخشیده باشد و چنانک از هر [illegible] میفرماید

ثم يعيده وهو اهون عليه وله المثل الاعلى في السموات والارض وهو العزيز الحكيم
یعنی اوست آن خدای که آفرینش اول پیدا کرده است و از نیست و نابوده بیافرید
و باز اعادت کند و باز آفریند و آنجا که نظرها عقول و اندیشها خلق است باز آفریدن
هر دو یکسانست و نزد رب العالمین جل جلاله در عقلا جهان نامود [illegible] این عالم محسوس
که در ان تواند دید می نماید تا بدان بدانند بودها آن عالمی نامحسوس که در ان نتوان دید
نامودها بیرونی برهانی باشد بر بودها اندرونی آنجا که میفرماید یا ایها الناس ان کنتم
في ريب من البعث فانا خلقناكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة
مخلقة وغير مخلقة لنبين لكم ونقر في الارحام ما نشاء الى اجل مسمى ثم نخرجكم طفلا
ثم لتبلغوا اشدكم ومنكم من يتوفى ومنكم من يرد الى ارذل العمر لكيلا يعلم من بعد
علم شيئا وترى الارض هامدة فاذا انزلنا عليها الماء اهتزت وربت وانبتت من كل زوج
بهيج ذلك بان الله هو الحق وانه يحيي الموتى وانه على كل شيء قدير وان الساعة آتية
لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور خلاصه معنی آیت آنست که چنانک در اطوار
خلقت حالا بعد حال خلقا بعد خلق در وجود می آیند از انکه خاک حالتی دیگر است
و نطفه حالتی دیگر و مضغه حالتی دیگر و طفل حالتی و بلوغ حالتی دیگر و همچنین
در واز یستن حالا بعد حال در اطوار خلقت می آیند طورا بعد طور یا در [illegible] و نعیم
و مقام ملکی یا در نار و سوز جحیم و مقام شیطانی اما ارواح آدمیان صفت
بقا دارد و هرگز نیست نمی گردد و باز آفریدن تن و جسم می افتد [illegible]
چنانک خدا میفرماید و ضرب لنا مثلا ونسي خلقه قال من يحيي العظام
وهي رميم قل يحييها الذي انشاها اول مرة وهو بكل خلق عليم
فصل في بيان العلم والعلماء الربانيين [illegible] همه خیرات
و سعادات و سیادت دو جهانی و اصلاحات جاودانی و کام [illegible]
جهانی و بنیاد مقامات راه خدا از زهد و معرفت و تصوف و دین و
ایمان و ملت مسلمانی علم است بهر علمی علمی که از حضرت خدا [illegible]

و نا اندیشه از عقلها بر آمده باشد و بواسطه ملایکه یا بی واسطه با نبیا آمده
یا غذا بی واسطه چنانک وکلم الله موسی تکلیما وچنانک وما کان لبشر ان
یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب وآن بواسطه چنانک او یرسل رسولا
فیوحی باذنه ما یشاء خصوصا که محمد مصطفی صلوات الله علیه در آمده باشد که
این امت را و کافه امم را بعد از بعثت محمد مصطفی و نزول وحی بدو عمل و طاعت
و عبادت بر هیچ علمی و کتابی درست نیست و راست و قبول نیست الا بر علمی و کتابی
و وحیی و تنزیلی که محمد مصطفی صلوات الله علیه فرو فرستاده آمده است چنانک خدا
میفرماید آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمومنون سبب اینست که رب
العالمین جل جلاله در جمله کتابها منزل که بر پیغمبران و رسولان فرو فرستاده
است خصوصا قرآن خلق را علم و دانایی و دانستن فرموده است انبیا را و اولیا را
و کافه مومنان را چنانک فاعلم انه لا اله الا الله وچنانک اعلم ان الله علی کل شیء قدیر
وچنانک فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو وچنانک ولیعلموا انما هو اله واحد
و سبب اینست که رسول خدا صلوات الله علیه طلب علم بر کافه امت فرض و واجب
کرده آمده است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم و این خود هر عاقلی زیرکی خردمندی
میداند که مراد خدا تعالی از فرو فرستادن کتابها منزل تعلیم خلق است تا نادانی
دانا گردد و تا جاهلی عالم گردد و تا عقول بشری که از مادر زاده ناقص و نادان می زاید
که خدا میفرماید والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا از معلومات ازلی
خود خبر دهد و نیز هر عاقلی داند که مراد خدا تعالی از فرستادن پیغمبران و رسولان
همین است تا اهل این جهان را کارها آن جهانی در آموزانند و عاقلان را از احوال آن
جهانی خبر دهند که اگر عقل راه بجزای میدانستی خود وحی نیامدی و اگر عقلا جهانی
چنانک کارهای این جهان میدانند کارهای آن جهانی دانستندی خود انبیا و رسل نفرستادندی
حکمت اینست که رب العالمین جل جلاله مثل علم در قرآن بآب زده است که انزل
من السماء ماء فسالت اودیة بقدرها و معتبران اهل تفسیر برانند که این در این

آیت علم وحی است از آنک در میانه این آیت بیان کرده است کذلک یضرب الله الحق
والباطل حکمت اینست که رسول خدا صلوات الله علیه مثل علم که رب العالمین جل جلاله
او را داده است بآب باران مثل زده است چنانک در صحیح است و ابو موسی
اشعری رضی الله عنه روایت میکند حدیث انما مثلی و مثل ما بعثنی الله به من العلم
والهدی کمثل الغیث الکثیر اصاب ارضا وچنانک آدمیان را در حیات و زیستن
و زندگانی این جهانی از آب چاره نیست که ومن الماء کل شیء حی در حیات
و زیستن و زندگانی جاودانی آن جهانی از علم چاره نیست وچنانک در پاکی و
پروردن و حیات و افزودن ظاهرها آب بکار می باید و اگر نباشد در باید
همچنین در پاکی و پرورش و حیات و افزودن باطنها و سرها یعنی نفسها و
دلها و جانها علم حق بکار می باید و اگر نباشد در باید و بعد از این رب العالمین
جل جلاله علم را و علما را و طالبان علم را فضیلتها و ثناها و ثوابها بسیار
یاد کرده است در کتابها منزل خصوصا در قرآن و ایشان را در منزلتها و مرتبها
بلند بزرگوار یاد کرده است با او ملایکه با و پیغمبران و رسولان خود چنانک
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم چنانک انا انزلنا التوریة
فیها هدی ونور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا والربانیون
والاحبار بما استحفظوا من کتاب الله وچنانک وکاین من نبی قاتل معه
ربیون کثیر ای ربانیون کثیر وچنانک اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم وچنانک گواهی ایشان با گواهی خود یاد کرده است که قل کفی بالله
شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب اما نه هر علمی و نه هر عالمی علم
حق نافع در دو جهان که از خدا در آمده باشد بواسطه ملایکه یا بی واسطه با نبیا
در آمده باشد و درین عصر باید که بمحمد مصطفی صلوات الله علیه در آمده باشد که درین
جهان چراغ صراط مستقیم باشد و در آن جهان نور عرصات باشد و عمل
سبب نجاة از دوزخ و خلاص از درکات و طبقات باشد و عین آن

درجات باشد و سبب امن و آسایش بر عرفات باشد و اسباب نزدیکی بحضرت خدا
و قربات باشد و علما حق داننده حق آموزاننده راست بیننده راست کننده صاحب
بصیرت خداوندان استبصار و ابصار اند ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار
خلق را در تزکیت و تربیت و تطهیر و تنویر و تخلیه و تحلیه و تجلیه
آورند و نفسها و دلها و جانها و روانها و تنها پاک کرده اند و روشن کنند
و برزایند و بپرورانند و افزوده کرده اند چنانک فرمانست کونوا ربانیین
بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون و برهان بدین سخن آنست
که این که رب العالمین جل و علا فرموده است در حق علما که اولوا العلم بوهم
عالمی نیفتد که معنی اولوا در لغت عرب خداوندانست چنانک گویند رجال
اولوا مال او قوم اولوا مال یعنی مردانی خداوند مال و چنانک خدا میفرماید
که قولوا نحن اولوا قوة و اولوا باس شدید و معنی خداوندی مال و نشان خداوندی
نفاد و جواز و روایی تصرفاتست در مال خود بر مراد خود تا اگر خواهد مال
داشته را سرمایه سازد و بدان مالها نا داشته بدست آورد و اگر خواهد
بی چیزی ناداشتی را بمال بخشی و دادن مال توانگری چون خود یا نزدیک خود
کرده اند همچنین اولوا العلم آن باشد که از علما و دانسته علمهاء نا داشته بدست
تواند آورد بقوت نظر و بصیرت و اجتهاد و استنباط یا نادانی جاهلی
را بتعلیم و تربیت دانای چون خود یا نزدیک خود تواند کرد و باید چنانک علما
و فقها صحابه و خلفاء راشدین چون ابو بکر و عمر و غیر ایشان و علما
تابعین چون حسن بصری و امثال او و ائمه مجتهد چون شافعی و ابو حنیفه
و احمد و مالک رضی الله عنهم که بقوت نظر و بصیرت و اجتهاد و استنباط از
اصول نصوص آیات محکمات و از احادیث و اخبار صحاح فروع احکام فقه و مسایل
و مذهب بیرون آورده اند و عالمیانرا بنهاده اند و تعلیم کرده اند فروعی
که موافق اصولست در علل احکام و موجب و مقتضی و مناسبات و موجبات

ومقتضیات و شواهد اصول با عتبارات بر فروع چنانک از عبد الله عباس رضی الله عنهما
روایتست که العلم ثلثة آیة محکمة و سنة قایمة و فریضة عادلة
آنچ نام علم بروی افتد سه است آیات محکماتست یعنی معانی قرآن و مراد آن
و سنت قایمه است یعنی حدیث رسول و مراد آن و فریضه عادله است یعنی
مسایل و احکام فقه و مذهب که علما از آیات و اخبار استنباط کرده اند
اما آن علما و فقها که در علمها بر سر آمده اند و متبحر شده باشند و در مذهب
یکی از ائمه بر سر آمده و بدرجه فتوی رسیده باشد و از مسموعات و اقوال مقتدای
خود شافعی یا ابو حنیفه تصرفی و تجاوزی نتواند کرد و بقوت و اجتهاد و
استنباط از آنجا بدر نتواند رفت یعنی ناقل مذهب باشند ایشانرا اولوا العلم
نخوانند لیکن اوتوا العلم خوانند و ایشانراهم فضیلت و زیادات درجات هست
چنانک خدا میفرماید یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات
اما اوتوا العلم بر انبیا و اولیا و مجتهدان افتد که قوة نظر و بصیرة در اجتهاد
و استنباط دارند و بدانک اتفاقست میان اصحاب مذاهب که اگر کسی وصیت
کند که مال من بعلما دهید ینطلق الی علماء الشریعة بعلما شریعت باید داد یعنی
آنانک سه علم دانند تفسیر قرآن و حدیث رسول و فقه و مذهب دانند و
معانی و مراد هر یک دانند یعنی بلغوی و ادیب و طبیب و منجم و شاعر و
واعظ و متکلم و امثال ایشان نتوان داد و نیز رب العالمین جل جلاله علما
بصیرت خداوندان استبصار و ابصار را به بینا آن زده است و نادانان
و جاهلان و آنانک بتقلیدهاء باطل و تعصبات ناواجب از علم حق و
علما حق دانان حق گوی باز مانند مثل ایشان بکوران زده است
افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی انما یتذکر اولوا الالباب
و چنانک وما یستوی الاعمی والبصیر و چنانک مثل الفریقین کالاعمی والاصم
والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون و ...

جل جلاله اکثر جایها که در قرآن ذکر نور کرده است علم حق بدان می خواهد و ایمان بدان
و اعمال و اخلاق عالمانه چنانکه یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا
الیکم نورا مبینا و چنانکه واتبعوا النور الذی انزل معه و چنانکه فآمنوا بالله ورسوله
والنور الذی انزلنا و اکثر جایها که رب العالمین جل جلاله در قرآن ذکر ظلمات میکند جهل
و نادانی بدان خواسته و تکذیب و کفران و اعمال و اخلاق جاهلانه چنانکه
بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور
و چنانکه هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و اکثر مفسری
در تفسیر نور ایمان بدان خواسته است علم و دانایی در ان داخل است که ایمان
بی علم نتواند بود که خدا در قرآن انجا که ذکر ایمان کرده است علم بر ایمان سابق یاد
کرده است که قال الذین اوتوا العلم والایمان اما علم و معرفت بی ایمان باشد
چنانکه علم و معرفت جهودان که می دانستند که قرآن و رسول حق است و باور نمی
کردند که وان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون و چنانکه فلما جاءهم
ما عرفوا کفروا به اما ایمان بی علم و معرفت نباشد چنانکه خدا میفرماید
واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من
الحق یقولون ربنا آمنا و اکثر معتبری در ظلمات کفر آورده است جهل
در ان داخل است که کفر بی جهل نباشد و خدا در قرآن کافران را جاهل میخواند
چنانکه ولکن اکثرهم یجهلون و چنانکه افغیر الله تامرونی اعبد ایها الجاهلون
چنانکه واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما پس درست شد که کفر بی جهل
نباشد اما جهل بی کفر باشد چنانکه جهل مادر زاد که خدا میفرماید عملوا السوء
بجهالة یعملون السوء بجهالة عمل سوء بجهالة و پیر رب العالمین جل جلاله
علما را است بینندهٔ راست نماینده را مثل بزندگان زده است و نادانان و
جاهلان را و عاقلان و زیرکان را اگرچه بعقل و زیرکی بر سر آمد جهان باشد
[illegible] و علما حق کوی خبر ندارند مثل ایشان بمردگان زده است

و بر رفتاران در ظلمات که اومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی
الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها و چنان بوده است که حیات جانها
و دلها علم است و مرگ جانها جهل است و خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا
استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم و چنانکه وما یستوی الاحیاء
ولا الاموات و چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید مثل الذی یذکر الله
والذی لا یذکر کمثل الحی والمیت و چنانکه الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا
ذکر الله او عالم او متعلم و از مرتضی علی کرم الله وجهه روایتست که الناس
ثلثة عالم ربانی ومتعلم علی سبیل النجاة والباقی همج رعاع اتباع کل ناعق
یمیلون مع کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجاوا الی رکن وثیق الانعام
السائبة خیر منهم ثم قال یا کمیل العلم خیر من المال العلم یحرسک وانت تحرس
المال مات خزان الاموال وهم احیاء والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم
مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة این که امیر المومنین علی کرم الله وجهه
فرموده است در ان معینها و حقیقتها بسیارست اما ظاهر معنی آن گفته آید
تا عامهٔ مردم بدانند و سر و حقیقت آن وقتی دیگر گفته آید انشاء الله اما اینکه گفت
الناس ثلثة مردمان سه اند علم ربانی عالم ربانیست یعنی پرورده بعلم
ربوبیت و پرورندهٔ خلق بدان علم در تزکیت نفسها و تنویر دلها و تربیت جانها
و اصلاح جسمها و متعلم علی سبیل النجاة و آموزنده از بهر نجاة خود را یعنی نه
عوض مال و نعمت را و نه جاه و حرمت را و نه ریا و صیت و سمعت را والباقی
همج رعاع و افتاده دیگر پروانه چراغ اند یا سقط گیاه اند اتباع کل ناعق پس رو هر
آوازی اند یمیلون مع کل ریح بهر بادی میل کنند و هر بادی ایشان را بجنباند
و بجنبانند لم یستضیئوا بنور العلم بنور علم ضیا و روشنی نیافته باشند
ولم یلجاوا الی رکن وثیق و تکیه و اعتماد بر جایی و رکنی استوار ندارند
خیر منهم [illegible] از ایشان بهتر [illegible]

نام او کمیل بن زیاد بود و گفت یا کمیل العلم خیر من المال علم و دانایی بهتر
از مال دنیاوی العلم یحرسک وانت تحرس المال علم ترا نگاه دارد و مال ترا نگاه باید
داشت مات خزان الاموال وهم احیاء و مال داران مال نگاه داران که زنده
اند مرده اند والعلماء باقون ما بقی الدهر و عالمان که از جهان رفته اند باقی و
پاینده اند تا جهان باقی است اعیانهم مفقودة عینها و شخصها ایشان نا
پیدا است وامثالهم فی القلوب موجودة و امثال ایشان یعنی اخلاق و سیرتها
ایشان در دلها موجودست و از سهل عبد الله تستری قدس الله روحه روایت
که گفت الناس کلهم هلکی الا العالمین والعالمون کلهم هلکی الا العاملین
والعاملون کلهم هلکی الا المخلصین والمخلصون علی خطر عظیم و نیز رب العالمین
جل جلاله قرآن را و علم قرآن را مثل بریسمان زده است که واعتصموا بحبل الله جمیعا
و معنی اعتصام دست در ریسمان زدن است و معنی نه آن باشد که مصحف قرآن
برگیرند یا بخوانند یا بنویسند بلکه معنی آن باشد که مراد آیات قرآن بدانند
و باور کنند و بعمل آورند که آنکه قرآن نداند یا داند و باور نکند یا باور کند و بعمل نیاورد
دست در ریسمان نزده باشد و نیز رسول صلوات الله علیه قرآن را هم مثل بریسمان زده
است که القرآن حبل الله المتین طرفه بید الله وطرفه بایدیکم یعنی قرآن ریسمان
خدا است طرفی خود دارد و طرفی در دست شما است یعنی دست دل و جان در علم و
و عمل بباید زنید و سر آنکه قرآن را مثل بقرآن [بریسمان] زده است آنست که معنی ریسمان و
فایده ریسمان آنست تا دوری بواسطه آن نزدیک کرده و یا پستی بواسطه آن بلند
کرده همچنین آدمی از خاک و گل و لوش آفریده اند و در میان گل و خاک و لوث
آفریده اند و اگر بدان بماند و پی روی شهوات کند از بهایم و انعام زیر تر است که اولئک
کالانعام بل هم اضل و از اسفل سافلین است پس قرآن را از بهر آن بریسمان خوانده
است که آنکه از اسفل سافلین است بواسطه آن باعلی علیین رسد و آنکه در مقام
حیوان است بواسطه آن باوصاف ملکی رسد چنانکه خدا میفرماید لقد خلقنا الانسان

فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات
کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم
یشهده المقربون و نیز رب العالمین جل جلاله قرآن را و علم قرآن را بروح
خوانده است چنانکه وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و چنانکه یلقی الروح
من امره و چنانکه ینزل الملائکة بالروح من امره و از آن قرآن را بجان خوانده
که یعنی چنانکه تن بجان زنده است جان بعلم قرآن زنده است یعنی آنکه بعلم
قرآن زنده نیست اگرچه بتن زنده است و اعضا زنده است بدل و جان مرده
و نیز علم را و علما را و طالبان علم را این هم فضیلتی و شرفی و جلالتی باشد
که رب العالمین جل جلاله رسول و یاران فرموده است که فسئل الذین یقرؤن
الکتاب من قبلک در این آیت اگرچه مخاطب رسولست مراد از خطاب بعضی
از یاران اند که در تاخیر نصرت رسول در گمان می افتادند و چنانکه سل بنی اسرائیل
کم آتیناهم من آیة بینة و چنانکه وسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا
و چنانکه و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات فسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم
و چنانکه عقلا و روسا مکه را فرموده است فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و چنانکه فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون بالبینات والزبر و جای دیگر
میفرماید رسول را که این قرآن که بتو در فرستاده ایم پیش از تو در کتابها منزل
پیغمبران در فرستاده ایم و این خود برهانی و معجزه ایست ایشان را که علما
توریة بر صدق آن گواهان اند که وانه لفی زبر الاولین اولم یکن لهم آیة ان
یعلمه علماء بنی اسرائیل و چنانکه رسول را می فرماید که اگر بعضی از جاهلان
و آنانکه در پرده ها بمانده اند میگویند تو نه مرسلی تو جواب ده که خدا گواه بس
و آنانکه علم کتاب دانند گواه اند که من پیغامبرم و مرسلم و خدا مرا فرستاده است
که و یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من
عنده علم الکتاب و این فضیلت و مرتبت دیگر یعنی علم را و علما

ولایت ربّ العالمین جلّ جلاله در قصهٔ سلیمان بن داود علیهما الصلوة
بنمایدکه سلیمان با آنک پیغمبری مرسل بود و صاحب کتاب و صاحب دعوت بود
و با آنک او را ملکی داده بودند که پیشتر از وی کس را نداده بودند و بعد از وی هم
کس را ندهند که رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ
الْوَهَّابُ و با آنک او را بر جمله حیوانات و آدمیان و پریان حاکم کرده بودند
وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ و با آنک باد
هوا نیز او را مسخّر کرده بودند که فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ
وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ و جای دیگر وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا
شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ با این همه منزلت و مرتبت و سپاه و لشکر و گنج و خزینه که
داشت در حاجتی و مقصودی و مهمی که او را بود با آن همه سپاه و لشکر که داشت
بر نمی آمد که در ملاء خلق ندا کرد که يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي
مُسْلِمِينَ و چنانک او را مراد بود هم بکرامات عالمی صاحب همت بر آمد که قَالَ
الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ
مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي تا عالمان بدانند که هر آن کاری و حاجتی
و مقصودی که از معظمات امور است و بملک و جاه و مال بر نمی تواند آمد می تواند بود که
بهمت علماء ربّانی صاحب همت بر آید و از پیش برود و نیز تا عالمان بدانند که هر دعوی
کننده که در دعوی صادق باشد و بوکفت خود قادر باشد دعوی کردن او را جایز باشد
اگر خود پیغمبری حاضر باشد فکیف بپیش عوام الناس چنانک آصف برخیا دعوی کرد
نزدیک سلیمان علیه السلام که أَنَا آتِيكَ بِهِ و چنانک امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم دعوی کرد که وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ و چنانک حارثه رضی الله
در حضرت رسول علیه السلام دعوی کرد که أَصْبَحْتُ مُؤْمِنًا حَقًّا و نیز بزرگوارترین فضیلتی
[illegible] در جنّتی و بالاترین منزلتی علم حق را و علم هدایت را و علم عطا را و علم
[illegible] که در [illegible] السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مذکورست امّا یافت حقیقت

[illegible] که اگر کسی وصیت کند که ثلث مال من بعد از وفات من بعالمان هر
[illegible] دهند بلغویان و نحویان و علماء تصریف و ادوات و علماء شعر و قوافی و عروض و ترسّل
و نظم و نثر و علماء علم خلاف و علم کلام و حکمت و فلسفه و نجوم و هیئت فلک و علم طب
و اصحاب تواریخ و حکایات و شطحیات و طامات دهند زیراک در شریعت محمد مصطفی صلوات
الله علیه این قوم را عالم نخوانند و همانا که کسی بدین سخن انکاری نتواند کرد که این مسئله
در همه کتب فقهی مسطورست و بعضی ازین علمها آنست که تحصیل کردن آن مباح است یعنی
تحصیل آن نه ثوابست و نه عقاب چون علم شعر و عروض و قوافی و دواوین و نظم و نثر
و امثال و طامات و شطحیات امّا علم طب علی شریعت و تحصیل کردن آن محمود است
الا که مرد بدان طبیعی کردد که آنگاه باضافت با وی مذموم باشد امّا علم نجوم علمیست که
چندانک اوقات نماز و معرفت قبله بدان حاصل کرد بیک قول از اقوال شافعی واجبست
تحصیل کردن آن پس آن قدر محمود باشد و بعضی آنست که تحصیل کردن آن حرام است
و فسق چون علم سحر و کهانت و شعبده و بعضی آنست که خطرناکست که مرد بدان گمراه شود و
مخالف دین گشته و فاسق کردد و از دین و اسلام چون علم و حکمت و فلسفه و اتباع علم کلام
علمایست که از برای آن خوانند تا عقیده از تشویش و اعتراضات مبتدعان بدان نگاه دارند
و فایده این علم بیش ازین نیست و می افتد که آنکس که این علم میخواند خود مبتدع میکردد
وانجاست که علماء سلف دیگر از آن نهی کرده اند و گفته که من طلب الدین بالکلام تزندق اما
علم قصص و تواریخ هر قصه که در قرآن و حدیث نیامده است نشاید که گویند و شنوند زیراک
محتمل صدق و کذب است و حکم حکایات بتخییل ست اکنون ازین جمله و این تفصیل معلوم شد
که این علوم هیچ یک نه علم راه خداست و در قیامت هیچ یک دستگیر مرد نخواهد بود و باتفاق
علما هیچ یک ازینها تحصیل کردن آن فرض عین نیست پس این علم که تحصیل کردن آن فرض
عین است علم شریعت چون علم تفسیر و حدیث و مذهب و حقایق آن و علم احوال [illegible]
الموت چون علم جان کندن و نوعات و صراط و علم بدین علوم سبب نجات و [illegible]
دوزخ و درکات و طبقات آنست و سبب نعمت و درجات و [illegible]

ست واینک ما میگوییم چراغ نور و نور عرصات ازین جهت میگوییم که رب العالمین جل جلاله
میفرماید یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا الیکم نورا مبینا فاما
الذین آمنوا بالله واعتصموا به وجای دیگر قد جاءکم من الله نور وکتاب مبین یهدی به
الله من اتبع رضوانه سبل السلام وجای دیگر واتبعوا النور الذی انزل معه وجای دیگر فآمنوا بالله
ورسوله والنور الذی انزلنا وامثال این در قرآن بسیارست **فصل** چون این جمله
معلوم شد بیان کنیم که عالم حق راست گوی کدامست وکیست که شاید که گوش با سخن او کنند
وسخن او شنوند و ما این در شش اصل بیان کنیم **اصل اول** بدانک اتفاقست میان جمله
پیغمبران صد و بیست و چهار هزار یا چندانک بوده اند که معلوم نیست که چند بوده اند اما در
صحاح آمده است هشت هزارست وحق تعالی میفرماید ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل
ورسلا لم نقصصهم علیک چون اعداد ایشان برسول ننمودند پس بحقیقت نتوان
دانست که چند بوده اند القصه چندانک بوده اند میان ایشان اتفاقست وصد و چهار کتب
منزل بدان گواه است که نجات وخلاص آدمی در دنیا و آخرت از عذابها و رسیدن ایشان
بدرجات بهشت و ثوابها در دو چیزست در علم وعمل نه علم وعمل که از نفوس و عقول
خلق برآمده باشد چون محسوسات وموهومات ومخیلات ومعقولات بل که آن علم که از
حضرت خدا در آمده باشد نا منسوخ نا مبدل نا محرف بی اعراض فاسد بر وفق مراد خدا فهم
کرده سوال اگر کسی گوید چگونه توان دانست که کسی آیتی بر وفق مراد خدا فهم کرده است یا نه
جواب گوییم اگر مراد یک یک آیت معلوم نیست مراد نزول کتب وپیغمبران معلومست وآن دو
چیزست علم ترسیدگاری وعلم پرهیزگاری ودلیل برین سخن آنست که رب العالمین جل جلاله
میفرماید وکذلک انزلناه قرآنا عربیا وصرفنا فیه من الوعید لعلهم یتقون او یحدث
لهم ذکرا وهر عالم وواعظ که تفسیر آیتی از قرآن یا حدیث رسول گوید ودران نه آن گوید
علم ترسیدگاری وعلم پرهیزگاری باشد آن آیت وحدیث نه بر مراد خدا ورسول فهم کرده
باشد **اصل دوم** همچنین اتفاقست میان پیغمبران وکتب منزل بدان ناطق است که این
علم منزل هر کسی نتواند گفتن الا پیغمبری واین پیغمبر کسی باشد که بصورت خلق مانند

وصفت خلق بیش نباشد و آموزنده از خدا باشد و آموزاننده خلق باشد و او را خاصیتی
چند باشد که دیگر کس را ممکن نبود وآن خصایص بسیارست اینجا که سه خاصیت
یاد کنیم **خاصیت اول** آنست که او را مهری مادرانه وپدرانه بر خلق باشد بی غرضی وچنانک
مادر بار طفل کشد وکار طفل کند پیغمبر بار امت کشد وکار امت کند بی غرض
خاصیت دوم آنست که احوال ماضی ومستقبل داند بی آموختن از خلق وآن دانش
موافق کتب سابق باشد **خاصیت سیوم** آنچیزی چند کند ونماید که مخالف عقل باشد و
خرق عادات باشد ومالوف اهل عصر نباشد چنانک ماه دو نیمه کردن وآب از میان
انگشتان بدر آوردن وامثال این که آنرا معجزه خوانند واگر فرضا بالمثل کسی بوده است
که او را امثال این معجزه بوده است و او را مهری ورحمتی بی غرضی بر خلق نبوده است
او نه پیغمبر بوده است واین کسی را میگوییم که پیش از پیغمبر ما بوده است که بعد از پیغمبر
ما خود پیغمبری ممکن نیست زیراک او خاتم انبیاست **اصل سیوم** همچنین اتفاقست
میان جمهور پیغمبران وکتب منزل بدان ناطق وگواهست که هر پیغمبری که با مت آمد
دینی وملتی بنهاد ومعنی دین وملت آنست که اعمال واخلاق مادرزاد از خلق بگرداند
واعمال واخلاق خدا آفریده در خلق بنهند زیراک اگر اعمال واخلاق مادرزاد نیک
بودی خود پیغمبران بخلق نفرستادندی **اصل چهارم** همچنین اتفاقست میان پیغمبران
وکتب منزل بدان گواه که اصل وبنیاد هر دعوت ودین وملت که بوده است وهست
برین کلمه بوده است که لا اله الا الله چنانک حق تعالی میفرماید وما ارسلنا من قبلک من رسول
الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون **اصل پنجم** آنست که چون بدانستی که بنیاد همه
دعوتها وملتها برین کلمه بوده است پس بر همه کس واجب باشد که این کلمه بشنوند و
بگویند وبدانند وباور کنند وبعمل آورند واگر چنانک کسی نشنود ویا بشنود ونگوید یا بگوید
ومعنی آن نداند یا معنی آن داند وباور نکند وبعمل نیاورد خونش مباح گردد ومالش
فی شود ودران عالم در عذاب افتد **اصل ششم** آنست که چون رستگاری خواهد از عذاب
دنیا و آخرت باید که سخن از پیغمبری شنود وچون در عصری باشد که پیغمبری نباشد بخواهد

و هر که از نایبی از نایبان او شنود که شایستگی نیابت او دارد که اکر در نبوت بسته است
در نیابت نبوت نبسته است زیرا که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث یبعث الله
علی رأس کل مائة سنة من یحیی له دینه یعنی خدای تعالی بهر صد سال کسی برانگیزاند
که دین او تازه کرداند و در دعایی گفته است اللهم ارحم خلفائی الذین یروون احادیثی و یروونها
یروون احادیثی و چنانک رحم الله امرأ سمع مقالتی هذه فوعیها فأداها کما سمعها و چنانک
یحمل هذا العلم من کل خلف عدوله ینفقون عنه تحریف الغالین و زیغ الجاهلین
وانتحال المبطلین و چنانک لا یزال طایفة من امتی قائمة بامر الله ظاهرین علی من ناواهم لا
یضرهم من خالفهم و لا من خذلهم و لا من لذ بهم حتی یأتی امر الله و هم علی ذلک و چنانک
رب مبلغ اوعی من سامع و رب العالمین جل جلاله میفرماید کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون
الکتاب و بما کنتم تدرسون این جمله برهان آنست که هر که معانی قرآن و حدیث چنانک
مراد خدا و رسولست با خلق میکوید او نایب مصطفی است و بدانک نه هر کسی این دعوی تواند
تواند کرد که من نایب رسولم و خود این سخن در کتب مسطورست چون کتاب احیاء علوم الدین
که امام غزالی کرده است و چون کتاب قوت القلوب که امام ابو طالب مکی کرده است ایشان
چنین گفته اند که آنکس که تربیت خلق کند و ایشانرا براه آخرت آورد و از تعصبات و منکرات
و محدثات بیرون آورد و ایشانرا بر مجی روی و مطابعت و مطاوعت قرآن و حدیث و
اعتقاد اهل سلف دارد باید که درین کار نگاه کند که شایستگی و استعداد نیابت مصطفی
دارد یا نه اگر این شایستگی ندارد نشاید که این کار کند و احادیث رسول و آیات قرآن
دلیل آورده اند و گفته که کسی شاید که این کار کند که او را پنج علم باشد و درین پنج علم راسخ
باشد و کامل و مفتی باشد و با این علوم پنجگانه دوازده نشان دارد و اگر علم پنجگانه دارد
و نشان دوازده گانه بعضی در وی باشد و بعضی نباشد هم نشاید که تربیت خلق کند بلی او را
باشد که فتوی دهد یا قضا کند و چون این پنج علم دانسته باشد مفتی باشد و اگر این علم
داند و نشان دوازده گانه در وی موجود نباشد و تربیت خلق کند افساد و اضلال در سخن
پیش باشد که صلاح پس [illegible] که این علوم پنجگانه در وی موجود باشد پس آغاز کنیم و این علوم

نشو تضییع روزگار ایشان که شنیدی و ما خواستیم که درین موضع آفات
زبان بر شماریم تا از تطویل سخن احتراز کردیم حق تعالی ما را از
آفات زبان نگاه دارد **فصل** مقصدی و مطلبی که روندگان
و سالکان راه خدا را بکار باید و ازان روش کنند از سه جهان چنین
باشد **اول** نجات از عذاب دنیا و آخرت **دوم** رسیدن به نجات
و ثوابها **سیوم** یافتن ملک کبیر در بقاء ابد جهارم رسیدن بلقا
ملک ازل و مهمتر مطلب و اول تر مقصدی نجات جستن است زیرا
که نجات نباشد به درجات نتوان رسید و تا درجات نباشد بملک کبیر
نتوان رسید و تا بملک کبیر نرسد بمشاهده لقا نتواند رسید
پس اولتر مقصدی نجات جستن است از عذابها و دنیا و آخرت و عذاب
دنیا آنست که خدا میفرماید و لنذیقنهم من العذاب الادنی و جای دیگر
قحط در مکه بعذاب خوانده است که یغشی الناس هذا عذاب و پس از آن
عذابها مفارقت انرا غمرات خوانند و عذاب گور که انرا ضغطه و فشارش
خوانند و نیز عذاب هون خوانند و منبع عذاب گور از سه نوعست
و انرا بتاری حرقة فرقة خوانند و خزی و خجلة الفاضحات خوانند
و حسرت فوات المحبوبات خوانند **اول** سوز و جدایی از و ایستهاو
دوست داشتنها دنیاوی **دوم** رسوایی از عملها و خویها هوایی **سیوم**
حسرت فوت شدن محبوب موعود بقایی لقایی و بعد ازان عذاب
فزع اکبر خوانند نعوذ بالله منها و نجات از عذابها برادار فرایض و
اتباع بر سنن موقوفست و فرایض ترک و اخذست و انرا اوامر و نواهی
خوانند و اما مناهی است جهار قسم است در جسم اعمال بد و انرا ظاهر الاثم
خوانند و در نفس اخلاق و انرا باطن الاثم خوانند و در لسان اقوال بد
و انرا فحشا خوانند و در قلب علوم و اعتقاد بد و انرا منکر خوانند و اتباع

واز همچنین چهار نوعست در جسم اعمال صالح و در نفس اخلاق عدل احسن
و در لسان قول سدید و در قلب علوم و اعتقاد نیکو و این در جمله
عدل خواسته که ان الله یأمر بالعدل والاحسان و نجات از عذابها
اتباع آن اوامر و ترک آن مناهی موقوفست و مقام دوم که درجات
موقوفست بر اکتسابات و استغراق در فضایل اعمال و نوافل عبادات و مقام
سوم و چهارم که ملک کبیر و مشاهده لقا ملک ازلست آن موقوفست
بر مجاهدات و ریاضات و قطع از مخلوقات که صوفیان از افنا خوانند
و بدین ترتیب مقرب حضرت خدا توان گشت فصل فی معنی الاسلام
والتوبة و حقایقها مع دلایلها بدان ای طالب اسلام و مسلمانی
که معنی مسلمانی گردن نهادن است و تن در دادن همه فرمانهاء خدا در همه کردن
و ناکردنیها بطوع و ارادت و اختیار خود از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد
اگرچه آن فرمانهاء خدا و آن فرمودهاء خدا برخلاف طبع آدمیان باشد یا بر
خلاف هوای نفس آدمیان باشد یا در یافتن سر و حکمت آن فرمانها و
بیرون از فهم و عقل آدمیان باشد گردن نهادن خدایرا همه فرمانها چنین
در همه ناکردنیها و کردنیها بطوع و ارادت و اختیار خود از سر علم و معرفت
و ایمان و اعتقاد مسلمانی خوانند فصل اما اینکه گفتیم مسلمانی
گردن نهادنست خدایرا همه فرمانها خدا معنیش آنست که هر انکار
که فرمانی از فرمانهای خدای بیکی رسد و آنکس آن فرمانرا تن در ندهد و گردن
ننهد از سر جهل و جحد و انکار و استکبار المکبر کافر بوده
در عالم ازل یا بدان تن در نا دادن و گردن نا نهادن کافر شده باشد چنانکه
خدا میفرماید واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی
واستکبر وکان من الکافرین واذ و یاد گیر و یاد دار و یاد ده ای
ای رسول یاد گیر یعنی بپذیر و قبول کن از من بواسطه ملأ اعلی و یاد دار

یعنی از

یعنی از عالم نبوت و یاد ده یعنی و ارسان بعالم عقلا قلنا گفتیم
ما که خداییم للملائکة فرشتهها نرا اسجدوا لآدم که همه ساجد
من گردید آدم را یعنی مطاوعت و بندگی و بنده فرمانی مرا و منفعت
سجود آدم را فسجدوا همه آن فرمانرا تن در دادند و گردن نهادند الا ابلیس
مگر ابلیس ابی واستکبر که آن فرمانرا تن در نداد و گردن
ننهاد و ابا کرد یعنی کوچک بود و خود را بزرگ بنداشت و آدم
بزرگوار را بکوچک داشت و از آدم گل دید نه جان و نه دل دیده
وکان من الکافرین یعنی او خود در عالم ازل از کافران
بود از آن تن در نداد و گردن ننهاد تا بدان تن در نادادن و گردن
نانهادن کافر شد که وصار من الکافرین چنانک قول بعضی مفسران
است فصل اما هران کاتبی که فرمانی از فرمانهاء خدا بیکی
رسد و آنکس آن فرمانرا تن در دهد و گردن نهد اما نه خدایرا بلکه
غرضی و علتی را نه از سر ایمان و اعتقاد عصمت خون و مال را یا بیم ملامت
را یا جستن سلامت را آنکس منافق بوده باشد چنانکه خدا میفرماید که
قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان
فی قلوبکم قالت الاعراب اعراب گفتند آمنا ایمان آوردیم ما
مؤمن ایم قل بگوی ای رسول لم تؤمنوا شما مؤمن نه اید و لکن
قولوا بگویید اسلمنا ما گردن نهادگانیم و گردن نهاده ایم یعنی
اگرچه بفرمانها گردن نهاده اید و نماز میکنید و روزه می دارید و ز
کوة می دهید غرضی و علتی را است و لما یدخل الایمان فی قلوبکم
و ایمان بدل شما در نیامده است فصل اما هر انکاری که فرمانی از
فرمانهاء خدا بیکی رسد و آنکس آن فرمانرا تن در دهد و گردن نهد
خدایرا اما هر آنچ موافق هوا و مراد او باشد که از علما و شیوخ جو و شنید
باشد

باور کنند و بیان کردن نهد و هر انچ موافق هوا و مراد و علم و اعتقاد او نباشد
باور نکند و کردن نهد انکس جهود بوده باشد و این صفت جهودی است
که ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا بین
ذلک سبیلا یعنی ایشان میگویند ما انچ بمحمد در آمده است آن
باور کنیم که موافق علم و اعتقاد ماست وانچ نه موافق علم و اعتقاد ماست
باور نکنیم و می خواهند که میان کفر و اسلام ان خود راهی بنهند و راهی بگیرند
راهی دیگر نتوان نهاد که یا کفر باشد یا اسلام و هر که ببعض فرمان خدا کافر شد
همه کافر شد که اولئک هم الکافرون حقا وجناناک افتؤمنون
ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة
الدنیا ویوم القیمة یردون الی اشد العذاب یعنی شما ای خوانند
کان هر انچ موافق علم و اعتقاد و هوا و مراد شما است باور میکنید و هر انچ
نه موافق علم و اعتقاد شما است بدان کافر می شوید چه جزا باشد آن
کس را که چنین فعل کند الا رسوایی در دنیا و سختترین عذاب در آن
عالم وجناناک واذا قیل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل
علینا ویکفرون بما وراءه یعنی و هر انکاهی که ایشان را کویند که
باور کنید انچ از خدا در آمده است ایشان کویند ما باور کنیم که بما در آمده
است یعنی موافق علم و اعتقاد ماست که از علما و شیوخ خود شنیده
ایم و انچ بالا علم و اعتقاد ایشان است بدان کافر میشوند فصل
اما هر انکاهی که فرمانی از فرمانها خدا بیکی رسد وانکس ان فرمان را
[illegible] دهد و کردن نهد و خدا یا کردن نهد اما از ناکردنیها باز نه ایستاده
باشد چنانکه مثلا خمر می خورده و نماز میکزارد و زنی میکند
و روزه میدارد و دزدی میکند و زکوة می دهد انکس مسلمان
ظالم و فاسق [illegible] بوده باشد و اگرچه اصل اسلام و ایمان دارد

که در دوزخ بماند کمال اسلام و ایمان ندارد که خود در دوزخ برود
روی عذاب نبیند که فایده اسلام و ایمان انست که خود در دوزخ نرود
پس که اسلام و ایمان دارد بسبب خمر و زنی و دزدی در دوزخ خواهد رفت
ان ایمان حالا فایده بخش نیست دفع عذاب را انکار که خود نیست اگرچه در
عدم خلود سودمند است و دلیل برین سخن انست که در صحیحین است
و عبد الله عباس رضی الله عنهما روایت میکند که رسول خدا صلوات
الله علیه میفرماید حدیث لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن
ولا یشرب الشارب حین یشرب وهو مؤمن ولا یسرق السارق حین
یسرق وهو مؤمن ولا ینتهب نهبة ذات شرف وجمال یرفع الناس
الیها ابصارهم وهو حین ینتهبها مؤمن یعنی هیچ زنی کننده زنی
نکند که مؤمن باشد و هیچ خمر خورنده خمر نخورد و مؤمن باشد و هیچ
دزدی کننده دزدی نکند و مؤمن باشد و هیچ غارت کننده غارت
نکند و چیزی نبود که جمالی و زیبایی دارد و خداوند مال از بی این نمیکرد
و او نتواند ستد وانکس مؤمن باشد در ان حال و درست است
که این که زنی میکند یا خمری خورد یا دزدی می کند یا غارت میکند ایمان بخدا
دارد از انکه نماز میکند و روزه میدارد و زکوة و صدقه میدهد
یعنی چون بسبب کناه کردن از خمر و زنی و دزدی و توبت ناکرده ازین
جهان برود ناچار در دوزخ خواهد رفت و او را حالا از دوزخ خلاص
و نجات نیست ان ایمان فایده بخش نیست و چون فایده بخش نیست کویا
خود نیست اگرچه در عدم خلود مفید است و ما خود درین معنی چند فصل
یاد کردیم پس سخن ما درست شد که کفتیم معنی مسلمانی کردن فرمانها
خدای را بهمه فرمانها خدا در همه ناکردنیها و کردنیها بطوع و ارادت
واختیار خود از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد پس هر که بفرمانها
خدا کردن

ازکافری رفت وهرکه حنا یرا کردن نهاد ازمنافقی رفت وهرکه همه فرمانها
خذاکردن نهاد ازسر علم وایمان وتصدیق واعتقاد ازجهودی رفت وهرکه
همه فرمانهاء خذا کردن نهاد وازناکردنیها وا ایستاد ودرکردنیها ایستاد
ازظالمی وفاسقی وعاصیء رفت مسلمانی مومن صادق صالح خالص بدرآمد
چنانکه درپسند ومحبت ودوستی ومودت خذا آمد چنانکه پیغمبر میفرماید الا
لله الدین الخالص **فصل** اما این کما میکوییم واکرچه آن فرمانها خذا
وآن فرمودها خذا برخلاف طبع آدمیانه باشد یا برخلاف هواء نفس آدمیان باشد
چیاء دریافتن سر وحکمت آن فرمانها بالاتر ازفهم وعقلا آدمیان باشد ازبهر آن
میکوییم که رب العالمین جل جلاله یادکرده است درقصهء ابراهیم واسماعیل علیهما السلام
که یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل
ما تومر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین فلما اسلما وتله للجبین وناديناه
ان یا ابراهیم قد صدقت الرویا انا کذلک نجزی المحسنین ان هذا لهو
البلاء المبین وفدیناه بذبح عظیم یا بنی ابراهیم پسرخودرا گفت یا بنی ای پسرمن
انی بدرستی وراستی که من اری چنان می بینم فی المنام درخواب وواقعه انی
اذبحک که من ترا کارد می نهم وقربان میکنم فانظر بنکر ای پسر ماذا تری تا توچه
می بینی ورای تو چیست قال گفت پسرش یا ابت ای پدرمن افعل بکن ما تومر
انچ ترا میفرمایند یعنی هرانچ بخواب وواقعه وانبیا وابزرگان نمایند آن
چیزرا کردن بدیشان فرمایند یعنی بکن انچ ترا فرمایند ستجدنی زود باشد
که تو مرا چنان یابی ان شاء الله اگر خذا خواسته باشد من الصابرین ازصابران
یعنی درین فرمان که ترا فرموده اند بردن قتل من صبر کنم وتسلیم شوم فلما اسلما
پس وقتیکه آن هردو یعنی پدر وپسر مسلمان آن فرمان شدند وابراهیم ازبر
برخواست وپسر ازسر خود برخواست تا اورا قربان کند وتله للجبین واورا
به پیشانی درآورد تا کارد بهد ودرستست که پسر پیغمبر پیغمبرزاده به جرمی بقتل

آوردن خلاف طبع است وخلاف هوا نفس ودرین یافتن سر وحکمت
آن وراء عقل است که عقل ابرهیم درنیافت این نمی دید تا رب العالمین
جل جلاله بروروشن کرد وانید مراد نه قتل فرزندست بلکه مراد تسلیم
شدن فرمانست اگرچه خلاف طبع است وخلاف هواء نفس وسر وحکمت
آن دریافتن بالاتر ازفهم وعقلست چون تسلیم شدن رب العالمین جل جلاله
این معنی راسلمانی خواند که فلما اسلما ونادیناه وما که خذاییم ندا
کردیم اورا ان یا ابرهیم که ای ابراهیم قد صدقت الرویا خواب راست
کردی یعنی مکن که مراد نه قتل قربانست مراد تسلیم شدن فرمانست انا
ماکه خذاییم کذلک همچنین که می شنوید ومی دانید ومی بینید نجزی
جزاء بازداشت دهیم المحسنین نیکوکارانرا ان هذا بدرستی وراستی
که این فرمان لهو البلاء المبین آزمایشی است پیدا پیدا کننده روشن
روشن که فرمانها خذا یرا کردن نهد وکه کردن نتهد توکردن نهادی
فدای این قتل برما است که خذاییم وفدیناه بذبح عظیم وهمه اعمال قربانی
وکوارها مسلمانی چنین است یا اکثر چنین است که خلاف طبع است وخلاف
هواء نفس است ودریافتن سر وحکمت آن وراء عقلست وازینجاست که
مارا پی روی ابرهیم فرمودند که قل صدق الله فاتبعوا ملة ابرهیم حنیفا
وچنانکه وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة ابیکم ابرهیم حنیفا ورسول مارا
میفرماید ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابرهیم حنیفا پس سخن ما درست
شد که گفتیم واگرچه آن فرمانها خذا وآن فرمودها خذا برخلاف طبع آدمیان
باشد یا برخلاف هوا نفس آدمیان باشد کردن نهادن خذا یرا همه فرمانها چنین
درهمه ناکردنیها وکردنیها بطوع وارادت واختیار خود ازسر علم ومعرفت
وایمان واعتقاد مسلمانی خواند **فصل** فی التوبة وبدانک اول فرضی وزود
واجبی ومهمتر کاری دردین وملت مسلمانی ودرهمه دینها وملتها توبت کردن

و بازگشتن و باز ایستادن است از همه ناکردنیها و گناهها خصوصاً گناهها و
کبایر پس در ایستادن در کردنیها و طاعتها و از بهر آن گفتیم در همه دینها و ملتها
بجنین است که خدا میفرماید وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ وَأَنْزَلْنَا و ما که خدا ایم فرو فرستاده ایم إِلَيْكَ
الْكِتَابَ بتو ای رسول این کتاب یعنی قران بِالْحَقِّ بحق یعنی در بایست
فرستاده و در فرستادیم که حق آن باشد که اگر نباشد در باید و باطل آن باشد که
اگر باشد نباید و چنانک آب باران بحیوة اجسام جانوران در می باید قرآن و
علم قرآن بحیوة ارواح آدمیان در می باید و اگر نباشد در باید از بهر آن قرآن او در
فرستادن آن الحق میخوانند و مُصَدِّقًا براست دارنده و تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
هر آنچ پیش ازین در آمده است مِنَ الْكِتَابِ از کتابی که به پیغمبری در آمده است
وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ و شاهد و گواه و جامع علم همه است یعنی هر آن علمی که در
کتابی منزل در قرآن هست و درین قرآن که مجتمع علوم کتب منزلست هر آنجا که
رب العالمین جل جلاله ذکر عملی با خیری و طاعتی میکند یا ذکر صلاح و اصلاح
میکند اولا ذکر توبت و بازگشتن و باز ایستادن از ناکردنیها و گناهها
میکند چنانک فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ ذکر توبت
و اقامت نماز و دادن زکوة سابق فرموده است این آیت در حق مشرکان منزل
است و چنانک إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ
لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ در حق منافقان ذکر توبت در اصلاح سابق فرموده است
که إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا در حق خمر پرستان و زانیان و قتالان ذکر توبت
بر ایمان و عمل صالح سابق فرموده است که ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ
بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ
رَحِيمٌ در حق گناه کاران مجرم ذکر توبت بر اصلاح سابق فرموده است که ثم تاب

من بعده و اصلح فانه غفور رحیم و نیز رب العالمین جل جلاله فرزندان آدم
را که گناه ناکردن میفرماید و فرمان شیطان نابودن در هرچه گوید از ناکردنیها
و گناهها در اعمال و افعال و اقوال و اخلاق و اعتقادات و پس فرمان بردار
خود جل جلاله و طاعت کردن و خدا را پرستیدن و در بند فرمان خدا بودن
و رفتن در هرچه گوید و فرماید از کردنیها و طاعتها و خیرها از اعمال و افعال
و اقوال و اخلاق و اعتقادات که أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ معنی آیت أَلَمْ أَعْهَدْ
نه من که خدا ام عهد کرده ام و پیمان بسته ام إِلَيْكُمْ با شما پیش ازین
شما يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم أَنْ لَا تَعْبُدُوا که فرمان نبرید و پرستیده و در
بند نباشید الشَّيْطَانَ دیو را در هرچه گوید و فرماید از ناکردنیها و ناگفتنیها
و گناهها و شرها در اعمال و افعال و اقوال و اخلاق و علوم و ظنون و اعتقادات
إِنَّهُ بدرستی و راستی که او یعنی دیو لَكُمْ هست شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی پیدا
پیدا کننده جدا جدا کننده که دشمنی پیدا میکند و شما را از راه حق وا می گرداند
و جدا میکند وَأَنِ اعْبُدُونِي و مرا پرستید که خدا ام و در بند من باشید و
در بند فرمان من روید در هرچه گویم و فرمایم از کردنیها و گفتنیها و طاعتها و
خیرها از اعمال و اقوال و افعال و ظنون و علوم و اعتقادات هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و
این راهیست راست یعنی این نافرمانی دیو در هرچه گوید و فرماید از ناکردنیها
و گناهها اولا و این فرمان برداری من که خدا ام در هرچه گویم و فرمایم از کردنیها
و طاعتها ثانیا راهی است راست یعنی راه راست اینست و راه بجلا اینست
و صراط مستقیم که ما در سورة الحمد همه سال از خدا میخواهیم که اهدنا الصراط
المستقیم اینست و هر آنجا که رب العالمین جل جلاله در سراسر قرآن ذکر صراط
مستقیم یا ذکر طریق مستقیم یا ذکر دین حق یا ذکر هدی [illegible] همه است
فصل پس بدین آیتها قرآن که بیان کردیم [illegible]

معلوم و روشن شد که اول تو قدمی در راه خدا بر صراط مستقیم توبت
کردنست و واکشتن و وا ایستادن از ناکردنیها و کناهان و دوم قدمی عبادت
و در ایستادن در همه کردنیها و طاعتها این هر دو نوع یاد کنیم و حقیقت هر یک
از توبت و عبادت بدانک معنی توبت در لغت عرب واکشتن است
و در جوع کردن اما در شریعت عبارت از سه چیز است ترک کردن کناهان حالا
و عزم کردن که کناه نکند مالا و تدارک و اصلاح کناه کرده و امام محمد
غزالی قدس سره در معنی توبت گفته است که التوبة لا یستقیم و لا یتم
الا بثلثة الترک فی الحال والعزم فی الاستقبال والتدارک والاصلاح فی الماضی
و باتفاق علما معنی توبت و حقیقت توبت هم از روی شریعت و فتوی
و هم از کوی طریقت و تقوی بر تدارک و اصلاح ماضی می افتد و این ترک حال
و عزم مال لازم است و معنی تدارک و اصلاح بمعاملات و مجاهدات با لجدود
و کفارات فرموده پسندیده دوست داشته خدا معین کرده و نمود .
در آیات و اخبار که آمد در قرآن الحسنات و صالحات و خیرات و نور محو الله
واکشتن و وا پس رفتن بر اسرار کارها و فعلها و کردارها نافرموده ناپسندیده
فی کرده خدا است که آمد در قرآن سیئات و خطیئات و اوزار و ظلمات میحو شد
تا بدان غایت و حد که با ثار طاعات و حسنات نورانی از نفس و نهاد
و وجود و اندرون برخیزد و محو کرد و اثار سیئات و اوزار و خطیئات
ظلمانی چنانک وجود و نفس و نهاد و اندرون بکل در پالوده و پیراسته
کرد و با رایش حسنات نورانی و صفات او مبدل کرد و چنانک لایق
و شایسته و مستوجب مغفرت و رحمت کرد و چنانک خدا میفرماید یبدل الله
سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما چنانک ان الحسنات یذهبن
السیئات و چنانک رسول خدا علیه باش گفت اتبع الحسنة السیئة تمحها
یعنی کرده از نهاد زیبا نیکو نورانی از بی کردارها بد با اثار کردار

بیک از نهاد برخیزد و محو کرده و اثار کردار بد و رب العالمین جل جلاله در قرآن
این معنی بتزکیت و تطهیر و تطهیر خوانده است که و نفس و ما سواها فالهمها
فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و چنانک یؤتی ماله یتزکی و چنانک
و ذلک جزاء من تزکی و چنانک فیه رجال یحبون ان یتطهروا و چنانک
ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین و چنانک رسول خدا صلی
الله علیه این معنی را بدعا از خدا خواسته است که اللهم آت نفسی تقویها
و زکها انت خیر من زکیها انت ولیها و مولیها و صوفیان حقیقی این معنی
را بتخلیه خوانده یعنی نفس را از آلایش سیئات ظلمانی بزدودن و
رایش حسنات نورانی بیاراستن و چون رونده راه خدا بدین مقام رسد
که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید التائب من الذنب کمن لا ذنب
له فصل اما چون ما بیان کردیم و روشن کردانیدیم که معنی توبت
از روی شریعت و طریقت بر تدارک و اصلاح می افتد و حسنات و
صالحات نورانی واکشتن و وا پس رفتن بسر خطیات و سیئات ظلمانی چنانک
با ثار حسنات از نهاد برخیزد و اثار سیئات چون معنی توبت اینست این
معامله و این ماجرا ناچار بتن درست و اعضاء بکار و زمانی راست آید و
بمجرد قولی که بکوید توبت کردم نه توبت باشد بلک بقولی باشد و دلی
و وجودی و نهادی که بزمانی و تنی درست بواسطه کناه کردن سیاه شده
باشد بکفتی سپید نکردد بلک زمانی و عمری و اعضائی درست باید تا تدارک
و اصلاح ان کرده آید چنانک هر سر و دی در روی و هر صبوحی صباحی و هر
خنده کریه و هر دیناری که در راه فسق خرج کرده باشد دیناری در رضای
خدا صرف کند سبب اینست که نه هر کناه انستکه توبت کردن از ان در مرض
یا در وقت مفارقت بتوان کرد و چون کوید توبت کردم نه توبت باشد چنانک
خدا میفرماید و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم

الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار یعنی و لیست التوبة
و نیست توبت و بازگشتن للذین یعملون السیئات آن کسانی را که میکنند
بدیها و زشتیها و گناهی کردهای خلق حتی اذا حضر تا آنگاهی که حاضر کرد احدهم
یکی از ایشان الموت مرگ و رفتن از دنیا قال انی گوید من تبت الان
توبه کردم این ساعت و لا الذین و نه آن کسانی یموتون که از دنیا مفارقت
میکنند و هم کفار و ایشان کافر باشند یعنی نه ایمان کافر در وقت مفارقت
قبولست و نه توبت فاسق و این حدیث که در بعضی صحاح آورده اند من تاب قبل
ان یغرغر تاب الله علیه رسول خدا صلوات الله علیه من تاب گفته است
نه من قال اگر توبت کند و در آن حال امکان توبت نیست که اگر کسی را مثلا
نماز یا روزه در گردنست و توبت آن قضا است و مرگ آمد و اعضا از کار افتاد
چگونه قضا تواند کرد یا مظلمه در گردن دارد و مال نیست که رد کند چگونه توبه
تواند کرد اما آن گناهی که نه با اعضا تعلق دارد توبت از آن در آن حال امکان
دارد چنانک دروغی یا بهتانی بر کسی بسته باشد و در آن حال حلالی بخواهد
یا مظلمه در گردن و مال حاضر است و رد کند یا اعتقادی خطا دارد و در آن
حال از آن توبه کند و امثال این توبتها در آن حال امکانست پس معلوم شد که توبت
رکنست بلکه بگردانیدن ذات و صفات و اخلاقست و این که رسول خدا صلوات الله علیه
فرموده است که الندم توبة یعنی پشیمانی توبتست این مجازست که رسول
خدا فرموده است الحج عرفة یعنی حج عرفه است نه عرفه است و بس
بلکه ارکان دیگر هست این نیز پشیمانی نه توبتست بلکه مبداء توبتست و
تدارک و اصلاح در ضمن آنست و اگر پشیمانی توبت بودی رب العالمین جل جلاله
نادمان را عذاب ندادی چنانک خدا تعالی در قصه ثمود میفرماید فعقروها
فاصبحوا نادمین فاخذهم العذاب یعنی ناقه را پی کردن و بامداد
پشیمان شدن و عذاب ایشان را بگرفت و پشیمانی مانع عذاب نیامد پس معلوم

شد که پشیمانی نه حقیقت توبت است بلکه مبداء توبتست و مثل این چنانست
که کسی قدحی جلاب نبات دارد و یخ در آن و مرد بغایت تشنه است و میخورد
کسی او را گوید که این قدح جلاب زهر در آنست مرد حالا پشیمان گردد و از آن خوردن
و از دست بنهد و عزم کند که آنچ در قدح مانده است نخورد اما این مرد که هلاک
خواهد شد نه با آنچ در قدح مانده است هلاک خواهد شد پس ناچار باشد
او را که بطلب تریاک دود و باز خورد تا بازی هلاک نگردد و همچنین آنک گناهی
کرده است و توبه کند که بعد ازین گناه نکنم بگناه ناکرده نخواهد سوخت
بلکه بگناه کرده خواهد سوخت چنانک گوید توبه کردم که بعد ازین خمر نخورم
یا زنا نکنم یا دزدی نکنم بخمر ناخورده و دزدی ناکرده معذب نخواهد
بلکه بخمر خورده و دزدی کرده معذب خواهد شد پس درست شد که معنی
توبت و حقیقت آن بر کفارت و اصلاح می افتد و هر که برخلاف
این سخن گفته است و میگوید دروغ و خطا گفته است و میگوید فصل
اما آن گناهها و معصیتها که توبه کردن از آنها و اجتناب نمودن از آنها
اول تر فرضی است این معنی در دین و ملت مسلمانی در همه دینها
و ملتها انواع و اقسام و گونها است قسمی اعمال و کردارهاست فرموده
ناپسندیده نهی کرده خدا است که آنرا بسواء الاعمال و سواء العمل و سیئات و
خطیئات خوانند چنانک خدا میفرماید زین لهم سوء اعمالهم و چنانک
افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا و قسمی اقوال و گفتارهاست فرموده
ناپسندیده نهی کرده خدا است که آنرا بسوء القول و سوء المقال خوانند چنانک
خدا میفرماید لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم و قسمی اخلاق
و خویهای زشت ناپسندیده خدا است که آنرا بسیئ الاخلاق خوانند چنانک
رسول خدا صلوات الله علیه در مبداء هر نمازی فریضه بدعا از خدا خواسته
است که از من و آلودان و در من بگردان که و اصرف عنی سیئها لا یصرف

عنی سیئتها الا انت و قسمی ظنها و کامها بد زشت است بخدا و خلق خدا چنانکه
خدا تعالی مؤمنانرا ازان اجتناب فرموده است که یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و چنانکه و ظننتم ظن السوء و کنتم
قوما بورا و چنانکه الظانین بالله ظن السوء و رسول خدا صلوات الله علیه
امت را ازان حذر فرموده است که ایاکم و الظن فان الظن اکذب الحدیث
و چنانکه و ان یظن به ظن السوء و قسمی علم باطل مضر است یا علمها غیر نافع
در دو جهان که طلب آن و استماع آن و با عتقاد کردن آن ضلالت و غوایت
و معصیت است و رسول خدا صلوات الله علیه ازان و ابناه خدا رفته
است که اعوذ بک من علم لا ینفع و قسمی اعتقادات خطا ناصواب که
آن یا کفرست یا شرک یا تعصب کری و بدعت و هوا هوا از فرق ضلال
و امثال آن و رب العالمین جل جلاله تعلیم و تعریف ما کرده است هر یک
بنامی و نشانی و صفتی بعضی ازان بکبایر الاثم خوانده است که الذین
یجتنبون کبایر الاثم و بعضی ازانها بفواحش ظاهر و باطن خوانده است
که و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و بعضی ازان بظاهر الاثم
و باطن الاثم خوانده است که و ذروا ظاهر الاثم و باطنه و بعضی ازان
بفحشا و منکر خوانده است که فانه یامر بالفحشاء و المنکر و بعضی ازان
باوزار خوانده است که لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیامة و من
اوزار الذین یضلونهم بغیر علم و از بهر آن که سر جمله این انواع و اقسام
جهل است الی آنجا که خدا در قرآن ذکر ظلمات کرده است تا خرجهم من
الظلمات الی النور این انواع و اقسام دران دخل است و این جمله در العلم
علیه السلام بدو قسم یاد کرده است قسمی بکبیره و کبایر الاثم خوانده است و قسمی
بصغیره و سیئات و لمم خوانده است اما کبایر آن گناهاست که یاد
... آنها با بعضی ازانها طاعت و عبادت مقبول حضرت خدا نیست

بار... نیست که یاد کنیم و چون بعد ازانها طاعت و عبادت قبولی کنند و بی
و منقص ثواب عمل میگردد اما صغایر انها است که مواظبه بر فرایض اعمال
سبب کفارت انها میگردد و سبب نجات از دوزخ و سبب دخول در بهشت
است چنانک خدا میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم
سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید
حدیث رمضان الی رمضان و الجمعة الی الجمعة و الصلوة
الی الصلوة کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبائر و ما در انیم که این
کبایر که پرهیز کردن ازان سبب قبول آمدن طاعت و عبادت است و سبب
کفارت صغایرست که یاد کنیم تا عامه مردم ازان پرهیزند و عمل که کنند
در محل قبول حضرت خدا آید و درین عالم سبب عصمت گردد و دران عالم سبب
رفعت گردد فصل اما چون با بیان کردیم و روشن گردانیدیم
ببیان و برهان از قرآن که اولتر قدمی در راه خدا بر صراط مستقیم توبت
کردنست و معنی توبه از روی شریعت و فتوی و از روی طریقت و تقوی
بیان کردیم و انواع گناه ها که توبه کردن ازانها اولتر فرضی است یاد کردیم
اکنون معنی عبادت و انواع عبادات در شریعت که در ایستادن در انها فرض
یاد کنیم بدانک معنی عبادت در شریعت بنده فرمان و بنده کی کردن خدا
و در بند فرمان و رضا و محبت خدا بودن و رفتن از سر علمی و معرفتی حق
اعتقادی صدق و نیتی خالص اما نیت از بهر آن می باید که رسول خدا علیه
میفرماید انما الاعمال بالنیات و اتفاقست میان علما و مفتیان ملت در حول
و بزرگان و مجتهدان امت رسول چون شافعی و ابو حنیفه و احمد و مالک
و غیر ایشان از صحابه و تابعین که هیچ طاعتی و عبادتی بی نیتی صالح
بی نیتی درست نیست و چون نیت هست و نه خالص است آن عمل مقبول حضرت
خدا نیست اگرچه بفتوی درست باشد یعنی سبب نجات و خلاص از عذاب ... کا

وصفات دوزخ نگردد و رب العالمین جل جلاله در کردن اعمال و طاعات
میفرماید که فادعوا الله مخلصین له الدین و جای دیگر وما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین حنفاء و جای دیگر الا لله الدین الخالص و جای دیگر قل الله
اعبد مخلصا له دینی و در صحیح است و رسول خدا علیه میفرماید بحدیث
انما الاعمال بالنیات وانما لامرئ ما نوی فمن کانت هجرته الی الله ورسوله
فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته الی دنیا یصیبها او امرأة
یتزوجها فهجرته الی ما هاجر الیه یعنی هر کاری و عملی که خدا یراست بنیت
درست و هر مردی را از عملهای که نیت او را که در دل نیت دارد و هر آنکس که
هجرت کرده است و از خان و مان برید کرده است و از مکه بمدینه آمده است از جهت
من و نیت او خالص خدا یرا بوده است و رضای رسول را بوده است آنکس
مهاجر بخدایتی و رسولست و آن عمل او در قبولست و هر آنکس که هجرت کرده است
و نیت او آنست که چیزی از دنیاوی بستاند یا نیت او آنست که زنی را بنکاح
آورد مهاجر آنست که در دل و نیت دارد چون رسول خدا صلوات الله علیه این
حدیث بگفت صحابی هجرت کرده بود از مکه بمدینه و غرض او آن بود که
زنی را در نکاح آورد که آن زن را ام غیث نام بود پس صحابه گفتندی فلان
کس مهاجر خدا و رسولست و فلان کس مهاجر ام غیث است و در صحیح است و رسول
خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث رب قتیل بین الصفین الله اعلم بنیته
یعنی بسیار کشته مومن که افتاده باشد در میان دو صف یعنی از صف
کافران و مومنان که خدا داناترست بنیت او که نیت او خالص خدا یرا بوده است
یا غرضی و عملی را و رسول خدا صلوات الله علیه این فرمود یکی در غزای بقتل آمد
بود او را قتیل الحمار گفتندی یعنی نیت او خالص خدا یرا بود که نیت او آن
بود که تا خری از کافری بستاند و بقتل آمد و نیز در صحیح است که از رسول خدا
سوال کردند که یا رسول الله ان الرجل منا یقاتل شجاعة وان الرجل

منا یقاتل حمیة وان الرجل منا یقاتل لیری مکانه فای ذلک فی سبیل الله
فقال رسول الله من قاتل لتکون کلمة الله هی العلیا فهو فی سبیل الله
یعنی از رسول خدا سوال کردند که یا رسول الله کس هست ~~که از~~ ما
که جنگ میکند شجاعت و مردانگی را و مردی هست از ما که جنگ میکند از غیرت
و حمیت را و مردی هست از ما که جنگ میکند تا جای خود باز نماید کدامی از اینها
در راه خدایست رسول خدا علیه گفت هر آنکس که جنگ کند تا کلمه خدا و کلمه
حق بالا گیرد و کلمه کفر و باطل که بالاست پست و نگون کردد آن در راه خدا است
این جمله برهان آنست که می باید که در عبادت و بندگی کردن خدای تعالی خالص
باشد فصل گل امانت خالص باید که از سر علمی و طاعتی ~~و صفتی~~ که کنند کامل
و از سر ایمان صادق باشد از آنکه هر علمی و طاعتی و خیر که کنند یا در ایستادن
در فرموده خدا باشد یا وا ایستادن از نهی کرده خدا باشد پس باید که علم و معرفت
بخدا دارد و سزاوار الهیت و معبودی او بود همه کس و همه چیز و با یمان کرده
باشد و باید که داند که این امر و نهی که از خدا آید اول بملایکه آید پس باید
که علم و معرفت بملایکه دارد و خصایص و اوصاف ایشان که این کارکنان که از
حضرت خدا آیند و روند و میانجی خدا و خلق اند بعضی در کار خدا و بعضی
در گفتار خدا و با یمان کرده باشد و باید که داند که این امر و نهی که از خدا بملایکه
از ملایکه به پیغمبران آید پس باید که علم و معرفت بانبیا و رسل دارد و خاص
ایشان که ممیز اند از کافه عقلا و با ایمان کرده باشد و باید که داند که این رب
العالمین جل جلاله فرموده است که هر کس اگر بکند او را در وا ایستن جزای نیکو
هست که آن بهشت خوانند و آنچه نهی کرده است که هر کس اگر بکند او را در وا
ایستن جزای بد هست که آن را دوزخ خوانند پس باید که علم و معرفت بقیامت
و از ایستن و بهشت و دوزخ دارد و با یمان کرده باشد و رب العالمین جل جلاله
میفرماید والمؤمنون کل آمن بالله والملائکة والکتب ورسله

[illegible] علیه در جواب سوال جبرئیل علیه السلام که از پیغمبر سوال کرده که ما الایمان
چنین جواب داده که ان تؤمن بالله [illegible] ملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر
وبالبعث وبالقدر خیره وشره **اما** بیان بکتب خدا آنست که علم ومعرفت وایمان
واعتقاد دارد که هرچه بوده است ومی باشد وخواهد بود چنانکه بوده است وهم
می باشد وخواهد بود جمله معلومات ودانستها خدا بوده است ونوشته الواح
ورق منشور وامام مبین وکتاب مسطور بوده است وگفتها وسخنها خدا
بوده است چنانکه خود میفرماید وما یعزب عن ربک من مثقال ذرة فی الارض
ولا فی السماء ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب مبین وچنانکه وعنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة
الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین
وچنانکه وکل صغیر وکبیر مستطر ودانسته ونوشته خدا نگردد ونتوان
کرد آنچنانکه خود میفرماید فلن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله
تحویلا وچنانکه والله حکم لا معقب لحکمه وچنانکه وان یمسسک الله بضر فلا
کاشف له الا هو ودانسته وگفته ونوشته خدا نگردد ونیز معلوم است که
ان المتقین فی جنات ونهر وچنانکه ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم
یعنی نیکوکاران در بهشت ونار ونعیم اند وبدکرداران در دوزخ وآتش تیز
اند این دانسته وگفته ونوشته هرگز نگردد ونتوان کرد ایند ونیفزاید و[illegible]
ونگردد [illegible] بکردد وانکه از ابرار است از فجار گردد وبدوزخ رود
وانکه از فجار است از ابرار گردد وبهشت رود واگر نه دانسته وگفته ونوشته
خدا نگردد این جمله بیان آنست که می باید که در عبادت وبنده فرمانی خدا
[illegible] خالص باشد ونیت خالص باید که از علمی ومعرفتی وایمانی واعتقادی
[illegible] باشد [illegible] عمل صالح باشد ودرین عالم سبب عصمت ونجات گردد
فصل [illegible] گناها ومعصیتها انواع واقسام است همچنین [illegible]

وانک لعلی خلق عظیم ونیز در صحیح است که در بار اول که جبرئیل علیه السلام در غار حرا برسول
خدا صلوات الله علیه پیدا بود ورسول خدا را خاطر رفت وحکایت آن وا گفت خود خدیجه
خویلد کرد رضی الله عنها گفت لقد خشیت علی نفسی **یعنی** من برخود می ترسم خدیجه اورا گفت
مترس والله لا یخزیک الله ابدا انک لتصل الرحم وتحمل الکل وتقری الضیف و
تصدق الحدیث وتکسب المعدوم وتعین علی نوائب الحق **یعنی** بخدا که خدا ترا
هرگز رسوا نکند [illegible] که تو نیک اخلاقی تو با خویش بپیوندی وبارکشی وبار تهی ومهمانی
کنی ومهمان دوستی وراست گوئی ونیز چیزها [illegible] دهی وهر انکاری که بجانب خدا
تعلق دارد یاری کنی این اخلاق وصفات که خدیجه اورا میگفت پیش از وحی او را خود
بوده بود ورب العالمین جل جلاله بدل فضل او را داده بود وخود نه هرچه [illegible] است
که بکسب وسعی وجهد خلق شیرین میکرد چنانکه غوره دوشاب وحلوا میکوکرد که شیرینی
[illegible] هست که خود در خلقت شیرین می آفریند چنانکه عسل [illegible] شکر وچنانکه در عالم صورت [illegible]
هر چراغی را سنگی واسبابی وآتش زنه وسعی بکار باید که چراغ [illegible] که خود در خلقت نورانی
وافروخته می آفریند چنانکه خدا میفرماید تبارک الذی جعل فی السماء بروجا وجعل فیها
سراجا وقمرا منیرا **وچنانکه** سراجا وهاجا در عالم معنی همچنین [illegible] افروختن نور
در هر چراغی را حاجت بمعاملات ومجاهدات وترکیبی باشد که چراغ [illegible] هست که او
خلقت افروخته می آفریند چنانکه رب العالمین جل جلاله خبر داده است از خلقتی وجود
[illegible] صاحب خبرانرا وکامل نظرانرا که یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور
یهدی الله لنوره من یشاء **وچنانکه** وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا **فصل**
فی فضایل النبوة وخصایصها بدانکه نبوة وپیغمبری وجودی وخلقتی وطوری
[illegible] عقل وعاقل چنانکه عقل وعاقل وجودی وخلقتی وآفرینشی وطوری است بالاتر از
جانوران وحانوری وچنانکه هیچ جانور بکسب وسعی وجهد خود عاقل نگردد همچنین
بکسب وسعی وجهد خود پیغمبر نگردد رسول خدا صلوات الله علیه سری [illegible] داده است
ازین معنی بیان دلالت کنت نبیا وآدم بین الروح والجسد وقال بین الماء والطین

یعنی من خود پیغمبر بودم و آدم میان جان و تن بود یا گفت میان آب و گل بود
یعنی جان آدم ناپیوسته که من خود پیغمبر بودم آب آدم در گل آدم نارفته که من خود پیغمبر
بودم و چنانک عاقلان بفضیلتی چند و خاصیتی چند و خصلتی و کرامتی چند خدا
داده از کافهٔ جانوران برسر آمده اند و بر ایشان حاکم و سرور آمده اند چنانک خدا
میفرماید ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر ورزقناهم من الطیبات
وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا یا آن قدرت که عاقلان دارند از
صنعت کاری و خرده کاری و ساختن نیرنجها و پیشها جانوران ندارند و از آنها
عاجزاند و آن علم و معرفت و بصارت که عاقلان دارند در شناختن چیزها و عاقبت
کارها و بدانستن و بشناختن آثار ظاهر اسرار و احوال باطن جانوران ندارند و
از آنها عاجزاند چنانک خدا میفرماید سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق من ربهم پس عاقلان بدین فضایل و خصایص و کرامت
خدا داده از کافهٔ جانوران برسر آمده اند و بر ایشان حاکم و سرور آمده اند که کافهٔ
جانوران یا بضرورت از پی عقلا میدوند بحکم تسخیر و تذلیل چنانک خدا میفرماید
وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها یاکلون یا از ترس و هیبت ایشان می گریزند
و میرمند پیغمبران بفضیلتی و خاصیتی و خصلتی و کرامتی چند خدا داده از
کافهٔ عقلا برسر آمده اند و بر ایشان سید و مهتر و سرور آمده اند که آن علم و معرفت
که پیغمبران دارند باحوال و اسرار غیب از ماضی تا ازل و از مستقبل تا ابد
عاقلان ندارند و از آنها عاجزاند که خدا میفرماید عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا
الا من ارتضی من رسول که آن علم را وحی و تنزیل میخوانند که خدا میفرماید وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و چنانک وانه لتنزیل رب العالمین و آن قدرت که
پیغمبران دارند بر اظهار معجزات در تغییر تبدیل در اعیان عالم که آن ورای عقل
و معقولات و عرف و عادات خلق است بلکه خود خارق عادات است عاقلان ندارند
و از آنها عاجزاند چنانک چوب مار کردانیدند و ناقه از سنگ بر آوردند و ماه را

باشارت سر انگشت دو باره کردن و امثال این که از معجزات میخوانند و آیات بینات میخوانند
چنانک رب العالمین جل جلاله میفرماید ولقد آتینا موسی تسع آیات بینات پس پیغمبران
بدین فضایل و خصایص و کرامت خدا داده از کافهٔ عقلا برسر آمده اند و بر ایشان
حاکم و سرور آمده اند که کافهٔ عقلا یا بضرورت منقاد و مطیع ایشان اند و از پی ایشان
میروند مصالح و منافع دو جهانی خود را چنانک خدا میفرماید وان تطیعوه تهتدوا
و چنانک واتبعوه لعلکم تهتدون یا از ترس و سیاست و هیبت ایشان می ترسند و می رمند
کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة و چنانک وما یزیدهم الا نفورا و چنانک ما زادهم
الا نفورا و چنانک بل لجوا فی عتو ونفور که هر عاقلی که پیغمبری بر او ورده است یا
بفرمان او سر در نیاورده است از ترس در نیاورده است یا بر جان خود ترسیده است
یا بر ملک و مال و خان و مان و جهان خود ترسیده است چنانک خدا میفرماید که فرعون
و ملا او موسی و هرون را علیهما السلام میگفتند که ان هذان لساحران یریدان
ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما ویذهبا بطریقتکم المثلی و چنانک قالوا اجئتنا لتلفتنا
عما وجدنا علیه آباءنا وتکون لکما الکبریاء فی الارض وما نحن لکما
بمؤمنین و چنانک ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة لتخرجوا منها اهلها فسوف
تعلمون **فصل** در جمله خصایص و فضایل و محاسن و مناقب انبیا و رسل
علیهم السلام اکرچه فراوان و بسیارست در سه قسم محصورست قسم اول از فضایل
و خصایص ایشان آنست که الا هم پیغمبری در نتواند یافت اکرچه بکوشند و بنمایند چنانک
عاقلان را فضیلتی و خصلتی چند داده اند که هیچ جانوری در نتواند یافت اکرچه
بکوشند و بنمایند الا هم عاقلی مجتبی پیغمبران را فضیلتی و خصلتی چند داده که هیچ
عاقلی در نتواند یافت اکرچه بکوشند و بنمایند الا هم پیغمبری چنانکه رسول خدا صلی الله
علیه ازین معنی کفته است خود را که حدیث لست کاحدکم ابیت عند ربی فهو یطعمنی
ویسقینی اظل عند ربی هو یطعمنی ویسقینی ذوق آن طعام و شراب که رسول
خدا علیه السلام در آن حضرت میخورد و میچشید هیچ عاقلی در نتواند یافت اکرچه بکوشد و بنماید

حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل یعنی مرا وا خدای
تعالی وقتی وحالتی باشد که هیچ ملک مقرب در نگنجد و نه هیچ پیغمبری مرسل و چنانکه رایت
ربی فی احسن صورة فقال یا محمد فیم یختصم الملا الاعلی فقلت ای ربی لا ادری فوضع
کفه بین کتفی فوجدت برد انامله بین ثدیی او قال فی صدری فعلمت ما فی
السماء والارض ذوق آن حالت وحقیقت این ماجرا هیچ عاقلی در نتواند الا هم پیغمبری
ودیگر در احوال معراج گفت که چون از سدره بگذشتم ظهرت لمستوی اسمع فیه صریف
الاقلام وامثال این احادیث درین معنی بسیارست قسم دوم از فضایل وخصایص
ایشان که کبار اولیا در نتوانند یافت از آنکه نهایات مقامات کبار اولیا نزدیکست
ببدایات مقامات انبیا که سخن بزرگانست که نهایات الاولیا بدایات الانبیا که آخر
مقامات عارفان حقیقی وصوفیان واولیا خدا آنست که در عالم محسوس نورها
بینند که بدان در عالم غیب چیزها بینند که ایشان آن نور را شاهد غیب خوانند
و بوقت خوانند که الصوفی ابن وقته وچون درنگ کند و زمانی بپاید در مبدا لوامع
خوانند وچون قوی گردد لوایح خوانند وچون ثابت ومستقر گردد طوالع خوانند
وعایشه رضی الله عنها روایت میکند که کان رسول الله قبل نزول الوحی احیانا یری
الضوء ولا یری احدا یعنی رسول خدا علیه السلام پیش از آمدن وحی زمانی آن
بود که نورها وروشناییها دید و آوازها شنید وکس را نمی دید وپس از آن
جبرئیل علیه السلام بروی ظاهر بود و وحی ادا کرد قسم سوم از فضایل وخصایص
پیغمبران آنست که فضلا و عقلا و عامه مومنان ومسلمانان در نتوانند یافت هر
آنکه چیزی که ایشان گویند که نظری صواب دارد یا حقیقت دانی که فصل الخطاب
دارد وما این قسم یاد خواهیم کردن تا کافه عقلا وعامه مومنان ومسلمانان آگاه
باشند و اعتقاد کنند که بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی صلوات الله علیه نبوت و پیغامبری
نباشد وخود بدان حاجت نباشد خاصیت اول از خصایص وفضایل انبیا
ورسل علیهم السلام آنست که کافه عقلا و عامه مومنان ومسلمانان بخواب ببینند یا

یا راست آید یا دروغ پیغمبران به بیداری به بینند وهم راست آید و آنرا وقت وقتی مکا
خوانند ووقت وقتی مشاهده خوانند ومیان مشاهده ومکاشفه فرقی لطیف هست
که آن بزرگان دانند خاصیت دوم از فضایل وخصایص انبیا ورسل علیهم السلام
آنست که احوال واسرار غیب ناپیدا و نهانهای عالم آنچ در زمان افتاده باشد از ماضی
وانچ در زمان خواهد افتاد از مستقبل وآن نیز احوال آبا و اجداد زمانست از ابد از
حضرت خدا الهی دانند بدان مقدار که رب العالمین جل جلاله خواسته است چنانک صیغه طبر
ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل ورسلا لم نقصصهم علیک وآن احوال که
اخبار که ایشانرا معلوم میگردد یا بواسطه ملایکه باشد یا بی واسطه چنانک او یرسل رسولا
فیوحی باذنه ما یشاء وچنانک وکلم الله موسی تکلیما بی تعلیم معلمی و نه قرات کتابی و
تاریخی خاصیت سوم از فضایل وخصایص انبیا ورسل علیهم السلام آنست که حالها و واقعات
آن جهانی بمردم این جهانی نمایند که هر آدمی بعد از مرگ بدان رسند و به بیند چون راز
عذاب وراحت ورحمت ولعنت وثواب وعقاب وبهشت ودوزخ پیغمبران
آن احوال پیش از مرگ ایشان از بهر ایشان به بینند و خبر دهند مهر و رحمت برامت
را تا اگر عذابی در راهست تعلیم کنند که چگونه از راه آن عذاب برمی باید خواست واگر
راحتی ولذتی در راهست جاده وطریق وصول بدان بیاموزند تا چگونه بدان رسند
واین تعلیم کردن وخبر دادن را دعوت خوانند وبر پیغمبران فرض عین وواجب لازم
وصوانح امور رانیدن آن پیغمبرانرا فرض باشد آموختن آن برامت چنانک رسول
خدا صلوات الله علیه در بابی که عذابی در راهست خبر داده است وحدیثی که در صحیح است
هر آنکس که در مال او از حقها خدا چیزی مانده باشد و ناگزارده از آن عالم مفارقت
کند او را بیاورند بعد از مرگ او بر صورت ماری کل که دو نقطه سیاه بر پیشانی دارد
یا بر زبر چشم وطوق گردن خداوند مال کنند و آن مار پوست وگوشت او بدندان میکنند
ومی لیسند و زهر می افکنند ومی پیچند و دم می دمد و آن مار میگوید من مال توام من
گنج توام من درم و دینار توام و پس رسول خدا صلی الله علیه این آیت [illegible] که ولا

يحسبن الذين يبخلون بما آتيهم الله من فضله هو خيرا لهم بل هو شر لهم سيطوقون
ما بخلوا به يوم القيامة ولله ميراث السموات والارض والله بما تعملون بصير
يعني مپندار ای رسول البتة مپندار که آنکه بخل و امساک می نمایند بداده های که خدای
تعالی ایشانرا داده است از فضل خود که آن مال و خواسته خیر است ایشانرا بلکه شر
ایشانرا زود باشد که آن مال طوق گردن ایشان کنند بر صورت ماری یا ماران و مال
وملک میراث باخدا افتاده و زر و مال و آوار در گردن ایشان مانده اما حدیث
که معنی آن یاد کردیم در صحیح بدین عبارت است حدیث ما من صاحب مال لا يؤدى
زكوتها الا مثل ماله يوم القيمة شجاعا اقرع له زبيبتان فيطوق صاحبه فينهشه
ولحسنه وينهشه فيه ويقول انا مالك انا كنزك حتى يقضى بين العباد و بروایتی در
صحیح مسلم است حدیث ما من صاحب مال لا يؤدى زكوتها الا تحول ماله او قال كنز
يوم القيامة شجاعا اقرع له زبيبتان ياتى فاغرا فاه او قال طاعنا فاه فيفر
منه صاحبه فيتبعه ولا يزال يفر منه ولا يزال يتبعه فياخذ بيديه او
قال يلهزمتيه فيقضمهما كقضم الفحل ويقول انا مالك انا كنزك خذ مالك
یعنی نباشد هیچ خداوند مالی که زکوة حق خدا از ان ندهد یا تمام ندهد الا که
آن مال او صورت بگیرد اند روز قیامت بر صورت ماری کل که دو نقطه سیاه
بر پیشانی دارد یا بر چشم وی آید دهن باز کرده و خداوند مال چون مار
ببیند بگریزد و مار از دنبال او می رود تا انگاه که مضطر آید و خواهد که مار را
از خود دفع کند مار هر دو دست بگیرد یا گفت کنار کنار دهن او بگیرد و بدندان
بر هم می شکند و آواز از اشکستن می آید مانند شکستن که دندان خاید و میگوید
من مال توام منم گنج توام بگیر مال و خواسته خود و در صحیح مسلم این حدیث
بدین عبارت است حدیث ما من صاحب مال لا يؤدى زكوته الا اصفح ماله
صفائح فيحمى عليها في نار جهنم فتكوى بها جنباه وظهره وجبينه او قال
وجبهته حتى يقضى بين العباد في يوم كان مقداره خمسين الف سنة ثم يرى

سبيله اما الى الجنة واما الى النار يعني نباشد هیچ خداوند مالی که زکوة و حق خدا از ان
ندهد یا تمام ندهد الا که مال او تختها سیمین سازند روز قیامت و بآتش دوزخ گرم کنند
و بتسبانند و پس آن تختها بر دو پهلوی او می نهند و بر پشت و پیشانی او می نهند
تا داوری میان بندگان خدا کرده آید در روزی که مقدار درازنای آن پنجاه هزار سال است
و پس راه او بنمایند اگر بهشتیانست و بهشت رود و اگر از دوزخیانست بدوزخ رود
یا رسول الله فالابل قال ما من صاحب ابل لا يؤدى زكوتها الا بطح لها بقاع قرقر يوم القيمة
اوفر ما كانت واسمن ما كانت لا يفقد منها فصيلا واحدا تعضه بافواهها وتطاه
باخفافها كلما جازت عليه اخريها ردت اليه اوليها حتى يقضى بين العباد في يوم كان
مقداره خمسين الف سنة ثم يرى سبيله اما الى الجنة واما الى النار يعني گفتند
یا رسول الله شتر چه فرمود که نباشد هیچ خداوند گله شتر که زکوة و حق خدا از ان ندهند
یا تمام ندهند الا که آن گله شتر را در صحراء هامواد ساده باز دارند روز قیامت بیشتر از انکه
بوده باشند و فربه تر از انکه بوده باشند هیچ بچه از ان کم نشده باشد و خداوند گله را
بروی در افکنند و آن شترانرا بر سر او می رانند و آن شتران او را بدندان می گزند
و بپاهای سپرند و هر انگاهی که آخر گله در آید اول گله باز گردانند تا داوری میان بندگان
خدا کرده آید در روزی که مقدار درازنای آن پنجاه هزار سال است و پس راه او بنمایند
اگر از بهشتیانست و بهشت رود و اگر از دوزخیانست بدوزخ رود قیل یا رسول الله
فالبقر والغنم قال ما من صاحب بقر ولا غنم لا يؤدى زكوتها الا بطح لها بقاع
قرقر يوم القيمة اوفر ما كانت واسمن ما كانت لا يفقد منها شيئا ليس فيها
عقصاء ولا جلحاء ولا جماء ولا عضباء ولا مكسورة القرن تنطحه بقرونها
وتطاه باظلافها كلما جازت عليه اخريها ردت اليه اوليها حتى يقضى بين العباد
في يوم كان مقداره خمسين الف سنة ثم يرى سبيله اما الى الجنة واما الى النار
معناه گفتند یا رسول الله گاو و گوسفند چه رسول خدا گفت نباشد هیچ خداوند گله
گاو و گوسفند که زکوة و حق خدا از ان ندهد یا تمام ندهد الا که آن گله را باز دارند روز قیامت

لینزلن فیکم ابن مریم حکما عدلا واماما مقسطا ولیؤمنکم ولیکسرن الصلیب
ولیقتلن الخنزیر ولیترکن القلاص ولیفیضن المال حتی یهم رب المال من
یقبل صدقته وصلی الله علیه وسلم انا سید ولد آدم یعنی من سرور ومهتر وبهتر کافه
فرزندان آدم وکافه فرزندان آدم انبیا ورسل واولو العزم داخل اند واین خود
صریح یاد کرده است در حدیثی که در مجمع قیامت که خلق اولین وآخرین جمع آیند ودوزخ بر
عرصات کنند وخلق گرفتار آیند وشفاعت کسی جویند وهمه پیش پیغمبران اولو العزم روند
یعنی آدم ونوح وابرهیم وموسی وعیسی علیهم السلام وایشان هر یک از مقام شفاعت فرو مانند
[illegible] وگویند لست لها لست هناکم نفسی نفسی یعنی نه کار منست ومن نتوانم کرد وآدم حوالت
وا نوح کند ونوح حوالت وا ابراهیم کند وابراهیم حوالت وا موسی کند وموسی حوالت وا عیسی کند
وعیسی حوالت وا من کند که محمد وهمه بر من آیند ومن گویم کار منست ومن توانم کرد
وپس واحضرت پروردگار خود روم ودستوری خواهم وبعبادتی بدر دادند استاذن
على ربي لي فاذا رأيته فاخر له ساجدا یعنی من ساجد کردم پروردگار خود را ومرا
از آن حضرت ثنا چند ومحامدی چند الهام کنند که من هرگز آن ثناها ندانسته باشم
وگویند ما را بدین ثناها ومحامد بستایی ومن خدای را بدان ثناها بستایم وپس مرا
گویند ارفع راسک وقل یسمع واشفع تشفع یعنی سر از سجود بردار وبخواه تا بدهند
وشفاعت کن تا شفاعت قبول کنند پس من شفاعت کنم ومرا حدی بنمایند که از جملان
بخواه ومن بخواهم واز دوزخ بدر آورم تا سه بار یا چهار بار گفت در آن حضرت ساجد کردم
ومرا الهام وثناها گویم کنند ومن شفاعت میکنم تا هر آنکه از دوزخ جز او خود سنده باشد
بدر آورم وبهشت برسانم بفرمان خدا الا کسی که قرآن او را محبوس کرده باشد پس گفت
آن مقام محمود است که از آن حضرت مرا موعود است که عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
وآن مقامی است که اولینا را وآخرینا را بدان غبطت آید که ذلک المقام الذی
یغبطه الاولون والاخرون ودیگر فرموده حدیث ان لی اسماء انا محمد انا
احمد انا حامد انا العاقب انا الماحی انا نبی الرحمة وصلی الله علیه وسلم ان الله اصطفی

من العرب کنانة واصطفی من کنانة بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم
لا ترون کیف یصرف الله عنی شتم قریش ولعنهم یشتمون مذمما ویلعنون
مذمما وانا محمد وصلی الله علیه وسلم انا اول من یفیق انا اول من یقرع له باب الجنة وامثال
این احادیث درین معنی بسیارست وپیغمبر ما را صلوات الله علیه بعد ازین او را خود
خاصیتی چند دیگر خدای تعالی او را داده بود واو را بدان مخصوص کرده است که هیچ
پیغمبری نداده بود چنانکه رسول صلوات الله علیه بعضی از آنها یاد کرده وبعضی وبعضی
خدای تعالی یاد کرده اما آنچ رسول خدا علیه السلام است آنست که گفت اعطیت خمسا لم
یعطهن نبی قبلی وصلی الله علیه وسلم فضلت علی الانبیاء بست نصرت بالرعب مسیرة شهر
واحلت لی الغنائم ولم تحل لنبی قبلی وجعلت لی الارض مسجدا وترابها طهورا
ایما رجل ادرکته الصلوة یصلی حیث اراد وکل نبی بعث الی قومه خاصة
وبعثت الی الناس کافة الی الاسود والاحمر والابیض وجیئت بمفاتیح خزاین
الارض فوضعت فی یدی واوتیت جوامع الکلم وزویت لی الارض کلها فاریت
مشارقها ومغاربها وسیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها یعنی رسول خدا صلوات
الله علیه میگوید که مرا پنج چیز داده اند که هیچ پیغمبری پیش از من نداده اند ودیگر
گفت مرا مفضل گردانیده اند بر جمله پیغمبران بشش چیز اول آنکه میان من و
خصم یک ماهه راهست ومرا بر خصم منصور گردانیده اند که از ترس من سپاه خصم بگریزند
ومیرمند وهیچ پیغمبری تا تیغ نرسیدی نصرت نیافتی دوم آنکه
مال وزن وبچه خصم بر من وبر روان من حلال گردانیده اند وهیچ پیغمبری را حلال
نبود سیوم آنکه همه زمین مرا مسجد گردانیده اند وخاک پاک آن گردانیده است که چون آب
نیابند خاک بجای آب کار فرمایند وهر آنکس را که وقت نماز آید هر جا که خواهد نماز
کند چهارم هر پیغمبری را بقومی خاص فرستاده اند ومرا بطوایف انواع خلق گوناگون
فرستاده اند به سپیدان وسیاهان وسرخ رویان پنجم آنکه کلیدهای خزاین
[illegible] واختیار [illegible] ومن اختیار [illegible]
جمع کرده اند ودر دست من نهاده اند [illegible]

یعنی مال دولت خود بحکم ارادت وایمان ازان منست ومال خصم بحکم تیغ ازان منست
و پنجم انکه دیگر گفت مرا بخشیده اند جوامع کلم یعنی در هر کلمه جامع معانی درج است یعنی
کلمه مختصر و معانی بسیار ششم انکه زمین را بجملگی گوشهار آن برکشیدند چون سفره و با
من نمودند مشارق و مغارب آن و وعده دادند که ملک امت تو بدان برسد و بعد ازین
اورا خاصیتها دیگرست چنانکه کتاب او باخر همه کتابها منزل شد و ناسخ همه کتابها شد
و یکی انکه دین و ملت او آخر همه دینها و ملتها است و امم همه ملتها حوالت بدو کردند یعنی
وجود او بر زبان همه پیغمبرانست و کتاب او بیان همه کتابهاست و رسول خدا صلوات الله علیه
[illegible] یعنی [illegible] بدر داده است که من در شب معراج در بیت المقدس بر جماعه پیغمبران از پیش
نماز کردم و یکی انکه آن معراج که اورا بود چنانکه اورا بود هیچ پیغمبری را نبود و بیان چنانکه
خود میگوید که من در ان شب از همه پیغمبران بگذشتم و از همه درگذشتم و یکی انکه با او بحروف
مقطع سخن گفته اند چنانکه الم المص المر الر کهیعص طه طس طسم یس
حم ق ن و امثال این که در اوایل [illegible] قرآنست و این اسراری و اشارتی که رب العالمین
جل جلاله بدو در فرستاده است که در هیچ کتابی هیچ پیغمبر در نفرستاده و این نشان
و بیان و برهان کمال رتبت و منزلت اوست بر کافه انبیا و رسل علیهم السلام و یکی انکه
بوجود او ختم پیغمبری را و خاتم پیغمبرانست که خدا میفرماید و لکن رسول الله و خاتم
النبیین و معنی ختم در لغت عرب مهر نهادنست و فایده مهر نهادن انست که انچه در انست
[illegible] از انجا بیرون نیاید و انچه بیرونست در انجا نرود چنانکه خدا میفرماید ختم الله
علی قلوبهم و علی سمعهم یعنی خدای تعالی مهر نهاده است بر دلها و گوشهای ایشان
تا انچه در دل و گوش ایشانست از علوم و اعتقادات باطل و سخنهای دروغ از انجا بیرون نیاید
و انچه تو داری ای رسول از علوم حق و اعتقادات حق صواب و سخنهای راست در دل و گوش
ایشان نرود یعنی انچه خود دارند بر نگذارند و نه انچه تو داری در خود گذارند این که
رب العالمین جل جلاله میفرماید که و خاتم النبیین معنیش انست که بعد از رسول ما صلوات
الله علیه نبوت و پیغمبری نباشد و بر خدای تعالی بعد از فضل کسی دهد و نه هیچ عاقلی بکسب

وسعی و جهد بدان رسد و آن سخن که جاهلان گویند که مراد ازین ختم ختم کمالات یعنی دران
کمال که رسول بود نباشد اما ناقص باشد و امکان دارد این سخن کفر و ضلالت است و جهالت
که البته قطعا بعد از رسول نبوة نباشد و امکان ندارد نه کامل و نه ناقص که رسول خدا صلوات
الله علیه میفرماید لا نبوة بعدی یعنی بعد از من پیغمبری نباشد و دیگر فرموده است
لو کان بعدی نبیا لکان عمر و نیز رسول خدا صلوات الله علیه مثلی زده است خود را و
کافه انبیا را که انما مثلی و مثل الانبیا من قبلی و [illegible] و کلمه و معنی آن [illegible]
درست شد که بعد از پیغمبر ما نبوت خود نباشد نه کامل و نه ناقص و خود پیغمبران
حاجت نباشد چون این جمله معلوم شد بدانکه در هر عصری و زمانی که پیغمبری [illegible]
آمده است از احوال گذشته عالم خبر داده است تا اگر پیغمبری پیش از وی آمده است
ازوی خبر داده است و از احوال مستقبل خبر داده است تا اگر پیغمبری بعد ازوی خواهد
آمد خبر داده است یا بدعا از خدای تعالی بخواسته است چنانکه ابراهیم و اسمعیل علیهما
السلام که وجود پیغمبر ما صلوات الله علیه بدعا از خدا خواسته اند که ربنا وابعث فیهم
رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و چنانکه موسی علیه السلام از وجود پیغمبر ما صلوات الله علیه
خبر داد که مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل و چنانکه عیسی علیه السلام از وجود موسی
و توریت که پیش از وی آمده بود خبر داد و گفت من مصدق [illegible] آمدن پیغمبر خبر داد
و گفت مبشر قدوم وی ام چنانکه خدا میفرماید و اذ قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل
انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوریة و مبشرا برسول یاتی من بعدی
اسمه احمد پس اگر پیغمبری بعد از پیغمبر ما خواستی آمد رسول ما چنانکه از پیغمبران
سابق خبر داد از آینده نیز خبر دادی و آنکه خبر نداد [illegible] خبر که نباشد
بدلیل این حدیثها که گفتیم فصل پس اگر کسی بپرسد که خصائص و فضائل
و خصال حمیده که ما از پیغمبران و رسولان خدا علیهم السلام یاد کرده ایم همه در وی باشد
از وحی بدو بری و معجزات خارق عادات و این خود ممکن نباشد اگر باشد نه پیغمبر [illegible]
کافه پیغمبران و جمله کتب منزل بر راست گوئی پیغمبر ما گواه است چنانکه خدا میفرماید

واذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما
معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم واخذتم علی ذلکم اصری ورب العالمین جل جلاله
نزد حضرت ملایکه بر صدق وراست گوئی رسول ما گواه اند که لکن الله یشهد بما انزل الیک انزله
بعلمه والملائکة یشهدون وکفی بالله شهیدا **وجای دیگر** وکفی بالله شهیدا محمد رسول الله پس
بعد از آن هر کس که دعوی پیغمبری کند دروغ زن باشد و خدا او و ملایکه را و کافه انبیا و رسل را دروغ زن
داشته باشد پس پیغامبر باشد قالی مضل باشد اگر افتد رتبت ولایت ممکن است
ولکن غیر وجودی و خلقتی است که باتفاق اصحاب طریقت و ارباب حقیقت و صوفیان
بالله عقل است و زیر نبوة است و تربیت بر زیر نبوت است چنانکه هم از ذکر یاد مرتضی
علی کرم الله وجهه که محمد مصطفی صلوات الله علیه و ولایت را خصایص و علامات باشد اما ما میگوییم تا
هر کسی دعوی آن معنی بر نیاورد و خلق خدا را گمراه و سرگشته نکرده اند و این خصایص و فضایل
که مر رسول خدا را بعضی یاد کردیم آن خصایص است که در کتب مسطور است و آن خصایص که
فقهای حنفیه در فقهیات آورده اند خود مشهور است و آن اضافت و امتیت و این
که ما یاد کردیم با اضافت و انبیاست ارباب قلوب و محققان دانند والله اعلم

فصل فی بیان کلمتی الشهادة وما یتعلق بها و دلایلها

بسم الله الرحمن الرحیم سه علم و سه معرفت و سه دانایی است که بنیاد دین و
ملت و شریعت مسلمانی بر آنست و بالاتر و بلندتر و عالی تر شاخی از شاخهای ایمان
و جون ایمان و تصدیق و عمل بران بپیوندد عین ایمان و کمال ایمان و همگی ایمان
خود آنست و این علم و معرفت و دانایی سه گانه را در شریعت شهادة میخوانند و بلفظ
شهادة در کلمه شهادة معروفست و رسول خدا علیه السلام از آن هم بلفظ شهادة خوانده است
و بلفظ شهادة تعلیم و تعریف کرده است چنانکه فرموده است **حدیث** بنی الاسلام علی
خمس شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة وصیام
رمضان وحج البیت من استطاع الیه سبیلا بنیاد مسلمانی بر پنج نهاده است که
بنیاد اول هر دو کلمه شهادت **بنیاد دوم** اقامت نماز است و معنی اقامت در لغت عرب

مستقیم شدنست و بر دوام کاری کردن و واجبات ماندن تا امداد شریعت مداومت و محافظت
نمودنست بر نمازهای پنجگانه اما بوقتهای آن و بفرضها و سنتها و شرطها ظاهر و باطن
آن که آن نماز درست نیت با تمام نیت و شرطها آدابها باطن آنکه آن نماز مقبول
حضرت خدا است که یاد کنیم **بنیاد سوم** دادن زکوة از مالهاست همچنین بوقتها آن و بفرضها
و سنتها و شرطها و آدابها ظاهر آن و شرطها و آدابها باطن آن که خود یاد کنیم **بنیاد چهارم**
داشتن روزه ماه رمضان است همچنین بوقتها آن و بفرضها و سنتها و شرطها و آدابها
ظاهر آن و شرطها و آدابها باطن آن که بگوییم **بنیاد پنجم** زیارت خانه کعبه است همچنین بوقتها
آن و بفرضها و سنتها آن و آدابها و شرطها ظاهر و باطن آن که یاد کنیم اما بیان دیگر
بالاتر و بلندتر و عالی تر شاخی از شاخهای ایمانست اینست که رسول خدا صلوات الله علیه
میفرماید و حدیث در صحیح است **حدیث** الایمان بضع وسبعون شعبة اعلاها
او قال افضلها شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وادناها اماطة الاذی
عن الطریق والحیا شعبة من الایمان **معناه** رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید که ایمان
هفتاد و اند شاخ است بالاتر و بلندتر و عالی تر و بروایتی فاضلترین شاخ شهادت
و زیرترین یعنی نزدیکترین بما رنج و اسباب رنج و زیان و مضرت و ایذا از راه خلق
خدا بینداختن است و دور کردن زیان و رنج و مضرت و ایذا و حیا یعنی خدا را
گرفتن و حیا و شرمندگی از شاخهای ایمانست علمای شریعت گفته اند اگر چوب خاری از راه
بر گیرد تا امن کرده در آن نیاویزد در اماطه اذی داخل است و همچنین سنگ یا
کلوخی از راه بینداختن تا پای کسی در آن نیاید یا نجاستی از راهی بینداخته تا جامه
کسی بدان ملوث نشود در اماطت اذی داخلست اعنی اذا حیوانی باشد
مردم از آن برنجند و از ایشان کراهیت باشد اما بیان آنکه گفتیم چون آنرا یاد کرده
و از آن کار کنند عین ایمان و کمال ایمانست و همگی و جملگی ایمان خود آنست که رسول
خدا چون تفسیر ایمان امت را تعلیم میکرد چنین فرمود که **حدیث** الایمان قول باللسان
و تصدیق بالجنان و عمل بالارکان **یعنی** ایمان قول و اقرار و گفتن بزبانست

گواهی کردن بدل و عمل بارکان یعنی اعضا همچنانکه رسول خدا صلوات الله علیه
تعریف بعلم بایمان خوانده است چون ازین هر سه بعضی نباشد یا ایمان نباشد یا کمال
ایمان نباشد اما این شهادت که رسول خدا علیه السلم بیان فرموده است که بنیاد دین
و ملت و شریعت مسلمانی برانست و بالاتر و عالی تر شاخی از شاخهای ایمانست و چون
ایمان و تصدیق و عمل بدان بپیوندد عین ایمان و کمال ایمان و همگی ایمان حوالت
معنی لفظ شهادت در لغت عرب و در شریعت هم علم و دانایی و حضور و بینایی باشد با علم و دانایی
که بواسطه چشم سر و حضور حسها ظاهر حاصل شده باشد یا علم و دانایی که بمشاهده چشم
دل و نظر عقل و بصیرت و هدایت خدا حاصل شده باشد اما آنجا که شهادة بمعنی علم و
دانایی تنهاست اینست که خدا تعالی میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله
وانتم تشهدون یعنی ای اهل کتاب چرا بسخنها خدا کافر می شوید و شما میدانید که
آن حق است و درست و راستست و آنجا که بمعنی حضور و بینایی تنهاست چنانک خدا
میفرماید ولیشهد عذابهما طایفة من المومنین یعنی یعنی چون زنا کاران را حد زنند
باید که طایفه از مومنان حاضر باشند و بینند اما آنجا که خبر دادن از علم و دانایی
و حضور و بینایی است آنست که خدا تعالی میفرماید که برادران یوسف بدر گفتند علم
که و ما شهدنا الا بما علمنا و ما کنا للغیب حافظین یعنی ما گواهی ندادیم و خبر
ندادیم الا بدانچه دانستیم و بدانک این علم و دانایی که از ان خبر توان داد و بدان
گواهی توان داد یا علم و دانایی باشد که خود بوده باشد چنانک گواهی رب العالمین
جل جلاله بر وحدانیت خود که شهد الله انه لا اله الا هو یا علم و دانایی باشد که
بمشاهده چشم و حضور احساس ظاهر حاصل شده باشد چنانک گواهی ما بر معاملات
و مبایعات و مناکحات چنانک خدا میفرماید و اشهدوا اذا تبایعتم و لا یضار
کاتب و لا شهید و چنانک رسول خدا علیه السلم میفرماید لا نکاح الا بولی مرشد
و شاهدی عدل و چنانک عرب حاضر را بشاهد خوانند چنانک گویند الشاهد یری الغایب
یا بعلم و دانایی باشد که بمشاهده چشم دل و نظر عقل و بصیرت و هدایت خدا

حاصل شده باشد چنانک گواهی ملایکه و اولوا العلم بر وحدانیت خدا که شهد الله
انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم و چنانک گواهی بعضی علماء توریة بر صدق
و راست گویی رسول ما و یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله
شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و چنانک گواهی ما که مومنانیم
بر وحدانیت خدا و صدق و راست گویی مصطفی که الا من شهد بالحق وهم
یعلمون و بدانک این علم و معرفت ما بوحدت و یکانگی خدا در سزاواری
معبودی و فرمان دهی او و این گواهی ما از جهت آن شهادت [illegible]
ما هنوز خدا را جل جلاله ندیده ایم می باید که در دانستن صفات الهیت چنان
یکتا باشیم و چنان بر یقین و عیان باشیم زیرا که اعلم در لغت عرب آنست که
میدانم و بس و اشهد آنست که میدانم و بی گمانم و چنان بر یقین و عیانم که
گویی می بینم و حاضرانم چنانک گفته اند محققین گویند لیس الخبر کالمعاینة

فصل

بدانک مجموع این علم و معرفت و دانایی سه گانه که معنی هر دو کلمه شهادتست
دانستن آن بر عقلا عالم اگر انسانند و اگر غیر انسانند اول تر فریضه
از فرایض اعیانست و معنی فرض عین آن باشد که بر آحاد و یک یک خلایق
چون بمقام مکلفی رسیده باشد وجوب آن یکسان باشد و اطلاع از ان
یا موجب قتال یا موجب تعزیر باشد چنانک در شریعت بیان کرده اند اما علم
و معرفت و دانایی اول اینست که اشهد میدانم و گواهی شوم و گواهی
میدهم یعنی بدانایی میدانم که چنان بی گمانم و چنان بر یقین و عیانم که گویی می بینم
و حاضرانم و گواهی میدهم یعنی خبر میدهم که بر آنکه لا اله که هیچ کسی و هیچ
[illegible] نبوده است و خود نتوانست بودن و نخواهد بودن و خود نتواند بود
سزاوار و سزا و شایسته و مستحق آنک فرمان دهد یا فرمانش برند یا او را پرستند
یا از بند او روند الا الله الا آن خدایی که از خودی خود بخود است تا بوده است
و بابست و تا خواهد بود و خود همیشه بوده است [illegible] و خواهد بود [illegible]

سزاوار و شایسته و مستحق آنک فرمان دهد و بر همه فرمان دهد و فرمانش برند و همه
فرمانش برند و بندهٔ او باشند اضطرارا و در بند فرمان او روند اختیارا و او را پرستند
یعنی همه آن کنند و کویند و اندیشند که فرمان ده و پسندیده و دوست داشتهٔ او
باشد و ازو ترسند و امید بدو دارند و درین صفات وحدت و یکانکی دارد که هیچ
شرکتی و انبازی و اهیچ کس و هیچ چیز نمیدارد چنانک خود میفرماید اذا ذکر الله وحده
[illegible] اذا دعی الله وحده وجنانک اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده جنانک لله
رب العالمین لا شریک له وجنانک رسول خدا ما را تعلیم کرده است که لا اله الا الله وحده
لا شریک له این دو علم است یک علم آنست که بدانی جز خدای حق هر که هست و هر چه
هست لایق و سزاوار و معبودی و فرمان دهی نیست و نبوده است و نخواهد بود
و خود نتواند بود و علم دوم آنست که خدای حق است که سزاوار و معبودی
و فرمان دهی است و جز و هر که هست و هر چه هست همه در بند او اند بقهر و تقدیر
و اضطرار و حکم قضا یا بامر و تدبیر و اختیار و طوع و رضا جنانک خود میفرماید
ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا
طائعین یعنی پس قصد آفرینش آسمان کرد و آن دودی بود لبس او را کفت
و زمین را که بیائید و فرمان در آیید اکر میخواهید و اکر نمیخواهید هر دو کفتند
آمدیم و بطوع آمدیم وجنانک ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا و کرها
و ظلالهم بالغدو و الاصال اما علم و معرفت و دانائی سوم اینست واشهد
و میدانم و بتمام و کمال و بیقین و عیانم که ای می بینم و حاضرم و کواهی میدهم
یعنی خبر میدهم که برآنم که محمد بدرستی و راستی که محمد مصطفی صلوات الله علیه
آن ستوده از همه و آن کزیدهٔ بر همه کس رسول الله فرستادهٔ خداست بما
و بهمه کس فرستادهٔ خدا ما است و خواننده ما بخدا است و خاتم رسل و انبیاست
معنی [illegible] یعنی نه بخواست طبع خود بخلق آمده است و نه بهوا و هوس و
[illegible] نفس خود بخلق آمده است و نه باختیار و مطلب خود بعقل خود بخلق آمده است

بلکه بامر جزم و حکم حتم رب العالمین جل جلاله آمده است و فرموده های او یعنی وطنها او نموده های او
او یعنی سنتها و نهادها او یعنی ادبها و شرعهاء او و فرموده ها و نموده ها و نهاده ها خداست جنانک خدا
وما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر اخ بشما آورده است و رسانیده
این رسول یعنی محمد علیه السلام ازو بستانید و بخود ها کیرید و بجان واکیرید و ایشان که کرفته
که آن فرموده منست و هر اخ شما را ازان نهی کرده است و وا زداده است ازان وا ایستید
و وا پس روید و توبت کنید که آن نهی کردهٔ منست وجنانک وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی یعنی محمد هیچ نطق و سخنی از هوا و مراد خود نمی کوید هر جه میکند و میکوید نیست الا وحی
که بدو در فرستاده ایم و او را وحی کرده ایم و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث ادبنی ربی
فاحسن تادیبی یعنی هر ان ادبی که من شما را در آموزانیده ام آن ادبها کی بود که ادب مرا خدا
کرده است و نیکو تعلیم کرده است و همجنین طاعت داری و فرمان برداری رسول طاعت داری
و فرمان برداری خداست جنانک خدا میفرماید من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی هر که فرمان
این رسول ببرد فرمان خدا برده است و بر صیغهٔ مستقبل یاد کرده است یعنی تا عالم باقی
و جهان برجای است فرمان برداری رسول فرمان برداری خداست و رب العالمین جل جلاله
میفرماید وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله یعنی ما که خدا ایم نفرستادیم هیچ
پیغمبری و رسولی الا از بهر آنک بر خلق فرمان دهد و خلق فرمانش برند باذن و دستور
خدا یعنی مراد ما که خدا ایم از فرستادن پیغمبران و رسولان آنست تا بر خلقان عالم
سلاطین و ملوک و امرا فرمان ده و حاکم باشند و سلاطین و ملوک عالم فرمان بر
و محکوم ایشان باشند و همجنین در رضاء رسول رضاء خداست و در خشم او خشم خداست
و با آنک او را بکافهٔ انواع خلایق کوناکون فرستاده اند بر کافهٔ انواع خلایق کوناکون
در دو عالم پیش رو و پیشوا و مقتدا است جنانک رب العالمین جل جلاله میفرماید وما ارسلناک
الا کافة للناس بشیرا و نذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی ما که خدا ایم نفرستاده ایم
ترا ای رسول الا بکافهٔ انواع آدمیان یا مژدکان دادن و وعدهٔ رحمت و ثواب دادن
اکر فرمان برداری وی روی کنند یا بترس و بیم نمودن و وعدهٔ لعنت و عذاب دادن

اگر فرمان بردار وی روی نکنند اما بیشتر شان عقلاء عالم این معنی طید اند ورسول
خدا صلوات الله علیه در تفسیر این آیت حدیثی فرموده است كُلُّ نَبِيٍّ بُعِثَ اِلَى قَوْمِهِ خَاصَّةً وَ
بُعِثْتُ اِلَى النَّاسِ كَافَّةً اِلَى الْاَسْوَدِ وَالْاَحْمَرِ وَالْاَبْيَضِ یعنی هر پیغمبری را بقومی خاص
بفرستاده اند ومرا بکافه انواع خلایق گوناگون فرستاده اند بسیاه رویان وسرخ رویان
وسفید رویان ورب العالمین جل جلاله میفرماید لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُوْلِ اللهِ اُسْوَةٌ
حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ حقیقت ودرست وراست آنست که شما هارا
هست ای مومنان ومسلمانان دری روی ومتابعت این رسول اقتدای وسیرتی
نیکوی پسندیده آنکسی را که امید واری بخدا وروز واپسین دارد یعنی هر آنکس که امید واری
بلحظ مشاهده لقا دارد وامید واری بکام کاری وخوش عیشی روز بقا دارد چاره
وطریق او نیست الا که بروی مصطفی دارد ودر صحیح است ورسول خدا علیه الصلوة والسلام
میفرماید که شب معراج بمسجد الاقصی رسیدم براق خود بر حلقه محکم کردم که پیغمبران
پیشتر مرکب خود بدان بسته بودند ودر مسجد الاقصی رفتم وکافه انبیا ورسل واولو العزم آنجا
حاضر بودند ومرا پیش داشتند ومن همه پیش نمازی کردم ودران نماز همگنان پیش نماز است
وهمه را قبلی مقتدا ... ومیفرماید حدیث اِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُوْنَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
فَاَكُوْنُ اَوَّلَ مَنْ يُفِيْقُ یعنی روز قیامت که نفخه صور بیا شد وخلایق از صور برون ... وَنُفِخَ
فِي الصُّوْرِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ اول تر کسی که باخود آید
من باشم وهمچنین فرموده است که روز قیامت چون داوری خدا برود وفصل وقضا بیاشد
وبهشتیان ودوزخیان از یکدیگر جدا شوند اهل بهشت صد وبیست صف باشند هشتاد
صف از امت من باشند وباقی از دیگر امت باشند ومن پیش رو همه باشم وبدر بهشت
آیم وطلب گشودن کنم وخازن بهشت مرا گوید بک اُمرت ان افتح لا افتح لاحد قبلک
مرا فرموده اند که در بهشت بر تو بکشایم پیشتر از تو بر کسی دیگر نکشایم انا اول
من يفتح له باب الجنة یعنی من اول تر کسی ام که در بهشت او را بکشایند وهمچنین فرموده است
انا اول شافع وانا اول مشفع یعنی اول تر کسی که شفاعت کند من باشم واول تر کسی که شفاعتش

قبول کنند من باشم وهمچنین فرمود لِوَاءُ الْحَمْدِ بِيَدِيْ یعنی علم حمد وستایش مرا دهد
ودر دست منست یعنی هر آنکس که مرا بستاید ستوده خدا باشد و ایزد تعالی
رب العالمین جل جلاله میفرماید يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا یعنی ای
پیغمبر ما که خداایم ترا فرستاده ایم گواه حاضر بر اعمال واحوال واقوال واخلاق
خلایق ورسول خدا میفرماید آدم وَمَنْ دُوْنَهُ تَحْتَ لِوَائِيْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی
آدم وهر که از نسل آدم است زیر علم من باشند روز قیامت وهمچنین میفرماید اَنَا
اِمَامُ النَّبِيِّيْنَ وَاَنَا خَطِيْبُهُمْ اِذَا اَنْصَتُوْا یعنی من امام وپیشوا همه پیغمبرانم ومن زبان
ایشانم چون من در سخن آیم همه در سخن باشند وهمچنین فرمود انا اول من تنشق عنه الارض
یعنی اول تر کسی که زمین از و شکافته شود واز خاک والایش خاک جدا گردد من باشم
ودرین معنی احادیث بسیار آمده است وهمه برهان وبیان آنست که پیغمبر ما
صلوات الله علیه با آنکه او را بکافه انواع خلایق گوناگون فرستاده اند بر کافه انواع
خلایق گوناگون در دو عالم پیشتر وپیشوا ومقتدا است اما بیان وبرهان آنکه
گفتیم خوانندهٔ ما بخدا است آنست که خدای تعالی میفرماید وَدَاعِيًا اِلَى اللهِ بِاِذْنِهِ
وَسِرَاجًا مُنِيْرًا یعنی تو خوانندهٔ خلق ما ای باذن ودستوری ما وچراغ نور
بخش داری مر هر آنکس که استعداد دارد از آن نور بهره برد ودر پیش گیرد ودیگر میفرماید
اُدْعُ اِلٰى سَبِيْلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ یعنی خوان
را براه پروردگار تو بحکمتها وموعظتها واندرزها نیکوی پسندیده واگر کاری و
انکاری در ایشان بنشسته باشد بوجهی وطریقی نیکوی پسندیده از ایشان بردار ودیگر
میفرماید فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْاَمْرِ وَادْعُ اِلٰى رَبِّكَ اِنَّكَ لَعَلٰى هُدًى مُّسْتَقِيْمٍ یعنی نباید که
نه آنکه هم کار تو باشد در کار تو باشد اگر چه در روز کار تو باشد وانکه هم کار تو باشد ودر
نصرت دین یار تو باشد باید که در کار تو باشد اگر چه در روز کار تو باشد بدرستی
وراستی که تو ای که بر علم ودانایی حقی و بر صراط مستقیمی وجای دیگر میفرماید قُلْ هٰذِهِ
سَبِيْلِيْ اَدْعُوْا اِلَى اللهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِيْ وَسُبْحَانَ اللهِ وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ یعنی

بگوای رسول این راه منست که می بینم و می نمایم میخوانم خلق را بخدای سزای پرستش

برهمای چشم دل یعنی نه ازخوانای بدانای آمده ام بلکه از ه انابینی بخوانابینی آمده ام

برسیم انبیا وبعضی از اولیا از دانای بخوانای آمده باشند وعلم فقها وعلما ازخوانای

بدانای آمده باشد امروز من وبعد ازمن نایبان ووارثان من وخدای سزا

پرستش پاک وجدا است ازانک شرک بذیرد ومایاکیم ازانک شرک کیریم معنی انکه

ما درین دعوت خلق بخدا خواندن غرض جز خدا باشد چنانک مال ونعمت یا جاه

وحرمت یا صیت وآوازه رابس آن عرض بشرک خدا کرده باشیم وخدا پاکست

ازانک شرک پذیرد ومایاکیم ازانک شرک کیریم ودیکر میفرماید قل انما امرت ان

اعبد الله ولا اشرك به اليه ادعوا واليه مآب وامثال این آیات در قرآن بسیارست

این برهان وبیان آنک خاتم وآخر رسل وانبیا است اینست که رب العالمین جل جلاله میفرماید

ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين یعنی رسول

ما محمد صلوات الله علیه پدر خلقی یکی از شما هانیست بلکه رسول وفرستاده خدا است و

مهر نهنده پیغمبرانست یعنی اورا کسی باز نخوانید او را بخدا باز خوانید کویید رسول الله

در حکمت آنک رسول خدا صلوات الله علیه پسر نبود این بود که اگر اورا پسر بودی ونه پیغمبر

بودی لایق کمال منصب نبوة او نبودی که اونه پیغمبر بودی چنانک پسران ابرهیم واسمعیل

ویعقوب وداود وزکریا که همه پیغمبران بودند علیهم السلام واگر پسرش بودی و پیغمبر بودی

پسر او صلوات الله علیه خاتم پیغمبران نبودی پس آنک پسر بود وبکذاشته این بود تا خاتم

نبوت بروی محقق کردد اما معنی ختم در لغت عرب آخر باشد چنانک خدا میفرماید

يسقون من رحيق مختوم ختامه مسك یعنی اهل بهشت شرابی خورند که چون خورده

باشند آخر آن بوی مشک براید ونیز معنی ختم در لغت عرب مهر نهادنست ومهر ازبهر

آن نهند تا هیچ چیز در انجاست در انجا نرود وانچ در انجاست بدر نیاید پس اینک

رسول خدا صلوات الله علیه خاتم ومهر نهنده پیغمبرانست معنیش اینست که رب العالمین جل جلاله

بعد از وجود محمد مصطفی صلوات الله علیه نبوت و پیغمبری بیدل فضل بهیچ کس نهند دهیم

حاتل بکسب وسعی وجهد خود بدان نرسد ونرسیده است هرکز وممکن نبوده است

وآن سخن که زنادقه واهل ضلالت در زبان خلق اوکنده اند که رب العالمین جل جلاله

بدین ختم کمال پیغمبری خواسته یعنی پیغمبری بعد از رسول ما باشد اما

دران کمال نباشد این سخن کفر وضلالتست وتکذیب پیغمبرانست زیراک مبین قرآن

رسول خود است ودر تفسیر این آیت حدیثی فرموده است ودر صحیح است

انما مثلي ومثل الانبياء من قبلي كمثل رجل بنى دارا فاكملها واجملها وحسنها

الا موضع لبنة فيطوف الناس بها ويقولون ما اكملها ما اجملها ما احسنها

لولا تلك اللبنة ثم قال انا تلك اللبنة انا تلك اللبنة معنی حدیث این است

وراستی که حقیقت اینست مثلی که مثال من ومثل الانبياء من قبلي ومثل پیغمبران پیش

از من كمثل رجل همچنان مثل مردی است. بنى دارا که خانه را بنیاد کرد فاكملها

وتمام وکمال کرد آن خانه وهرچه اندر بایست آن خانه است همه جای آورد واجملها وبا جمال

وخوب وزیبا واحسنها وباحسن وآراسته کرد الا موضع لبنة الا جای یک خشت که

رها کرد فيطوف الناس بها ومردم بیرامن آن خانه میکردند وطواف میکنند ویتعجب

ومیکویند ما اكملها چه تمام وکمال خانه است ما اجملها چه باجمال وخوب وزیبا خانه

ما احسنها چه باحسن وآراسته خانه است لولا تلك اللبنة الا آنک یک خشت کم بودی

ثم قال پس کفت رسول خدا علیه السلام انا تلك اللبنة من آن خشت وابسینم انا تلك اللبنة من آن

خشت وابسینم انا تلك اللبنة من آن خشت وابسینم چون در خانه نبوت هر پیغمبری

جای یک خشت مانده بود ورسول خدا صلوات الله علیه آنرا بکرفت جای که لوحی مانده

باشد پس معلوم ویقین کشت که بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی صلوات الله علیه نبوت وپیغمبری

نباشد نه کامل ونه ناقص ووجود بدان حاجت نباشد نه از روی نص ونقل ونه از

روی قیاس وعقل زیراک چون بیک آفتاب کار عالم بنظام ونواست بدوی حاجت

نباشد واکر آفریند معطل باشد همچنین چون کار رسل آدم تا منقوض عالم در بیرون

عالم بوجود محمد مصطفی صلوات الله علیه بنظام ونواست وکفایتست پیغمبری دیکر

فرستادن حاجت نباشد و خود پیغمبری نباشد بدلیل این حدیثها که گفتیم و نیز در
هر قرنی و عصری و زمانی که رب العالمین جل جلاله پیغمبری بخلق فرستاده است
آن پیغمبر از احوال گذشته عالم تا ازل خبر داده است و اگر پیغمبری پیش از وی بوده است
از وی نیز خبر داده است و از احوال آینده عالم تا ابد خبر داده است و اگر پیغمبری بعد از
وی خواستی آمد از و خبر داده است و بوده است که وجود آن پیغمبر آینده بدعا
او خدا خواسته است چنانک ابرهیم و اسمعیل علیهما السلم وجود پیغمبر ما صلوات الله علیه
به دعا از خدا خواسته اند که رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحِكْمَةَ و چنانک موسی علیه السلم از وجود پیغمبر ما خبر داد که مکتوبا عندهم فی التوریة
والانجیل و همچنین در حدیث صحیح است و عطا یسار و عبد الله عمر و عاص رضی الله
عنهما روایت کرده است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم الموصوف فی التوریة ببعض
ما وصف به فی القرآن قال الله جل جلاله يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
وحرزا للامیین انت عبدی ورسولی سمیتک المتوکل لیس بفظ ولا غلیظ و
لا صخاب بالاسواق ولا یجزی بالسیئة السیئة ولکن یعفو ویصفح ویغفر
ولن یقبضه الله تعالی حتی یقیم به الملة العوجاء فیفتح به اعینا عمیا واذانا
صما وقلوبا غلفا و این حدیث عطاء یسار از عبد الله عمر و عاص رضی الله عنهما روایت
میکند که رسول خدا صلوات الله علیه اوصاف او در توریة مذکورست ببعضی از آن وصفها
که در قرانست و این کلمات ترجمه آنست قَالَ اللهُ تَعَالَى و رب العالمین جل جلاله میفرماید که
در توریة او را یا ایها النبی ای آگاه بوده از نهانها جهان نه بشکی و گمان بیقین و عیان
دانا کننده خلق از آن از علم عیان انا بدرستی و راستی که ما که خدا ایم بخود خواست خود
نه بدر خواست غیری ارسلناک ترا فرستاده ایم بخلق یعنی تو نه بخواست طبع خود و نه
بهوا و ارزوی نفس خود و نه باختیار و مصلحت دید عقل خود بخلق رفته بلکه
ما بامر جزم ترا فرستاده ایم شاهدا تا شاهد و گواه حاضر ما باشی بر اعمال و اقوال و
اخلاق و علوم و ظنون و اعتقادات خلق یعنی مر ابجه تو تنها بدان گواهی دهی

دروغ
که نیک است از علوم و اعتقادات و اعمال و اخلاق آن نیک باشد و اگر جمهور خلایق اهل
عالم بر خلاف تو چیزی گویند همه گویند راست آن باشد که تو گویی که تو شاهد ما ای و هر آنچ تو تنها
بدان گواهی دهی که بد است آن چنین بد باشد و اگر جمهور خلایق گویند نیکست همه دروغ گویند که راست
آن باشد که تو گویی که تو گواه ما ای مثلا اگر تو گویی فلان عالم خراست خر باشد و اگر جمهور خلایق
گویند چنین نیست همه دروغ گویند آن باشد که تو گویی که تو گواه ما ای و اگر گویی فلان زاهد سگست
همچنین یا فلان رئیس بهیمه است همچنین که شاهد خدا تو بی و همچنین در هر قرنی و زمانی شهدا
خدا باشند که اگر گواهی بر کسی دهند که نیکست یا بد است اگر جمهور خلایق گویند نه چنین است همه دروغ
گویند راست آن باشد که ایشان گویند که شهدا و خدا ایشانند چنانکه رب العالمین جل جلاله میفرماید
وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ
شَهِيدًا و جای دیگر و فی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس و در صحیح است
که رسول خدا صلوات الله علیه با جمعی از یاران ایستاده بود و جنازه بگذرانیدند یکی دو از
صحابه بر آن جنازه ثنا گفتند پیغمبر علیه السلم گفت وجبت وجبت و جنازه دیگر بگذ
و یکی دو از یاران بر آن جنازه مذمت گفتند رسول خدا گفت وجبت وجبت صحابه گفتند
یا رسول الله صلعم واجب شد قال من اثنیتم علیه وجبت له الجنة ومن انکرتم علیه وجبت
له النار انتم شهداء الله فی الارض و بروایة والمؤمنون شهداء الله فی الارض
یعنی آنک شما او را ثنا گفتید بهشت او را واجب شد و آنک شما او را مذمت کردید
دوزخ او را واجب شد که شما گواهان خدا اید در زمین و بروایتی دیگر مؤمنان گواهان
خدا اند و مبشرا و مژده و بشارت دهنده و وعده رحمت و ثواب دهنده فرمان
بران و نیکوان خود را و نذیرا و ترس و بیم او کننده و وعده عذاب و عقوبت
دهنده ناگرویدگان و فرمان نابرندگان خویش را و حرزا للامیین و پناهی و
حرزی و نگهداری امیانرا او عذابها و آفتهای دو جهانی یعنی ناخواندگان و
نویسندگان کتاب و نوشتن و خواندن و قلم و کاغذ پناه خود ساخته اند تو
پناه ناخواندگان و نانویسندگان بی واسطه قلم و کاغذ و خواندن هر آنچ ایشانرا
در دو جهان بکار آید

درآموزانی أَنْ يَغْفِرَ لَنَا تو بنده منی یعنی بنده اختیاری پیوسته وَرَسُولِي و فرستاده منی
سَمَّيْتُكَ الْمُتَوَكِّلَ من ترا متوکل نام نهاده ام یعنی چنانکه هرکس بر چیزی یا بر کسی اعتماد
ساختند یا بر مالی و نعمتی یا بر جاهی و حرمتی تو بیتی که بهیچ وجود اعتماد و توکل بر من
نداری لَيْسَ بِفَظٍّ نه پیغمبری درشت خویی و دشخوار طبع است وَلَا غَلِيظٍ و نه سخت سخن
نه دشخوار و سخت برگیرنده است وَلَا صَخَّابٍ فِي الْأَسْوَاقِ و نه بانگ دارنده بسبب معاملتها
دنیاوی در بازارها وَلَا يَجْزِي بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَةَ و جزا و باداش بدی که با او کنند بدی
نکند وَلَكِنْ يَعْفُو نه کار درگذراند وَيَصْفَحُ وَيَغْفِرُ و با روی کشاده نیاورد آن چیز و
سخن آن بدی نیکی باز کند وَلَنْ يَقْبِضَهُ اللَّهُ و خدای تعالی قبض و نکند و او را
از جهان بدر نبرد حَتَّى يُقِيمَ بِهِ تا بدو و واسطه او راست کرداند و قایم بدارد الْمِلَّةَ
الْعَوْجَاءَ آن ملت که کژ گشته باشد یعنی بدم علما را ست خوان کژ فهم یا راست فهم
کژ خوان فَيُفْتَحُ بِهِ و بوجود او کشاده شود أَعْيُنٌ عُمْيٌ چشمها چند کور عدد وَآذَانٌ
صُمٌّ و گوشها چند کر شده وَقُلُوبٌ غُلْفٌ و دلها چند در غلاف مانده رب العالمین
جل جلاله همه را بواسطه بینا و شنوا و دانا کرداند و همچنین از صورتش نیز خبر داده
و نشانها باز داده لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ الْبَائِنِ وَلَا بِالْأَبْيَضِ الْأَمْهَقِ أَقْنَى
الْأَنْفِ شَثْنُ الْكَفِّ أَدْعَجُ الْعَيْنَيْنِ أَقْرَنُ الْحَاجِبَيْنِ بَيْنَ قَرْنَيْهِ بَلْدَةٌ یعنی
نه دراز بی اندازه است و نه کوتاه کوتاهی که در میان خلق ناپیدا است و نه سپید سپید است
گندم گونی زیبا است و بینی بر خواسته دارد و ساعد پست قوی و نیکو دارد چشمی
نیکو دارد سیاهیش سیاه است و سپیدی سپید است چشمی کشیده دارد ابروی
پیوسته دارد میان آن پیوستگی گشادگی و همچنین عیسی صلوات الله علیه چنانک
از موسی و توریت پیش از او آمده بود خبر داد و گفت من مصدق آنم از آمدن پیغمبر ما
خبر داد و گفت مژده دهنده قوم خودم چنانک رب العالمین جل جلاله میفرماید
وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ

يَعْنِي عیسی عليه السلام ای بنی اسرائیل بدرستی و راستی که من فرستاده
خدا ام بشما و براستی دارنده توریة ام که پیش از من موسی آورده بود و مژده
آورنده و خبر دهنده رسولی ام که از پس من می آید که نامش احمد است اکنون معلوم شد
که بعد از پیغمبر ما محمد مصطفی صلوات الله علیه پیغمبری دیگر نخواهد آمد که اگر خواستی
آمد پیغمبر ما چنانک از وجود پیغمبران گذشته خبر داده است از پیغمبر آینده نیز
خبر دادی چنانک پیغمبران پیش خبر داده اند خبر نداده است که خواهد آمد بلکه
خبر داده است که نخواهد آمد و ممکن نیست که خواهد آمد که لا نبوة بعدی و چنانک
وَلَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيًّا لَكَانَ عُمَرُ پس البته نیاید و پیغمبری بعد از او نباشد
و اینک رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ جُزْءٌ
مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ یعنی خواب راست جزوی از جمله
و شش جزو از پیغمبری است بزرگان خرده سری در معنی آن گفته اند اما علی کل
حال این مِنَ النُّبُوَّةِ نه من تبعیض و تجزیه است بلکه من تمثیل و تجنیس است
چنانک در مثل گویند فلان اسب گویا از باد است یا پاره از باد است اسب نه جزوی
از باد باشد معنی آنست که در تکاوری و تیز روی و دونده گی مانند باد است
همچنین خواب راست نه جزوی از وحی و پیغمبری است یعنی در راستی مانند وحی
و هر حدیث که از این جنس آمده است معنی همچنین باشد پس معلوم شد که بعد از
پیغمبر ما صلوات الله علیه پیغمبری نیاید و خود پیغمبری نباشد و نه اکتساب آن
بسعی و جهد ممکن است و نه خدای تعالی بیدل فضل بکسی خواهد داد و خود
بدان حاجت نباشد اگر اقتدار رتبت ولایت ممکن است و آن رتبتی است
که باتفاق اصحاب طریقت و ارباب حقیقت و عارفان و صوفیان حقیقی
بالای عقل است و زیر نبوة است و تربیت پذیر از نبوة است چنانک
مریم از زکریا و مرتضی علی از محمد مصطفی و ولایت را خصایص
و علامات و امارات است اما نگوییم تا بهر تیره هوشی ازرق پوشی

صحبت ... زرق فروشی ایرا بزبان نه بجد و دعوی نه بمعنی بدنیا و بر دو خلق
خدا را گمراه و سرگشته نکرده اند فصل چون این جمله مقرر شد بدانک چون پیغمبر
واجب الطاعه از میان خلق مفارقت کند و از جهان بدر رود [illegible] علماء ربانی
و پایان حقیقی که استعداد و استحقاق نیابت و وراثت پیغمبر دارند که بهیچ علم
[illegible] نشان و چند خاصیت موصوف و مخصوص باشند هم فرمان پیغمبر
باشد و نافرمانی و معصیت ایشان معصیت و نافرمانی رسول باشد چنانک رسول
خدا علیه السلم میفرماید حدیث من اطاع امیری فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله
و من عصی امیری فقد عصانی و من عصانی فقد عصی الله یعنی هر که فرمان امیری
از امیران من گماشته از گماشتگان من برد فرمان من برده است که رسولم و هر که
فرمان من برد فرمان خدا برد و هر که نافرمانی امیری از امیران من گماشته از گماشتگان
من کند نافرمانی من کرده باشد که رسولم و هر که نافرمانی من کند نافرمانی خدا کرده است
و معنی امیر رسول عالمی باشد بدین فرمان بردار فرمان ده بفرمان خدا یعنی فرمان خدا
پذیرفته باشد و آن را کار کرده باشد و بر فرمان خدا وا ایستد و بر خلق خدا فرمان
دهد و بر امر خدا دارد و از نهی باز دارد و بر طاعت و فرمان برداری چنین
عالمی طاعت و فرمان برداری خدا و رسول باشد و نافرمانی او نافرمانی [illegible]
خدا و رسول باشد و رب العالمین جل جلاله طاعت داری ایشان بامر جزم فرموده است
یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی
ای مومنان فرمان برداری و طاعت داری خدا کنید و همه عمر فرمایید و فرمان بردار
و طاعت داری این رسول کنید یعنی محمد مصطفی صلوات الله علیه و همه گویید و فرمایید
فرمان برداری اولوا الامر کنید و همه گویند و فرمایند معتبران و بزرگان اهل تفسیر از
صحابه و تابعین [illegible] که اولوا الامر علماء ربانی باشند که اصلاح و تربیت و ترکیه خلق
توانند کرد و کنند یعنی اصلاح اعضا کنند و از کبایر گناهها شان باز داشته اند و بر وظایف
اعمال داشته اند و از ترکیت نفسها کنند و از اخلاق بدشان که از اخلاق شیاطین و وحوش و بهایم است
پاک و پیراسته کرده اند

و باخلاق نیک که آن اخلاق ملایکه و انبیا است آراسته کرده اند و تربیت ارواح
کنند و بعلمها و حکمتها و حقیقتها بپرورانند و [illegible] رتبت انسانی و باول رتبت
ملکی شان نزدیک کرده اند و برسانند اولوا الامر این چنین علما باشند پس [illegible]
شریعت اقتدا که در دین و ملت مجتهد باشد و در معانی کتاب و سنت مستنبط
باشد چنانک خدا میفرماید و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه
الذین یستنبطونه منهم و آن قول که در تفاسیر آورده اند که اولوا الامر
ملوک و سلاطین و امرا و حاکمان نیز می اقتدا اما بدان شرط که بنفس خود عالم
و مجتهد باشند یا پس در فرمان و نظر علما و مجتهدان باشند زیرا که هر حکم و
فرمان که از سر جهل ایشان سبب تباه گشتن و خرابی و برخواستن دین و ملت باشد
و سبب فساد امت باشد و سبب قحطی و تنگی نعمت و آفت عالم باشد و هر حکم و
فرمان که از سر علم باز کرده سبب قیام ملت و صلاح امت باشد و سبب نظام و عمارت
و امن و کثرت نعمت باشد و رب العالمین جل جلاله میفرماید که من هر آنجا که ملکی و
حکمی بکسی داده ام اول او را علم داده ام و بی حکم پس حکم و علم بهم داده ام
و لوطا آتیناه حکما و علما و خبر که و کلا آتینا حکما و علما و خلک و شددنا
ملکه و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب و جای که [illegible] صلوات الله علیه
میفرماید ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله فقد آتینا آل ابرهیم الکتاب
و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما یعنی پس حسد می برند قومی و جهودان که خدا
تعالی مردم فضلی میدهد از فضل خود بدرستی و راستی که ما که خداییم داده ایم آل
ابرهیم را یعنی محمد مصطفی را علیه السلم کتاب یعنی قرآن و حکمت یعنی مراد خدا از
قرآن و او را داده ایم ملکی بزرگوار آل ابراهیم انبیا پیغامبرانست صلوات الله علیهم
[illegible] ملک او را در این علم ملک عظیم خوانده است و در از جهان ملک [illegible]
است و جای دیگر صریحا فرموده است لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا
معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه باس
شدید و منافع للناس

یعنی ما که خدا ایم پیغمبران و رسولان خود را فرستاده ایم و با ایشان بینات در فرستاده ایم
یعنی آیتها و حجتها و نشانها روشن و روشن کننده پیداره پیدا کننده که حق از باطل
و راست از دروغ و هدایت از ضلالت جدا کنند و با ایشان در فرستاده ایم کتاب
یعنی علم و ترازو یعنی عدل تا مردم را بعلم بعدل دارند پس اگر علم نپذیرند و بر
عدل و راستی نه ایستند آهن فرستاده ایم که در آن سیاستی و ترسی سخت هست
و منفعتها دیگر در آنست تا از آن تیغها و سلاحها سازند از شمشیر و نیزه و پیکان
و حربه و غیر آن تا بواسطه و سبب آن خلق را بعلم بر عدل دارند فرستادن کتاب
و ترازو و آهن بیکدیگر از آن است که حکم و ملک بی علم باطل است اگرچه پادشاه سخت
بزرگ و عاقل است و آن ملک نقد بر نمی باشد چون ملک فرعون و نمرود و علم بی
حکم ضایع است اگرچه عالم سخت کاملست چون هر دو با هم جمع است مراد و مقصود
شریعت و رضاء خدا حاصلست و از رسول خدا علیه السلام روایتست الدین والملک و
الدین توأمان ملک و دین یعنی حکم و علم هر دو در یک مشیمه در وجود آمده اند و هر
دو دو دوکولند و همچنین روایت است که یوزن مداد العلماء بدم الشهداء و در صحیح
است که رسول خدا صلوات الله علیه در جواب سوال جبرئیل علیه السلام از اشراط قیامت خبر
داده است و لکن ساخبرک عن اماراتها ان تلد الامة ربتها وان ترى الحفاة
العراة العالة رعاء البهم او قال رعاء الشاء يتطاولون في البنيان او قال
يتكففون الناس يتطاولون في البنيان الصم البكم رؤس الناس او قال ملوك
الارض یعنی چون ملک و حکم را جاهلان افتد و شریفان سفیهه خسیسان
گردند و حرامزادگان زبون دونان باشند قیامت باشد که یا زمین و آسمان برخیزد
با دین و ملت و ایمان برخیزد و این معنی ظاهر شد و آسمان و زمین بر جای
استقامت دین و ایمان بدان خواستن است فصل چون این جمله معلوم
شد بدانکه این علم و معرفت و دانایی سه گانه که ما یاد کردیم که معنی لا اله الا الله
محمد رسول الله است و بیان کردیم که بدانستن و شناختن آن اولتر فریضه از

از فرایض اعیانست چنانک اتفاق و اجماع ادا و مذاهب و ملل و نحل و اد
چنانک اگر کسی این هر دو کلمه شهادة بزبان درست و فصیح میگوید و معانی آن نداند
یا داند و باور نکرده باشد یا اعتقاد بمعنی آن ندارد هرگز از دوزخ نجات نیابد
اگرچه نماز کند و روزه دارد و اگرچه خون و مال در عصمت شریعت است و
اگرچه حکم او بمسلمانی کنند چنانک منافقان و مادرهواآن معانی این هر دو کلمه
شهادة درین سه علم و سه معرفت یاد کردیم چنانک این سه علم و سه معرفت
که معنی لا اله الا الله محمد رسول الله است بدانستن و بشناختن و آموختن آن
اولتر فریضه از فرایض اعیانست همچنین باور کردن و براست و با اعتقاد
ساختن و در دل بستن و دل در آن بستن هم فریضه از فرایض اعیانست اما
بایمانی و تصدیقی و اعتقادی صادق ثابت دایم زاید اما ایمان ثابت
که چون بسته شد در مرد بنگردد و ضعیف و کم نشود در هر دو عالم تا بحضرت خدا
بپیوندد و چنانک زبان بگفتن هر دو کلمه شهادت روان باشد علم و معرفت و ایمان
بر اعضاء ظاهر باشد و رب العالمین جل جلاله علمی و معرفتی که ایمان و عمل بدان
متصل باشد بقول ثابت خوانده است که یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت
في الحيوة الدنيا وفي الاخرة و بیان آن را در قرآن مثلی زده است که الم تر كيف ضرب الله
مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها في السماء تؤتي اكلها
كل حين باذن ربها ويضرب الله الامثال للناس لعلهم يتذكرون معنی آیت
الم تر نمی بینی ای رسول یعنی تو خود همی بینی که چگونه ضرب الله مثلا که چگونه زده است
خدای معبود و فرمان ده بسزا مثلی کلمة طیبة کلمه زیبا و پاک و خوش یعنی کلمه لا اله الا الله
و محمد رسول الله كشجرة طيبة همچنان درختی است پاک و خوش یعنی درخت خرما
است که اصل آن و بیخ آن در زمین استوار ثابت است و فرعها في السماء و فرع و
شاخ آن بر بالا بلند و عالی است تؤتي اكلها كل حين می دهد بار و بر و میوه آن
هر انگاهی و زمانی و اوانی باذن ربها باذن و دستوری و پروردگار آن

وحدانیت حق تعالی مثلها می زند عقلا جهانرا تا معنیها و حقیقتها نامحسوس نا بید اشلها محسوس
بیدا می کنند عقلاء جهانرا لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ تا مگر ایشان در یابند و بپذیرند و یاد گیرند
و بعمل آورند اما تفسیر و حکمت آنکه رب العالمین جل جلاله مثل این هر دو کلمه بدرخت خرما
زده است آنست که درخت خرما از همه درختها بار آورتر و بلندتر و عالی تر است و نیز
سر آسودهٔ منافع خلق است و چنانکه درخت خرما هر آنچ که میخورد و بیخ آن در زمین ثابت
تر و استوار تر میشود و شاخهاء آن بلندتر و بالاتر میگردد و بار و بر و ثمرهٔ آن زیادة
تر میگردد و همچنین کلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله هر چند علم و معرفت و ایمان معانی
آن زیادة میگردد باید که بیخ ایمان و اعتقاد بدان در دل و جان ثابت تر و راسخ تر
شود و فرع و شاخ عمل بر اعضا ظاهر تر میگردد و بار و بر و ثمرهٔ آن در ثواب و اخلاق
زیادت تر میگردد و مثل کلمه خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا
مِنْ قَرَارٍ یعنی مثل منافقان و تقلید بان بدرخت بیخ ماند اگر بادی بر آید حالی
از بیخ بر آید و رسول خدا صلوات الله علیه در معنی ایمان ثابت و غیر ثابت حدیثی فرموده است
و در صحیح است و اسماء بنت ابی بکر خواهر عایشه صدیقه رضی الله عنهما روایت میکند که من در حجرهٔ
عایشه رفتم و رسول خدا صلوات الله علیه را دیدم که در نماز ایستاده بود با جمع یاران و نه
هنگام نماز بود و من از عایشه سوال کردم که نشانی پیدا شده است او سر اشارت کرد که
آری من نیز در نماز ایستادم و رسول خدا صلعم دران نماز دراز و ایستاد چندانکه سورة البقرة
وآل عمران والنساء والمائده بخواند و نزدیک بود که من از خود بروم و بیش من قربهٔ
آب بود و من یک حرکت کرده سر بگشودم و آب بر خود ریختم و این شرح
نماز است که فعل القلیل لا یبطل الصلوة و رسول خدا صلعم چون از نماز فارغ
شد بر منبر رفت و گفت حدیث مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ قَطُّ أَنْبَتَتْ
الْقَبْرُ فَلَمْ أَرَ قَطُّ مَنْظَرًا أَفْظَعَ مِنْهُ و بروایة مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَرَهُ إِلَّا رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي
هَذَا أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ مِثْلَ أَوْ قَرِيبًا مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ إِذَا وُضِعَ
في قبره يَأْتِيهِ مَلَكَانِ وَيَسْأَلَانِ مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ أَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُوقِنُ

فَيَقُولُ هَذَا مُحَمَّدٌ عَبْدُ اللهِ وَرَسُولُهُ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ فَآمَنَّا وَاتَّبَعْنَا فَيُقَالُ لَهُ نَمْ صَالِحًا إِنْ كُنَّا
لَنَعْلَمُ أَنَّكَ مُؤْمِنٌ أَوْ مُوقِنٌ فَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَيُمْلَأُ عَلَيْهِ خَضِرًا
وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ فَيَقُولُ هَاهْ هَاهْ لَا أَدْرِي سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا
فَقُلْتُهُ فَيُقَالُ لَهُ لَا دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ فَيُضْرَبُ بِمِطْرَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ فَيَصِيحُ صَيْحَةً
يَسْمَعُ صَوْتَهُ مَنْ يَلِيهِ غَيْرَ الثَّقَلَيْنِ وَبِرِوَايَةٍ وَيُضَيَّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ فَيُقَيَّضُ
لَهُ أَصَمُّ أَعْمَى فِي كَفِّهِ مِرْزَبَّةٌ لَوْ ضُرِبَ بِهَا جَبَلًا لَانْهَارَ معناه رسول خدا صلعم
از نماز کسوف فارغ شد بر منبر رفت و گفت هیچ چیز نبود که من ندیده بودم که تا امروز
مرا درین نماز بنمودند یعنی از احوال خیر و شر که بعد از مرگ شما شما را بیش خواهد آمد پس گفت
گور دیدم و من هرگز ندیدم منظری رسواتر و سهمناک تر و زشت تر و سیاست آن
پس گفت بمن وحی کرده اند که شما ها را در بن گور فتنه و آزمایشی خواهد بود همانند یا نزدیک
آن فتنها که از دم دجال و دجال نهاد آن در نهاد ها و شما نهاده باشد پس گفت چون یکی
از شماها را بنهند و معنی گور بعد از مفارقت باشد که چون آن علاقه که درین جهان میان
جسم و جانست برخیزد و مرد از دنیا مفارقت کند در حال بروحی دیگر میان جسم
و جان علاقهٔ که عقلاء دران ببینند باز دید می آید و حجتی و انقطاعی پیدا می شود
و او را زنده می کرده اند چنانکه آن شخص دران صورت و هیئت خود را بیند که در دنیا
بوده باشد و این زنده کرده اند تعلق بدین گور خاکی ندارد که تعلق مرگ دارد
که بسیار کس باشد که در صحراها و دریاها از دنیا بروند و در گور خاکش ننهند
و ایشانرا هم فتنهٔ گور و سوال ملک خواهد بود و همچنین طایفه را که دد و دام
بخورد و ایشانرا هم راحت و عذاب و سوال گور خواهد بود و رسول خدا علیه گفت
دو ملک بدو آیند و نکفته است اینجا که آن ملک چه شکل و چه رنگ دارند زیرا که
شکل و صورت ملایکه که دران حال بخلق آیند موافق و مشاکل اوصاف و
اخلاق خلق باشد که مثال ملایکه مثل آینه است که رنگ ندارد اما از صفا و روشنی
در مقابل هر شکل و رنگ که افتد آن شکل و رنگ نماید پس اگر آن شخص که از ...

نیکو اعمال ونیکو اخلاق بوده باشد آن ملک آید وآید نورانی ونیکو خلقت وزیبا صورت
باشد چنانکه رب العالمین جل جلاله میفرماید کذلک یجزی الله المتقین الذین تتوفیهم الملائکة
طیبین یقولون سلام علیکم واگر مرد گناه کار وبد اعمال وبد اخلاق بوده باشد
صورت ملک سیاه روی وازرق چشم زشت خلقت وکژ دندان باشد چنانکه در حدیثی دیگر
آمده است اسودان ازرقان یخدشان الارض بانیابهما پس ملایکه ازین شخص سوال کنند
که خدا کویی درمود ونام پیغمبر بگو نید ازبهر آنکه ایشان سوال آیند نه بتعلیم انه رسولان
بشری خلق را در آموزانیده باشند وتعلیم کرده رسولان ملکی بیایند وازان سوال کنند
وهم بگفت وزبان آن شخص سوال کنند اگر تازی زبان باشد بتازی واگر پارسی زبان
باشد بپارسی واگر ترکی زبان باشد بترکی وآن سخن را کنند که قلب المومن عرشی نه پیغمبر گفته
است وخود عالم دل عرب وعجم تعلقی ندارد وآن ملایکه رسولان خدا باشند چنانکه
خدا میفرماید جاعل الملائکه رسلا وصانک الله یصطفی من الملائکة رسلا رسول خدا
صلعم گفت چون ملایکه سوال کنند ما تقول فی هذا الرجل اما المومن والموقن یعنی
انکه مومن باشد وکمال علم ومعرفت بخواص صفات پیغمبر داشته باشد آن خصایص که پیغمبر
دان ازکامل مطلق گفته وجدا باشد وآنرا باور کرده ونیکمان شده باشد هذا محمد
عبد الله ورسوله گوید این ستوده در همه چیز واین گزیده بر همه کس فرستاده خدا
است جاء بالبینات آمده بود بما واورده بود بما سخنها وآیتها وحجتها
وپیغامها روشن روشن کننده پیدا پیدا کننده چون چراغ چراغ که خود روشن وپیدا
بود وبدان چیزها دیگر همه روشن وپیدا می شد وروشن وپیدا میکرد که حق کدام است
وباطل کدام هدایت کدام است وضلالت کدام راست از دروغ علم حق از علم باطل
ایمان از کفر اعمال نیک از اعمال بد اقوال نیک از اقوال بد احسن الاخلاق از [illegible]
جمله از یکدیگر جدا کرد وبرما روشن وپیدا کرد فآمنا واتبعنا یعنی ما بطلب [illegible]
وبشنیدیم ومعنی آن بدانستیم وبگویدیم آن بگرویدیم وگفته او باور کردیم وبراست
داشتیم وباعتقاد ساختیم ومتابعت امر ونهی کردیم هرانچه مارا ازان نهی کرد که مکنید

نیکو اعمال ونیکو اخلاق بوده باشد

از اعمال واقوال واخلاق وعلوم وظنون واعتقادات بد ازان وا ایستادیم وواپس
رفتیم وتوبت کردیم وهرانچه مارا فرمود که بگویید وبدانید وباور کنید وبعمل آورید
از اقوال واعمال واخلاق وعلوم وظنون واعتقادات دران ایستادیم وبقدر جهد
وتوان خود بعمل آوردیم وبران بماندیم وثابت شدیم تا بدینجا رسیدیم پس ملک گوید
نم صالحا یعنی آرام گیر وثابت شو وامین باش چنانکه خود میخواهی که تو رستگاری
ومعنی نم اینجا که خواب باشد که آن عالم نه جای خوابست بلکه بمعنی امن وآسایش
باشد چنانکه ما در [illegible] گوییم تا فلان کار بکردم وخوش بخفتم یعنی آسوده وایمن گشتم
رسول خدا علیه السلم گفت پس گورش در فراخی کردن آید وهفتاد گز در هفتاد گز فراخ
گردد وملا از سبزها ورياحين بهشت کنند که فیفسح له فی قبره سبعون
ذراعا وبملا علیه خضرا ورب العالمین جل جلاله میفرماید ان الذین قالوا ربنا الله
ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم
توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ولکم فیها ما تدعون نزلا
من غفور رحیم پس اگر مرد صفته باشد اورا از فراخی وخوشی وسبزه ورياحين
چه خبر باشد وفایده آن چه باشد واینجا اشارتی ست که چرا فرمود که هفتاد
گز در هفتاد گز وحکمت این تعیین چیست سر وحکمت آنست که این فراخی گور و
سبزه ورياحين جزاء عملها وصالح وحسنات وطاعات است که بواسطه اعضا
مذکا [illegible] است وهر حسنه را ده عوض داده اند که من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها وهفت در ده هفتاد باشد تا رسول خدا علیه السلم تعیین فرموده است پس ملایکه
گویند ان کنا لنعلم انک مومنا وموقن یعنی ما چون بیامدیم دانستیم که تو
[illegible] بت موقنی رسول خدا علیه السلم گفت واما المنافق او المرتاب فیقول
لا ادری سمعت الناس یقولون شیئا فقلته یعنی اگر این کس که ملک
[illegible] منافق بوده باشد یا مرتابی که در سخن حق وگوینده آن در گمان بوده باشد
چون ملک ازو سوال کند که درین مرد چه گویی در ماند وگوید [illegible]

از مردمان می شنیدم که چیزی میگفتند ومن نیز میگفتم بکلم انک درین علم معانی کلمهٔ
شهادت نداسته باشد ودرکان بوده باشد الفاظ کلمه نیز از وی فوت شود و یاد کش
نباید از هر انک معانی روح کلمات است چون عالم معانی کلمات دردل وجان نباشد
بدان علم الفاظ آن بر زبان نیاید واز وی کم شود سر اینست که گوید از مردمان
می شنیدم که چیزی میگفتند ومن نیز میگفتم پس ملک گوید لا دریت ولا تلیت
یعنی چون نمی دانستی که چه گفتی خود نگفتی که فایده گفتند دانستن معنی است
چون دانش نبود گفته ناگفته است رسول خدا علیه السلم گفت مطرقه دارند وچنان بر دل
زنند که از وی آوازی وفریادی برآید که همه کاینات که بدو نزدیک باشند بشنوند الا
آدمیان وپریان وپس گفت گورش در تنگی کردن آید چنانکه شنیده که استخوان این پهلوی
از آن پهلوی بلید رود وبروایتی دیگر گفت کوری کوری بر وی گمارند که کلوخ کوبی دارد
که اگر آنرا بر کوه زنند مانند ریگ خرد ریزد این عذاب گورش باشد تا حشر اعظم چنانک
رب العالمین جل جلاله میفرماید واما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم
وتصلیة جحیم پس رسول خدا صلوات الله علیه این آیت بخواند که یثبت الله الذین آمنوا
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة پس می باید که ایمان در دل وجان
ثابت باشد ومرده را در هر دو جهان لازم باشد ودر مورد بنگردد تا حضرت خدا بپیوندد
اهل ایمان دایم آنست که مرد از آن وانگردد یعنی چون از پیغمبری یا از عالمی ربانی
که استعداد واستحقاق نیابت ووراثت پیغمبر دارد ایمانی واعتقادی ستده باشند
از آن وانگردد چنانک وقتی باشد وقتی نه وبسبب مالی ونعمتی یا جاهی وحرمتی
یا تعصب کری وبدعت وهوا واختلاف یا بتقلید اهل عرف وعادات ومردم فزکار
ارحاضران وگذشتگان آن اعتقاد ستده وایمان داشته رها نکند واز [illegible]
از آن وانگردد ومرتد ومنافق نشود ورسول خدا صلوات الله علیه ایمان دایم بدعا از خدا می [illegible]
[illegible] اللهم انی اسألک ایمانا دایما ویقینا صادقا وقلبا خاشعا ولسانا ذاکرا وعملا
متقبلا [illegible] اللهم انی اسألک ایمانا یباشر قلبی ورب العزة جل جلاله در قران در حق جمعی که بعد
از ایمان مرتد

یاد کرده ومنافق گشتند اعراض این جماعت را یاد کرده است که کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم
وشهدوا ان الرسول حق وجاءهم البینات مفسران در معنی این آیت دو قول گفته اند قولی
آنست که این آیت در حق جهودان منزلست که پیش آمدن پیغمبر ما صلوات الله علیه
او را ثناها می گفتند وباب دوستی او ظفر ونصرت از خدا می خواستند وچون رب العالمین
جل جلاله او را بفرستاد سخن او خلاف هوا نفس ومقتضی طبع ایشان بود وبازار
شکن جاه ومال ایشان بود انکار وکفر ظاهر کردند وبوی نگرویدند واز وی بر
گشتند وقولی دیگر آنست که این آیت در حق منافقان آمده است که هر انچ رسول خدا
میگفت وموافق طبع وهوا ایشان باور می کردند وهر انچ نه موافق هوا وعقل ایشان
بود باور نمی کردند اما جهودان آن انکار که در دل داشتند بر زبان می آوردند ومنافقان
آن انکار که در دل داشتند از بیم ملامت را با جستن سلامت را ظاهر نمی کردند وبر زبان نمی
آوردند ورب العالمین جل جلاله در حق ایشان میفرماید ان الذین آمنوا ثم کفروا
ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم سبیلا
بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما ودر تفسیر این آیت هم خلافست بعضی مفسران برانند
که در حق منافقان آمده است وبعضی برانند که در حق جهودان وجای دیگر خاص در حق
منافقان میفرماید ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان
سول لهم واملی لهم یعنی بدوستی وراستی که آن کسانی که از دین برگشتند وواپس رفتند
پس از آنک راه راست بر ایشان روشن شده بود وکار حق هویدا گشته دیو است
که ایشانرا غرور میدهد وآن کار بر نظر ایشان می آراید [illegible] ایشان در دوال [illegible] شیطان
رفتند واز دست تو شدند یعنی در نیامده [illegible] در آمده وواپس رفته [illegible] دیگر میفرماید
[illegible] ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم واولئک هم الضالون
[illegible] وجای دیگر خاص در حق اهل تعصب وبدعت وهوا هوا متفرق [illegible]
ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات واولئک لهم
عذاب عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم

اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون یعنی مباشید ای امت
محمد همچو امتان پیش که فرقه فرقه شدند و بر خلاف یکدیگر بودند بعد از آنکه
علمها و بینتها و حجتها بدیشان آمده بود یعنی وحی و کتاب منزل
و رسول خدا صلوات الله علیه فرموده که امت موسی بعد از موسی هفتاد و یک
فرقه شدند و امت عیسی بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه شدند و امت من
بعد از من هفتاد و سه فرقه باشند و گفت همه در دوزخ باشند الا یک
فرقه که اهل جنت باشند گفتند یا رسول الله فرقه رستگاران کدام اند گفت
ما انا علیه الیوم و اصحابی یعنی آنانکه آن روز بران باشند که امروز من و یاران
من برانیم یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و ایشان را هست عذاب
بزرگ آن روز که رویها چند در سیاهی کردند آید و رویها چند در سپیدی کردن
آید آنانکه رویهاشان در سیاهی کردن آید مر آنکه عذاب ایشان را گوید بعد از ایمان
کافری بعد از خدا پرستی خلق پرستی بعد از پی روی رضای خدای پی روی
هوا خلق بعد از معرفت خدا مراعات جانب خلق بچشید عذاب بسبب آنکه در
برده بمانده بودید و بعد از ایمان کافر شده اتفاقست میان علمای امت
مصطفی و بزرگان اهل تفسیر از صحابه و تابعین که این آیت در حق اهل
تعصب و هوا و اهل بدعت فرو آمده است و از مرتضی علی کرم الله وجهه روایت
که این آیت بر منبر میخواند و گفت الا ان الذین ابیضت وجوههم هم اهل السنة
الا ان الذین اسودت وجوههم هم اهل البدعة و رسول خدا علیه السلام در باب تعصب
حدیثی فرموده است که حدیث من تکلم عصبیة او دعا الی عصبیة او
قاتل تحت رایة عمیة فموتة جاهلیة یعنی هر آنکس که سخن
با کسی از تعصب خواند و بران دارد با تعصب جنگی و کوششی کند
و در جنگ کند که پیدا نیست که حق است یا باطل اگر بران بمیرد مرگ جاهلان و کافران
مرده باشد همچنانکه مرگ ابوجهل و عتبه و شیبه و جاهلان مکه و نیز در صحیح است

و رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است حدیث الا لا ترجعن بعدی کفارا
یضرب بعضکم رقاب بعض الا لا ترجعن بعدی ضلالا یضرب بعضکم رقاب بعض
یعنی بدانید نباید که بعد از من کافر شوید و بعضی گردن بعضی زنید و نباید
که بعد از من ضال و گمراه شوید و بعضی گردن بعضی زنید و دیگر فرموده است
سباب المسلم فسوق و قتاله کفر یعنی دشنام بیکدیگر دادن فاسقی است
و یکدیگر را باعتقاد کشتن کافری و آن سخن که جاهلان و عامیان گویند
که تعصب از دین است کاری دروغست و اگر از اعتقاد گویند خود کفر است زیرا که
بنیاد دین بر محبت خدایست نه بر تعصب هوایی و رب العالمین جل جلاله میفرماید
الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یعنی هر دوستی و محبت
که نه خدایی است در آن عالم سر بسر دشمنی و جدایی و رسوایی است و چنین
جهودان بتعصب موسی از محمد وا ماندند جهود شدند و ترسایان بتعصب عیسی
وا ماندند و ترسا شدند و مشرکان بتعصب ابراهیم و اسمعیل و مشرک شدند
پس چون بتعصب پیغمبران جهودی و ترسایی و مشرکی و کبری آورد تعصب
عامیان و جاهلان کردن خود چه آورد اما ایمان صادق آنست که چون طالب
و اعتقادی صواب در خدا و صفات خدا و کتب و رسل و احوال قیامت بسته
باشد و اعتقاد ساخته از پیغمبری یا از عالمی ربانی که استحقاق و استعداد
نیابت و وراثت پیغمبر دارد بعد از آن اگر چنان باشد که از آن سخن یا از آن
عالم کردی یا گفتی آید که عقل او در سر آن نرسد یا بر خلاف طبع و عادت و
عرف و مألوف اهل روزگار باشد در آن ایمان بسته و گمان نبندد و اعتقا[د]
...نرود چنانک خدا میفرماید انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و
جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون یعنی ...
باشد که بخدا و سزاواری معبودی و فرمان وحی خدا بگرویده
با و پیغام با خدا از فرشتگان و پیغام گزاران و نایبان ایشان باور کرده
باشند

وبس واکمان نیفتند یعنی الرجیزی بیند وشنوند یا بدیشان حیزی فرمایند که
عقل ایشان درستی آن بیند یا برخلاف هوای نفس وطبع ایشان باشد واکمان
نیفتند ونشان واکمان نیفتادن مجاهده وکوشش نمای کردن است بنفس ومال
در راه رضا وفرمان خدا ایشان انانند که در دعوی ایمان صادقاند صوفیان
وپیران حقیقی قدس الله ارواحهم ازین آیت میکویند که نشان صحت ارادت وصدق
مریدان آنست که آن خدمت وتسلیم واحترام وتعظیم پیر که روز اول وهنگام قدم
ارادت بنیاد نهد وبردست گیرد باید که روز بروز ودم بدم ساعت بساعت در
زیادت باشد واگر نه ازان البته نگاهدارد که آن خدمت وتسلیم وتعظیم در نقصان
افتاد نشان آنست که مرد در گمان افتاد که حرمت بیرون برهان ونشان صدق
اندرونی است اینک رب العالمین جل جلاله فرموده است وجاهدوا باموالهم
وانفسهم في سبیل الله اما مجاهده بنفس وا ایستادن و واداشتن نفس
از نهی کردهای خداست اگرچه موافق نفس وهوا است واگرچه لذت وکام و
آرزوی وخواست طبع در کردن آن باشد و در ایستادن و صبر کردن در فرمودهای
خدا است اگرچه ناکامی و ناخواستن نفس وطبع دران باشد اما امامجاهده بمال
بذل کردن وخرج کردن مالست در راه خدا اگر کسی مثلا صد هزار زر در یک ساعت
در راه خدا صرف کند آنکس مبذر نباشد بلکه منفق ومجاهد باشد واگر دانگی در
هوای نفس خود صرف کند نه در موافقت رضاء خدا آنکس مسرف ومبذر باشد و
از برادران شیاطین باشد که ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان
لربه کفورا وبعض امام شافعی رضی الله عنه آنکس مال در هوا وهوس خرج کند جهر
معشرات وعشرت وکبوتر بازی وعمارتها کردن اسرافی رود وحاکم را باید
او کند ومعنی حجر آن باشد که از تصرف کردن در مال او را منع کند
مبایعات ومعاملات او درست نباشد ورب العالمین جل جلاله
ولا تؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما یعنی مالی که
عذیم

انرا سبب قیام حیوة ومعاش شما ساخته است بنی عقلان وناقصان وکم خردان
مدهید بعد ازان میفرماید فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم یعنی چون در ایشان
رشدی وصلاحی به بینید انگاه مال بدیشان دهید علما در معنی رشد گفته اند ان یکون
صالحا في مالِهِ مصلحا لدینه ودنیاه یعنی رشد آن باشد که مرد در نفس خود صالح
باشد و در معنی صالح گفته اند ان یکون مجتنبا عن الکبائر والفواحش والمعاصی
اللاتی تقدح العدالة یعنی صالح آن باشد که از کبایر گناهها ومعصیتها وهر کاری
زشت که قادح در عدالتست ومرد را از محل صحت قبول شهادت بیرون کند دور باشد
ودر معنی مصلح گفته اند ان لا یصرف ماله الا فیما یکون له محمدة دنیاویة ومثوبة
اخرویة پس انکه نه مصلح دین ودنیا است مال بدست او نمی توان داد وحکوم
خلق بدست او نتوان تا بریشان حاکمی وفرمان دهی کند وبدانکه ایمان واعتقاد ونقد
جنانکه می باید که ثابت ودایم وصادق باشد می باید که در زیادت باشد یعنی
ناقص وضعیف نگردد وهر علمی که می شنود از آیات واخبار از کسی که استعداد
واستحقاق آن دارد ایمانش بر ایمان می افزاید چنانکه خطاب جماعتی مومنان
حقیقی یاد کرده است که واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا
فاما الذین امنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون یعنی وهر انگاهی که سورتی در تورات
جماعتی از مومنان هستند که وایشان میکویند که در ایمان کدامی از شما افزود وجود
در ایمان که فزاید در ایمان ایشان افزاید که باور کرده باشند واعتقاد ساخته باشند وایشان دیاد
ایمان وایشان بکو بشارت ومژده کانی میدهند واما الذین في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا
الی رجسهم وماتوا وهم کافرون یعنی وانانکه در دلها ایشان بیماری باشد یعنی ارتیاب
وگمان وشک ومیل بعالم زیرا ایشانرا انکار وکفر وگمان ایشان بر کفر ونفاق
ایمانی زنند وبر کفر کافران می رنند وجای دیگر میفرماید انما المومنون الذین
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا
الذی انزل السکینة في قلوب المومنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم

لیستیقن الذین اوتوا الکتاب ویزداد الذین آمنوا ایمانا و امثال این آیت در قرآن
بسیارست و بزرگان اهل تفسیر گفته اند که الایمان یزید وینقص ای یزید
بالطاعة وینقص بالمعصیة **فصل** و بدانک این علم و معرفت و دانایی سه
گانه بدانستن و بشناختن و باور کردند و باعتقاد ساختن آن اول تر و نیز
از فرایض اعیانست چنانک اتفاق و اجماع ارا و مذاهب و ملل و نحل و ادیانست
صحیحین عمل کردن برین علم و معرفت سه گانه از فرایض اعیانست ازانک کمال
علم و ایمانست و مراد و مقصود علم و ایمان و فایده و منفعت علم و ایمان عمل بر
علم و ایمانست و رب العالمین جل جلاله در قرآن اعمال صالح و طاعات و عبادات
و اخلاق نیک در باب ایمان یاد کرده است که انما المومنون الذین اذا ذکر الله وجلت
قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و علی ربهم یتوکلون الذین
یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون اولئک هم المومنون حقا **یعنی**
حقیقت درست و راست آنست که مومنان آنانند که چون یاد خدا کرده آید یعنی
چون ذکر کبریا و عظمت و بزرگواری رب العالمین کنند دلهاشان بترسد
و در طپیدن آید و چون آیات خدا و وحی و تنزیل بریشان خوانند ایمانشان
بر ایمان فزاید و همگی اعتماد و توکل بر خدا کرده باشند کارشان اقامت نماز باشد
و انفاق مال ایشان اند که مومنان حقیقی اند و رسول خدا صلعم میفرماید که الطهور
شطر الایمان **یعنی** پاکی نیمه ایمانست و معنی طهور در لغت عرب پاکی باشد پاک کننده
اما در شریعت هر عملی که بکردن آن آلایش از ظاهر برخیزد یا آلایش از باطن برخیزد
آنرا طهور خوانند چنانک آب را طهور خوانند که و انزلنا من السماء ماء طهورا زیرا که
آلایشها از ظاهر ها برد از و رسول خدا علیه السلام میفرماید طهورا انا ء احدکم و خاک
را بطهور خوانده است که جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا
وقد را بطهور خوانده است ازانک تن از حدث پاک کند که مفتاح الصلوة الطهور
ویکی رتب داشت و رسول خدا گفت اول الطهور لا باس ان شاء الله و زکوة بطهور خوانده
است

که وجعل ذلک لک طهورا و رب العالمین جل جلاله میفرماید خذ من اموالهم صدقة
تطهرهم و تزکیهم پس اینک رسول خدا علیه السلام گفت طهور نیمه ایمانست هر عملی که پاک کننده
ظاهرست یا پاک کننده باطن علم و ایمان بدان عمل نیمه است و کردن آن عمل نیمه
دیگر پس جمله اعمال و اقوال و اخلاق که آن پاک کننده نفس است نیمه و علوم و اعتقاد
بدان نیمه دیگر مثلا اگر کسی را معلوم شد که خمر و زنا و دزدی حرام است و آنرا باور
کرد و براست داشت این یک نیمه است و باز ایستادن و توبت کردن نیمه و اگر کسی
داند که زکوة دادن واجب است و آنرا باور کرد و براست داشت این یک نیمه است و دادن
زکوة نیمه دیگر که مجرد علم و ایمان نفس از بخل و حرص و حب دنیا پاک نمی شود بلکه
بدادن زکوة نفس پاک میشود پس پاک کننده دادن زکوة است نه دانستن و باور کردن
تنها از جهت آن رسول خدا آن علمها که پاک کننده ظاهرست و آن عملها که پاک کننده
باطن است بطهور خوانده است و فرموده که الطهور شطر الایمان و رسول خدا علیه السلام سه
بار سوگند یاد کرده است که **حدیث** والله لا یومن والله لا یومن والله لا یومن قیل
من یا رسول الله قال من لا یامن جاره بوائقه **یعنی** بخدا که مومن نیست بخدا که مومن نیست
بخدا که مومن نیست گفتند یا رسول الله کیست گفت آنکه همسایه از شر او ایمن نیست نهاده میگوید
و ایمان بخدا و رسول و آخرت دارد و نماز میکند و حج میرود پس چرا رسول خدا
سوگند یاد کرد که مومن نیست یعنی چون بسبب رنجانیدن همسایه عذاب خواهد چشید
این ایمان که بخدا و آخرت دارد سود مند نیست و چون سود مند نیست در حق دفع
کردن عذاب همچنانست که خود نیست که فایده و منفعت ایمان آنست که مردم در
دو جهان عذاب نخورند و از دوزخ خلاص یابند پس علمی و ایمانی که آن عملها بجا
باتفاق علما دافع عذاب دوزخ این عالمی نیست و اگر مرد بی توبت و کفارت میمیرد
اتفاق دافع عذاب آن عالمی نیست پس در حق دفع عذاب دو جهانی آن
خود نیست اگرچه در حق خلود سود مند است در حق دخول سود مند
بدین سخن آنست که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت از رسول صلی الله علیه و سلم
الله علیه میکند که

حدیث لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مومن ولا یشرب الشارب حین یشرب وهو مومن ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مومن ولا ینتهب نهبة ذات شرف
یرفع الناس الیها ابصارهم وهو حین ینتهبها مومن یعنی رسول خدا
علیه السلام میفرماید هیچ زنا کننده زنا نکند و مومن باشد و هیچ خمر خورنده خمر خورد
و مومن باشد و هیچ دزدی کننده دزدی نکند و مومن باشد و هیچ غارت کننده غارت
نکند چیزی را که قیمتی و زیبایی دارد و رغبت و نگرش مردم از پی آن باشد
و باز نتوانند ستد و آن غارت کننده در آن حال که می برد مومن باشد یکی از عبد الله
عباس سوال کرد که ایمان چگونه از دل جدا کرد عبد الله انگشتان در هم افکند و
بیرون کرد و گفت ایمان در دل چنین باشد چون مرد گناهی بکند ایمان از دلش
چنین جدا گردد و انگشتان از یکدیگر بگشاد پس آن مرد گفت یا عبد الله این ایمان
که در دل بگرفت کی باز از دل برفت کی باز آید گفت آن تاب عاد یعنی اگر مرد
توبه کند که لایق آن گناه باشد ایمانش باز آید و چنانکه شیاطین بنی آدم را گناه
می آموزاند رب العالمین جل جلاله همه گناهها را توبت می آموزاند و رسول خدا
صلوات الله علیه توبت هر گناهی آموزانیده است و از هر آن گفتیم توبتی لایق
آن گناه باشد که چنانکه همه دردها یک دارو بر نخیزد که هر دردی را داروی جدا
باید همچنین همه گناهها یک توبت بر نخیزد که هر گناهی را توبتی جدا باید و چنانکه
آن دارو که دوای دردها را علاج کند را طبیبی فرماید دارو شناس علت شناس مزاج
شناس همچنین آن توبت که درمان آن گناه بر خیزد باید که عالمی فرماید توبت شناس
گناه شناس مرد شناس دهر اینست که خدای تعالی هر گناهی را حد و توبتی جداگانه
فرموده است چنانکه اگر کسی مثلا سوگند بدروغ خورده است و بکفارت و توبت آن
[illegible] ده هزار دینار صدقه کند یا هزار رکعت نماز کند کفارت
سوگند
سوگند از گردنش نیفتد الا آن کفارت سوگند الا آن کفارت بجای آورد که خدای
تعالی فرموده یا بنده آزاد کند یا ده مسکین را طعام دهد یا ده یا ده جامه بدهد یا اگر
است
اگر استطاعت
ندارد و سه روز روزه دارد و هیچ عبادتی دیگر بجای این نتواند کرد و اگر کند کفارت سوگند از گردن
نیفتد زیرا که رب العالمین جل جلاله این تعیین فرموده است که ذلک کفارة ایمانکم و نظیر
این آنست که خدای تعالی میفرماید قاتلوا الذین لا یومنون بالله ولا بالیوم الاخر یعنی
ای رسول و یاران او جنگ کنید با آنکه ایمان بخدا و روز آخر ندارد و جهودان و ترسایان
که جهودان ایمان بخدا داشتند که خدا ایشانرا مومن خوانده است که یا ایها الذین آمنوا
آمنوا بالله یعنی ای شما که بخدا و موسی ایمان آورده اید بقرآن و محمد ایمان بیاورید و
ایمان با آخرت داشتند که میگفتند سرای آخرت خود خاص ما راست از همه رسول
را تا رب العالمین جل جلاله آیت فرستاد که قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة
من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین و ایمان ببهشت داشتند
که میگفتند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و ایمان بدوزخ داشتند
که میگفتند لن تمسنا النار الا ایاما معدودة پس اینکه رب العالمین جل جلاله فرموده
قاتلوا الذین لا یومنون بالله ولا بالیوم الآخر و معنیش آنست که چون ایمان بقرآن
و محمد ندارد و ایمان چون ایمان صدیق و فاروق ندارد و بدین سبب در دوزخ خواهد
بود پس آن ایمان نبی که بخدا و موسی دارند فایده نیست و چون فایده نیست همچنانست
که خود نیست و نظیر این آنست که خدا میفرماید فلا وربک لا یومنون حتی یحکموک فیما
شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما یعنی پس بپروردگار
تو ای رسول که ایشان مومن نباشند تا آنگاه که ترا حاکم و داور نکنند
در هر حکومت و داوری که میان ایشان افتد و پس هر حکم و داوری که بکنی آنرا
بنو بجنبند و تسلیم باشند یعنی نه بزبان چیزی نگویند که در خود نیز [illegible] سبب
نزول این آیت یاد کردیم مثلا فایده کوزه آن باشد که آب نگاه دارد چون کوزه که آب
نگاه ندارد یا شکسته باشد اگر چه مردم آنرا کوزه خوانند این کوزه در حق نگاه داشتن
آب نیست گویی خود نیست همچنین ایمانی که وا آن عمل نیست و مرد عذاب خواهد خورد و دوزخ خواند
[illegible] دفع کردن عذاب چنانست که خود نیست اگر چه در حق [illegible]
سود ندهد نیست پس

اصل ایمان مانع خلود است وکمال ایمان مانع دخول است وکمال علم و ایمان عمل
بر علم و ایمانست سبب اینست که رسول خدا علیه السلام ترک اعمال و اقوال و اخلاق
بد و حصول اعمال و اقوال و اخلاق نیک در باب ایمان داخل فرموده است چنانکه
میفرماید لا یزنی حین یزنی وهو مؤمن وچنانکه والله لا یؤمن وچنانکه المؤمن
من امنه الناس علی دمائهم واموالهم وچنانکه المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد
بعضه بعضا وچنانکه مثل المؤمنین فی تراحمهم وتعاطفهم وتوادهم کمثل
الجسد الواحد اذا اشتکی عضوا تداعی سایره بالسهر والحمی وچنانکه
المسلم اخ المسلم لا یظلمه ولا یحقره ولا یخذله التقوی ههنا التقوی
ههنا التقوی ههنا وچنانکه کل المسلم علی المسلم حرام دمه وعرضه وماله
وچنانکه والله لن تدخل الجنة حتی تؤمنوا والله لن تؤمنوا حتی تحابوا ثم قال
اولا ادلکم علی شیء اذا فعلتموه تحاببتم قالوا بلی یا رسول الله قال افشوا
السلام بینکم معنی این حدیث یاد کرده آمد همچنین اعمال و اخلاق نیک در باب
ایمان داخل گرفته است که الایمان بضع وسبعون شعبة الی آخره وچنانکه
الایمان نصفان نصف صبر ونصف شکر پس که روشن شد که عمل کردن
بر علم و ایمان فریضه از فرایض اعیانست وکمال ومنفعت ومقصود علم و ایمان
[illegible] است اکنون کیفیت این علم بیان کنیم فصل [illegible] معنی
لا اله الا الله محمد رسول الله سه علم است عمل کردن بدان هم سه قسم است قسم اول
که آن عمل بر علم اولست آنست که چنانکه ما بدانستیم وبشناختیم وباور کردیم و
اعتقاد ساختیم و اقرار آوردیم که جز خدای حق [illegible] وهیچ [illegible] سزاوار است
[illegible] است که فرمان دهد یا فرمانش برند یا او را پرستند عمل برین علم
آنست که [illegible] جز خدای [illegible] باشد [illegible] جز خدا [illegible] باشد
هوای خود [illegible] فرمان دیوان [illegible] آدمی صورت [illegible]
[illegible] شیاطین الانس اند [illegible] شیاطین الجن اند و فرزندان ابلیس اند

بدی بد فرمای دوری دور کننده است وخدای تعالی این هر دو بتفصیل یاد
کرده است که وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم
الی بعض زخرف القول غرورا وشیاطین انس را بر شیاطین جن تقدم
داشته است و اول ما را فرمان برداری ایشان نهی فرموده است که الم اعهد
الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین وپس فرمان
برداری خود فرموده که وان اعبدونی هذا صراط مستقیم وفرمان جز خدا
نبرد خود هیچ گناهی نکند که در حقیقت خدای تعالی هیچ گناهی نمی پسندد ونمی فرماید
که ان الله لا یأمر بالفحشاء یعنی خدای سزای پرستش نمی فرماید هیچ کاری و
گفتاری زشت وهیچ خلق وعادتی زشت نه که هر چه ناکردنی وگناهست دیو می
فرماید ورب العالمین جل جلاله میفرماید الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم
بالفحشاء یعنی دیوست که شما را وعده درویشی میدهد و بر بخل و حرص میدارد
وکارها وگفتارها وعادتهای بد و زشت میفرماید شما را وجای دیگر میفرماید ومن یتبع
خطوات الشیطان فانه یأمر بالفحشاء والمنکر وخدای تعالی وآنکه ناکردنیها
وگناهها نمی فرماید ونمی پسندد وعالمیان را از آن نهی میکند که ان الله یأمر بالعدل
والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم
تذکرون یعنی بدرستی وراستی که خدای معبود وفرمانده [illegible] عالمیان را
می فرماید بعدل وداد وراستی واعمال واقوال واخلاق در خود ودر میان خلق
خدا یعنی با مردم چنان زیستن که دوست دارد که با او [illegible] زندگانی کنند
ونیکوکاری وجوانمردی ونیکوکرداری ونیکوگفتاری کردن عوض بد
کرداری وبدگفتاری در هر آنچه تعلق بحظ نفس خود دارد نه بحق خدا و داد
[illegible] وپیوستن با خویشان ونزدیکان وپیوستگان سببی ونسبی
دینی ودنیاوی ونهی میکند ومنع میکند جهانیان را از همه کارها وگفتارها
وخلقها وعادتهای زشت ناپسندیده در شریعت واز همه رسمها وآیینها

و سرفها و عادتها ناشناختن در شریعت اگرچه عاقلانه و زیرکانه و معتاد و مالوف
عقلا باشد و اگرچه جاهل معروفان عالم بران باشند و نهی میکند از ستمکاری و زیادتی
جستن و فضل جویی کردن و پای از حد فرمان خدا بدر نهادن حظهای نفس خود را
و فروگذاشتن حقوق خلق خدا بنا واجبی و وعظ و نصیحت و اندرز میکند شما را
تا مگر شما در یابید و بپذیرید و یاد کیرید و بعمل آورید فصل
اما عمل بر علم دوم آنست که چنانکه ما بدانستیم و بشناختیم و باور کردیم و اعتقاد ساختیم
در معنی لا اله الا الله که خدا حق است که سزاوار است و می سزد کش فرمان برند فایده این
علم و عمل بدین علم فرمان خدای بردنست و در بند فرمان و رضای او بودن و در فرمانهای
او هر آنچه ما را فرموده است و چگونگی و کیفیت آن بواسطه زبان و اعضا پیغمبر بیان
کرده است و یاد نموده از طاعات و عبادات و فعل الخیرات از نماز و زکوة و روزه و حج
و طلب لقمه کردن که شبهت و حرام نباشد و نکاح کردن چنانکه درست باشد و زنی نباشد
و هیچکس ازین اعمالی که ما یاد کردیم بی علم نتوان کرد و صورت نبندد و اگر کند درست نباشد
و هیچ علمی درست نیاید و ... هر عملی را علمی باید که لایق آن عمل باشد علمی که از خدا در آمده باشد
بواسطه جبرائیل ... واسطه با نبیا در آمده باشد بعد از وجود محمد مصطفی و نزول وحی
بدو باید که بمحمد مصطفی صلوات الله علیه در آمده باشد چون نه از سر علمی چنین باشد و آنکه
نه حاصلست که خود باطل است و نه بفتوی علما درست است و نه در حضرت خدا قبول
و نه در نفاذ ... چون چه کرده موثر است در تغییر تبدیل اخلاق و عادات و صفات بد که
بدکه فایده و مقصود از فرمودن طاعات و عبادات خود آنست با این همه خود عین
اخلاق بد مسکم ... و غرور و بنیاد مسکرد و حقد و کین و بغض و آزاری کرد خاصیت
انسانی را سیاه میکرد و سبب حب جاه و حرمت و مال و نعمت میکردد که سر جمله خطاها
و گناهها است که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حبُّ الدّنیا رأسُ کلِّ خطیئةٍ
سبب غوایت و قساوت دل و سیاهی میکرد و سبب صیت و آوازه و ریا و سمعت میکرد
سبب مکر و خدیعت و طرآری میکرد و ... چنانک آنکس را حرمت ... کین و حقدش
ظاهر کر

ظاهر میکرد و اگر حرمت دیگری بهتی دارند حسد و غیرتش وا دید آید و اگر او را برنجانند
تباغض و شحنا و عداوتش پدید آید و تواند بود که زبان بآزار و دشنام در ازکند و این همه نشان
آنست که اعمال او قبول نیامده است که نشان قبول عمل تغییر تبدیل اخلاق بداست و حصول
و تمکن اخلاق نیک چنانک خدا میفرماید وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ
الْمُحْسِنِينَ و رسول صلی الله علیه و سلم میفرماید وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ
أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ یعنی نیکوکاری و بدکرداری هر دو یکسان
نباشند تو بدی را جواب ده و دفع کن بهرچه نیکوتر و زیباتر که چون تو چنین کنی آنکس که ترا
دشمن دارد با تو چنان شود که گوییا دوستی یارست و خویشاوندی نزدیکست یعنی دوست
در دوستی بماند و دشمن دوست گردد پس میفرماید وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا
إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ یعنی این مقام ندهند الا خداوندان صبر و شکیبایی را و این بعمل نتوانند
آورد الا خداوندان صبر و خداوندان حظی بزرگوار و آنکس را که این مقام دهند حظی بزرگوارش
داده باشند فصل بیان و برهان آنکه گفتیم عمل و طاعت و عبادت هیچکس بی علم درست
راست نیست و در حضرت خدا قبول نیست از انبیا و نه از اولیا و نه
از آنان مومنان و صالحان که رب العالمین جل جلاله سید پیغمبران را صلوات الله علیه میفرماید ثُمَّ جَعَلْنَاكَ
عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ معناه ثم جعلناک علی شریعة من الامر
یعنی و پس ما که خداایم ترا داشته ایم بر شریعتی که از فرمان ما در آمده است و نقصانی ما در آمد
فَاتَّبِعْهَا تو متابعت شریعت کن یعنی معامله بر علم شریعت کن وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی
و متابعت مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ هواها و بیهوده ها و ناحق و ناعلمی آنکه
عالم نیند هر که در جهان باشند و اگرچه بر اهل جهان فرمان ده و حاکم و سلطان
... جاهل و نادان باشند فرمان ایشان مبر و بر روی هوای ایشان مکن و در ...
ایشان مباش إِنَّهُمْ لَن يُغْنُوا عَنكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا بدرستی و راستی که ایشان هیچ بکار تو نیایند
در دو جهان یار تو نباشند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستی و راستی که ظالمان و جاهلان

بعضی دوست و یار بعضی اند و بعضی دکار بعضی اند یعنی هم صفتان خود دوست دارند
وخدای سزای برستش ولی المتقین دوست و یار متقیانست ودر دو عالم
کار متقیانست و صحیحین درصحیح است واز مرتضی علی کرم الله وجهه روایتست
کفت کنت رجلا مذاء فاغتسلت منه حتی تشقق ظهری فاستحییت ان
اسال رسول الله لمکان فاطمة بنته عندی فامرت المقداد بن الاسود فساله
فقال رسول الله انما من المذی الوضوء ومن المنی الغسل او قال یغسل ذکره و
یتوضأ معناه مرتضی علی کرم الله وجهه میکوید من مردی بودم که مرا مذی بسیار
بودی و بندانستم که ازان غسل واجب است و چندان غسل کردم که پشتم بدرد آمد
ومرا حیا مانع بود که خود از رسول خدا سوال کنم ازجهت آنکه دخترش فاطمه رضی الله عنها
از حکم من بود لیکن مقداد اسود را فرمودم تا از رسول خدا سوال کرد و رسول خدا صلعم
فرمود که از مذی وضو باید کرد و از منی غسل یا کفت ذکر را بشوید از مذی و وضو کند
ومن بیاموختم خلاصه سخن آنست که چون پیغمبر ما صلوات الله علیه که سید الرسل والانبیا
است او را متابعت شریعت فرمود که فاتبعها و عملش بی علم شریعت درست
نبود و مرتضی علی که سید الاولیا بود باموختن یک مسئله شرعی محتاج پیغمبر بود و او را
می بایست آموخت عمل و طاعت هیچ زاهد و عابد و عارف و صوفی بی علمی درست
و راست نباشد و از مرتضی علی کرم الله وجهه روایتست که کفت قصم ظهری رجلان جاهل
متنسک و عالم متهتک یعنی مرا سختی و پشت لرزه از دو کس است نادانی که علی نداند
درون پوشش طاعت و عبادت کند و عالمی که از علم خود کار نکند و صحیحین رسول خدا صلعم
میفرماید حدیث سیکون فی آخر الزمان علما فساق و عباد جهال یتغایرون کما
یتغایر النسا على الرجال اذا جالس مع غیرهم یعنی در آخر الزمان قومی بدید آیند عالمان
فاسق که بر علم عمل نکنند و متعبدانی که عمل نه از سر علم کنند و بر یکدیگر غیرت ورزند
مانند زنان بر مردان که ... و بخشم آیند چون صاحب قبول خود پیش دیکری بیند
وازجنید قواریری قدس الله روحه روایتست که کفت قال من سری سقطی قدس سره پیر

تربیت من بود مرا دعائی کفت که تو از پیش من بر می خیزی با که مجالست میکنی که رسول
خدا صلوات الله علیه فرموده است حدیث مثل الجلیس الصالح مثل الداری ان لم یحظ
من طیبه فیجد ریح من ریحه ومثل جلیس السوء ومثل صاحب الکیر ان لم یحرق ثیابک
فیجذبک من دخانه یعنی مثل همنشین نیک مثل مشک فروش است که چون با او
نشینی و مجالست با او کنی اگرچه ترا مشک ندهد جامهات خوش بوی کرداند چنانکه هر که
ترا بیند داند که از پیش مشک فروش برخاستهی و مثل همنشین بد مثل آهن کوبست
که چون با او نشینی اگرچه جامهات نسوزاند دود ناک کرداند چنانکه هر که ترا بیند داند
که از پیش آهنکر برخاستهی جنید میکوید من کفتم مجالست با حارث محاسبی میکنم و وقت
وقتی با او می نشینم کفت نعم نعم خذ من ورعه وادبه ودع تشقیقه الکلام
ورده على المبتدعة یعنی نیکست ورع و ادب از وی بیاموز و بستان و آن سخنها
که او در جواب مبتدعان میکوید رها کن یعنی کفت وکوی رها کن و ورع و خست
وجوی بستان قال او مستان حال او بستان بر چون من برخاستم مرا این دعا کرد
جعلک الله صاحب حدیث صوفیا ولا جعلک صوفیا صاحب حدیث یعنی خدای تعالی اول
ترا عالم کرداناد و پس صوفی نه صوفی و پس عالم که اکر از سر علم بتصوف روی
راست بر آئی و مقصود رسی و صوفی بدر آئی و اکر پیش از علم بتصوف روی نخرج
اما تائها او شاطحا او غالطا یعنی ناکاه سرکشته و مغروری متکبری بدر آئی
بدر آئی با طامات کوی زنبل فروشی صیادی شیادی بر آئی یا پس در غلط افتاده
که بخنی چند بر ظن صواب داری و غلط باشد و اعتقادی چند بر ظن صواب داری
وخطا باشد فاحسن احوالک اذا ان ترجع الى دایرة العلم یعنی آنکاه بهترین
حال تو آن باشد که باز کردی و با سر علم روی و از سر علم بزهد و تجرید و تصوف ادی
... بر آئی و سخن بر کانست که حقیقت را شریعت اساسست بی علم شریعت و معامله
بر علم شریعت رسیدن بحقیقت دروغ و طامات است و جمله مشایخ و جمله ربوبیت
که راه روان راه خدا اند جمله بر آنند که کاملان نهایات طفل حکم شریعت اند و کاملا از ...

طفل علم طریقت اند وکاملان طریقت طفل علم حقیقت اند وهر که گوید من به شریعت بطریقت رسیدم
به طریقت بحقیقت رسیدم زندیق است وصوفیان گویند چون خانه را از بالا درآیی در رافتی
وچون از در درآیی بر رافتی وهم صوفیان گویند کار صوفی کی معامله وجد وحوی است نه مجادله
و[illegible] وگوی وهمچنین گویند حرموا الوصول بتضییع الاصول یعنی ضایع بود از عمل کنان
اصل بگذاشت وآن سخن که فضلا ان وشیوخ در زبان خواص وعوام افکنده اند که علیکم
بدین العجایز این سخن بر سغمبر بستن کفر است وهر که نا گفته رسول خدا بروی بندد مستوجب
دوزخ گردد که رسول خدا علیه السلام میفرماید حدیث من کذب علی ما لم اقل فلیتبوأ
مقعده فی عینی جهنم یعنی هر که نا گفته من که رسولم بر من بندد گو جای خود در دوزخ جشم
دوزخ بسازد واین حدیث هفتاد صحابه وصحابیه روایت میکنند وآن سخن علیکم
بدین العجایز نا انک سغبر نگفت است صحابه نیز نگفته اند از حسن بصری قدس الله سره
وامی گویند که او در جواب جماعتی از مبتدعان گفته است که آیات متشابهات را چون
استوا ونزول ووجه وید وطین وامثال این تاویلهاء ناصواب می نهادند که نه
لایق صفات قدس رب العالمین بود جل جلاله حسن ایشان را گفت علیکم بدین العجایز
یعنی بر شما باد که تتبع تاویل این آیات نکنید وچون پیر زنان باشید که حقایق و
اسرار آن نهانند [illegible] ونپرسند یعنی بر تعلم علم شریعت اختصار کنید وتاویل آیات
متشابهات مکنید وعلم آن وا خدا گذارید که آن هیچکس نداند الا خدا وبعضی از
راسخان در علم چنانک خدا میفرماید وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم
وخود سلف صالح وبزرگان آن عصر همین فرموده اند که امروها کما جاءت و
کلوها الی علمها واوردها نزد مالک انس رحمة الله علیه در مجلس میگفت روزی شخصی
برخواست واز استوا سوال کرد مالک گفت الاستواء معلوم والکیفیة مجهول و
الایمان به واجب والسوال عنه بدعة اخرجوه فانه مبتدع یعنی استوا معلوم
است ولیکن کیفیت آن مجهول است وایمان بدان واجب است وسوال کردن از آن بد
عتست اورا بیرون کنید که مبتدع است پس از حسن بصری این سخن در جواب
جماعتی از

الموت وانت علی ذلک وهمچنین در صحیح است حدیث من یعش بعدی فسیری اختلافا
کثیرا علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ
فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة فی النار یعنی هر که بعد از من بزید
بسا خلافها وبسا اختلافها که بیند بر شما باد که بران جاده بیایید که من بران
رفته ام وخلفاء راشدین یعنی ابوبکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم ورسمت
زنید وبدندان خود آنرا بگیرید که هر نو بدید آورده [illegible] که نه من نهاده ام بدعت
وهر بدعتی ضلالتست وهر ضلالتی در آتش است وهمچنین فرموده است القرآن
حبل الله المتین طرف بید الله وطرف بایدیکم یعنی قرآن ریسمان خدا است سر
خود دارد وطرفی من بدست شما داده ام یعنی دست دل وجان در علم وایمان وعمل
بدان زنید یعنی از طرف شما کوشش واز طرف قربت کشش یعنی فضل بار رحمت
خدا موقوف است بر سعیها وجهدها بشری چنانک هفت خوشه از دانه اقربون
کار خدا است اما بر عمل وجهد باز یار موقوف است همچنین آمرزش گناهان ومعصیتها
کار خدا است اما بر عمل وجهد ما موقوف است سبب تعلیم پیغمبران وسبب تربیت
پیران طریقت وعلماء ربانی اینست وهمچنین در صحیح است که من تقرب الی شبرا
تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا یعنی هر که عالی و
سعی کند وجب نزدیک گردد من که خدا ایم اورا یک گز بخود نزدیک گردانم وهر که
عالی وجهدی وسعی کند که من یک گز نزدیک گردد من یک باع اورا بخود نزدیک بود
یعنی فضلها ورحمتها الهی موقوف است بر سعیها وجهدها بشری [illegible] سر علو خلق
سر وحقیقت این سخنها آنست که ریسمان واسطه وسببی است که مردم را از زمین
وپستیها بر بالا رود نه آدمی که در مقام اسفل سافلین بی علم خدا فرستاد علو برای
بر فراز اعلی علیین نتواند رفت که مقام ملایکه ومقربان حضرت خدا است چنانکه خدا
میفرماید کلا ان کتاب الابرار لفی علیین وما ادراک ما علیون کتاب مرقوم یشهده
المقربون آدم اکرم در احسن تقویم آفریده اند [illegible] [illegible] علم برد دست
با سفل سافلین

چنانکه خدا میفرماید لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم ثم رددناه اسفل سافلين
اسفل زیران باشد اسفل سافل زیر زیران باشد سافل ایشانند که در بند شهوت و غضب
بودند چنانک انعام و دد و دام بس که ادمی که خدا عقلی بدو داده باشد بیجان بی شهوت
غضب رود زیر تر از انعام و دد و دام و بهایم است چنانک خدا میفرماید افرایت من
اتخذ الهه هواه فانت تكون عليه وكيلا ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون
ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا **فصل** دلیل و برهان و بیان دیگر که علم
کار است نیست هیچ عمل از ان هیچکس اینست که رب العالمین جل جلاله مثل علم در قرآن
شیر زده است که فيها انهار من ماء غير اسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار
من خمر لذة للشاربين ورسول خدا صلوات الله علیه مثل علم که رب العالمین جل جلاله
داده است بشیر زده است در حدیثی که در صحیح است **حدیث** رايت في المنام
اني اوتيت باناء من لبن فشربت منه حتى اني لارى الري يخرج من تحت
اظافيري فاعطيت فضلي عمر بن الخطاب قيل يا رسول الله ما اولته قال العلم
العلم معناه رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید که در واقعه چنان بمن نمودند
قدحی پر از شیر بمن دادند و من از ان شیر چندان باز خوردم که از انگشتهای ناخنم
بر امد سر امده و انچ در قدح مانده بود بعمر خطاب دادم صحابه گفتند یا رسول الله تعبیر
این چی گفت العلم العلم یعنی ان طریقت میگویند هر ان عالمی که باین علم چنان پرورده
کامل شده باشد که قوت و قدر ان داده که عامه پروری کند تا ناقصان را کامل کند و دیو
مغتان را ملک صفت کرداند و جاهلان را عالم کرداند چنین عالمی را پیر مربی خوانند اگرچه
بصورت جوان باشد و هر انکس که شایستگی ان داده که از ایشان تربیت ستانند مثل اوان
طفل زده اند اگرچه عقلا عالم باشند و اگرچه علماء عالم باشند و اگرچه بصورت پیر
باشند و محققان ابو یزید و امام احمد قدس الله روحهما روایت کنند لیس الرباني
من يحفظه علمه من كتاب حفظه او نسيه انما العالم الرباني الذي ياخذ علمه من ربه
اي شاء یعنی عالم ربانی انست که علم او محفوظات بسیار خود داده که در یادش بماند

یا ماند عالم ربانی انست که هر وقت که خواهد علم از رب العالمین جل جلاله بستاند و محققان و جنید
قدس الله سره سوال کردند که ای شیخ اگر عالمی باشد که در علم فتوی و اجتهاد برسر امده چنان
و فتوی همه عالم از و بند و تعلیم خلق عالم او کند شاید که تربیت عامه کند گفت لا ولسانه بلا
قلبه یعنی زبان او بلایی باشد برو گفتند ای شیخ اگر صاحب دلی باشد که کرامتها او ظاهر
و زبان حال دارد شاید که تربیت خلق کند گفت لا وقلبه نعمة لديه یعنی دل نعمتی است
کو برو و بخود و خدا مشغول شو گفتند ای شیخ اگر کسی باشد که چنان زبانی دارد و چنین
دلی دارد که شاید که تربیت خلق کند گفت بخ بخ ذلك الرشد بالفرسيان یعنی نیک نیکت
مانند رطب باشد و نیمشک تازه که در یکدیگر کنند و خورند و محققان علما و بزرگان مثل چنین
عالمی بیط زده اند یعنی بط سه کار کند در اب غواصی کند و در زمین سیاری کند و در هوا طیر
کند عالم ربانی باید که سه صفت دارد در علم شریعت غواص باشد تا غرق نشود و در علم طریقت
سیار باشد و در علم حقیقت طیار باشد تا پس تربیت را بشاید و باید که قدم براهیمی
دارد که در اتش نفس اماره بخند سرد کرداند و دم عیسوی دارد که دل مرده را زنده کرداند و نو
داودی دارد که از سبک روحان علوی می ستانند و سنگدلان سفلی می رسانند و باید که فر
سلیمانی دارد که دیو علم کن را در علم کردن دارد و رب العالمین جل جلاله میفرماید
لقد اتينا داود منا فضلا يا جبال اوبي معه والطير والنا له الحديد وقوله وقليل
من عبادي الشكور و رب العالمین جل جلاله میفرماید وما كان لبشر ان يؤتيه الله الكتاب
والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم
تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون سبب نزول این ایت ان بود که علما و فقها
توریت بخلوت با عامیان میگفتند که هر دعوی که در امکانست این محمد میکند خدایی میکو
همه سلطانان برهیم اند و همه پیغمبران از دعوت معزول اند و همه کتابها منسوخ است
منم و جبرئیل و خدا و خدا و جبرئیل و من تا نه که پس شما ها کویید خدایم بیایید و مرا
پرستید رب العالمین جل جلاله ایت فرستاد وما كان لبشر و نباشد هیچ ادمی و سزد
ان يؤتيه الله الكتاب والحكم والنبوة که خدای تعالی کتاب و حکمت بدو داده باشد

ن بآدمیان گوید کونوا عبادا لی من دون الله که بیایید و مرا پرستید که من خدا ام
چی این نگفته باشند ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب وبما کنتم
درسون ولکن گفته باشد که بعلم ربوبیت جهان پرورده و کامل شوید که قدرت
ربانیی آن دارید که عامه پروری کنید یعنی ناقصانرا کامل کنید و دیو صفتانرا
فرشته صفت کنید و جاهلانرا عالم کنید و فاسقانرا صالح کنید و ظالمانرا عادل کنید
و مفسدانرا مصلح کنید باذن و فرمان پروردگار چنانکه رب العالمین جل جلاله
میفرماید بیغمبرا بسم الله الرحمن الرحیم الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس
من الظلمات الی النور باذن ربهم بیرون طریقت چنین عالمی را ربانی خوانند
معانی ربانی اضافت وادب است یعنی علم داند و فقه در دین داند یعنی
علم و معرفت بخواص صفات خدا دارند و بذات و صفات رب العالمین جل جلاله
دانند و مراتب مخلوقات و مصنوعات خدا دارند و این را در قرآن بایام الله خوانند
چنانک میفرماید ان اخرج قومک من الظلمات الی النور و ذکرهم بایام الله فصل
بیان در برهانی دیگر که عمل و طاعت و عبادت هیچ کس بی علم درست نیست آنت
رب العالمین جل جلاله مثل علم قرآن در قرآن بجان زده است و بروح خوانده است که
وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان
ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا وانک لتهدی الی صراط مستقیم
وکذلک و همچنین که می شنوی و میدانی و می بینی اوحینا الیک ما خدا ایم وحی
کرده ایم بتو ای رسول یعنی بنهان بتو گفته ایم روحا من امرنا جانی از اثر فرمان ما
ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان یعنی پیش از انک وحی بتو آمد ای محمد
بجهد و سعی خود و اختیار و مصلحت دید عقل خود و آن نور در عطا که ما که خدا
ایم هنوز ترا نبخشیده بودیم تو آنرا ندانستی از علم و ایمان یعنی اگرچه نبوت
و خاصیت نبوت در اصل خلقت و بدو فطرت مادر زاد است دم بدم عطاها
رب العالمین جل جلاله بوجود ما که شایستگی و بذیرای دارند خدا فرستاده است ولکن
جعلناه نورا

ولکن ما کردیم آنرا نوری نهدی به من نشاء من عبادنا تا راه نماییم بدان نور کسی
را که خود خواهیم از بندگان ما وانک و بدرستی و راستی که تو لتهدی الی صراط مستقیم
براه راستی و بر صراط مستقیمی و خلق را می نمایی و چنانک میفرماید ینزل
الملائکة بالروح من امره و چنانک یلقی الروح من امره سر و حکمت این همه
آنست که علم قرآنرا بروح و جان خوانده است که چنانک هر تن که در آن جان نیست مرده
است هر دل که در آن علم قرآن نیست مرده است و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید
حدیث مثل الذی یذکر الله والذی لا یذکر الله کمثل الحی والمیت یعنی مثل
آنک در یاد خداست و با یاد خداست مثل زنده است و آنک غافل از خدا و از یاد خدا
است و جاهل بخداست مثل مرده است و دیگر میفرماید ایاکم و مجالسة الموتی یعنی
بر شما باد که با مردگان نشست و خواست نکنید گفتند یا رسول الله مردگان کدام اند
گفت الاغنیا یعنی توانگران که همگی دلشان و ادنیا باشد و دلشان دنیا دگار دنیا دارد
فصل در آنک طاعات و عبادات و اعمال چنانک بر جهل درست نیست و قبول
نیست همچنین بر عقل و معقولات درست نیست و قبول نیست اگر خود کسی در کمال عقل
و زیرکی باشد مانند ارسطاطالیس و سقراط و بقراط و فیثاغورس و انورو ما
و فارابی و ابن سینا و غیرهم او را علم شریعت و معامله راه خدا نباید آموخت و عکس
بر عقل و معقولات درست نباشد و دلیل برین سخن آنست که محقق و مبین و درست
و روشن است که پیغمبران خدا علیهم السلام همه هنری و فضیلتی از همه خلق در کمال
افزیدند و پیغمبر ما را صلوات الله علیه از کافه انبیا و رسل در کمالات احمد بود از آن در ازل
نام احمد نهادند که ستوده کی اخلاق و صفات او بود که نامش نیز بود و هر دو از همه ستوده
در عقل نیز ناچار از همه کامل تر آفریده باشد چنان بزرگواری با آن فضیلت و کمال کاشت
در هر کاری و معامله که از اندیشه عقل خود با بس مشورت بزرگان صحابه می کرد و می
نهاد وحی از آنجا می کرد اند چنانک اساری بدر که با یاران مشورت کرد امیر المومنین ابو بکر
رضی الله عنه چنان مصلحت دید که بدر و افروشند و امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله
ایشان ائمه و سروران که

مرا بقتل باید آورد هر کرا ماخویش خود بقتل آورد تا کفر زبون گردد پس رسول خدا
علیه السلم مقتضی مشورت ورای ابوبکر آن اسیران را باز فروخت ورب العالمین جل جلاله
این آیت فرستاد ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون
عرض الدنیا والله یرید الاخرة والله عزیز حکیم لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم
عذاب عظیم پس رسول خدا صلوات الله علیه و ابوبکر هر دو بگریه افتادند عمر رضی الله عنه
در مسجد رفت و پرسید که موجب گریه چیست تا من نیز موافقت بکنم و اگر مرا گریه نیاید تکلف بکنم
پس رسول خدا صلوات الله علیه فرمود که عذاب تا آن درخت بیامد و باز گشت و چنانک مجالسة که
رسول خدا صلوات الله علیه و اصحابه دید و روسا قریش از رای عقل خود بنهاد حرص
بر اسلام ایشان را و خدای تعالی آنرا بگرداند و این چنان بود که روسا و معروفان قریش
برسول خدا علیه السلم پیغام فرستادند که ما میخواهیم که هر وقت بخدمت تو آییم و سخن تو از تو بشنویم
که باز شنیده چنان نباشد که خود شنیده اما بحکم آنک بیشتر این شمینه پوشان و درویشان در
صحبت تو می باشند و ما را از مجالست ایشان نفرتی می باشد و از بوی جبهها ایشان
برنج می آییم و طاقت نمی داریم اگر تو خاطر از بهر ما مجلسی بنهی و حلقه تا ما می آییم و
وحی می شنویم رسول خدا صلوات الله علیه حرص بر اسلام ایشان را اجابت فرمود و حلقه
خواص بنهاد و ایشان وقت وقتی می آمدند و رسول خدا سخنها و احادیث از هر نوع
میگفتی چنانک رسم عرب بود و یک یکی دی در میان سخن میگفتی روزی طایفه نشسته بودند
و عبدالله مکتوم رضی الله عنه در آمد و بحکم آنک چشم صورت نداشت که ایشان حاضر اند
و رسول خدا صلوات الله علیه با کراهیت امعاذ آمدن او روی مبارک بگردانید یکی او را کفر کجا
می روی که رسول خدا از تو می رنجد او باز گشت ترسان و لرزان یعنی مبادا که این روسا و
توانگران ما را از حضرت رسول خدا صلوات الله علیه منع کنند و محروم گذارند از سر دل
فغانی نامه و شکایتی بحضرت پروردگار فرستاد تا رب العالمین جل جلاله عنایت کرد و این
صورت در فرستاد عبس و تولی ان جاءه الاعمی و ما یدریک لعله یزکی او یذکر فتنفعه
الذکری اما من استغنی فانت له تصدی و ما علیک الا یزکی و اما من جاءک یسعی و هو یخشی فانت عنه تلهی
کلا

یعنی روی بر یکدیگر آورد و دوش بپیچید که آن نابینا چشم ظاهر پیش او آمد نفی خطا
و صیغه عتاب و توجه دانی و جه ترا دانا کردانیده است اگر خود اوست که پاک خواهد کرد
و این علم که تو میگویی خود او بخواهد پذیرفت و او را سود خواهد داشت اما آنک از تو دور
استغنا می نماید و بندارد که خود کسی است و طالب نیست تو او را در پیش می نشینی و اگر
پاک نگردد ترا چه زیان و بر تو چه حرج اما آنک خود پیش تو می آید و سعی میکند و با این
می ترسد تو خود را از و مشغول می داری و اعراض میکنی و جای دیگر میفرماید و اصبر نفسک
مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه رسول خدا صلوات الله علیه
متادب گشت که بعد از آن تا این جماعت اصحاب صفه و فقرا صحابه یکی نشسته بودند
نمی نشستی و همچنین در صحیح است که صحابی که نام او طعمه ابیرق بود زرهی از جایی
آن زره در انبانه آرد نهاده بود و براه که می آمد آرد از شکاف انبانه می ریخت طعمه الخ
کرد که بامداد از پی آرد بیایند و بدانند آن انبانه با زره بخانه جهودی برد و بسپرد تا او
زید سمین گفتندی پس خداوند زره بر اثر آرد برفت تا در خانه جهود و در جهود آویخت
تو دزدی کرده جهود گفت این انبانه طعمه بن ابیرق سپرد طعمه انکار کرد جماعتی از جهودان بعضی
جهود برخاستند و جماعتی مسلمانان بنصرت و یاری طعمه برخاستند و آن حکومت را
بحضرت رسول خدا بردند و رسول خدا صلوات الله علیه از آنجا که اندیشه عقل او بود میل
دلش بتصدیق مسلمان بود و خواست تا حکمی در زدی بر جهود براند رب العالمین جل جلاله
این آیت فرستاد که انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اریک الله ولا تکن للخائنین
خصیما و استغفر الله ان الله کان غفورا رحیما یعنی ما فرستاده ایم در فرستاده ای
بتوای رسول خدا این کتاب یعنی قرآن بحق یعنی در می بایست فرستاد و در فرستاد
تا تو حکومت و داوری میان مردمان چنان کنی که خدا ترا بنماید نه چنانک از اندیشه
عقل تو بر آید و تو خیانت کاران را اگرچه مسلمان اند با آن جهود چون بی گناه است
خصومت مکن و از آن خاطر که داشتی استغفار کن و آمرزش از خدا بخواه پس
چون معامله راه خدا بر عقل چنان پیغمبری درست و راست نبود و وحی از

اند معامله هیچ آفریده بی عقل و معقولات درست و راست نباشد و آن سخن که همین طایفه
و وعاظ در زبان خلق افکنده اند که اول ما خلق الله العقل حدیثی در از است و اکثر
مضی از بزرگان در تصانیف خود آورده اند موضوع است و استادان اصحاب حدیث
در موضوعات آورده اند و با آنکه رسول خدا صلوات الله علیه نگفته است خود خلاف
خلقت و وجود است که اگر بدین عقل عقول بشری بدان خواسته است آن را خود آخر
می آفرینند بعد از سیزده و چهارده سال و سبب اینست که طفل مکلف و مخاطب نیست
که او را عقل نیست و اگر بدین عقل آن عقل خواسته است که اصطلاح حکما و فلاسفه است
که عقل کل و عقل فعال و عقل اول این خود نه عبارت شریعت و رسول خدا صلوات الله علیه
بدین عبارت سخن نگوید اکنون معلوم گشت و یقین شد که معاملهٔ راه خدا بی جهل
درست نیست و بی عقل درست نیست بلکه بی علم درست است و هر علمی درست نیست بلکه
بی علمی درست نیست که از خدا در آمده باشد و بواسطهٔ ملایکه و انبیا در آمده باشد بعد
از وجود محمد مصطفی صلوات الله علیه و نزول وحی بدو باید که بمحمد مصطفی در آمده
باشد تا این امت را و کافهٔ امم را بعد از بعث وجود محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و نزول
وحی بدو عمل بی هیچ علمی و کتابی درست نیست الا بر علمی و کتابی و وحی و تنزیلی که بمحمد
مصطفی صلوات الله علیه فرو فرستاده آمده است که خدا میفرماید آمن الرسول بما انزل
الیه من ربه والمومنون از بهر آنکه بشریعت او همه شریعتها منسوخ شد و بدین و
ملت او همه دینها و ملتها منسوخ گشت و بکتاب او یعنی قرآن همه کتابها منزل از عمل
بیفتاد و بوجود او همه پیغمبران از دعوت معزول گشتند چنانکه رب العالمین جل جلاله
میفرماید و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه
یعنی مهیمن شاهد و گواه حاضر است یعنی قرآن بر همه کتابها منزل شاهد و حاضر است
یعنی هر حقی که در کتابی منزل پیغمبری در آمده است در قرآن جمع است و قرآن گواه صدق
همه کتابها منزل است چه معنی قرآن اجتماع است و این کتاب را از آن بقرآن خوانند که مجموعهٔ
علوم همه کتابها منزل است و هم بیان آنکه بدین و ملت و شریعت او همه دینها و ملتها و

و شریعتها منسوخ است اینست که رب العالمین جل جلاله میفرماید هو الذی ارسل رسوله
بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا محمد رسول الله یعنی
اوست آن خدایی که فرستاده است رسول خود را محمد صلوات الله علیه و با او علمی فرستاده
که چراغ چشم دلها باشد و راه خدا روشن و هویدا کرده اند و خلق را بنماید که هدی علمی
که راه خدا روشن و هویدا کند و نیک از بد و حق از باطل و راست از دروغ جدا کند
و با او دینی فرستاده است حق یعنی در می بایست فرستاد و در فرستاد تا این دین را
بر همه دینها ظاهر و بالا کرداند و آن را ثابت کند از در چون پیغمبر ما صلوات الله علیه سخن اید
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر با چندانک بوده اند همه در سخن باشند چون قرآن
در میان آید سیصد و سیزده کتاب منزل با چندانک بوده است همه در میان باشد پیغمبر ما زبان
همه است و قرآن کتاب ما بیان همه است **فصل** بدانکه مکاشفات اولیا و الهامات
و وقعهٔ صوفیان و عارفان و فراسات و خاطرها مومنان و صالحان آن را اعتقاد
نباید ساخت و از آن عمل نباید کرد و بران اعتماد نشاید کرد الا اگر موافق آیات قرآن
باشد که آن را نص صریح خوانند یعنی محکم باشد نه متشابه و عام باشد نه خاص و ناسخ باشد نه
منسوخ و الا اگر موافق احادیث صحاح و موافق اجماع امت و فتوای ایمهٔ ملت باشد چنانکه
خدا میفرماید و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المومنین نوله
ما تولی و نصله جهنم و ساءت مصیرا و این خود شنیده که شیخ منصور قدس الله روحه
از غلبهٔ حال سخنی بگفت که خلاف شریعت بود و شریعت خون او مباح کرد و شیخ
بایزید بسطامی در غلوای وجد سخنی بگفت که مخالف شریعت بود و چون از آن
سکر افاقت ازان سخن باز آمد و توبت کرد پس محک همه شریعت است و رسول خدا
صلوات الله علیه میفرماید و حدیث در صحیح است حدیث ان عفریتا من الجن تعرض
لی البارحة لیقطع علی الصلوة فهممت بان آخذه فاعقده الی ساریة من
سواری المسجد لیلعب به ولدان اهل المدینة او قال لتصبحوا انظروا کلکم
الیه فذکرت دعوة اخی سلیمن و هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی فخلیت عنه

یعنی بدرستی که ستیهنده آن دیوان دوش در نماز من آمد تا نماز بر من قطع کند پس
قصد کردم که او را بگیرم و بر ستونی بندم از ستونهای مسجد تا بامداد کودکان مدینه گرد وی آیند
تا بامداد شما همه او را ببینید پس دعا برادرم سلیمان یاد آمد که رب اغفر لی وهب لی ملکا
لا ینبغی لاحد من بعدی پس او را رها کردم و همچنین در حدیث صحیح است حدیث ان
عدو الله ابلیس من نار لیجعله فی وجهی فعرفته فقلت العنک بلعنة الله التامة فرده
الله عنی خاسیا یعنی بدرستی که این دشمن خدا ابلیس شعلهٔ آتش بیاورد تا بجای نور
در روی من اندازد پس من او را پناه خواستم و گفتم او را که العنک یعنی من ترا هم
لعنت از خود دور میکنم که خدا کرده است پس خدای تعالی او را از من باز کردانید رانده و دور
گشت و خوار شده پس دیوی که چیره دستی داده که در نماز چنان بزرگواری رود [illegible]
مثال بود در روی وی اندازد که در خواب و واقعهٔ عارفی یا مکاشفهٔ صوفی رود [illegible]
و بر آنها اعتماد کردن نشاید الا که موافق کتاب و سنت و اجماع باشد و رب العالمین [illegible]
میفرماید و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته
فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم در تفسیر است که
سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا صلوات الله علیه سورت والنجم می خواند و چون
بدین آیت رسید که افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری الکم الذکر وله
الانثی تلک اذا قسمة ضیزی در سمع مشرکان افتاد که هن الغرانیق العلی منها الشفا[illegible]
ترتجی مشرکان شنیده بودند و خرمی کردند و غلبه برآوردند که محمد هم عاقبت وا ما[illegible]
ایستاد و این صورت [illegible] کنند و مومنان بشنیده بودند که آن سخن از واحیهٔ دیو
بود و دو نه بر قرآن او زد که خدا میگوید انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
پیکار او در سمع مشرکان و مستمعان انداخت اکنون معلوم گشت و یقین شد که هر واقعه
و مکاشفهٔ هر معامله و مجاهده و هر خاطری و فراستی که آن خلاف قرآنست انداخته
شیطان است فصل بدان که هر طاعتی و عبادتی که متقیان و صالحان کنند و
علمی کنند چنین که ما یاد کردیم دو شرط دیگر می باید که با آن جمع کنند تا پس کنند از مقص[illegible]

[illegible] بامل و مقصد مجاهده رسد شرط اول آنست که اگر چه آن معامله و مجاهده
از سر علم باشد باید که در مراقبت و ملاحظت و نظر و همت و مشورت و دید و
نمود علمای ربانی و پیران طریقت باشد که هم مجتهد در دین و ملت باشند و مستنبط
معانی کتاب و سنت باشند و سالک در طریقت باشند و واصل بحقیقت باشند
و صاحب بصیرت و صاحب قدرت باشند یعنی آن نظر و بصیرت دارند که در ظاهر و
باطن مرید آفتها بینند و آن قدرت و مکنت دارند که این آفتها بر کنند و بشکنند
اگر مرید تسلیم و مطیع باشند و صوفیان حقیقی قدس الله ارواحهم این چنین علما را
گویند ذو القلب المحموم واللسان الصدوق و بپارسی گویند پیران کار افتاده راه
رفته اندرون رفته که علما دو قسم اند قسمی را علمای دنیا خوانند و وصاف للعلم خوانند
و آن بر قضات و مفتیان و واعظان افتد و قسمی را علمای آخرت خوانند و موصوف
بالعلم خوانند و آن بر علمای ربانی مجتهد صاحب بصیرت صاحب قدرت افتد که در شریعت
بنعت علم موصوف باشند و در طریقت بدوازده نشان مخصوص باشند و در حقیقت بچند
خاصیت مخصوص باشند که ما خود یاد کنیم و چنانک در زمان پیغمبران هم امت پیغمبری
پیغمبری بخدا برسیدند بعد از وجود پیغمبران عامهٔ خلق به علمای شریعت بخدا رسند
سبب اینست که رسول خدا صلوات الله علیه مثل چنین علما که تربیت خلق کنند بپیغمبران
بنی اسرائیل زده است که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی الشیخ فی قومه کالنبی
فی امته و رب العالمین جل جلاله ایشان را و ملایکه یاد کرده است و با اولو العلم خوانده که
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولو العلم و ایشان را شهدا خوانده است که
لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا و در خواشان گفته
است کنتم خیر امة اخرجت للناس و امثال این آیت در قرآن بسیارست پس
می باید که هر معامله و مجاهده که کنند و اگر از سر علم باشد در نظر چنین علمای ربانی
باشد که صوفیان گویند هر طاعت و عبادت که نه در نظر پیر است آن را هیچ نیست و چنانک
در صورت عالم خاکست که رب العالمین جل جلاله از آن را شما و ثمرات می آورند و

بدرستی که ستیهنده آن دیوان دوش در نماز من امد تا نماز بر من قطع کند اورا قهر کردم کا وراکیرم و بر ستونی بندم از ستونهای مسجد تا بازیچه کودکان مدینه کردد یا کفت تا امداد شما همه اورا ببینید پس دعا برادرم سلیمان یاد امد که رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی پس اورا رها کردم و همچنین در حدیث صحیح است حدیث ان عدو الله ابلیس جاء بشهاب من نار لیجعله فی وجهی فعرفته فقلت اعوذ بالله منک العنک بلعنة الله التامة فوده الله عنی خاسئا یعنی بدرستی که این دشمن خدا ابلیس شعله آتش بیاورد تا بجای نور در روی من اندازد پس من اورا بشناختم و کفتم اورا که العنک یعنی من تراهم بدان لعنت دور میکنم که خدا کرده است پس خدای تعالی اورا از من باز کردانید رانده و دور کشته و خوار شده پس دیوی که جیوه دستی دارد که در نماز چنان بزرکواری رود و آن مثال بود در روی وی اندازد و اکر در خواب و واقعه عارفی یا مکاشفه صوفی رود عجب نباشد و برانها اعتماد کردن نشاید الا اکر موافق کتاب و سنت و اجماع باشد و رب العالمین جل جلاله میفرماید و ما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم در تفسیر است که سبب نزول این آیت آن بود که رسول خدا صلوات الله علیه سورة والنجم می خواند و چون بدین آیت رسید که افرایتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری الکم الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی در سمع مشرکان افتاد که هن الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی مشرکان شنیده بودند و خرمی کردند و غلبه براوردند که محمد هم عاقبت وا ما ایستاد و این صورت انتنا کفت و مومنان نشنیده بودن که آن سخن ابواحة دیو بود و دیو را برقرآن او راه که خدا میکوید انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون لکن او در سمع مشرکان و مستمعان انداخت اکنون معلوم کشت و یقین شد که هر واقعه و مکاشفه هر معامله و مجاهده و هر خاطری و فراستی که آن خلاف قرآن است شیطان است و فضل ... بدانکه هر طاعتی و عبادتی که متقیان و صالحان کنند و آن علمی کنند چنین که ما یاد کردیم دو شرط دیکر می باید که با آن جمع باشد تا بس کنند از مقصود

باشند و مقصود مجاهده رسد شرط اول آنست که اکر چه آن معامله و مجاهده از سر علم باشد باید که در مراقبت و ملاحظت و نظر و همت و مشورت و دید و بود علماء ربانی و پیران طریقت باشد که هم مجتهد در دین و ملت باشند و مستنبط معانی کتاب و سنت باشند و سالک در طریقت باشند و واصل بحقیقت باشند و صاحب بصیرت و صاحب قدرت باشند یعنی آن نظر و بصیرت دارند که در ظاهر و باطن مرید آفتها بینند و آن قدرت و مکنت دارند که این آفتها بر کنند و بشکنند اکر مرید تسلیم و مطیع باشند و صوفیان حقیقی قدس الله ارواحهم این چنین علما را کویند ذو القلب المحموم واللسان الصدوق و بپارسی کویند پیران کار افتاده راه رفته اندرون رفته که علما دو قسم اند قسمی را علماء دنیا خوانند و وصاف العلم خوانند و آن بر قضات و مفتیان و واعظان افتد و قسمی را علماء آخرت خوانند و موصوف العلم خوانند و آن بر علماء ربانی مجتهد صاحب بصیرت صاحب قدرت افتد که در شریعت بنعت علم موصوف باشند و در طریقت بدوازده نشان مخصوص باشند و در حقیقت بچند خاصیت مخصوص باشند که ما خود یاد کنیم و چنانک در زمان پیغمبران هیچ امت بی پیغمبری نرسیدند بخدا بعد از وجود پیغمبران عامه خلق به علما شریعت بخدا رسند سبب اینست که رسول خدا صلوات الله علیه مثل چنین علما که تربیت خلق کنند بپیغمبران بنی اسرائیل زده است که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی الشیخ فی قومه کالنبی فی امته و رب العالمین جل جلاله ایشان را با ملایکه یاد کرده است و اولوا العلم خوانده که شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم و ایشان را شهدا خوانده است که لتکونوا شهداء علی الناس ویکون الرسول علیکم شهیدا و در حق ایشان کفته است کنتم خیر امة اخرجت للناس و امثال این آیت در قرآن بسیار است پس می باید که هر معامله و مجاهده که کنند و آنک از سر علم باشد در نظر چنین علماء ربانی باشد که صوفیان کویند هر طاعت و عبادت که نه در نظر پیر است آدمی خیر است و هر که در صورت علم خاکست ... رب العالمین جل جلاله از او ابتداء و طهارت می افرینند و

و پرورد کاری میکند اما تا آب نباشد خاک این رحمت قبول نمی کند و اگر چه حق
خدا است که وجود آب اثر خداتی می پذیرد و نبات و ثمرات نمیکند و همچنین اعمال
عامل است که درجات میکرده اما تا علم نکرده و اگر چه عقار خدا است حکمت اینست
که مثل علم در قرآن بآب زده اند و چنانک در پروریدن نباتها اگر چه آب باشد
بازیاری عاقل عالم باید که هر کشتی را داند که چه مقدار آب می باید داد زیرا که اگر آب
بسیار دهد بپوساند و اگر کم دهد بخوشاند همچنین اگر چه علم و عمل باشد نا چار پیری
مربی باید تا آن عمل که لایق نهاد مرید باشد او را میفرماید و از عوارض آفات او نگاه
میدارد چنانک بمقصد واماند و بمقصود برسد و او را در کسوه بشری ملک صفت داند
که اگر چه مراقبت و نظر پیر رود باز افتد و در افتد و بمقصد و مقصود نرسد فصل
آنست که این معامله و مجاهده اگر چه از سر علم باشد و اگر چه در مراقبت و نظر پیر باشد
می باید که نیت کننده در آن مخلص باشد و آن عمل خدای را خالص باشد که رب العالمین جل جلاله
دین خالص میفرماید که الا لله الدین الخالص وچنانک وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین
له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة اول اخلاص فرموده است
و پس اقامت نماز و دادن زکوة و بزرگان در معنی اخلاص گفته اند که الاخلاص افراد القدم
عن الحدوث و بعضی گفته اند الاخلاص استغراق بالوحدة عن الکثرة پس می باید که مخلص
باشد و آن عمل خدای را خالص باشد و کننده را در آن عمل هیچ غرض این جهانی نباشد الا که از
ادا فرمان خدا یا جستن رضا و محبت و خشنودی خدا که ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم
و چنانک یبتغون فضلا من الله و رضوانا یا ارادت وجه و لقاء که انما نطعمکم لوجه الله
لا نرید منکم جزاء ولا شکورا و چنانک وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه
ربه الاعلی ولسوف یرضی اگر خدا اینها هر سه غرضی دیگر دارد این جهانی چنانک مال و نعمت
یا جاه و حرمت یا صید خلق یا صیت و آوازه را ان طاعت و عبادت و عمل و مجاهده
دیگر باره اگر چه از سر علم باشد و اگر چه در نظر عالم باشد باطل باشد و در دو عالم هیچ حاصل نباشد
چنانک خدا میفرماید من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون

اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا
یعملون یعنی هر آنکس که در عملی و طاعتی و عبادتی که میکند غرضی و مرادی و مقصودی
این عالمی دارد چنانک مال و نعمت و جاه و حرمت و کامرانی و خوش عیشی و لذت این جهانی را
ما که خدا ایم آن مراد و مقصود و جزاء آن اعمال هم درین عالم بتمام و کمال بدهیم و هیچ
نگاه نیم و کم نکنیم اما ایشان انا تند که نیست ایشان را در سرای آخرت الا آتش و آن
طاعتی و عبادتی که کرده بودند باطل گشت و رنج بآن کشیدند باطلست و چنانک من کان
یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما
مدحورا و چنانک ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب
و چنانک فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا وما له فی الآخرة من خلاق و رسول الله
صلوات الله علیه میفرماید در صحیح است که سه طایفه انا تند که ایشان را بر عرصات آورند
یکی عالمی باشد یا حافظی که رب العالمین جل جلاله او را علمی داده باشد یا کلمت
حفظی قرآن داده باشد و رب العالمین جل جلاله نعمتها خود تعریف او کند که آن در چه صرف کردی
گوید خداوندا خلق را می آموزانیدم و می خواندم و بعمل می آوردم ترا و رضاء ترا
رب العالمین جل جلاله گوید دروغ میگویی و ملایکه گویند دروغ میگویی این همه کردی
اما از بهر آن تا مردم گویند فلان مردی عالم است یا حافظ است و جایزه فراوانست
فقد قیل گفته شد آنچ میخواستی فامر به فیسحب علی وجهه فی النار یعنی پس بفرماید
و او را بروی با آتش دوزخ کشند دوم گفت غازی باشد که غزو و جهاد و کوشش در راه
خدا بسیار کرده باشد و شجاعت نموده او را بر عرصات آورند رب العالمین جل جلاله
نعمتهاء خود او را تعریف کند از شجاعت و مردانگی که در چه صرف کردی گوید خداوندا
در راه تو کوشش نمایی کردم و کافران را بکشتم ترا و رضاء ترا گوید حق تعالی دروغ میگو
و ملایکه گویند دروغ میگویی این همه کردی اما از بهر آن کردی تا مردم گویند فلان مردی
شجاع و دلاور است فقد قیل گفته شد پس بفرماید و او را بروی با آتش دوزخ کشند سیم
مردی بسخاوت باشد که خدای تعالی او را مال بسیار داده باشد او را بر عرصات آورند

وخدای تعالی نعمتها خود تعریف او کند که درجه صرف کودی او مید خداوند آ درراه رضای تو
خرج کردم وصدقه دادم وحمامی کردم وخیر بسیار کردم رب العالمین جل جلاله کوید دروغ
میکویی وملایکه کویند دروغ میکویی این همه کودی اما از بهر آن کودی تا مردم کویند فلان
سخاوتست فقد قیل کفتند آنچه میخواستی پس بفرماید واو را بروی باتش دوزخ کشند
پس رسول خدا صلوات الله علیه کفت اولئک اول من تسعر بهم نار جهنم یعنی اولین کسی
که آتش دوزخ بروی دمند ایشان باشند وهمچنین در صحیح است که صحابی بحضرت رسول خدا
آمد وکفت یا رسول الله من مال بسیار دارم وخیرات وصدقات بسیار کنم وطاعت وعبادت
بسیار کنم اما اگر کسی کوید فلان مردی نیکست مرا خوش می آید ودوست میدارم این خوش آمدن
شرکی باشد وعمل مرا باطل کرده رسول خدا علیه السلام هیچ جواب نداد و رب العالمین
آیت فرستاد که فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا
یعنی هر آنکس که در علم وطاعتی که میکند امید واری قربات حضرت خدا وهذا مشاهده لقا
دارد باید که عملی که کند صالح باشد یعنی خالص خدایرا باشد ودر پرستش وعبادت خدا هیچ کس
انباز خدا نکند یعنی این خوش آمدن هم شرکی باشد وعمل بدان باطل کردد ای دو علم خدا اصلاح
ونیکست وپسندیده است که خلق او را نشناسند ونپسندند او را بزبان والا در علم خدا
نیکست اعتقاد ومدح خلق او را چه سود که در آن عالم کار از دانستن علم خدا خواهد رفت
نه از بداشتن خلق سبب این بوده که جماعتی از زهاد وعباد وعارفان وصوفیان حقیقی
قدس الله ارواحهم اختیار عزلت کرده اند واز خلق کریخته اند تا مر ایشان فساد وکری خلق
نبینند وهم خلق بر صلاح واحوال ایشان مطلع نکردند تا ایشان را در زبان نکیرند که فلان مردی
نیکست واز آفات خوش آمدن نفس وعجب بدین طریق احتراز کرده اند که عجب زهر وجود
فصل اما این مجاهدات ومعاملات چون از سر علم کنند چنین که یاد کردیم ودر نظر
پیر ربانی محقق رصاحب بصیرت صاحب قدرت واز سر نیتی خالص ناچار در نفس کننده
موثر آید وتمام شر خالی وتهی کردد از اخلاق وخوبها وصفات بد که انرا سی الاخلاق
خوانند وستجلی وآراسته کردد باخلاق وخوبها وصفات نیک که انرا باحسن الاخلاق خوا

ق زدوده وافروخته وصافی کرده همچون آینه که وقت وقتی بعضی از احوال غیب ونقش
ملکوت در آن روی نماید وصوفیان این معنیها را بتخلیه وتحلیه خوانند ومعنی تخلیه خالی
کشتن وپاکی وطهارت نفس است از اخلاق وخوبها وعادات وصفات بد که انرا اوصاف
غیبیات خوانند چون جهل ونادانی وازخوبها وصفات بد چون کبر وعجب وحسد
وبخل وحرص وامثال این ومعنی تحلیه آراسته شدن نفس است بعلوم حق وایمان صدق
ویقین واخلاص وباخلاق نیک چون علم وحلم وصبر وقناعت وسخاوت وفتوت
وامثال این ومعنی تجلیه زدوده وافروخته شدن دل وجانست از بهر تعرض
نفحات الطاف الهی ونواختها عالم غیب چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه خبر داده
حدیث ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها بالنوافل یعنی بدرستی وراستی
که پروردکار شما راست در روزها وشبها روزکار شما حسنی ودمیدنی ادهان خف
خود را شایسته آن کردانید وشایستکی در تخلیه وتحلیه وتجلیه است که کفتیم
هر روز راه بدان ملازمت ومواظبت نماید ومواظبت واز نظر پیر ربانی ونفقد
هم درین عالم شایسته نواختها عالم غیب کردد از الهامات وفراسات صادقه وواقعات
ومکاشفات وباشد که مقامها بلند برسد واز احوال صوفیان بهره یابد آن حالها
که باصطلاح ایشان آنرا نامهاست چون قبض وبسط وانس وهیبت ووجد وتواجد
ووجود وعین شهود وغیبت وحضور وفنا از لوامع ولوایح وطوالع وغیرات که حقیقت
این الفاظ عوام الناس را بلکه فضلا وفقها روزکار در نتوانند یافت الا کسی که بمعامله بدان
رسیده باشد وخود صاحب ذوق وصاحب حال باشد فصل اما عمل بر علم سوم
که کفتیم بر هر عاقل بالغی که اختیاری دارد فرض عین است وواجب ولازم وهر دوست
که بدانسته باشد وبشناخته باشد ودر دل بسته باشد بعلم ودانایی که در آن بی کمان باشد
وجان بریقین وعیان باشد که ای هی ببیند وحاضر آن باشد که محمد مصطفی صلوات الله
علیه فرستاده خدا است وخواننده ما بخدا است وخاتم وآخر رسل وانبیا است
عمل برین علم آنست که چون میداند که محمد رسول وفرستاده خدا است اسماع رسالت
او فرض است

براحاد مومنان و مسلمانان الا خود کرا ارد و اکر بزبان نایبی وادنی کرا دارد کرا استعداد و
واستحقاق نیابت و خلافت و وراثت دارد و جون معلوم شد که خوانده ما بخدا است اجابت
دعوت فرض است جنانکه خدای تعالی میفرماید یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا
دعاکم لما یحییکم یعنی ای مومنان اجابت کنید خدا برا و رسول خدا برا که شما را می خواند کتان
زنده کرداند یعنی ای شما ها که تن و اعضا و صورت جسم زنده اید حیات غانی این جهانی را باسم
دهید این رسول را تا شما را بدل و جان و روح و روان زنده کرداند حیات باقی آن جهانی
را که این علم و وحی که برو در آمده است سبب حیات و وا دنیستن دلها و جانها است و
جنانکه هر تنی که دران جان نیست مرده است هر جان که دران علم و وحی و ایمان و قرآن نیست
مرده است و جنانکه پرورش و مدد حیات بغذا و آب و نانست پرورش و مدد حیات جان
بعلم قرآنست و جنانکه هر تنی که دران جان نباشد مرده باشد و بر راه خاک روشن نتواند بر
هر جان که دران علم و وحی و قرآن نباشد بر راه صراط و عالم پاک رفتار نتواند کرد جنانکه
خدای تعالی میفرماید ومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن
مثله فی الظلمات لیس بخارج منها یعنی کسی که او مرده بود و ما که خدا ایم اورا بعلم وحی زنده
کردانیدیم و اورا جراغی دادیم که تا بنور آن جراغ می رود و خلایق را با خود می برد جمز
کسی باشد که در ظلمات کرفتار باشد و ازان بیرون نتواند آمد یعنی زنده با جراغ در رفتار جون مرده
باشد در ظلمات کرفتار و جنانکه هر تنی که دران جان نباشد از لذات و خوش عیشی و کامها و کامرانی
های این عالمی بیکار است هر جان که دران علم قرآن نباشد از لذات و خوش عیشی آن عالم بیکار
سبب است که رب العالمین جل جلاله قرآن را بروح خوانده است که وکذلک اوحینا الیک روحا
من امرنا و جنانکه یلقی الروح من امره و جنانکه ینزل الملائکة بالروح من امره و رسول خدا
صلوات الله علیه میفرماید مثل الذی یذکر الله والذی لا یذکر کمثل الحی والمیت یعنی
مثل آنکه حاضر و عالم و در یاد خدا است و مثل آنکه غافل و جاهل و نه در یاد خدا است بجنانست
که مرده و زنده و از مرتضی علی کرم الله وجهه روایتست مات خزان الاموال وهم احیاء
والعلماء باقون ما بقی الدهر یعنی مال داران و مال نگاه داران که زنده اند مرده اند و عالمان که

از جهان رفته اند باقی و باینده اند اما اجابت خدا مطاوعت امر و نهی قرآنست یعنی انچه کرده نفرموده است
که مکن ناکردن اجابتست و هر انچه ما را امر موده است که بکنید کردن اجابتست اما اجابت رسو[ل]
متابعت رسولست در خیر و صلاح اعمال و اقوال و احوال در حسن و جمال اخلاق و آداب
از بهر آنکه راه راست یافتن هادر مطاوعت و متابعت رسولست جنانکه خدای میفرماید وان
تطیعوه تهتدوا و جنانکه واتبعوه لعلکم تهتدون و معنی متابعت رسول نه نقل
اقدام و خطوات بلکه ترک سیات و خطیات و مواظبه بر حسنات و طاعات و نه قطع
مسافات بلکه تغییر تبدیل اخلاق و عادات و صفات و متادب کشتن باداب رسول
و متاثر شدن بسمت و روش پیغمبرانست آن قدر که مقدور خلق است و مامور حق است
نه جنین است جون پیغمبر عالم باشد جاهل متابع پیغمبر نیست و جون پیغمبر صالح و مصلح باشد
فاسق و مفسد متابع پیغمبر نیست و جون پیغمبر و آن کمال علم که داشت او را فرمودند که زیادتی
همی خواه که رب زدنی علما آنکه والحال جهل از علم معرضست و فرایض و سنن اسلام را اند
نیاموزد و طالب آن نباشد که بیاموزد متابع پیغمبر نیست و جون پیغمبر سخی باشد بخیل متابع پیغمبر
نیست و جون پیغمبر حلیم باشد طیاش و سرسبک متابع پیغمبر نیست پس درست شد که این بد عالمان
بد اخلاقان نه تبع پیغمبرانند اکر هستند تبع شیطانند و برادران دیوانند و لشکریان ابلیس
اند که فکبکبوا فیها هم والغاوون وجنود ابلیس اجمعون و جنانکه ان المبذرین کانوا
اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه کفورا پس آنکه متابع نیست محب نیست و جون
محب نیست اکر جه تن و اعضا زنده است بدل و جان مرده است و جون مرده جانست از
لذات و کامرانی و خوش عیشی آن عالمی بیکار است و اکر بی توبت و کفارت و اصلاح ازین
عالم مفارقت کند در حالتی افتد که نه بمیرد و نه زنده کردد که لا یموت فیها ولا یحیی فصل
بدانکه این علم و معرفت و دانایی سه کانه که بدانستن و شناختن و اموختن آن و
باور کردن و اعتقاد ساختن آن و عمل کردن بران اولتر فریضه از فرایض شریعت
هر یکی را ازین علم و ایمان و عمل فایده و منفعتی هست اما فایده علم اول از لا اله الا الله
بیان کردیم و ایمان و عمل بران فایده خلاص نجاة از عذابهای آن جهانی و عذاب برزخ

ومواقف عرصات وطبقات ودركات دوزخ است چنانكه خدا ميفرمايد وان منكم الا واردها
كان على ربك حتما مقضيا ثم ننجي الذين اتقوا وچنانكه وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم وچنانكه
ان للمتقين مفازا اما علم دوم وايمان وعمل بران كه در لا اله الا الله بيان كرديم فايده ومنفعت
آن فوز ونيل بدرجاتست كه خدا ميفرمايد ومن ياته مومنا قد عمل الصالحات فاولئك
لهم الدرجات العلى ويافتن قرباتست كه ومن الاعراب من يومن بالله واليوم الاخر
ويتخذ ما ينفق قربات عند الله وصلوات الرسول الا انها قربة لهم وسبب امن
واسايش در عرفاتست كه خدا ميفرمايد الامن امن وعمل عملا صالحا فاولئك لهم جزاء
الضعف بما عملوا وهم في الغرفات امنون اما علم سوم وايمان وعمل بدان
كه در محمد رسول الله بيان كرديم فايده ومنفعت آن مودت ومحبت خداست كه خدا ميفرمايد
كه آگاه ده امت را كه قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله وچون در سينه محبت
ورضاء خدا آمد بملك بقاء ابد رسد وبحظ مشاهده لقا ازل رسد اينست علم ومعرفت
ودانا بهر سه كانه كه رسول خدا صلوات الله عليه ميفرمايد كه بنياد دين وملت وشريعت
برانست وبالاتر وبلندتر وعالي تر شاخي از شاخها ايمانست وچون ايمان وتصديق و
عمل بدان پيوندد عين ايمان وكمال ايمانست وخود همگي وجملگي ايمانست واين جمله معني
لا اله الا الله ومحمد رسول الله است كه بدانستن وشناختن وآموختن آن اولتر فريضه
از فرايض اعيانست پيش از نماز وروزه وزكوة وحج وهمچنين باور كردن واعتقاد ساختن
بدان سيم فريضه از فرايض اعيانست واين قدر كه ما ياد كرديم در معنى كلمه شهادت در حوصله
عوام الناس وكودكان وزنان ياد كرديم تا آنرا بدانند واعتقاد سازند ودر عمل ورند تا
درين عالم سبب عصمت ونجات گردد ودران عالم سبب رفعت درجات گردد وشهادت را
هم درين مقاماتست چنانكه اصطلاح ارباب قلوب وصوفيان حقيقي است از مقام فنا
والفناء عن الفناء والبقاء بالله والفناء الى الله وغير اين كه دليل ايشان اينست كه كل
من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام وچنانكه كل شيء هالك الا وجهه
وايشان گويند لا اله الا الله توحيد العوام ولا هو الا هو توحيد الخواص

فصل في معنى اسماء الله الحسنى بسم الله الرحمن الرحيم الله را وصفات
جلال وعظمت وكبرياء الله را نامهاست هرچه زيباتر وهرچه نيكوتر وهرچه خوبتر كه رب
العالمين جل جلاله آن نامها را در قرآن باسماء حسنى ميخواند وما را تعليم كرده است
وفرموده كه چون مرا خوانيد ومرا ستاييد ومرا ياد كنيد واز من خواهيد بدان نامها
ام خوانيد وستاييد وياد كنيد كه من خود خود را گفته ام انجا كه ميفرمايد ولله الاسماء
الحسنى فادعوه بها يعنى خدا يراست نامها هرچند نيكوتر وزيباتر مرا بدان نامها
خوانيد وياد كنيد وجاى ديگر ميفرمايد قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله
الاسماء الحسنى يعنى اگر مرا بالله خوانيد نام منست واگر برحمن خوانيد نام منست ومرا هر
اين نامهاست هرچه نيكوتر وزيباتر وجاى ديگر ميفرمايد هو الله الخالق البارئ المصور
له الاسماء الحسنى يعنى اوست آن خدايي كه از نيست ونابوده هست ميكند وپديد مي ورد
وچون آفريد مي فزايد ومي پروراند وزيادت ميكند پس مي نگارد وصورت
نو ميكند هر موجودي را آن صورت كه لايق وى است وبر وفق واراده وخواست خود
چنانكه ميگويد هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء چون مي افريند وترتيب
تركيب خلقت ميكند نام او خالق است وچون مي پرورد وظاهر ميكند نام او بارئ
وچون مي نگارد وصورت گري ميكند نامش مصور است واورا اين نامهاست هرچند
نيكوتر وهرچند زيباتر وهرچه خوبتر واز جمله نامها زيبا نيكو خدا كه در قرآن
جل جلاله چندين جاى در قرآن خود را بربوبيت وپروردگارى عالمها وعالميان ستوده
وثنا گفته چنانكه الحمد لله رب العالمين وچنانكه وتبارك الله رب العالمين وچنانكه و
ان الحمد لله رب العالمين بدانكه رب در لغت عرب بسه معنى گويند يكى مالك گويند
يعنى خداوند چيزها چنانكه رب الدار ورب الغلام وچنانكه رسول خدا صلى الله عليه
از ان عرب سوال كرد كه رب ابل انت ام رب غنم يعني خداوند شتري يا خداوند گوسفند
ودوم معنى ملك گويند يعنى پادشاه وحاكم وفرمان ده بر عقلا چنانكه خدا ميفرمايد كه
يوسف عليه السلام ساقى را ميگفت اذكرني عند ربك يعني مرا ياد آور نزد پادشاه

تو و دیگر گفت ارجع الی ربک یعنی پرورنده گوینده چنانکه دابه را ربه خوانند و این مالک و ملک و
پرورنده که هرسه در معنی رب داخلست چون از خدا و پدیدگان گوینده مجاز و عاریت باشد حقیقتی
ندارد که معنی مجرد باشد و چون آفریدگار را گویند مجاز نباشد چرا که هر که ملکی دارد در هر تصرفی که خواهد
نتواند کرد که اگر خواهد که ارتفاع باغ مثلا در زمستان برگیرد نتواند و اگر خواهد که دو
چندان کرداند نتواند و اگر خواهد که بکرداند و زرین و سیمین کرداند تا تصرفی نامعهود نتواند
و نیز محل اعتراض باشد و از چون و چرا خالی نباشد پس این نام ملکی خدای را حقیقت است
و بس که هر که جز خدا است و هرچه جز خدا است همه یا ملک خدا است یا ملک خدا است رب العالمین
جل جلاله مالک و ملک حقیقت است و دایما در ملک و ملک خود تصرف فنا میکند بر مراد و خواست
خود چنانکه میفرماید کذلک الله یفعل ما یشاء وچنانک وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
الخیرة و دایم الفعل است چنانک میفرماید فعال لما یرید وچنانک کل یوم هو فی شأن و نیز
او را از تصرف کردن هیچ مانعی و دافعی و منازعی نتواند بود چنانک میفرماید ما یفتح الله للناس
من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده یعنی هر رحمتی و رحمتی که من
بر خلق بگشایم هیچ کس آنرا نتواند بست و هرانچ من باز گیرم و ندهم هیچ کس آنرا نتواند
داد بعد از من وچنانک وان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر
فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وچنانک و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا
مرد له و ما لهم من دونه من وال وچنانک والله یحکم لا معقب لحکمه یعنی فرمان
و حکم بر بو خدا است چون او حکمی کرد عکس آن حکم او حکمی نتواند کرد آنرا بگرداند
یا باز گرداند و رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما
منعت و همچنین چون رب العالمین جل جلاله در ملک خود تصرفی و کاری هیچ کس بر وی
اعتراض و چون و چرا نتواند کرد چنانک خود میفرماید لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون
پس یقین و درست شد که نام ملکی خدای را حقیقت است و جز خدای را مجاز و عاریت است

فصل نام دیگر ملک است و معنی ملک در عرف عقلا و میان خلق کسی باشد که
امر و نهی او بر جماعتی عقلا اثر و روان باشد و این معنی خلق را هم مجاز است که اگر

آفریده را بر بعضی عقلا فرمان روان می باشد بر همه نباشد بر حیوانات و جمادات
و بر نیست فرمانش نباشد و رب العالمین جل جلاله ملکی است که امر و نهی او بر کافه
عقلا نافذ است و بر حیوانات و جمادات همچنین روانست و کل مخلوقات بابسته
حکم و تقدیر و قضا گرفتار اند یا در امر و تدبیر و رضا در رفتار اند که اگر کسی از امر و
او بر می رود از قهر و تقدیر او بدر نتواند رفت و این سخن را دلیل بسیار است
چنانک خود میفرماید ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها وللارض
ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین یعنی چون آسمان و زمین را بیافرید
ایشانرا فرمود که بیایید و بفرمان در آیید یا بطوع و اختیار یا بکره و اضطرار
از ایشان هر دو جواب آمد که آمدیم و همچنین در دور کار نوح علیه السلام چون نافرمان
بردارانرا غرق کرد آفریده بود زمین را فرمان داد که یا ارض ابلعی ماءک یعنی ای
زمین آب خود فرو خور و آسمانرا فرمان داد که و یا سماء اقلعی ای ابر باز ایست
ایست هر دو فرمان بردند که و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی الجودی و همچنین
چون نمرود کنعان ابرهیم را علیه السلام با آتش انداخت فرمان داد آتش را که یا نار
کونی بردا و سلاما علی ابرهیم و همچنین باد را فرمان داد که سلیمان را علیه السلام
مسخر شو که فسخرنا له الریح و کوه را فرمان داد که داود را و مسخر شو که
یا جبال اوبی معه و الطیر و همچنین امر و نهی رب العالمین جل جلاله بر حیوانات
روانست که گو حکمت حیوانی منحل است و او را فرمود که ان اتخذی من الجبال
بیوتا و من الشجر و مما یعرشون وچنانک بر هست فرمانش روانست بر نیست نیز
همچنین روانست که نیست را فرمان دهد که هست شو هست می شود چنانک خود
میگوید اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون وچنانک انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون وچنانک انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون
یعنی چون ما خواسته باشیم که چیزی هست کنیم آن نیست را فرماییم که باش و باشد
و آن فرمان جز خدا کسی را نباشد زیرا که هر ملکی و فرمانی دهد چون او نباشد بکرد

حاق او وا ایستد و چون او فرمان ندهد دیگری بدهد و رب العالمین جل جلاله ملک حق است
که فرمان او نا گزیر و نا گزران جمله مخلوقات است و ناچار است زیرا که تا او نفرماید یک ذره
از کتم عدم نیستی در عین هستی نیاید و چون آفرید و هست کرد بی فرمان او نه ایستد و
بنیاید چنانک خود میفرماید و من آیاته ان تقوم السماء والارض بامره و چنانک
ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا و چون آفرید و قیومی کرد و در هستی بداشت بی
فرمان او نیفزاید و پرورید نکردد و بدان کمالی که آن هست رامکن است نرسد
که ما خود می بینیم و بعقل خود می دانیم که هر صاحب کمال که از فرمان خدا منقطع
میکردد ناقص میشود و اگر بلندی است بستی میکردد و اگر ملکی است ابلیسی میکردد و
اگر علوی است سفلی میشود و چنانک رب العالمین جل جلاله میفرماید تا چون ملک را فرمان
داد که اسجدوا لادم فسجدوا همه ساجد می شوید آدم را همه ساجد شدند الا ابلیس که
فرمان نبرد و بترک یک فرمان از آسمانش بزیر کردند و از بلندی بپستی افتاد و طاعت
و عبادت هفتصد هزار ساله که کرده بود باطل گشت و از آن روز باز هنوز سر
بر نیاورد و در حق او این خطاب آمد که فاخرج منها فانک رجیم وان علیک اللعنة الی
یوم الدین و همچنین آدم را صلوات الله علیه چون رب العالمین جل جلاله او را سایه
رعایت حسن و جمال بود و با حله و تاج نورانی بود و در بهشت او را ماوای داد و تاج دار
و تخت نشین کردانید و فرمان داد و کلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة
یعنی آنچ میخواهید از هر کجا که میخواهید از نعمتهای بهشت و رزقهای روحانی می خورید
و کرد این شجره مکردید و تبدیل آن مشوید چون از فرمان منقطع شد و ترک فرمان
کرد آن جمال نورانی از او واستدند و حله از برش و تاج از سرش برفت و عورتش
پیدا گشت و فرمان آمد که اهبطوا منها جمیعا بعضکم همه بزیر روید و بترک یک فرمان
او را و فرزندان او را که در صلب او بودند با او بزیر فرستادند پس رب العالمین جل جلاله
عنایت کرد و کلمات خود از پی او بفرستاد و آدم بفرمان پیوست و باز بس رفت
بنا فرمانی بزیر آمد و بتوبت و فرمان برداری باز بس که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب
علیه

ابلیس که بفرمان نه پیوست درین جهان بماند و آدم که بفرمان پیوست بازجای خود رفت اکنون
فرمان همان فرماست ما همه در صلب آدم از بهشت بیرون آمدیم و رب العالمین جل جلاله ورا
داد که من رسولان و پیغام گذاران با کتاب و علم هدی از پی شما ها بفرستم هر که بفرمان
بپیوندد وا آدم وا بهشت آید و هر که از فرمان بگسلد و اعراض کند وا ابلیس در عذاب مشترک
باشد چنانک میفرماید و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین
وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون انهم مهتدون حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی
وبینک بعد المشرقین فبئس القرین ولن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون
ومن یعش عن ذکر الرحمن و هر آنکس که اعراض کند و بر جبید از ذکری و یادی و علمی
که خدای رحمن فرستاده است آگاهی داد خلق را نقیض له شیطانا ما که خدائیم
از عالم قضا و قدر بروی گماریم دیوی که چنانک پوست خایه پیرامن خایه بر آمده باشد
محیط گشته این دیو پیرامن وجود آنکس در آید و بگیرد که بی حکم دیو یک حرکت نتواند
کرد و یک سخن نتواند گفت الا همه آن کند و گوید و اندیشد که دیو فرماید فهو له قرین پس این
دیو او را همیشه همنشین آنکس باشد وانهم لیصدونهم عن السبیل و این دیوان فرزندان
ابلیس فرزندان آدم را از راه راست بر می کردانند و از راه می افکنند و یحسبون انهم مهتدون
و ایشان را پندار و غروری آن دهند که راه راست اینست که ما داریم یعنی باکوداری
پندار رنگ شان می دهند حتی اذا جاءنا تا آنگاه که هر دو برما آیند یعنی فرزندان آدم و فرزندان
ابلیس قال گوید فرزند آدم دیو را یا لیت بینی وبینک بعد المشرقین ای کاشکی میان من
و تو جدائی چندانی بودی و دوری که میان مشرق و مغربست فبئس القرین که بد قرینی
بودی تو مرا چنان بی بودی که من بر راه این ساعت چون ... در ... ولن ینفعکم
الیوم اذ ظلمتم رب العالمین جل جلاله گوید آن روز این سخن گفتن سودی نخواهد داشت
شما را چون در ین عالم بر خود ظلم کردید و از سخن و علم حق اعراض کردید و نصیحت از نصیحت باز
ننشنیدید انکم فی العذاب مشترکون چنانک در آن جهان هر دو در گناه کردن مشترک بودند
او میفرمود و تو میکردی امروز هر دو در عذاب خوردن همچنان مشترک باشید و جائی دیگر می فرماید

فاغويناكم انا كنا غاوين فانهم يومئذ في العذاب مشتركون وحنانكه لاملان جهنم من الجنة
والناس اجمعين في الجمله چنانكه ديو درين عالم درگناه كردن انباز آدمي است آدمي در آن عالم
در عذاب خوردن انباز ديو باشد ومعنى قضاة وليتة و علما تو بية چون از بعضى
فرمان خدا منقطع گشت و بركار نكو نشد مثل ايشان چز آمد كمثل الحمار يحمل
اسفارا از مادران آدمي زاده و بترك فرمان خدا خر گشته وقصه بلعام باعور و
برصيصا خود مشهور است كه چون فرمان خدا رها كردند و ميل هوا كردن مثل
آن يكى سگ آمد مثاله كمثل الكلب ومثل اين يكى بكفر وهم صحبتى شيطان آمد كمثل
الشيطان اذ قال للانسان اكفر پس معلوم شد كه فرمان خدا ناگزير و ناچار مخلوقات
زيراكه سبب وجود و اصل هستى مخلوقات فرمان اوست وسبب قيام وبقا هستى
كاينات ومخلوقات فرمان اوست وسبب افزايش ورسيدن بكمال كاينات ومخلوقات
هم فرمان اوست پس رب العالمين است جل جلاله كه ملك حق است وهمه آفريده را در همه
حال از فرمان او گزير وچاره نيست وفرمان او هيچكس نتواند داد وملك او هيچكس نتواند گرفت
وهر كه هست وهر چه هست يا در حكم وتقدير او گرفتارند يا در امر و تدبير او در رفتارند
وخود از اين معنى عبارت فرموده است كه فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم
فصل معنى ديگر رب پرورده است واين نام خلق را بمجاز است كه اگر چه ما مى
گوييم دايه طفل مى پرورد دايه شير ميدهد زيادتى طفل و پرورش او خدا ميدهد
واگر چه گويند پير تربيت و پرورش مريد ميكند پير مريد را علم وعمل مى آموزاند كمال مريد
خدا مى بخشد واگر چه گويند آب و آفتاب نبات وغله مى پروراند آب و آفتاب غذا را تر
وگرم ميگرداند بالمدن غذا و كمال خوشه خدا مى بخشد پس اين نام مالكى خلق را بمجاز است
وخدا را بحقيقت است اكنون خلاصه معنى رب العالمين جل جلاله اينست مالك الملك و
ملك حق خداوند دارنده و بدارنده و پرورنده عالمها وجهانها پيدا ونهان ملك وملكوت
غيب وشهادت وهر كه در اينها اند وهر چه در اينها است همه يك طلبدى و غذايى و
رزقى كه لايق وى ودر خور وى آن آفريده است ورساننده هر كاينى ومخلوق بدان كمالى كه آن آفريده

ممكن است در معلوم الهى ومقدورات ازلى وبدان غايتى كه مقصود ومراد خلقت وفطرت
آفريده است در ازل آزال وكلمه سابق وقضا اول وامر واحد چنانكه ميفرمايد ولقد سبقت كلمتنا
لعبادنا المرسلين وچنانكه وما امرنا الا واحدة كلمح بالبصر اما بحسب استعداد و
استحقاق وپذيرايى وشايستگى كه در آن آفريده وباز ديد مى آيد وحاصل ميشود دم
بدم زمان بزمان لحظه بلحظه طورا بعد طور خلقا بعد خلق هم از آثار وفضل وكرم
ورحمت نامتناهى الهى است زيراكه فضلها ورحمتها وعطاها خدا از خلق خدا
گسسته وممنوع نيست زيراكه از جهت حضرت رب العالمين منع نيست وبخل وعجز
نيست كه او همه را مى بخشد چنانكه خود ميفرمايد كلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربك
وما كان عطاء ربك محظورا يعنى همه را ما مدد مى دهيم وعطا مى بخشيم اينها را مى دهيم و
آنها را مى دهيم يعنى از آثار رحمت وعنايت وعالم رضا مدد صالحان ومتقيان مى دهيم
واز عالم قضا وقدر مدد ظالمان وفاسقان ميدهيم وعطاء پروردگار تو باز بسته هيچ
نيست وجاى ديگر ميفرمايد وقالت اليهود يد الله مغلولة غلت ايديهم ولعنوا بما
قالوا بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء يعنى جهودان گفتند خدا از دادن پيغمبرى
وا ايستاد وبعد از موسى پيغمبرى بكس نخواهد داد دستها ايشانست كه از خير برت
آمده است وبدين سخن كه ميگويند در لعنت آمده اند كه بيمين پروردگار بعطا گشاده است و
دايما مى بخشد اما بمراد خود مى بخشد آن دهد كه خود خواهد وچنان دهد كه خود خواهد
وچندان دهد كه خود خواهد وبدان دهد كه خود خواهد ورسول خدا صلوات الله عليه
در تفسير اين آيت حديثى فرموده است حديث يمين الله ملأى سحاء الليل والنهار لا
يغيضها نفقة أرأيتم ما انفق منذ خلق السموات والارض فانه لم يغض ما
في يمينه وكان عرشه على الماء وبيده الاخرى القبض او قال الفيض [illegible]
يمين الله ملأى يعنى رب العالمين جل جلاله دست او پر است سحاء الليل والنهار شب
روز بعطا ريزانست ونيز تيز مى بارد ووجود مى بخشد وآفرينش مى دهد ولا يغيضها
نفقة نكاهد وكم نگردد ونكاهاند داد ودهش وعطا او [illegible] بخشد از خزاين
رحمت او چيز [illegible]

از حقیقتها بیرونی واندرونی أرأیتم می بینید ما انفق که چند وچند بخشند وانفاق کرده
سد خلق السموات والارض از انگاه باز که آسمانها و زمینها آفرید فانه لم یغض ما فی یمینه
این همه بخششها و عطاها رب العالمین جل جلاله بر استعداد قبول خلق و استحقاق محل
موقوفست از هر انکه جهانرا رحمن و رحیم است مالک یوم الدین است یعنی بذل فضل
و بخشش رحمت برحسب استعداد کند و روز قیامت را از ان بیوم الدین خواند که آن روز
هر کسی را آنچه سزا باشد همانش جزا باشد و درین معنی آیات قرآن بسیارست چنانکه در
حق گناهکاران میفرماید ان المجرمین فی ضلال و سعر یوم یسحبون فی النار علی وجوههم
ذوقوا مس سقر انا کل شیء خلقناه بقدر معنی آیت ان المجرمین حقیقت و
درست و راست آنست که گناهکاران فی ضلال و سعر در گمراهی و دیوانگی اند یعنی اگر
عقلی داشتندی از هول آتش اندک و شهوتی چند روزه عذاب جاویدانی اختیار نکردندی
یوم یسحبون فی النار آن روز که ایشانرا می کشند در آتش دوزخ علی وجوههم بر رویها
یعنی بر رویهاشان در آتش میکشند و ملائکه عذاب ایشانرا میگویند ذوقوا مس سقر
بچشید سوز عذاب سقر و چنانکه در دنیا چاشنی و لذت گناه وا گرفته بودی امروز چاشنی
عذاب سقر بچشید انا کل شیء خلقناه بقدر ما که خدائیم هر چیزی باندازه و حساب
آفریده ایم یعنی اگر گناه زاید بود عذاب دوزخ نیز هم زاید ما است بعد از ان در حق
متقیان و ترسیدگاران از خدای تا پیدا پرهیزگاران از گناه در عالم پیدا می فرماید ان
المتقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر یعنی درست و راست و حقیقت آنست
که متقیان و ترسیدگاران از خدا پرهیزکاران از گناه در باغها و بهشتها اند که در ان جویهای آب
روان می رود در جای راستی و راستان در حضرت پادشاهی سخت قادر و توانا روز قیامت
را از ان بیوم الدین خواند که هر کسی را آنچش سزا باشد همانش جزا باشد و جای دیگر میفرماید
یوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا و فتحت السماء فکانت ابوابا و سیرت الجبال فکانت
سرابا ان جهنم کانت مرصادا للطاغین تا آخر سوره درین معنی آمده است یوم ینفخ فی
الصور میگویند روز که نفخ صور باشد فتأتون افواجا و خلایق از خاک برخیزند و

آیند فوج فوج گروه گروه هر فوجی در صورتی و هر گروهی در شکلی و رنگی و لونی بعضی سیاه
روی و بعضی سپید روی و بعضی در صورتهای زیبا نورانی و بعضی در صورتهای زشت چون
خر و خوک و امثال این وفتحت السماء فکانت ابوابا و گشاده شود آسمان و همه در
در گردد و سیرت الجبال فکانت سرابا و کوهها از روی زمین برانند و سوده گر
و سپری در آید و کوه با زمین هموار گردد و همچون سراب شود یعنی براق و صاف و
هامون شود که سراب صحرایی باشد که از دور چنان نماید که آبست و چون نزدیک آن
شوند نه آب باشد و رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است که زمین قیامت نقره خام
باشد ان جهنم کانت مرصادا بدرستی و راستی که دوزخ بر رصد و گذار حلق است
مرصاد در لغت عرب جای باشد که بازستانند و همه را گذار بر انجا باشد یعنی دوزخ
بر سر راهست و رسول خدا در تفسیر این حدیثی فرموده است که روز قیامت دوزخ
را هفتاد هزار زمام بر عرصات کشند که هر زمامی هفتاد هزار ملک دارند و هیچکس
نباشد که نه گذارش بر دوزخ باشد که وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا
اما متقیانرا گذارد که ثم ننجی الذین اتقوا و ظالمان و طاغیانرا آب و قرارگاه باشد
للطاغین مآبا طاغیانرا که از حد فرمان خدا در گذشته باشند و چنان نعیش که برکشتا ن
باید نه چنان کشان رسد و شاید و اگشتن و جای قرارگاهست یعنی دوزخ لابثین
فیها احقابا روزگارها و دیرها در ان بمانند و درنگ کنند حقب هشتاد سال باشد
یعنی هفتاد سالها در ان بپایند لا یذوقون فیها بردا نچشند در انجا دوزخ چیزی سرد
خنک ولا شرابا و نه هیچ شرابی که از خوردن و آشامیدن آن لذتی یابند الا حمیما
وغساقا الا آب گرم و آن خونابه که از دوزخیان بچکد که آنرا در قرآن بغسلین
وغساق میخواند و رسول خدا صلوات الله علیه آنرا بطینة الخبال خوانده است
گفتند یا رسول الله طینة الخبال چه چیز است گفت عصارة اهل النار یعنی آن رطوبتها
و آلایشها که از اهل دوزخ بچکد و برود جزاء وفاقا پس بگوید جزای موافق است
یعنی لایق و موافق طاغیان آن جزا است روز قیامت را از ان یوم الدین خوانند

که هر کسی را آنچه سزا باشد همانش جزا باشد پس در حق متقیان میفرماید إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ درست
و راست و حقیقت آنست که متقیانرا یعنی پرهیزکاران از گناه ترسید کاری جزا پرا مَفَازًا
خلاص و نجات و رستکاری است از عذابها و عقوبتها حَدَائِقَ باغها دیوار بسته و هشتها
یعنی دیوار بست آنست که غیری دران نتواند رفت و مقام هر کسی بدیگری ندهند وَأَعْنَابًا
وانگورها گوناگون لوناگون وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا و دختران دوشیزه نار پستان هم سر
هم زاد هم قد وَكَأْسًا دِهَاقًا و کاسهاء مالامال ز شرابی که خمار و بیهوشی آرد شراب که
همه نوش کردد همه عقل و هوش کردد همه چشم و گوش کردد لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا
نشنوند دران بهشتها هیچ لغوی و سخنی که حقیقتی ندارد و نه هیچ هرزه و بیهوده
وَلَا كِذَّابًا و نه هیچ دروغی جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا جزائی و پاداشی است از
پروردگار تو و عطای تمام که تا سیر شده نگوید حسب حسب بس بس می بخشی
این جزاست همین شان سزاست روز قیامت را از ان یوم دین خوانند که هر کس
را آنچه سزا باشد همانش جزا باشد و بدانکه این پذیرائی و شایستگی محل رحمت که گفتیم
هم از آثار فضل و رحمت و کرم رب العالمین جل جلاله پدید می آید سببها و واسطها یعنی
آنست که بواسطه اعمال و سجود ملایکه و حرکات سموات و … کواکب و گردش
روزگار پیدا می شود چنانکه در قرآن ازان عبارتها فرموده است وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا و چنانکه
وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا و چنانکه يُقَلِّبُ اللَّهُ
اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و بعضی آنست که بواسطه اعمال و کاریگری بشری پیدا می شود که درست
که این که رب العالمین جل جلاله از یک دانه گندم هفت خوشه باز یادت می آفریند در هر خوشه
صد دانه چنانکه میفرماید كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ
وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ این رحمتی است که خدای تعالی بر دانه میکند اما بواسطه
کسب و سعی و جهد بازیار تمام می شود و حاصل می گردد همچنین آن رحمت و مغفرت و
فضل رب العالمین جل جلاله که ما بدان امید میداریم و منتظر آنیم و ما را موعود است
پذیرائی و شایستگی آن اندر ما پیدا نمی گردد الا بواسطه معاملتها شریعت و مجاهدتها

بر تقوی و طریقت و تعبدات و طاعات از سر علم و ایمان و خلوص نیت سر
فرستادن کتب و رسل آنست که رسولان خدای بدان آمده اند تا در آمرزکاری و
رحمت کوشند یار خدا باشند بلی بدایشان فرستاده اند تا در قبول کردن آمرزکاری
و رحمت یار ما باشند و سراسر قرآن برین سخن دلایل و شواهد و برهانست چنانکه
میفرماید وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و چنانکه وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ
يَهْدِ قَلْبَهُ و چنانکه وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ
سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا یعنی هر که ارادت سرای آخرت دارد و سعی و عملی کند لایق آن
چنانکه هر کاری و صنعتی این جهانی را علمی و سعی راست باید که هر صنعتی را علمی
و سعی باید لایق آن همچنین کارها و عملها آن جهانی را علمی و سعی راست باید
که … می باید لایق آن از سر علم و ایمان ایشان آنانند که سعی ایشان مشکور است
یعنی عمل اندک ایشان قبول کنیم و بپذیریم و چون آن بسیار باز کنیم اند که پذیریم
و بسیار بدهیم و چنانکه میفرماید أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ أَلَّا
تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ
يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ معناه أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ یا بس
او را آگاهی نداده اند که ما در صحف موسی چه گفته ایم وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ و در صحف
ابرهیم چه گفته ایم أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ که هیچ نفسی وزر و گناه دیگری بر نخواهد
گرفت که هر که گناهی میکند با خود میکند وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ و آدمی را نیست
دران عالم الا هر آنچ خود سعی کرده باشد و خود بدست آورده باشد وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ
و آن سعی که کرده باشد بنمایند او را بنمایند و هیچ ضایع نکذارند ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ
پس جزا تمامتر و بالاتر او را بدهند وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ و منتهی و عاقبت همه و باز
گشت همه با حضرت پروردگار خود است و چنانکه وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ
مُؤْمِنٌ بلکه خود و عملها کتابها منزل بدان فرستاده اند و کافه پیغمبران مرسل بدان آمده اند
تا فرزندان آدم را بیان کنند و تعلیم کنند تا کدام عمل و سعی کنند تا شایسته و لایق قبول رحمت

رب العالمین جل جلاله کردند و کدام نکنند تا مستوجب و شایستهٔ غضب و لعنت نشوند نعوذ بالله منه

و همچنین رسول خدا صلوات الله علیه این معنی را در حدیث صحیح گفته است که از رب العالمین جل جلاله

باز میگوید و حدیث اینست **حدیث** قال قال الله جل جلاله انا عند ظن عبدی بی و انا معه

اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی و ان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر

منهم و ان تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا و ان تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا

و ان اتانی یمشی اتیته هرولة معناه **قال قال الله جل جلاله** رسول خدا صلوات الله علیه

گفته است که رب العالمین جل جلاله میفرماید **انا عند ظن عبدی بی** من که خدا ام نزدیک

گمان بنده مومن است بمن بنده من یعنی بندهٔ پیوسته اعتمادی نه بنده بوسه اضطراری

و انا معه اذا ذکرنی و من که خدا ام با بنده ام چون مرا یاد کند **فان ذکرنی فی نفسه**

اگر مرا در نفس خود یاد کند **ذکرته فی نفسی** من که خدا ام او را در خود یاد کنم **و ان ذکرنی**

فی ملأ و اگر مرا در ملأ خلقی یاد کند **ذکرته فی ملأ خیر منهم** من او را در ملأ بهتر

از آن یاد کنم یعنی ملأ اعلی **و ان تقرب الی شبرا** و اگر عمل کند این یک بدست

نزدیک گردد **تقربت الیه ذراعا** من او را از توفیق یک گز بجود نزدیک کرده ام

و ان تقرب الی ذراعا و اگر عملی کند تا بمن یک گز قربت جوید **تقربت الیه باعا**

من او را یک باع خود نزدیک کرده ام **و ان اتانی یمشی** و اگر چنان بر من آید که کسی که رود

اتیته هرولة من او را اجابت خود نزدیک کرده ام که کسی که رود انگیون معلوم گشت

که یک گز قربت و فضل الهی بر یک وجب سعی بشری موقوفست و رحمتها و ان جهانی

بر جهدها و سعیها این جهانی ما موقوفست و اگر چه عمل و سعی ما بر برای روحها

حاصل میشود هیچکس بعمل خود در بهشت نتواند رفت چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه

میفرماید **حدیث** لن یدخل احد عمله الجنة قیل یا رسول الله و لا انت قال

و لا انا الا ان یتغمدنی الله برحمته یعنی هیچکس بعمل خود در بهشت نتواند رفت

گفتند یا رسول الله و نه تو فرمود که و نه من الا اگر خدای تعالی مرا برحمت خود

درپوشاند و از بهر آن هیچکس بعمل خود در بهشت نتواند رفت که بهشت جاویدانی

نه جزای

نه جزای عمل چند ساله خلق است بلی بعمل خود را شایستهٔ رحمت کردانند تا باثار رحمت

تا شایستهٔ بهشت جاویدانی بیابند و ملک بقای ابد و حظ لقا ازل رسند بس معلوم

که بهشت جاودانی بر بدیر ابدی و قبول رحمت موقوفست و قبول رحمت بر استعداد

و استحقاق موقوفست و شایستگی محل بر عمل صالح موقوفست و عمل صالح بر ایمان

و ایمان بر علم موقوفست که معلومی باید یا مسموعی که آن را باور کنند یا انکشدوا ایمان

دران بدهند یا ندهند پس هر که خلاص و نجات از درکات و طبقات دوزخ

میخواهد با بهشت و درجات میخواهد طلب علم بروی فرض و واجب گشت

زین اینجا است که رسول خدا فرموده است طلب العلم فریضة علی کل مسلم و

حکمت آنکه گفت علی کل مسلم ظاهر است تا تا چار مسلمانی باشد تا در بند خلاص از

درکات باشد یا در آرزوی رسیدن بدرجات باشد پس یقین شد که علم است

که سرجادهٔ صراط مستقیم است و اولین قدمی در راه خدا طلب علم است و چند

در جهان انواع علوم بسیار است و فراوان نه هر علمی آنست که طلب آن فریضه

اعیانست بلکه آن علم بیچکاره فرض عین است که بنیاد دین و ملت شریعت

مسلمانی برانست چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید بنی الاسلام علی خمس الحدیث

فصل فی بیان کلمة الهدی و الاهتدا و الهدایة ...

حق جل جلاله کلمه هدی و اهتدا را در قرآن مجید بچند معنی یاد کرده است اما این هدایت که خواستن

آن بر ما فرض و واجب گردانیده است و ما را فرموده تا بر دوام در هر رکعتی نماز

ازو میخواهیم که اهدنا الصراط المستقیم یعنی آن بینائی است و روشن روائی

و علمی و معرفتی و شناختی عقلا عالم و فرزندان آدم آنانکه در عنایت ازلی بسعادت ابدی

مخصوص و گرامی کرده باشند و کرامت کرده و از ایشان غلبه شقاوت و دوزخی

روحانی کفایت کرده بدین بینائی و روشن روائی و دید خدا دادی اند درونی نور

از علم و معرفت و شناخت بذات و صفات رب العالمین جل جلاله با استحقاق الهیت و

ربوبیت رسولان و پیغمبران و پیغام گزاران او را از غیر ایشان وا می دانند و وا می شناسند

و ...

دعوتها ایشان و راستی سخنها و پیغامها و رسالتها ایشان و کمال رحمت و مهربانی
و عاطفت و شفقت بی غرض ایشان می دانند و باز می شناسند بمعجزات و کرامات
و آیات بینات و سلطان مبین و حجتها قایم و برهانها قاطع که رسولان و پیغمبران
و پیغام گزاران خدا دارند و از حضرت خدا الخلق آرند و باذن و دستوری خدا بنمایند
و اظهار کنند منافع و مصالح دو جهانی خلایق را از سحر و کهانت و زرق و شعبده و
ترویقات و تمویهات و نمودها که اعراض شهوانی و مقصودها نفسانی را نموده باشند
وا دانند و وا شناسند و وحی و تنزیل و کلام رب العالمین جل جلاله و الهامات الهی
و نفثات روح قدسی که از حضرت خدا از بالای عرش و کرسی بواسطه ملایکه یا وحی
برجها و روانها و جانها و دلهای پاک مقدس انبیا و رسل فرو فرستاده اند که وانه لتنزیل
رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربی مبین
تا خلق عالم را آگاهی دهند و تا هدایت یافتگان آگاه شوند در معامله و مجاهده و در
ابتدا از زخرف القول و لهو الحدیث و وسواس النفس و طامات و طیارات شعر
و القاآت و ایحاآت شیاطین که شیاطین الجن یعنی دیوان آتشین در دماغها و صدرها
و اوهام شیاطین الانس یعنی دیو مردمان آدمی صورتان عالم زبانان جاهل دلان دانا
دماغان تیره جانان او کنده باشند تا بدان خلق را از راه راست بیرون کرده اند و با اهل
حق مجادله میکنند که وان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم وان اطعتموهم
انکم لمشرکون که اگر چه آن سخنها خوش و نگاشته باشد هیچ معنی و حقیقتی نداشته
باشد همچنین بنیادی و هو و حزای از یکدیگر وا دانند و وا شناسند و همچنین بعد
از رسولان و پیغام گزاران خدا در هر عصری و زمانی و قرنی و ایامی و دوری خبرتانیان
علما باشند که استعداد و استحقاق نیابت و خلافت دارند و اصلاح و تربیت خلق کردن
و هم نفعها آفت بین آفت شناس دارند و هم دستها قدرت آفت کن آفت شکن دارند
که اولی الایدی و الابصار و خدای تعالی ایشان را و ملایکه یاد کرده است و با اولوا العلم
خوانده است که شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم و با پیغمبر یاد کرده است

جهاد و اولوا الامر خوانده که و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه
منهم و من ... طاعت داری و فرمان برداری رسول خود بر کافه امت فرض و واجب کرده
است استطاعت و فرمان برداری چنین علما بر کافه امت فرض و واجب کرده است
که یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم یعنی ای مومنان
فرمان برداری و طاعت داری خدا کنید در هر چه گوید و فرماید و طاعت داری و فرمان
برداری این رسول کنید یعنی محمد مصطفی صلوات الله علیه در هر چه گوید و فرماید و فرمان
برداری علما اولی الامر برید در هر چه گویند و فرمایند و رسول خدا صلوات الله علیه در تفسیر این
آیت حدیثی فرموده است که حدیث من اطاع امیری فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد
اطاع الله و من عصی امیری فقد عصانی و من عصانی فقد عصی الله یعنی هر که فرمان
امیری که ما نشانده ایم برد فرمان من برده باشد که پیغمبرم و هر که فرمان من برد فرمان
خدا برده و هر که نافرمانی امیری و که ما نشانده ایم کند نافرمانی من کرده که پیغمبرم و هر که نافرمانی
من کرد نافرمانی خدا کرد و معنی امیر رسول عالمی باشد فرمان خدا و رسول بدین برده
فرمان برنده بفرمان بر خلق خدا فرمان دهنده و خلق را امر و نهی خدا آموزاننده و
اصلاح و تربیت و تزکیت کننده و این که جاهلان و عوام را عادت شده است که ملوک و سلاطین
جاهل را با اولوا الامر میخوانند خطا و جهل است بلکه نزدیک کفر است زیرا که اولوا الامر بر
جاهلان نیفتد ... و فرمانی که از سر جهل آید سبب فساد و تباهی و خرابی دین
و دنیا باشد و هر امر و فرمان که از سر علم آید سبب صلاح و عمارت و آبادانی دین و
دنیا باشد و هر ملکی و حکمی که با جهل باشد ملک تقدیری باشد مانند ملک نمرود و فرعون
باشد و هر حکم و ملکی که از سر علم آید امری و رضایی باشد فرمانی باشد سلیمانی داودی
آنگاه سلاطین و ملوک نیز در اولوا الامر داخل باشند که خود عالم و مجتهد باشند یا در حکم
و فرمان علما و مجتهد باشند و خدای تعالی هر جا که یاد کرده است که من ملکی و حکمی
بکسی داده ام اول او را علم داده ام و پس حکم یا پس حکم و علم بهم داده ام چنانکه و لوطا
آتیناه حکما و علما و چنانکه و کلا آتینا حکما و علما و چنانکه و شددنا ملکه و آتیناه
الحکمة و فصل الخطاب

در حق داود علیه السلام فرموده است وچنانکه در حق پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام میفرماید فقد
آتینا آل ابرهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما آل ابرهیم انبیاء رسولانند
وچنانکه در حق موسی علیه السلام میفرماید ولما بلغ اشده واستوی آتیناه حکما وعلما
وچنانکه در حق طالوت یاد کرده است وزاده بسطة فی العلم والجسم وامثال این در قرآن بسیار
ورسول خدا صلوات الله علیه چنین علما را نایبان خود خوانده است وبر ایشان دعا کرده
که اللهم ارحم خلفائی الذین یروون احادیثی من بعدی ویحیون سنتی یعنی
خداوندا رحمت وبخشایش کن بر نایبان وخلیفتان من مراد من در سخن من بجد
ورا خلق گویند که گفت بشنوند وواپس گویند وسنتهای مرا که فراموش ومتروک گشته
باشد احیا کنند که گفت احیا کنند وهم چنین ایشانرا امینان خدا خوانده است که العلماء
امناء الله علی خلقه یعنی سینها گشاده مشروح ایشان نهان خانهاء اسرار خزانات
غیبی علوی وحقایق چند ایشان داشته که دیگر علما نداشته وخدای تعالی نشان
علم از سینه علما میدهد نه از حافظه دماغ وزبان وکتب خانه که بل هو آیات
بینات فی صدور الذین اوتوا العلم واز اینجاست که مرتضی علی کرم الله وجهه دست
بر سینه خود نهاد وگفت ههنا علوم جمة لو وجدت لها حملة اینجا علمها بسیار
گرد آمده است اگر فهم کننده یافتمی ورسول خدا صلوات الله علیه مثل علما به پیغمبران بنی
اسرائیل زده است که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل یعنی علماء امت من در اصلاح
وتربیت وترکیت خلق همچنانند که پیغمبران بنی اسرائیل حقیقت این سخن آنست که
چون خدای تعالی کتاب توریة موسی علیه السلام در فرستاد موسی بعلم توریة واحکام
آن امت را اصلاح وتربیت وترکیت میکرد وچون موسی علیه السلام از میان امت مفارقت
کرد بعد از وی رب العالمین جل جلاله پیغمبران می فرستاد در وقتها است که قریب هزار پیغمبر
در امت موسی برخواستند که هیچ یک کتابی نداشتند توریت کتاب ایشان بود واین پیغمبران
بعلم توریة واحکام توریة همچنان امت موسی را وبنی اسرائیل را تربیت وترکیت واصلاح
میکردند چنانکه در تعالی جل جلاله میفرماید انا انزلنا التوریة فیها هدی ونور یحکم بها النبیون
الذین اسلموا للذین هادوا

والربانیون والاحبار بما استحفظوا من کتاب الله وکانوا علیه شهداء حقیقت
سخن پیغمبرانست که چون نبوت وپیغمبری بر من ختم شد وبعد از من هیچ پیغمبر
نیاید در امت من علماء ربانی برخیزند که استعداد واستحقاق نیابت وخلافت
من دارند وبعلم قرآن واحکام قرآن اصلاح وتربیت وترکیت خلق کنند واز گناهها
گناه هاشان باز دارند وبر فرایض اعمال دارند وترکیت نفوس کنند واز اخلاق
وعادات وصفات بد شان پاک کرده اند که آن صفات غیریات خوانند صفات
شیاطین وسباع وبهایم وباخلاق وصفات نیک شان موصوف کرده اند وتربیت
ارواح کنند وبعلمها وحکمتها بپرورانند وملک صفت کرده اند مراد سخن پیغمبر
صلعم آنست که چنانکه پیغمبران در میان امت مطاع وموقر ومحترم باشند باید که این
عالمان همه وقت باشند وهر جا باشند آن اقل هر بعد سال یکی برخیزد و
نشان داده است که چه صفت دارند وچه کار کنند دین کهنه فراموش گشته از
خلق رفته را تازه ونو کرده اند وملت افتاده را برخیزانند واقامت کنند
وسنتهای مرده را زنده کرده اند که حدیث یبعث الله علی رأس کل مایة سنة
من یحیی له دینه اوقال یجدد له دینه اوقال یحیی له سنته ودیگر فرموده
که اگر چه همه عالم کفر وضلالت وبدعت بگیرد تا دامن قیامت طایفه باشند
از امت من که فرمان بردار چنین عالمی باشند که حق ظاهر وآشکارا می گویند
وهیچ محابا ومداهنه نکنند واز جستن سلامت خود را از بیم ملامت خلق
حق باز نگیرند وهمه جای غالب ومنصور باشند واگر هر که در جهان ایشانرا فرو
گذارند وفرمان نبرند وهیچ یاری نکنند هم زیانی ندارد وتا آنگاه که فرمان خدا
بدیشان رسد بر آن باشند وحدیث اینست حدیث لا یزال طایفة من امتی قائمة
بامر الله ظاهرین علی الحق ظاهرین علی من ناواهم لا یضرهم من خالفهم ولا
من خذلهم ولا من لذّهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک و[illegible]
این علم که خدا این داده است ومر ایشان فرستاده است یعنی علم تربیت وعطاهر که
بو نتوانند گرفت عدد

برتوان گرفت یعنی راست نهادان راست دانان راست کاران که بیان راست کویان
رتواند گرفت وچون برگزیده برسته و برانگیخته مبطلان وبکرداند و کژ وا کونه
غالیان وکژ دانسته وخطا فهم کرده وراست بنداشته جاهلان ازان پاک کنند و
علم مجرد خالص بدر آورند وبدان خلق را تربیت کنند وازبهر آنک رب العالمین خدای
علما را بدو قسم یاد کرده است ونشان داده وبعضی که سبب هدایت وتربیت خلق بوده
اند گفته است وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا وجای دیگر ومن قوم موسی امة یهدون
بالحق وبه یعدلون وبعضی را که سبب ضلالت وغوایت خلق بوده اند گفته که وجعلناهم
ائمة یدعون الی النار وهمچنین رسول خدا صلوات الله علیه چنانک نشان علمای حق وعلمای
[illegible] خود داده است نشان این طایفه نیز داده است چنانک ان اخوف ما اخاف علیکم الائمة
المضلین [illegible] دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم الیها قذفوه فیها ومرتضی علی
[illegible] ان [illegible] وحدیث رسول درین باب بسیار فرموده است واین جمع
صفت کرده ونشان داده بعضی ازان یاد کنیم اما در حق علمای ربانی گفته است هجم
بهم العلم علی حقیقة الامر فباشروا روح الیقین فاستلانوا ما استوعره المترفون
وانسوا بما استوحش منه الغافلون صحبوا الدنیا الخلق بابدان ارواحهم معلقة
بالمنظر الاعلی یبکون سرا من خشیة الله ویضحکون جهرا من سعة رحمة الله یراعون
الظلال ویقرمون الجبال ثم قال لا یخلو الارض منهم لئلا یبطل حجج الله علی خلقه
[illegible] یودعها فی بطون نظرائهم ثم قال وکم واین اولئک الاقلون عددا الاعظمون
قدرا اما خائف مقهور واما ظاهر مکشوف اولئک اولیاء الله فی خلقه وعماله
فی ارضه والدعاة الی دینه ثم تنفس الصعداء وقال واشوقا الی لقاء اخوانی
[illegible] مرتضی علی کرم الله وجهه آنست که علم ایشانرا ناگاه بسر حقیقت کار برده
باشد [illegible] روح یقین پیوسته باشند آنچ برتن پروران ونازکان ومتنعمان فهم کردن
آن دشخوار [illegible] ایشان بآسانی بدانند وفهم کنند وبر حقایق علوم وبجاهلات
[illegible] غافلان ازان رمیده و مستوحش باشد ضمیر ایشان با آن خوی کیرنده وستانش

ـند با اهل دنیا بهم صحبتی بتن میکنند وبمنظر اعلی پیوسته باشند از ترس وبیم [illegible]
معرفت خدا پنهان می کریند واز امیدواری وفراخ رحمتی خدا آشکار امیخندند
در سایه شبها بیشانیها می کسترانند وسجود بسیار میکنند پس کفت زمین از ایشان
خالی نباشد تا حجت خدا بر خلق خدا باطل نباشد تا آنچ خود دارند در سینها ودلها
همرلان وماننکان خود هند پس کفت وچند باشند وخود کجا باشند اندکترین خلق
شمار ایشان باشند وبزرکوارترین خلق بقدر وعظمت ومنزلت ایشان باشند یا اما
[illegible] خالی باشد که بیان سخن ندارند وازخلق بکریزد وهرکس او را نشناسد یا کس صاحب
[illegible] صادق لسانی باشد که حق را ظاهر میکرداند وخود را وا می نماید ایشانند که درمیان خلق
[illegible] خدا اند وخوانندکان خلق بر دین خدا اند پس آهی بر آورد وکفت چه آرزومندم
[illegible] برادران خویش این چنین عالمانرا که بیان کردیم هم بدین بینادل وروشن
[illegible] ودید خدا داد اندرونی وا توان شناخت وواتوان دانست از تقلیدیان وظاهر
[illegible] صوفیان علما وفقها که درهر قرنی وزمانی عالم از ایشان مملو پر باشند که اکرچه خود
[illegible] خوانده باشند ومطالعه وتکرار کرده باشند که مراد خدا از سخن خدا بدانند و بینند
حبائل صفر یا آیات فی ذلک لمن کان له قلب وان فهم ونظر بدانند که مراد رسول خدا
در سخن رسول خدا بدانند وبه بینند باتمام به بینند وان بصیرت ودید اندرونی ندارند که
ممکن است از معلومات ازلی بواسطه کلمات وآیات [illegible] واکرچه [illegible] عالم نامدار وخود
ومشار الیه ومنظور باشند از حقیقت این کار دور باشند که مرتضی علی کرم الله وجهه
است هجم بهم العلم علی حقیقة الامر واکرچه کتب خانها بسیار مطالعه کرده ودیده
وتصانیف وکتب بسیار خوانده وشنیده باشند وبحفظ آورده وبدرجه فتوی وقضا
وخطابت وامامت رسیده باشند قطره از زلال قدس وحیوان خلد [illegible]
چشیده باشند وازان ضمیر فطرت بروزجان فرایی که در قدح [illegible]
باشند وبدان [illegible] دیده باشند واکرچه درجان صحبت [illegible]
بدانند که درحق ملکوت وملا اعلی فوق پرواز دا [illegible]

روا جهر معلقة بالمنظر الاعلى والكرجه دماغهارا بقيل وقال خلايق وسخنها دل فريب عام
دزدی حقایق انگنده باشند چنانکه مرتضی علی رضی الله عنه در حق ووصف این طایفه از
علما یاد کرده است که اجد اما لقنا غیر مامون سلس القیاد للشهوات منهوما باللذات
مغرما بجمع الاموال والادخار سخن اما مرتضی علی کرم الله وجهه در باب این علما که سبب
ضلالت وغوایت خلق اند بسیار است وبروایات رسیده است واز آن بعضی اینست
دعتی ما اقول رهینة وانا به زعیم لا یهیج على التقوى زرع قوم ولا یظما
على التقوى سنخ اصل وان اجهل الناس من لا یعرف قدره وان ابغض الخلق
على الله رجل قمش علما فی اغباش الفتنة عمی بما فی غیب الهدنة سماه اشباه الناس
عالما ولم یغن فی العلم سالما بکر واستکثر حتى اذا ارتوى من آجن
اکتنز من غیر طائل جلس للناس مفتیا لتخلیص ما اشتبه على غیره فان
اخذی المبهمات هیا حشوی الرای فهو من قطع الشبهات فی مثل نسج العنکبوت
رکاب جهالات خباط عشوات لا یقول لا ادری فیسلم ولا یعض على العلم
احد فیغنم تبکی منه الدماء وتصرخ منه المواریث اولیک الذین حلت علیهم النیاحة
ایام حیوتهم ان علما که یاد کردیم که سبب هدایت خلق اند از همین علما که سبب ضلالت
اند ... بینائی وروشن دلی ودیده خدا داد اند روی از یکدیگر وانوار دید
... شناختن وتمیز علمها ونیتها حق درست وراست تا ... صلاح
... لجنس که نافع وسودمند در دو جهان باشد یعنی نافع وسودمند در این
عالم ... وبقائی وصلاحی وانتظامی که قیام خلایق وحیوت و
تعیش بنی آدم بی آن ممکن ومیسر نتواند بود دنیست حیات این جهانی و
... نافع وسودمند در آن جهان باشد در معاملاتی ومجاهداتی که سبب تحصیل
وانتسابات ... ودرین عیشی ویافتن ملک بقا وحظ لقا است در حیات
آن جهانی ورستن ... دانی علمی که درین عالم چراغ صراطست که ... در نتوان ... بر توان چراغ علم مصطفی ... رب العالمین
... انوار قرآن

برح سیر میخوانند یعنی چراغ نوربخش که وداعیا الى الله باذنه وسراجا منیرا ودران عالم نور
صراط وعرصات باشد که موافق برزخ ومقامات قیامت وعرصات بی آن نتوان گذشت
وبود دوزخ بی آن نتوان گذشت چنانکه خدا میفرماید یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا
معه نورهم یسعى بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا یعنی
روز قیامت روزی است که خدا تعالى رسوا نکرد اند پیغمبرا وآن مومنانی که روی آورده
... روی او کرده باشند نور ایشان سعی میکند در فرا پیش ایشان وبر راست ایشان
وایشان را میکند یعنی نور علم ویقین وایمان در پیش ونور اعمال صالح واخلاق نیک
... است نور سعی میکند وظلمت دوزخ را میشکافد وایشان میگذرند واز ... نور
منافقان بشنید مومنان میگویند ای پروردگار ما نور ما را تمام کردان ...
چنانکه نور منافقان مکردان وما را بیامرز دیگر علمی که سبب رفعت درجات باشد
چنانکه خدا میفرماید یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات ...
نصیب او از این علم بیشتر باشد او در آن عالم بدرجه از آنک ندانند بالاتر وبیشتر باشد
علمی که خود عین قربانست این علم است که سبب قربت حضرت خدا است ... والسابقون
السابقون اولیک المقربون یعنی آنانک در همه علمها وفضیلتها ... از هم کناه
زیادت وپیش باشند واز همه سابق ودر پیش باشند خود میروند ودیگر ...
که مقربان حضرت خدا اند پس چنین علمی که یاد کردیم از علمها باطل ... کار در دو جهان
که سبب تفرقه دین وملت باشد وسبب ضلالت امت ... فتقطعوا امرهم بینهم زبرا
یعنی بعد از پیغمبران علما هر ملتی دین خود را پاره کردند وهر یکی در آن کتابها و
تصنیفها ساختند وجای دیگر میفرماید ولا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا دینهم
شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون یعنی شما ای امت محمد مباشید از جمله ... که
دین خود را پاره پاره کردند وگروه گروه شدند هر گروهی بر بندار آنک ... بر حقیم
دیگران بر باطل وچنانک ان الذین فارقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء در سول
خدا صلوات الله علیه فرموده است که امت موسى بعد از موسى ... فرقه شدند

پس بعد از عیسی هفتاد و دو فرقه شدند و امت من بعد از من هفتاد و سه فرقه باشند که
ستفترق امتی علی ثلث و سبعین فرقة و کلهم همه فرقها در دوزخ باشند صحابه گفتند
یا رسول الله پس که خلاص یابد فرمود که ما انا علیه الیوم و اصحابی آنانک آن روز بر آن باشند
که من و یاران من بر آنیم یا پس آن علمها اگرچه باطل و زیان کار نباشد نافع و سودمند
نیز هم نباشد و رسول خدا از آن و اپناه خدا رفته است که اعوذ بک من علم لا ینفع یا پس
اگرچه نافع و سودمند باشد نافع و سودمند درین جهان باشد چنانک علم غرایب لغت و نحو
و نظم و نثر و قصص و حکایات و علم طب و علم نجوم و اشعار و علم حساب و علم کلام
و خلاف و علم مذهب که از فروض کفایات است و نوادر مسایل است عمل در آن معهد
در آن جهان نیست چنین آن علم [illegible] هم فایده باز نمی دهد در آن جهان یا پس آن علم اگرچه در ذات
خود حق و درست و راست باشد اما علمای آن کاره اند آن را راست بر خوانده باشد و حفظ
فهم کرده یا راست فهم کرده باشد و هوا و آرزوی خود کژ و اخلق کند چنانک رسول خدا
علیه السلام میفرماید من فسر القرآن برأیه فقد کفر این چنین علمی که یاد کردیم از این
علمها باطل زیان کار در دو جهان هم بدین بینا دلی و روشن روانی و دید اندرونی و نمود
خداداد الهی و انوری دانست و توان شناخت فصل اما این هدایت
که رب العالمین جل جلاله بر ما ها فرض و واجب کرده ایده است و ما ها را فرموده تا در دوام
در هر رکعت نماز او میخواهیم که اهدنا الصراط المستقیم و ما بیان کردیم که معنی آن بینا دلی
و روشن روانی و [illegible] و نمود خداداد الهی تا بدان بینا دلی و روشن روانی
اگر در عصر پیغمبری [illegible] پیغمبر را از غیر او واشناسد و واداشتد و معجزات و کرامات
و [illegible] تنزیل و کلام خدا از لهو الحدیث و زخرف القول و سحر و کهانت و زرق و شعبده
[illegible] باشد و اگر [illegible] عصر پیغمبری باشد علمای ربانی را استعداد و استحقاق
[illegible] و خلافت و وراثت پیغمبران از دیگر ظاهریان علما و فضلا باز و واشناسد
باشد و وا[illegible] و علمها و بینشها و بیانها حق درست و راست [illegible]
[illegible] نافع و سودمند [illegible] در دو جهان باشد از دیگر علمها باطل لا ینفع و واداند

[illegible] م است و [illegible] قسمی اخلاق [illegible] پسندیده [illegible]
داشته خدا است که ایشان را در قرآن بخیرات و حسنات و معروف میخواند چنانکه
خدا میفرماید [illegible] فاستبقوا الخیرات و چنانک والباقیات الصالحات
و چنانک ان الحسنات یذهبن السیئات و چنانک و امروا بالمعروف
و امثال این و قسمی اقوال و گفتارهای پسندیده دوست داشته خدا است
که ایشان را بقول معروف خوانده است که قول معروف و مغفرة خیر و بقول سدید
خوانده است که اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا و بقول حسن خوانده است که
و قولوا للناس حسنا و رسول خدا صلوات الله علیه ایشان را [illegible] الفو[illegible]
خوانده است و قسمی اخلاق و خوهای پسندیده دوست داشته خدا است
که ایشان را باحسن الاخلاق خوانده است چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه در
نماز فریضه [illegible] بدعا از خدا خواسته است که و اهدنی لاحسن الاخلاق
لا یهدی لاحسنها الا انت و رسول خدا علیه میفرماید حدیث [illegible]
ابشرکم باقربکم منی مجلسا یوم القیامة احاسنکم اخلاقا الموطئون
اکنافا الذین یألفون و یؤلفون و قسمی ظنها و گمانها راست صدق
است بخدا و خلق خدا چنانک خدا میفرماید انی ظننت انی ملاق حسابیه
و چنانک الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و چنانک [illegible] الله
فی الارض و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث قال الله تعالی انا عند
ظن عبدی بی و انا معه اذا ذکرنی و حدیث لا یموتن احدکم الا و هو یحسن
الظن بالله و قسمی علمها حق درست نافع در دو جهان [illegible]
آن و گفتن و آموختن و آموزانیدن و استفادن [illegible]
کفارت بعضی گناهها است و این علم است [illegible] فریضه [illegible]
مومنان و مسلمانان که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید طلب العلم [illegible]
قسمی اعتقادات صواب سودمند است که موافق [illegible]

دازانک سرجمله طاعات و عبادات علم است و علم نور است الله تعالی رب
العالمین جل جلاله ذکر نور کرده است که لیخرجکم من الظلمات الی النور این
انواع در ان داخلست ظلمات بر انواع معاصی می افتد و نور بر انواع طاعات
می افتد بس که بیان کرده شد و روشن کردانیده آمد که اول قدمی در راه
خدا توبتست و دویم قدمی عبادتست و انواع کناهان و معصیتها که توبت
کردن از ان فرضست و انواع عبادات که در ایستادن در انها فرضست شرح داده شد
بس هرانکس که خواهد که از کناهی واایستد یا در طاعتی و عبادتی ایستد ناچار او
را علمی و معرفتی بکار آید که داند که اعمال نیک و بد کدام است و علمها حق و
باطل کدامست و اعتقادات صواب و ناصواب کدامست که تا این علم و معرفت
نباشد از ان بد نتوان کریخت و در ان نیک نتواند آویخت بس درست شد که
راه خدا و راه راست بی علم نتوان برد و بران بی علم نتوان رفت که اکر راه خدا
بعقل می شایستی برید خود بیامدی که اکر عقل راه خدا دانستندی خود پیغمبران
نیامدندی و ترول کتب و بعثت رسل اینست بس روشن وا بود که نه
بی علم توبتی از کناهی بتوان کرد و نه بی علم طاعتی و عبادتی بتوان کرد و اکر
کرده شود نادرست و نامعقول و نامقبول باشد و در حضرت خدا باطل و بی حاصل
و هبا منثورا باشد علمی یا بیک از حضرت خدا در آمده باشد بواسطه ملائکه
یا بواسطه انبیا در آمده و درین عصر محمد مصطفی صلوات الله علیه در آمده باشد چنانکه
خدا میفرماید آمن الرسول بما انزل الیه من ربه والمؤمنون و ما خود درین
معنی فصلی یاد کرده ایم که کدام علمست که علم راه خداست و کدام علمست که
بابت مصطفی است علیه السلام

فصل فی بیان انواع الشرك والنفاق والكفر و دلایلها

بدان وفقك الله للطاعات که هر
کس که آفتی نشناسد از ان حذر نتواند کرد و هر انکس که انواع کفر و شرک نشناسد
از ان باک نتواند کشت و در قران که کلام رب العالمین است جل جلاله و احادیث

صحاح که سخن رسول خدا است این امت را خبر داده است و فرموده که بعد از من
کافر شوید و بیرون از اسلام و مسلمانی کمراه مشوید چنانکه میفرماید یوم تبیض وجوه
و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب
بما کنتم تکفرون یعنی روز قیامت رویها چند سپیدی کردن آید و رویها
چند در سیاهی کردن اید بس ندا کنند بدیشان که رویهاشان سیاه میکردد که
بعد ایمان کافری و بعد از خدا برستی خلق برستی و رسول خدا صلوات الله علیه
میفرماید حدیث الا لا ترجعن بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض
یعنی بعد از من کافر مشوید و بعضی کردن بعضی زنید و درین باب احادیث
بسیارست بس چون چنین است هر عالمی که تربیت و اصلاح امت پیغمبر کند بودی لازم
باشد که انواع کفرها و شرکها را بیان کند تا عامه مردم آکاهی یابند و بقدر جهد
از ان حذر کنند ان شاء الله و ما این معنی را بیان و برهان بلغت تازی در
تازی یاد کرده ایم اینجا مختصر یاد کنیم بدانک انواع کفر و شرک ان قدر که عوام الناس
در توانند یافت پنج نوعست نوع اول انست که مردم از بدران و ابا و اجداد
و معتبران اهل روزکار یا از عالمان کثر فهم که نه عالمان خدا باشند و نزان کار رد
باشند اعتقادی چند بستانند که ان اعتقاد در ذات خود ناپسندیده و ناصواب
باشد و در ظن دارند که ان خیر و صواب باشد و بدان خرم باشد بس چون پیغمبری
یا عالمی ربانی که نیابت پیغمبر دارد اعتقاد صواب و سخن حق عرض کند ان اعتقاد ها
که خود داشته بوده این اعتقاد حق نا داشته انکار کردد و ان سخن
دروغ خود شنید حجاب این سخنها راست ناشنیده کردد تا از بهر ان دروغ این
راست قبول نکند باور ندارد این را کفر خوانند و آنکس را کافر خوانند و این یک
نوعست از انواع کفر رب العالمین جل جلاله این اعتقادها خطا در قران بیرده ها
بر توم میخواند انجا که میفرماید وجعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی اذانهم
وقرا یعنی ما که خدا ایم از علم تقدیر برده ها بر ایشان کرده ایم کرانی و کری

یعنی سخنها در دروغ تا این سخنها در راست نشوند و این معنی چند جای در قرآن فرموده است
اما این که گفتیم اعتقادها خطا از مادران و پدران ستده باشند هم در قرآن
میگوید وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا
یعنی چون ایشان را گویند پی روان علم شوید که خدا در فرستاده است
ایشان گویند نه ما پی آن باشیم که مادران و پدران خود را بر آن یافتیم سبب
میفرماید أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ یعنی نه مادران
و پدران ایشان بی عقلان و نادانان و گمراهان بودند چنانکه ایشان شدند
و امثال این آیات در قرآن بسیار است نوع دوم از انواع کفر آنست که
سخن خدا و سخن پیغمبران خدا راست بخوانند اما معنی آن که فهم کنند
و در خود پیدا کنند یا پس ظاهر کرده اند و خلایق را در آن داده اند یا پس معنی آن راست
فهم کنند اما کژ و اعامه گویند غرض خسیس دنیاوی را و مردم آن را با اعتقاد
کنند یا پس بنویسند و تصانیف کنند و در عقب و نسل بپرورد و آن را اعتقاد
کنند پس چون صاحب بصیرتی پیغمبری یا عالمی ربانی که مراد از سخن خدا
فهم تواند کرد و مراد پیغمبر از سخن پیغمبر در تواند یافت آن معنی که مراد خدا
و رسول باشد و آن اعتقاد که صواب و راست باشد عرض کند آن اعتقاد کژ
مانع قبول این اعتقاد راست گردد و آن فهم کژ حجاب این فهم راست شود
این را هم کفر خوانند و رب العالمین جل جلاله همه کس را فهم راست نمی بخشند و
این بسیار خواندن و مطالعه بسیار تعلق ندارد و آن را می بخشند که خود می خواهد
چنانکه خدا تعالی میفرماید یُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ
خَيْرًا كَثِيرًا و مرتضی علی کرم الله وجهه درین معنی گفته است إِلَّا أَنْ يُعْطِيَ اللَّهُ
رَجُلًا فَهْمًا فِي الْقُرْآنِ و این کفر اول در جماعتی جهودان و عیسویان و اذ ید اند
در ... عیسی علیه السلام چیزی بخطا با اعتقاد کرده بودند چون رسول خدا صلی الله
آن اعتقاد که در صواب بود بر ایشان عرض کرد فهم نمی توانستند کرد پس [illegible]

جل جلاله درین باب ایشان فرستاده که یَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا
عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ پس وجود عیسی را مثالی زد إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ
خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ و هم فهم نکردند و آیه مباهلت بیامد
و رسول خدا علیه السلام خبر داده است که در امت من از این جنس که فهم
بر خیزد که مراد سخن من فهم نکنند و خلق را در ضلالت افکنند چنانکه حدیث
اتخذ الناس رؤسا جهالا فسئلوا فافتوا بغیر علم فضلوا و اضلوا و امثال
این احادیث درین معنی بسیار است نوع سوم از انواع کفر آنست که حقی
که واجب الاظهار باشد پنهان کنند غرضها نفسانی شهوانی را چنانکه جهودان
که صدق رسالت پیغمبر ما صلوات الله علیه می دانستند و می شناختند و از
جاهلان عرب پنهان میکردند چنانکه خدا می فرماید فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا
بِهِ یعنی چون قرآن و رسول را بشناختند بدان کافر شدند و جای دیگر
میفرماید که چنانکه پسران خود را شناسند رسول را شناسند و پنهان دارند
و بعد از آن پیغمبران در زمانی چون بزرگی باشد که تربیت خلق تواند کرد
هر آن کسی که فضایل و هنرها او از خلق پنهان کنند و دروغ و بهتان و لقبها نا سزا
بروی بندد و اگر دروی باشد پنهان کنند و اگر نباشد بروی بندد تا عامه را بروی نا
معتقد گردانند هم درین معنی داخل باشد و درین کس از جهودی نشانی باشد
چنانکه خدا میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ
بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ
رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است که هفتاد هزار جهود از امت من
از آن تبع دجال باشند و در سنت که از این امت هر کس بصورت جهود نیستند
این جهودی بر صفت افتند نه بر صورت نوع چهارم از انواع کفر منافقانست
و معنی نفاق اندرون بر خلاف بیرون و باطن بر خلاف ظاهر داشتن است چون
پیغمبر علیه بیامد و دعوت عرض کرد و وحی آغاز کرد و اعتقاد صواب عرضه
داشت

آن اعتقادها که خود داشتند و از آبا و اجداد دستده بودند رها کردند و بدل
و جان این اعتقاد از رسول بستدند و آنرا تسلیم شدند ایشانرا مومن صادق
خواندند و جماعتی دیگر بودند که خود باور نکردند و بصورت و صفت ایشان
انکار کردند و بدان نگرویدن ایشانرا کافر خواندند و جماعتی بودند که آن اعتقادها
که خود داشتند رها نکردند و آنچ رسول میگفت باور نکردند اما بزبان آمنّا
میگفتند در ظاهر از گوئی و در باطن گوئی مصالح روزگار او حفظ جاه و مال را
ایشانرا منافق خواندند و جماعتی دیگر بودند بظاهر و باطن ایمان آوردند
و دعوت قبول کردند و تسلیم شدند اما می بود که رسول خدا صلوات الله علیه
وقت وقتی کردی میکرد یا گفتی میگفت که عقل ایشان در سرّ آن نمیدید
گمانی در خاطر می آوردند و در اندرون اعتراض میکردند و در تردد می افتادند
و بظاهر نمی آوردند و در آن گمان آمد و شد میکردند و چون بیکی از ایشان صنعت
خود میرسیدند می بود که آن گمان ظاهر میکردند و میگفتند دیدی که دیگر
باره چه کرد و دیدی که دیگر باره چه گفت این باری بخ چنین کرد و چون
مومن صادق می شنید و باز میگفت می آمدند و سوگند میخوردند و عذر
می نهادند که ما تکلم میکردیم رب العالمین جل جلاله آیت فرستاد که لا تعتذروا
قد کفرتم بعد ایمانکم یعنی عذر منهید که شما بعد از ایمان کافر شده اید
و این جماعت را مثلی زد که مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت
ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون یعنی این جماعت
بکسی مانند که آتش برافروزد روشن است که پیرامن آتش روشن شود رب العالمین
جل جلاله نور آن آتش فرو نشاند و سوز و دود بماند و ایشانرا در ظلمات
فرو گذارد تا ایشانرا نیز بینائی نباشد پس گفت ایشان باز نگردند
نوع پنجم از انواع کفر کفر جهلست و آن جماعتی باشند که دعوت و دین
و ملت بدیشان رسیده باشد و خبر از دین و دعوت ندانند و عذاب هیچ

صنف از کافران سبکتر از عذاب ایشان باشد اگر نیکی اخلاق بوده باشند
و عذاب هیچ صنف سختر از عذاب جهود نیست و نفاق نیست اما در جمله بدانک بعد از وجود
پیغمبران و عرض کردن دعوت و ملت تقلید پدران کردن کفر باشد و بعد از
نزول پیغمبران و متابعت کردن عقل و عاقلی و منافقی است و بتعصب پیغمبران و دو
و هنرمندان گذشته یا حاضر از سخنی واجب القول و الاستماع و ایستادن
و از طاعت و آری کسی که واجب الطاعه باشد امتناع کردند جهودی و ترسایی
باشد جهودان و ترسایان که بتعصب موسی و عیسی و بتعصب علماء توریة و
از متابعت و طاعت داری پیغمبر ما صلوات الله علیه باز ماندند و مجنبین بتعصب
بزرگان حاضر یا گذشته طریق کمال خود رها کردند و از آن وا ایستادند و بی
هوا و نفس خود رفتند هم کفر است و هم شرک

فصل در بیان کبائر الاثم و اعدادها و کفاراتها مع دلایلها

در سنت الهی چنان رفته است که وجود و حیوه آدم بدین عالم بی نفس
اماره صورت نمی بندد و بی حب شهوات و بی ذوق شهوات نمی تواند
و نمی ماند و این شهوات بر نفس آدمی آراسته کرد و آمیزه شده است از
شهوات زن و فرزند و زر و سیم و امثال آن که زین للناس حب الشهوات
من النساء و البنین الایه و این شهوات و آرزوها گوییا در طینت و
خلقت انسان معجون است از آنک خلقت انسان از لوش و حمأ مسنون
و در اینجا سرّی هست که از کافه عقلا پنهانست و سرّ و حکمت آن دریافتنی
کار بزرگان و صاحب دلان است و سرّ نخرده خوردن آدم و هبوط او
بدین عالم خود اینست و رب العالمین جل جلاله از غفلت ما یاد کرد ایت
که و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما یرید الله
ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا و معنی ضعیفی آدمی که شهوت
و آرزوی و وابستی او را جنباند و بجنباند و سعبه و اسیر و زبون خود
کرده اند

شهوات دارد وها صبر و شکیبایی ندارد بس که خلقت انسان چنین است مرادی
که از گناهی و زلّه وجود ده خالی باشد نا در افتد الا آنان که در رحمت عصمت خدا آمده
باشد که الا ما رحم ربی بس که رب العالمین جل جلاله این معنی خلقت انسان دانسته
است در علم ازلی خود لطف و عنایة و رحمت فرموده است و گناهها و معصیتها بر دو
قسم یاد کرده است در کتابها که فرو فرستاده است خصوصا در قرآن بعضی از آن
بکبیره و کبایر و الاثم خوانده است و بعضی بصغیره و سیّآت و لمم خوانده الحاکم
میفرماید اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ وجنانکه إِنْ تَجْتَنِبُوا
كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ وجنانکه لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا
اینا کمبایر ان گناهها است که بعضی از آن حدی و کفارتی معین هست
یا عذابی و عقوبتی ان عالمی بران موعود است یا هم جد این عالمی و هم عقوبت
آن عالمی هست امرا جنانکه دزدی و راه زنی که اگرچه دست و پای می برند او را یا می
کشند جون مظلوم و اندادہ باشد در ان جهان نیز او را عذاب عظیم هست
کذلک لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ و این کبایران گناهها
که یاد کردن انها یا بعضی از آنها و اصرار در انها هیچ خیری و طاعتی و عملی
و عبادتی مقبول و پذیرفته حضرت رب العالمین جل جلاله نیست و لمی باشد
باتفاق علما و نزد بعضی علما اتقیا جون حسن بصری و غیر ان او خود
بتقوی نیز درست نیست که خدا میگوید إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی بدرستی
و راستی که خدای بپرستش قبول میکند و می پذیرد نماز و روزه و طاعت
و عبادت و خیرات از پرهیزکاران از شرک و گناهها کبایر ترسیدکاری
خدا را یعنی قدرت دارد که گناه کند و از ترس خدا نکند و اتفاقست میان
علما اهل تفسیر از صحابه و تابعین جون عبد الله عمر و عبد الله عباس رضوان
الله علیهم که متقی انست که از شرک و گناهها کبایر پرهیزنده باشد ترسیدکاری
خدا و عبد الله عباس رضی الله عنهما در معنی تقوی گفته است کالمتقی الذی یتقی

الشرک و الکبایر و الفواحش و همچنین گفته که مثل تقوی آنست که کسی در خارستان
گذر کند و جامه خود را از ان نگاه میدارد تا ترسیدکاری خدا را یعنی
را یاجستن سلامت را و این کبایر آن گناهها است که یاد کردن انها یا بعضی
از انها هیچ طاعتی و عبادتی نه فریضه و نه نافله مقبول حضرت خدا نیست از انکه
در صحیح بخاری است و مرتضی علی کرم الله وجهه روایة میکند که رسول خدا صلوات
الله علیه میفرماید حدیث ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ
وَهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا ذِمَّتَهُ فَعَلَيْهِ
لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ تبارک و تعالی مِنْهُ صَرْفًا
وَلَا عَدْلًا معناه ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ رسول خدا صلوات الله علیه
میفرماید که میان مومنان و مسلمانان این امت درین ملت عهدی و ذمتی
و زنهاری هست که بدان عهد و ذمت و زنهار بخون و مال و عرض و زن و فرزندان
از یکدیگر امین اند و در سلامت اند که آن عهد و ذمت و زنها در حق احاد مومنان و
مسلمانان و یکی یکی ایشان همه یکی است و یکسانست چه پادشاهی چه گدای
چه معروفی چه مجهولی چه بزرگی چه خردی در غیبت و حضور در حیات و ممات
یسعی بذمتهم باید که بدان عهد و ذمت و زنهار همه خواهد یکدیگر باشند و سعی
کننده در کار یکدیگر باشند اقصیهم دورترینان ایشان ادناهم و نزدیکتر
و بالاترینان ایشان زیرترین را و بزرگترینان ایشان کوچکترین را و هم
و ایشان همه بیکدیگر یعنی در نصرت و یاری دادن یکدیگر و در دفع ضرر و بلا
و زیان از یکدیگر و در رسانیدن راحت و منفعت و سود بیکدیگر یکدست
و یک دست اند عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ بر جز ایشان فَمَنْ أَخْفَرَ پس هر آنکس
که بشکست یا می شکند مُسْلِمًا در حق مسلمانی ذِمَّتَهُ عهد و ذمت و زنهار
یعنی خون ریزد بباطل یا مال او برد بباطل یا زبان در و دروغ و بهتان در عرض
ملک او یعنی یا فاحشه کند با زن و فرزند او فَعَلَيْهِ پس بروست و برو باد لعنة

لعنت ها تامه بزرگ همین خدا والملائکه وآن فرشتگان خدا والناس و
آن مردمان اجمعین کافه مردمان لا یقبل الله خدای تعالی قبول نمی کند وی
نپذیرد منه صرفا از وهیچ عملی وطاعتی وخیری وعبادتی نافله ولا عدلا و نه
هیچ عملی وطاعتی وعبادتی فریضه الابد از توبت وکفارت واصلاح ورد مظلمه
ونیز این حدیث از صحابیست وعبدالله عباس رضی الله عنهما روایت میکند که رسول
خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث لا یقبل الله صلوة شارب الخمر اربعین
صباحا یعنی خدای تعالی نمی پذیرد نماز آنکس که خمر میخورد یا خمر خورید
چهل شبانروز اگرچه و مستی کرده باشد اما سر و حکمت آنکه رسول خدا علیه السلام
تعیین چهل روز کرده است آنست که آثار خمر از نهاد خورنده چهل روز بر میخیزد
ولیفا علما شریعت قیاسی کرده اند که گاوی که سرگین خورد گوشتش حرام کرده
بنی اگر آن گاو را باز بند و علف پاک دهند گوشت او حلال گردد و این قیاس
نیک کرده اند و رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است که هر جامه که بهای آن
ده درم حرام است در آن جامه نماز مقبول حضرت خدا نیست و جامه نه جز و الا
ارزش نیست [illegible] دو ده است و در آن چون بعضی از قیمت آن حرام است نماز
مقبول نیست خرگوش است و با پوست و گوشت روییده است اگر با آن نماز
مقبول خدا نباشد عجب نباشد خصوصا که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید که
حدیث کل لحم نبت من سحت فالنار اولی به یعنی هر گوشتی که از
حرام روییده باشد آتش دوزخ بدان سزاوارتر باشد و این حدیث در صحیح
روایت ان ابوبکر صدیق است رضی الله عنهم واگر صد طاعت و عبادت صاحب
کبیره بفتوی درست است اما در حضرت خدا قبول نیست یعنی سبب نجاة و
فلاح او نشود اینها آن عالمی می گوید که عمل درست فتوی جداست و عمل قبول
مولی جداست درست فتوی تبع این عالمی از کردن بیو کند و عمل قبول مولی
عذاب آن عاصی از سر نبو کند و دافع و مانع آید اما صغایر آن گناهها است

که سوا خبر بر فرایض اعمال بعد از اجتناب و پرهیز از کبایر کفارت آنها میکرد و رسول
خدا صلی الله علیه ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم
مدخلا کریما ان تجتنبوا اگر شما بپرهیزید و دور شوید کبائر از گناهها
بزرگ ما تنهون عنه آن گناههای که شما نهی کرده میشوید و وا زده می آیید از آن
نکفر ما که خدایم در گذرانیم و بیامرزیم عنکم از شما سیئاتکم گناهها شما
یعنی صغایر و ندخلکم و در آوریم شما را مدخلا در آوردنی کریما
جایی بسیار سود بسیار راحت بسیار منفعت یعنی بهشت و رسول خدا صلوات
الله علیه میفرماید حدیث رمضان الی رمضان والجمعة الی الجمعة والصلوة
الی الصلوة کفارات لما بینهن ما اجتنب الکبائر یعنی روزه فرض
رمضان تا روزه فرض رمضان و نماز جمعه فرض تا نماز جمعه فرض و نمازها
فرایض پنج گانه کفارتها است و سبب آمرزش گناهها است همه مومنان
و مسلمانان این امت کند و گویند مادام تا از کبایر گناهها پرهیز کرده
باشند و نیز در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث
لو ان نهرا بباب احدکم یغتسل فیه کل یوم خمس مرات
فهل یبقی من درنه شیء قالوا لا یا رسول الله قال رسول الله مثل الصلوة
الخمس کذلک یمحو الله بهن الخطایا و دیگر فرموده است حدیث الا
ادلکم علی ما یمحو الله به الخطایا و یرفع به الدرجات قالوا بلی یا رسول الله
قال اسباغ الوضوء علی المکاره وکثرة الخطا الی المساجد وانتظار الصلوة
بعد الصلوة فذلکم الرباط این جمله برهان آنست که اداء فرایض اعمال و نوافل
بران بعد از اجتناب از کبایر کفارت صغایر میکند و بس چنانکه فرایض
اعمال بعد از اجتناب از کبایر کفارت صغایر میکرد و چگونه نوافل عبادات
و فضایل اعمال کفارت کبایر کرد خصوصا باکردن کبایر پس این احادیث
که در ثواب فضایل الاعمال آمده است از نماز تسبیح و رغایب و استغفار و روزه
روز عرفه و [illegible]

وغیر اینها آنچه در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه بران توابها وعده دا
از محو کناهها بر صغایر می افتد که هر کبیره در احود حدی و کفارتی معین هست
و در آیات قرآن و احادیث صحیحه صریح و مبین است اما بر شمردن صغایر که چند است
و کدام است دراز نای دارد اما بر شمردن کبایر که چند است و کدام است اختلاف
میان علماء ملت رسول از صحابه و تابعین بعضی بر انند که هفت است که رسول
علیه السلام فرموده اجتنب السبع الموبقات و بعضی بر انند که هفتاد است و بعضی
بر انند که ده است بعضی بر انند که سیزده است و بعضی بر انند که هر چه نافرمانی
خدا است خود کبیره است و از عبد الله عباس رضی الله عنهما سوال کردند که
کبایر کناهها هفت است یا هفتاد گفت الی سبع مایة اقرب یعنی بهفتصد
نزدیکتر است اما آنچه اکثر علماء ملت رسول و بزرگان امت رسول بر انند انست
که هفده و یا هژده است که ما یاد خواهیم کرد بدلیل و برهان از آیات قرآن
و احادیث رسول تا عامه مردم ازان بپرهیزند تا طاعات و عبادات مقبول
کردد و کفارت صغایر کردد و سبب نجات و خلاص دوزخ و دخول بهشت باشد
چنانکه خدا میفرماید ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیآتکم
و ندخلکم مدخلا کریما کبیرهٔ اول شرک بخدا است و معنی شرک
بخدا در بندگی فرمان و رضا و جانب داری افریدگان رفتن و بودن یا در بند
افریده بودن بر خلاف فرمان و رضا بباطلی از حقی وا ماندن و در ان عاندن
با تعصب و تقلید باطل سر از فرمان خدا بدر بردن اعراض نفسانی
شهوانی را جاهی یا مالی اما باید انکه معنی شرک از شرکت و شرکت انباز
باشد اما در شریعت اشراک انست که کسی را یا چیزی را شریک خدا کند در عملی و
وکاری که خدا برا کند یا او معرفت و شناخت خدا پرستش و بندگی فرمانی خدا
در بند چیزی و کسی دو دهواو اختیار خود بر خلاف فرمان و رضاء خدا اکر
اعتقادی و بندا در که چنان می باید و چنانست خود کفر است و منهم که

شرک خدا است چون و مال مباح کرد الا شرعا و کرد اعتقادی است بلکه با
اینان معتقد و نیک خود است و می داند که بد است و اعراض این جهانی را باید
که وجه نهان خواهد و یا خوانند نماز و روزه و طاعت و عبادت از عملی
قوی بر برای رحمت رب العالمین جل جلاله نیو کنند و برین سخن دلیلها و برهانها
بسیار است و از آیات قرآن و احادیث صحاح چنانکه رسول خدا صلوات الله
علیه میفرماید حدیث تعس عبد الدنیا تعس عبد الدرهم تعس عبد
الخمیصة تعس و انتعس و اذا شیک فلا انتقش تعس خاکسار و نکو
و بروی افتاده است و بروی افتاد خاکسار و نکوسار عبد الدنیا بنده
و بنده دینار تعس خاکسار و نیکونسار و بروی افتاده است خاکسار و نکونسار
و بروی افتاده باد عبد الدرهم بنده درم تعس خاکسار و نکونسار و بروی
افتاده است و بروی افتاده باد الخمیصة بندهٔ کلیم تعس خاکسار نکونسار
و بروی افتاده است و بروی افتاده باد و لا انتعش و بر مخیزاد و اذا شیک
در انکاهی که خاری در پای رود فلا انتقش بدر میاید از هر که در بند دنیا و درم
و کلیم است بر خلاف فرمان و رضاء خدا و در صحیح است که اعرابی بحضرت رسول
علیه السلام امد و گفت یا رسول الله من مردی ام که طاعات و عبادات بسیار کنم
و صلة الرحم و صدقه بسیار دهم و از بهر خدا کنم اما دوست دارم کسی که مرا
بستاید و گوید نیکو مردی است فلان مرا این خوش می اید این چیز شرکی باشد طاعت
و عبادت من باطل کرد و یا نه رسول خدا صلوات الله علیه هیچ جواب نداد تا
رب العالمین جل جلاله آیة فرستاد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و لا یشرک بعبادة ربه احدا یعنی هر ان کس که امید وا ری دارد و بلقاء پرور
دکار خود باید که عملی که کند خالص خدا را کند و در ان عمل کسی یا چیزی
انباز خدا نکرداند چون روی تو در خدا است مدح خلق ترا چه سود و ذم
خلق ترا چه زیان بس که عمل خدا برا است چرا بگفت خوشتر کرده و این خوش

از شرک است و رسول خدا علیه السلام میفرماید قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن
الشرک من عمل عملاً اشرک فیه معی غیری ترکته و شرکه و در صحیح است که رسول الله
علیه میفرماید الشرک اخفی من دبیب النمل علی الصفا و جوهر کل طاعتی و
عباوتی میکند از نماز و روزه و غیره و غرض او ان طاعت و عبادت جاهی باشد
یا مالی یا صیت و آوازه نیک مردی و نام صالحی آنکس مشرک و مرایی باشد و آن عمل
در حضرت خدا باطل و بی حاصل و هبا منثور باشد چنانکه خدا میفرماید من کان یرید الحیوة
الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم
فی الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون یعنی آنکس
که طاعتی و چیزی میکند و در آن طاعت و عبادت ارادت کامرانی حیات این جهان
دارد چنانکه مالی و نعمت را جاه و حرمت را یا صیت و ریا و سمعت را ما که خدا ایم جزای
اعمال ایشانرا هم درین عالم تمام و کمال بدهیم و هیچ نکاهیم و کم نکنیم اما ایشان آنانند
که نیست ایشانرا در سرای آخرت الا آتش و باطل کردد آن صنعت که کرده باشند و هلاک
باشند آن عمل که کرده باشند و جایی دیکر میفرماید من کان یرید العاجلة عجلنا
له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا و چنانکه
و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب و چنانکه
فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا و ما له فی الآخرة من خلاق و امثال این آیه
در قرآن بسیار است و مجنون باطل از حق و امادن و در آن بماندن بتقلید
بدران یا بتقلید اهل روزکار یا باعتقادی یا خطایا بظنی کاذب از علم و ماندن
یا در مقتضی تعصب حقی کفتن یا کردی و کوشتی نمودن یا کسی بر تعصب خواندن
و بر آن کوشتی این همه از اعمال جاهلیت است و از انواع شرکت از آنکه در
صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث من قتل تحت رایة عمیة
او دعی الی عصبیة او قاتل عصبیة او قاتل تحت رایة عمیة فقتلة جاهلیة یعنی
هر آنکس که بتعصب حقی کوید یا کسی را بر تعصب خواند و بر آن دارد یا بتعصب جنگی

وکوشتی

و کوشتی کند یاد از بر علی کور جنگ کند که نمیداند که حق است یا باطل اکر بر آن بمیرد
بر کیش جاهلان و کافران کرده باشد اما اکر کسی پیغمبر را یا بزرکی را دوست دارد
بهوای آن بزرک کردی یا کفتی کند کردی او در خدا باشد یا دی دارد آن او بنفس و مال
بفعل و قول نه تعصب باشد بلکه محبت خدایی باشد و این در آن آیه داخل است
که خدا میفرماید یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله و چنانکه و لینصرن الله من
ینصره و چنانکه ان تنصروا الله ینصرکم و چنانکه و جاهدوا باموالهم و
انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون پس هر جا که محبت خدای است همه
مقبولست و پسندیده خدا است و هر جا که تعصب هوایی است همه جهل است و کفر
و مردود و خصم خدا است و سبب نکونساری و فرق ضلالت از جهودی و ترسایی
و کبر جدا از هر آنکه بتعصب موسی از محمد وا ماندن جهودی است و بتعصب عیسی
وا ماندن ترسایی است محبت آنست که بتعصب یکی از یکی وا نماند و تفریق نکند که
چون قرآن در بیانست جمله کتابها مترل در بیانست و چون محمد در حق است جمله پیغمبران
در حق اند حق مومنان اینست که خدا تعالی ما را تعلیم کرده است که لا نفرق بین احد
من رسله و ما از هر آن شرک بخدا در پیش همه کبایر داشتیم که رسول خدا علیه
السلام میفرماید حدیث اکبر الکبائر الاشراک بالله یعنی بزرکترین
کناهها بزرک شرک بخدا است یعنی کار دیکر خدا کند و خدا تواند کرد از
خدا دیدن و دانستن و از غیر خدا نیز دیدن و دانستن یا در کار دیکری
و شرکی که در و کسی را یا چیزی را شریک خدا ساختن چنانکه کوید اکر فلان
بودی آن چنان بودی این معنی شرک بخدا است اما اکر این اعتقاد بود
بلکه آن چیز واسطه و سببی داند نهاد و مسبب رب العالمین جل جلاله
داند این معنی توحید و اخلاص است و رسول خدا میفرماید حدیث
ایاکم و لو فان لو یفتح عمل الشیطان یعنی بدرستی که بکوید اکر که
اکر کفتن نهاد را محل تصرف دیو کردانند و در صحیح است که صحابه بفتا در
برفاست و کفت

تعس الشيطان يعني بروي افتاده باد ديو رسول خدا عليه السلام نهي كرد و كفت
لا تقل تعس الشيطان لانه يتعاظم ملئ البيت يعني مكوي بروي افتاده
باد ديو كه ديو همه خانه بكيرد و كويد من نيز جيزي ام و كاري كرده ام صحابي
كفت جه كويم رسول كفت كه بكو قل ما شاء الله كان وما لم يشاء لم يكن يعني
انج خدا خواست ببود و انج خواهد بباشد و انج نخواهد نباشد اكر ببو
باشد و اكر نباشد كبيرهٔ دوم نافرماني بدر و مادر كردنست كه جيزي
فرمايد كه موافق رضاء خدا باشد بس اكر جيزي فرمايد كه نه موافق رضا
خدا باشد فرمان نبايد برد اما نبايد رنجانيد و احسان و خدمت و
مردمي از ايشان باز نبايد كرفت كه خدا ميفرمايد وان جاهداك علي ان
تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما وصاحبهما في الدنيا معروفا واتبع
سبيل من اناب الي فان جاهداك واكر بدر و مادر با تو كوشش كنند
وجهد نمايند علي ان تشرك بي براي تا تو جيزي كني و در بند جيزي شوي كه
روي بر خلاف فرمان و رضاء من كه خدا ام ما ليس لك به علم و ترا در آن
علمي نباشد يعني بر خلاف انچه علما است كه از حضرت خدا منزلست
فلا تطعهما فرمان ايشان هر دو مبر وصاحبهما و هم صحبتي ايشان مكن
في الدنيا درين جهان معروفا بنيكي و بسنديدكي يعني ايشانرا مرنجان
و صلت (?) و خدمت و مردمي باز مكير واتبع و بي روي و متابعت كن سبيل
من اناب الي الكسي كه وامن كشته است يعني بي روي انكس كن كه او
روي بفرمان منست و فرمان بردار انكس باش كه او فرمان بردار منست
وقال فان جاهداك علي ان تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما الي مرجعكم
واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وبالوالدين احسانا وقال وقضى
ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندك الكبر احدهما
او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما واخفض لهما

جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيرا و فرمان
آنك جون جيزي فرمايد كه نه موافق رضاء خدا باشد فرمان نبايد برد اينست
كه رسول عليه السلام ميفرمايد حديث لا طاعة للمخلوق في معصية الخالق
يعني فرمان برداري آفريدكان در نافرماني آفريدكار اما بدانك حق بيغمبران
بر خلق و حق علماء رباني و نايبان بيغمبران بر خلق زيادت تر و بالاتر از آن
است كه حق مادران و بدران بر فرزندان كه بدر و مادر سبب حيات فاني اين جهاني
اند بر فرزندان و بيغمبران و علماء رباني سبب حيات باقي آن جهاني اند و رسيد
بملك بقا و جنت لقا اند بس هر انكس كه تربيت ايشان بذيرد هركز نميرد و حيات جاوداني
بوسد و هر كه تربيت ايشان نبذيرد نه ميرد و نه زنده كردد كه لا يموت فيها ولا يحيى
و در صحيح است كه رسول عليه السلام در مسجد رفت و صحابي را ديد كه در نماز ايستاده
بود و او را بخواند و او جواب نداد جون سلام باز داد رسول خدا سوال كرد كه
جرا جواب ندادي كه خدا ميفرمايد يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول
اذا دعاكم لما يحييكم يعني جواب دادن بيغمبر فاضلتر از نماز است
بس بدين دليل هر كه نماز فرض كند و بيغمبر او را بخواند و بقصد جواب ندهد
عاصي باشد و هر كه نماز نافله كند و عالم رباني او را بخواند و بقصد جواب ندهد
عاصي باشد كبيرهٔ سوم كواهي بدروغ دادنست بقصد زيان كردن
بنفس و مال كسي كه در عصمت شريعت است و در ذمت و اماني رسول اكرم جهودي (?)
باشد بقصد زيان كردن بدين و ايمان كسي جنانك علما و واعظان و قاضيان و مفتي
داران و صاحب حديثان كه حديثي بكويند و دانند كه دروغ است يا يقين نباشد كه راست
يا مراد آن نداند كه رسول خدا بدان جه خواسته است يا تفسير آيتي قرآن كويد و
مراد آن نداند بس از كفتن آن زياني بايمان و دين كسي رسد جنانك در جيزي [illegible]
كردن و طاعتي كاهل كرده يا بر شك كردد و معصيتي دلاور كردد يا مذهبي باعتقاد كند
يا با كناهي بسيار دلير (?) و از رحمت خدا مغرور كردد آن مجلس كردن و وعظ كفتن در كواهي دادن دروغ
واجبست (?)

وعقاب وجزا وعقوبت آن بحترو صعبتر است از زیان بنفس ومال زیراکه زیان
بنفس ومال برحیات فانی این جهانی می افتد وبقصاص وعوض وتدارک
وتوبت برخیزد وآن زیان بدین وایمانست وبرحیات باقی آن جهانی می افتد
وتوبت وتدارک آن دشخوارست وخدای تعالی در حق جماعتی از اهل توریت که
بظن وگمان تفسیر میکنند میفرماید ومنهم امیون لا یعلمون الکتاب
الا امانی وان هم الا یظنون ورسول خدا صلوات الله علیه میفرماید کفی بالمرء
اثما ان یحدث بکل ما سمع یعنی بس است مرد را این بزه که بازگوید آنچ
شنیده باشد یعنی آنکه داند که گوینده بدان جه خواست است وجای دیگر ان العبد
لیتکلم بالکلمة لا یبغی بها بالا فیزل بها ابعد مما بین الثریا الی الثری
او قال ابعد مما بین المشرق الی المغرب یعنی بد بسی و راستی که مرد باشد
که سخنی بگوید و در آن سخن خیری وصلاحی واصلاحی نداند و بدان سخن از
حضرت خدا دور افتد دورتر از ثریا تا ثری یا گفت دورتر از آنجا که آفتاب
برمی آید تا آنجا که فرو میرود وجای دیگر نضر الله امراء سمع مقالتی هذه فوعیها
فحفظها فادها کما سمعها رب مبلغ هو اوعی من سامع رب حامل فقه
الی من هو افقه منه وجای دیگر الا فلیبلغ الشاهد الغایب فلعل بعض من
یبلغه اوعی له من بعض من سمعه یعنی تا وا رسانند این سخن از من هر آنکس
که حاضر است بغایب را که تواند بود که آنکس که این سخن وا او رسد او بهتر در
یابد از بعضی آنکس خود شنیده باشد و رسول خدا صلوات الله علیه در حق گواهی
دروغ [illegible] میفرماید بحث شاهد الزور یوم القیمة مدلعا لسانه
یعنی [illegible] گواهی [illegible] بدروغ دهد روز قیامت زبان بر افتاده و در پای افکنده
وضیا [illegible] گواهی دروغ را وابت پرستی یاد کرده است که واجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غیر مشرکین به وخدای تعالی ثنا
میگوید بر آن کسانی که گواهی بدروغ ندهند که والذین لا یشهدون الزور واذا

مرّوا باللغو مرّوا کراما و بما [illegible] آن این هر سه کبیره در یکی است وآنچه بر
خدا [illegible] خبر است الا انبئکم باکبر الکبائر قالوا بلی یا رسول الله
قال الاشراک بالله وعقوق الوالدین وکان متکیا فجلس الا وقول الزور الا
وقول الزور الا وقول الزور و بروایتی الا وشهادة الزور الا انبئکم
آگاهی دهم شما را باکبر الکبائر بزرگترین گناهی بزرگ قالوا صحابه گفتند
بلی یا رسول الله آری ای فرستاده خدا قال گفت رسول خدا علیه الاشراک
بالله شرک بخدا وعقوق الوالدین ونافرمانی بجد و مادر کردن وکان متکیا
و رسول خدا تکیه زده بود فجلس وتمام بنشست وقال وگفت الا وقول الزور
بدانید وگواهی بدروغ الا وقول الزور بدانید وگواهی بدروغ الا وقول الزور
بدانید وگواهی بدروغ **کبیرۀ چهارم** خون بناحق ریختن است
ورب العالمین جل جلاله می فرماید ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق
وجای دیگر ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل
انه کان منصورا یعنی مکشید هیچ نفسی را که خدای تعالی حرام کرده است
الا بالحق یعنی الا بدستوری شرع بس هر آنکس که بظلم وناحق کشته شود ما که
خداییم کرده وساخته ایم ولی مقتول را بر قاتل سلطانی و حاکمی یعنی برقاتل
حاکم است که اگر خواهد قصاص راند واگر خواهد دیت ستاند واگر خواهد عفو کند
بس بولی مقتول میفرماید فلا یسرف فی القتل یعنی در قصاص از اندازه در
نگذرد که یکی را دو عوض باز کشد یعنی هر نفسی را نفسی عوض باشد ورسول خدا علیه
قتل را در آن کبایر هفت گانه یاد کرده است که اجتنبوا السبع الموبقات و صحیح
است که سال عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال عمر قلت یا رسول الله ای
الذنب اکبر قال ان تجعل لله ندا وهو خلقک قال قلت ثم ای قال ان
تقتل ولدک مخافة ان یطعم معک قال قلت ثم ای قال ان تزانی حلیلة
جارک فانزل الله تصدیقه والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون
النفس التی حرم الله الا بالحق

ولا یزنون معناه سال عمر عن النبی امیر المومنین عمر رضی الله عنه از رسول خدا صلوات الله علیه سوال کرد قال عمر گفت عمر قلت گفتم یا رسول الله ای فرستاده خدا ای الذنب اکبر از گناهها بزرگ کدام گناه بزرگ تر است قال گفت رسول خدا صلوات الله علیه ان یجعل الله ندا انک خدا را انبازی سازی یعنی فرمان چون خدا بوی بر خلاف فرمان و رضاء خدا وهو خلقک و تو مسلمانی که او ترا آفریده است قال گفت عمر قلت گفتم ثم ای و پس کدام دیگر بزرگتر است قال گفت رسول خدا علیه ان تقتل ولدک انک تو فرزند خود را بکشی مخافة ان یطعم معک و ترس و بیم انک با تو طعام خورد قال گفت عمر قلت گفتم ثم ای و پس کدام گناه دیگر بزرگتر است قال گفت رسول خدا علیه ان تزانی بحلیلة جارک انک تو زنی کنی با زن همسایه فانزل الله تصدیقه پس بر تصدیق سخن رسول خدای تعالی آیت فرستاد که والذین لا یدعون الایه و رسول خدا علیه السلام میفرماید یعنی حدیث من اعان علی قتل امرئ مسلم ولو بشطر کلمة جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله یعنی هر آن کس که یاری دهد بر قتل مردی مسلمان اگر چه نیم کلمه باشد چنانکه گوید اق و تمام نگوید روز قیامت می آید و بر میان هر دو چشم وی نوشته باشد که نا امید است از رحمت خدا تعالی و چنانکه لا یزال الرجل المسلم فی فسحة من دینه ما لم یصب دما حراما یعنی همیشه مرد مسلمان در دین خود فراخنایی دارد مادام تا خونی ناحق کردن ندارد یعنی چون خونی ناحق کرد وجود او عادیتی است و عرصه دین بر وی تنگ گردد که از هر گناهی دیگر توبه کردن آسان تر است و چنانکه لزوال الدنیا وما فیها اهون من قتل امرئ مسلم یعنی بر خاستن دنیا و هر چه در دنیاست حضرت خدا آسان تر است از کشتن مردی مسلمان یعنی و درین معنی احادیث بسیار آمده است که همه یاد نتوان کرد و بدانکه هر قتل که بر این سه طریق در جسته آید بالله انشار آن ناحق است اول کفر بعد از آن مومنی و مسلمانی بقول

یا بفعل یا باعتقاد اما کفر قولی چنانکه کلمه ردت گفتن و بر آن مصر بودن و کفر فعلی چنانکه نماز ناکردن و روزه ناداشتن و زکوة نادادن و کفر اعتقادی اینها که گفتیم چنان داند که نمی باید کرد و چنین می باید و جحد کردن و امتناع نمودن و بنوبه نیامدن دوم زنی کردن بعد از حلال چشیدن سوم خون بناحق که کرده باشد بقصاص و رسول خدا علیه چنین فرموده است و عثمان عفان رضی الله عنه روایة کرده است حدیث لا یحل دم امرئ مسلم الا باحدی خصال ثلث کفر بعد ایمان و زنی بعد احصان و قتل نفس بغیر حق یعنی حلال نباشد ریختن خون هیچ مسلمانی الا بیکی از سه خصلت یعنی بسبب کافری و مرتدی بعد از مومنی و مسلمانی و زنی کردن بعد از حلال چشیدن و قتل نفسی بی اذن شریعت بقصاص اما بدانکه قتل ناحق بر سه قسم است قسم اول قتل عمد محض عدوان خوانند قسم دوم شبه العمد و عمد الخطا خوانند قسم سوم خطا محض خوانند اما قسم اول که عمد محض عدوان خوانده اند باشد که کسی قصد قتل کسی کند با آلتی و سازی و سببی که غالبا مردم از ان بقتل اید چون تیغ و کارد و دهره و دور باش و تیر و ناوک و سنگ بزرگ و چوب بزرگ و امثال این قصاص لازم آید اگر مقتول هم سر باشد و هم سری بدو چیز باشد مسلمانی و آزادی یعنی اگر مسلمانی جهودی یا ترسایی را بکشد یا آزادی بنده را بکشد قصاص واجب نیاید و پیش ابو حنیفه مسلمانی جهود و ترسایی باز کشند و پیش او قتل اگر با آلتی جارح است قصاص واجب آید و اگر نه با آلتی جارح است قصاص واجب نیاید اما دیت واجب آید و پیش امام شافعی هر آلتی زهوق روح از آن حاصل آید اگر جارح است و اگر غیر جارح قصاص لازم آید و اگر جماعتی باشند و اتفاق کنند و یکی را بکشند همه را باید کشت پیش شافعی مذهب و بعضی ائمه حدیثی را که رسول علیه میفرماید حدیث لو تمالؤ اهل صنعاء علی قتل امرء واحد لاقیدتهم به و درین خلافت میان علما پس اگر ولی مقتول خون بخشد دیت واجب آید و آن صد شتر است سی حقه و سی جذعه و چهل خلفه نا در ولد

است یعنی در سوم نهاده جذعه ماده سه ساله است یعنی در چهارم نهاده خلفه ماده آبستن که بچه در شکم دارد پس اگر از شتران بدین صفت عاجز آید هزار دینار سرخ بباید داد یا دوازده هزار درم نقره و این دیت را دیت مغلظه خوانند یعنی سخت کردانیده و این تغلیظ بر سه چیز است اول آنکه قاتل را از مال خود باید داد دوم دوم آنکه در حال باید داد و تأخیر در آن نیست سوم آنکه مثلث بباید داد یعنی سه جنس بباید داد و دیگر جذعه و حقه و خلفه و شتر بیمار و معیوب نستانند اما قسم دوم که شبه العمد و عمد الخطا خوانند آن باشد که کسی قصد کسی کند بآلتی و سلاحی و سببی که غالبا مردم از آن بقتل نیاید چون کاردی کوچک و یا مشتی و یا تازیانه و سنگی کوچک نه بقصد قتل از هر تخفیف و تهدید و تادیب را و آنکس بقتل آید اینجا دیت واجب آید و آن هم صد شتر است که پیغمبر صلوات الله علیه میفرماید الا ان فی قتیل عمد الخطا قتیل السوط والعصا مائة من الابل اما این شتران بر عاقله باشد که بدهد و عاقله عبارتست از عصبات غیر از پدر و فرزند و پیش شافعی پدر و فرزند در عاقله داخل نیستند و پیش ابو حنیفه داخل آیند و این شتران بسه سال باید داد اما قسم سوم که خطا محض خوانند آن باشد که کسی خود قصد کسی ندارد چنانک تیری بر صیدی می اندازد و بر کسی آید یا بر هدفی یا بر غرضی می اندازد و بر کسی آید و آن کس بقتل آید و اینرا کفارت و دیت است این صد شتر است بیست بنت مخاض و بیست بنت لبون و بیست ابن لبون و بیست حقه و بیست جذعه و هم عاقله را باید داد و بسه سال باید داد اکنون بدانک دیت خطا در سه موضع مغلظ باشد یکی آنک محرمی از قرابت بکشد و دیگر آنک در ماه حرام کشد سوم آنک در حرم مکه کشد و هر جا که دیت واجب گردد در حال ماه و در امی نباشد باخراج بلک حالی در عوض مدت سالی ادا کنند و این انواع هر کاه که کفتیم جز آنجا که قصاص لازم است و هر آنجا که دیت لازم است کفارت نیز لازم است اما کفارت آنست که بنده آزاد کند درست اعضا مؤمن کامل الرق نرینه یا مادینه و کم از هفت هشت ساله نباشد و قاتل را از مال خود باید داد پس اگر نتواند بیابی دو ماه روزه دارد چنانک

و اگر یکی روز تا حیض کند دو ماه دیگر بیابید داشت و بدانک قصاص جایی واجب آید که میان قاتل و مقتول هم سری باشد بدو چیز باشد مسلمانی و آزادی یعنی مسلمان را بجهود و ترسا باز نکشند اما ایشانرا بمسلمان باز کشند و آزاد را بنده باز نکشند اما بنده را بآزاد باز کشند و وضیع را بشریف و جاهل را بعالم باز کشند و پدر را به پسر باز نکشند هو پسر را در برادر را و خواهر را به برادر و خواهر را این همه بیکدیگر باز کشند و بالغ را بکودک باز کشند و عاقل را بدیوانه باز کشند و اگر کودکی یا دیوانه کسی را بکشند بر ایشان قصاص واجب نیاید و اگر جماعتی قصد کنند بر قتل کسی بر همه قصاص واجب گردد هر چند که متفاوت باشند و اگر ولی خون خواهد که بعضی را بکشد و از بعضی دیت ستاند روا باشد و اگر یکی دو تن را بکشد یا بیشتر او را بکشند بیکی و دیت دیگران از ترکه او برگیرند و اگر یکی اکراه کند بر قتل کسی و بکشد قصاص بر مکره باشد یعنی بر اکراه کننده و بر مکره دو قول است اگر مقتول خطا مستامنی باشد یا ذمی یا کافری حربی معاهد دیت آن سه یک دیت مسلمانست و اگر گبری باشد دیت آن هفتصد درم باشد نقره و این جا خدا تعالی می فرماید وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمنا الا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحریر رقبة مؤمنة ودیة مسلمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبة من الله وکان الله علیما حکیما

در جراحت

فصل و بدانک فرزندان در شکم بزیان آوردن و باز کور کردن در حضر ناحق و احدث و اگر چه عذاب و عقوبت آن در جنایتست که جزا و عقوبة قتل و خدا تعالی انرا نهی کرده است که ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقکم وایاکم و چنانک ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان خطأ کبیرا ولا تقتلوا و مکشید و بزیان مبرید اولادکم فرزندان شما خشیة املاق از بیم درویشی و ناداشتی نحن نرزقکم ماکه خدائیم روزی دهیم ایشانرا و خواهیم داد و ایاکم و شما را نیز روزی میدهیم و خواهیم داد ان قتلهم بدرستی و راستی که کشتن و بزیان

آوردن ایشان کان هست و بوده است در حضرت خدای تعالی خطأ خطا و گناهی کبیرا بزرگ یعنی گناه کبیره بوده است و عبد الله عباس رضی الله عنه گفت طفل در شکم بزیان بردن هم جنایتست که کشتن و زنده در گور کردن و خدای تعالی میفرماید واذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت و از عبد الله عباس رضی الله عنه پرسیدند از کسی که آب منی بتلف آورد گفت هو الوأد الخفی یعنی پنهانست که زنده در گور کردن اما حکم مسئله آنست که هر آن زنی که این فعل کند و فرزند در شکم بکشد بروی واجب باشد که غره بورثه جنین دهد و او را از این غره نصیبی نباشد زیرا که قاتلست و قاتل را میراث نبود و غره بنده باشد که سن او بیش از پنج سال باشد و کم از پانزده سال یا کنیزکی باشد که سال او بیش از پنج سال باشد و کم از بیست سال و این همچنین دیتی است جنین را و بیرون از این غره بر زن کفارت واجب است و آن بنده باشد که آزاد کند و کم از هفت هشت سال نباید که باشد و اگر او را این قدرت نباشد دو ماه بیابی روزه دارد و اگر این نیز نتواند شصت بنده مسکین طعام دهد بیک قول شافعی و بقول دیگر اگر او را قدرت نباشد که بنده آزاد کند و قوت روزه ندارد هیچ چیز دیگر بر وی واجب نشود فصل و بدانک نزدیک محققان و اهل معانی و ارباب قلوب ... و کسب و کار و معاملت دنیاوی دادن و ایشانرا از بیم فقر و فاقه و درویشی و ناداشتی را و ایشانرا علم دین و ملت مسلمانی نیاموزیدن در خون ناحق و احدث و جزو عذاب و عقوبت این بیچاره است و صعب تر از کشتن و زنده در گور کردن زیرا که این فوت کردانیدن حیات باقی آن جهانی است و فرزند و آن فوت کردانیدن حیات باقی این جهانی است فرزند و رب العالمین جل جلاله میفرماید یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة یا ایها الذین آمنوا ای شما که مرا بخدایی سزاواری و معبودی و فرمان و نهی باور کرده اید و میکنید

و نجها شیعامها من که از رسولان و پیغام گزاران من باور کرده اید و میکنید قوا نگاه دارید و برهانید انفسکم نفسها خود را و اهلیکم و آن زنان و فرزندان خود را نارا از آتشی وقودها که هیزم آن و آتش افروزان الناس مردمانند والحجارة و سنگها است یعنی فرزندانرا علم دین و ملت مسلمانی در آموزانید و ایشانرا خدا دوست و آخرت دوست و دانا از بار برآورید نه خود دوست و دنیا دوست و حریص و جاهل و رب العالمین جل جلاله چنانک نفقه زن و فرزند بر مرد آن واجب کرده است که لینفق ذو سعة من سعته ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله و هم چنین علم دین و ملت ایشانرا بیاموزانیدن ایشانرا از آتش برهانیدن هم بامر حق فرمودن و از بهر آن بآدمیان و سنگها بدر داده است که در نهاد آدمی آتش موجودست و درین عالم آتش شهوت مال و آتش شهوت جاه و شهوت مال هیزم آن زر و درم است و شهوت جاه از بهر ریش خلق است و کار خلق را این هر دو در ایشان موجود است وقودها الناس والحجارة ناس مرد مانند و حجاره زر و زینت است که زر سنگی رنگین است ... زنی کردنست و معنی زنی در عرف فقها گویند ادخال فرج فی فرج مشتهی طبعا و محرما قطعا یعنی بعضی از عورتی در عورتی غایب شود که طبعا و آینده است و قطعا حرام و ناشایسته است بس که چنین است غلام بارکی کردن در زنا داخلست و حد آن حد زنا است و معنی امام ابو حنیفه حد آن حبس است و نوعی دیگر از علماء چنانک بر فاعل و مفعول غسل واجبست بر فاعل و مفعول حد واجب است الا اگر مفعول بنده باشد و صاحب اختیار نباشد انگاه تولا و احدا بر فاعل حد واجبت که الحدود تندرئ بالشبهات و خدا تعالی عالمیند از زنی کردن نهی فرموده است و آنرا بکاری زشت و راهی بد خوانده است که ولا تقربوا الزنی انه کان فاحشة وساء سبیلا و لا تقربوا و نزدیکی مکنید و گرد مگردید الزنی زنی کردن را یعنی زنی و مقدمات آن انه بدرستی و راستی که آن

کان هست و بوده است فاحشة کاری زشت و [illegible] شود راه است
اما زنی کننده اگر حلال نچشیده است حد آن صد چوب است بر ملا و یک سال از مقام
و وطن خود آواره کردن و ذکر چوب زدن هم اندر قرآن است که الزانیة و
الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و ذکر بر ملا چوب زدن هم در قرآنست
که ولیشهد عذابهما طایفة من المؤمنین و چون زانی را حد زنند نباید که کسی
بر ایشان بخشایش کند و رافتی و دل سوز باشد و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله
و پیش ابو حنیفه آواره کردن منسوخ است اما صد چوب بر ملا باقی است
پیش امام شافعی آواره کردن نیز هست اما زنی کننده اگر حلال چشیده است
حد او آن سنگساری است بر ملا و رسول خدا صلوات الله علیه ماعز مالک
را و زن غامدیه را و دیگران را سنگسار کردن چنانک اتفاق و اجماع مومنانست
و چنانک آیت رجم که قرأت آن منسوخ است و حکم آن باقی و در بعضی مصحف
صحابه مکتوبست که الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة نکالا من الله
عزیز حکیم و در میان اسلام چنان بودی که اگر زانی حلال چشیده بودی او را
صد چوب زدندی و پس سنگسار کردندی در خبرست که مرتضی علی کرم الله وجهه
شراحه را روز پنجشنبه چوب زد و روز آدینه سنگسار کرد حدیثی را که رسول خدا
علیه السلام گفته است حدیث خذوا عنی خذوا عنی البکر بالبکر جلد مائة
و تغریب عام والثیب بالثیب جلد مائة والرجم اما پیش علما چون حلال
ناچشیده را زدن چوب منسوخ است والرجم باقی و چون حلال نچشیده حد آن صد
چوب است و یکسال آواره کردن از آنک در صحیح است بو ابو هریره رضی الله عنه
روایت میکند که دو مرد به حاکم بحضرت رسول خدا علیه آمدند یکی گفت یا رسول الله
اقض بیننا بکتاب الله فقال الآخر و هو افقههما اجل یا رسول الله
اقض بیننا بکتاب الله وأذن لی ان اتکلم فقال تکلم فقال ان ابنی
کان عسیفا علی هذا فزنی بامراته فاخبرونی ان علی ابنی

الرجم فافتدیت منه بمائة شاة وجاریة لی فسالت اهل العلم فاخبرونی ان
علی ابنک جلد مائة و تغریب عام فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما الغنم والجاریة
فرد علیک واما علی ابنک جلد مائة و تغریب عام و علی امراته الرجم و اما انت
الاسلمی اغد یا انیس الی امراة هذا فان اعترفت فارجمها فغدا انیس الی المراة
فاعترفت فرجمها یعنی دو مرد بحاکم و داوری بحضرت رسول خدا علیه آمدند یکی گفت
یا رسول الله این پسر من فلان کس را مزدور بود با زن او زنی کرد و مرا گفتند
که پسرت زنی کرده است و سنگساری باید کرد و من پسرم را باز خریدم بصد گوسفند
و کنیزکی که از آن من بود پس از علما سوال کردم گفتند که پسرت را صد چوب بر ملا
حد است و یک سال آواره کردن رسول خدا فرمود که گوسفند و کنیزک از آن
تو است اما پسرت که حلال نچشیده است حد آن صد چوب است بر ملا و یک سال آواره کردن
و بر آن زن سنگساری واجب است و انیس نامی حاضر بود رسول خدا فرمود که برو
ای انیس و از آن زن سوال کن اگر اعتراف آورد او را سنگسار کن پس انیس
پیش آن زن رفت و سوال کرد آن زن اعتراف آورد او را سنگسار کرد این
حدیث دلیل امام شافعی است که زانی چون حلال نچشیده است حد آن صد
چوب است بر ملا و یکسال آواره کردن و چون حلال چشیده است حد آن سنگساری
و بدانک حد این عالمی زنی کنند بدو چیز لازم آید یا باقرار خود یا بگواهی چهار مرد
که آن ماجرا دیده باشند چون میل در سرمه دان و چون رسن در یک دیگر گواهی دهند
پس اگر مرد زن مثل یک دیگر گواهی دهند بر حد چهار مرد هشتاد لازم آید یعنی هشتاد
چوب بر ملا و اگر مرد با زن حصور بود باشد پیش شافعی بروی حد نباید از اند
از انک پیش او کفار باحکام شریعت مخاطب اند و پیش ابو حنیفه مخاطب نیستند اما
شافعی این حدیث را روایت میکند که جهودی را که روی سیاه کرده بود و
و او را بر خری نشانده و در بازار مدینه میگردانیدند بحضرت [illegible] آوردند است
رسول خدا صلوات الله علیه فرمود که در کتاب موسی حد زنا سنگساری است

ایشان بستیهیدند که نه چنین است رسول خدا علیه علما را از ایشان بخواند که کتاب
توریت در میان ایشان بهتر دانست و بروی سوگند نهاد که حد زنا در توریت چیست
او گفت سنگساری است اما ما که علما ایم اجتهاد کرده ایم از آن که زنی بسیار می بود که
که چون معروفی زنی کند دست و روی سیاه کنیم و بر خری نشانیم و بگردانیم و چون
ضعیفی بی نوایی باشد او را سنگسار کنیم رسول خدا علیه توریت بخواست و علما
توریت را حاضر کردانید و ایشان اوراق آن با دستی کردند و دست بر آیت رجم
می نهادند پس عبد الله سلام رضی الله عنه آنجا حاضر بود و بدان نگاه میکرد
و بدان جهود گفت دست از آن بر گیر چون دست بر گرفت فاذا آیة الرجم تلوح
یعنی ناگاه آیت رجم از میان ورق بدر خشید پس رسول خدا آن جهود را
سنگسار کرد و گفت اللهم انا اول من احیا سنتک پیش شافعی کفار باحکام
شریعت نامخاطب اند بدلیل این حدیث و بدانک توبه زنی سنگساری است که در
صحیح که ماعز ملک بحضرت رسول خدا آمد و گفت که یا رسول الله زنیت و طهرنی
یعنی زنی کرده ام پاک کردان مرا رسول خدا روی از و بگردانید دوم بار باز
گفت و رسول خدا علیه گفت انک حبل او مجنون یعنی دیوانه شده ای یا عقلت
بزایل شده است رسول خدا گفت بوی بدهن او بدارید مگر که خمر خورده است
بوی کرده بیگفتند که عقل دارد و میگوید زنی کرده ام پس رسول خدا علیه
فرمود تا او را سنگسار کردند بعضی صحابه گفتند که ماعز هرگز تهمت نبود احبط
عمله یعنی عملها ماعز باطل بود و بعضی گفتند که اگر زنی کرد حد خورد رسول
خدا علیه این سخن بشنید گفت مگوید تاب توبة لو تابها مکس لغفر له یعنی
توبتی کرد که اگر عاشر ناقه کردی آن در کار شستندی و بیامرزیدندی و نیز رسول
خدا علیه السلام در زن غامدیه گفت تابت توبة لو قسمت بین امة لوسعتهم
یعنی توبتی کرد این که اگر میان امتی قسمت کردندی هر یکی را نصیبی رسیدی
پس معلوم گشت که توبه زنی حد است کتاب ششم دزدی کردن است

در معنی دزدی داخلست مال غیری بر گرفتن که در عصمت شریعت است و در ذمت و امان
رسول اگر خود جهودی باشد تا تصرفی فاسد زیان کار در مال کسی کردن بی اذن و دستور
شریعت و بی رضای خداوند مال اما اگر این تصرف در مال غیری پنهانست دزدی و
خیانت خوانند و اگر پیدا و آشکارا است غارت و مصادره و راه زدن خوانند
و هر یکی را حدی و عقوبتی و جزای جدا گانه هست این جهانی یا آن جهانی یا هر دو
جهانی که گفته اند اما اگر این مال بر گرفته بی اذن شریعت و بی رضای خداوند مال
پنهانست و دانگ نیم سرخ از زر ادا جاتی بر گرفته است که فقها آنرا بحرز المثل
خوانند دست بریدن لازم آید شرعا بعد از مال واستدن پیش امام شافعی و اگر
مال تلف شده باشد ضمان بروی باشد و پیش ابو حنیفه و اصحاب او اگر مال باقی
باشد واجب باشد رد کردن و اگر مال تلف شده باشد ضمان بروی نباشد و پیش
مالک اگر غنی است ضمان مال بروی واجب است و اگر فقیر باشد بروی واجب نباشد
و بدانک فرقی نباشد میان آنک دزد زن باشد یا مرد یا آزاد باشد یا بنده اما
شرطست که عاقل و بالغ باشد و او را در آن شبهتی نباشد و از حرز المثل بر گرفته
و نصابی باشد یعنی دانگ نیم سرخ یا چیزی که این مقدار ارزد و پیش ابو حنیفه نصاب
ده درم نقره است جز این قدر باشد دست بریدن لازم آید و پیش مالک نصاب
سه درم نقره است از گردن دست بباید برید یعنی سر دست و پیش بعضی علما از بازو
بباید برید و بدانک اگر کسی دزدی کند دست راست او بباید برید و اگر دوم بار
دزدی کند پای چپ او بباید برید و اگر سیم بار دزدی کند دست چپ او بباید
و اگر چهارم بار دزدی کند پای راست او بباید برید و اگر دیگر دزدی کند او را
تعزیر کنند و پیش ابو حنیفه و احمد جز دست راست و پای چپ بریدن و دیگر
دزدی کرد بروی قطعی دیگر نباشد او را تعزیر کنند و بدانک بدین ترتیب که یاد
کردیم جز چنین نشاید که برند تا حدی که اگر کسی را دست راست می باید برید
دست چپ برند و قاطع داند در حال بریدن که چپ است [illegible] و داند که

بابقاء یمین نشاید کی بسیار بوند بر قاطع واجب اید اما اکر قاطع دعوی کند کی من بهلام کردست راست است کی می بریم یا کوید کی دانستم کی چپ است اما کفتم چون چپ ببرم قطع یمین از سارق بیفتد اینجا قول قاطع باشد و سوکند بروی لازم باشد و دیت دست چپ سارق واجب و قطع یمین از سارق بیفتد اما اکر سارق را دست راست نباشد بعوض دست راست پای چپ ببرند و بدانک فرقی نباشد میان انک مال دزدیده طعامی باشد یا مرغی یا چیزی کی در اصل مباح بوده باشد و پس ملک شده باشد چون هیزم و کیاه و صید و بیش امام ابو حنیفه طعام بخورد و میوه و چیزی کی در اصل مباح بوده باشد و بدزدیدن آن دست بریدن واجب نباید و بدزدیدن مصحف قرآن دست بریدن لازم اید و بیش ابو حنیفه واجب نباید و بدزدیدن آلات فسق چون چنک و طنبور و نای و بربط و امثال این دست بریدن واجب نباید و اکو کسی مالی بدزدد نه از حرز المثل یا مالی از کسی بر بایند یا در امانتی خیانت کند دست بریدن لازم نباید و اکر مالی از حرز المثل بدزدد کی او را در آن مال شبهتی باشد چنانکه مال شریک چیزی بدزدد یا از بیت المال باینده مال خواجه یا فرزند مال پدر و مادر یا ایشان مال فرزند در این مواضع دست بریدن لازم نیاید و بدانک فرقی نباشد میان انک سوراخی در دیوار کنند و مال ببرد یا بدیوار بر رود و غفلی بکشاید یا ریسمانی در کذارد و بر کشد و امثال این اما انیک کفتیم دست بریدن الا که شرطست کی آن مال از حرز المثل بر کرفته باشد و بدان کی حرز هر مالی بر عادت خلق باشد نکاه داشت مثل آن مال چنانکه حرز زر و سیم و جامهای نفیس صندوق و خزینه و اکر کسی از میان سرای و صفه چیزی از این جنس ببرند دست بریدن لازم نباید کی صفه حرز فرش و فراش باشد صحن سرای حرز اوانی و اثاث باشد و پایکاه حرز چهارپای و متاع ادنی باشد و بیش ابو حنیفه الخالی حرز یک چیز باشد حرز همه باشد و بیش او در حرز مالی چه صندوق و خزینه و چه

باینکاه. اما دلیل بر انک دزد را دست بریدن واجبست آن است کی خدا تعالی میفرماید وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و در صحیح است کی رسول خدا صلوات الله علیه فاطمه مخزومیه را دست ببرید بسبب سرپوش نقره کی دزدیده بود و چون رسول خدا فرمود تا او را دست ببرند قریش در کار او غمکین شدند و کفتند کیا شد کی در حق این زن شفاعت کند در کیرد حضرت محمد تا باشد کی دست او نبرد کی او خویش و پیوسته قریش است و عادی و ننکی باشد قریش را کفتند کی یارد کفتن این سخن در حضرت محمد الا اسامة زید کی او دوست رسولست پس با اسامه کفتند و در حضرت رسول شفاعت کرد رسول خدا علیه السلام خشم امد چنانک رنگ روی مبارکش بکشت و کفت یا اسامه اتشفع فی حدود الله یعنی شفاعت میکنی از حدی از حدود خدا و میکفت از سر خشم و اپس میکفت پس یار دیگر بکزارد و خطبه کرد و کفت آنان کی پیش از شما بودند بدان هلاک کشتند کی چون معروفی در ایشان دزدی کردی او را رها کردندی و چون ضعیفی دزدی کردی او را حد راندندی پس سوکند یاد کرد و کفت بدان خدا کی جان من در دست اوست کی اکر بجای این فاطمه مخزومیه فاطمه دختر محمد بودی کی بنی جد خدا بودی بریدمی و بروایتی دیکر کفت ها انکی کی شفاعت حایل و مانع کردد در پیش حدی از حدها هذا اللَّه در ملکی و راستی کی ضد خدا کرده است در ملک و پادشاهی و ضد خدا میکند اما این حدیث در صحیح مسلم بدین عبارتست حدیث انّ قریشا اهمّهم شان المرأة المخزومية قالوا ومن يكلّم فيها رسول الله قالوا ومن يجترئ على ذلك الّا اسامة بن زيد حبّ رسول الله فكلّموا اسامة فكلّم رسول الله فتلوّن وجه رسول الله وقال يا اسامة اتشفع فی حدّ من حدود الله ثمّ اختطب بعد العصر وقال انّما اهلك من كان قبلكم انّهم اذا سرق فيهم الشريف تركوه واذا سرق فيهم الضعيف اقاموا عليه الحدّ وايم الّذي نفس محمّد بيده لو كانت فاطمة بنت محمّد لقطعت يدها

و بروایة قال من حالت شفاعته دون حد من حدود الله فقد ضاد الله فی
کُله و در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث لعن
الله السارق یسرق البیضة فتقطع یده و یسرق الحبل فتقطع یده یعنی
لعنت خدا باد بر آن دزد و خود در لعنت است خودی آهنین می دزد و کاندک
مایه دزد دست اوی برند و ریسمانی می دزد و دست اوی برند و دیگر نموده است
که قطع رسول الله سارق فی مجن او قال فی جحفة ثمنها ثلثة دراهم یعنی
رسول خدا صلوات الله دست دزدی ببرید در دزدی یا در سپری که قیمت آن
سه درم بود و این حدیث دلیل مالکست و در صحیح است لا قطع الا فی
ربع دینار او ما قیمته ربع دینار فصاعدا و این حدیث دلیل امام شافعی است
و در صحیح است و رسول خدا میفرماید حدیث تقیئ الارض افلاذ کبدها یوم
القیمة کامثال الاسطوان من الذهب والفضة فیجیئ السارق فیقول فی
هذا قطعت یدی معناه تقیئ قی کند و بر اندازد الارض زمین افلاذ کبدها
گوشهای جگر خود یعنی گنجها از زر و نقره یوم القیامة روز قیامت کامثال
الاسطوان مانند ستونها من الذهب والفضة از زر و نقره و یجیئ السارق
و می آید مرد دزد فیقول و میگوید فی هذا درین و سبب این بود قطعت یدی
که دست من بریده شد و بروایتی گفت و یجیئ القاطع و یقول فی هذا قطعت
رحمی یعنی و می آید بریده رحم و میگوید سبب این بود که من از رحم بریدم هر که
بسبب دنیاوی در رحم و گنج می افتاده باشد آن روز حسرت و تشویر خوران در
عذاب می آید و میگوید سبب این بود که من در عذاب افتادم و در عذاب فصل
و اگر این مال برگرفته از محقرات طعامها است چون کم و بیش تره و هیمه
و چیزی و برنج بردن و امثال این اینجا تعزیر لازم آید و تعزیر عقوبتی باشد
کمتر از حد اصل و آن برای ائمه مجتهد و خلفاء عادل آن زمان مفوض
است تا بحسب مصلحت بینند و جز مصلحت بینند از حبس و وجوب و زدن

و بکفش زدن و بکار و گرداینیدن و هر آنچه زجر و منع خلق حاصل آید بدان ازان
کار اما اگر این مال برگرفته بی اذن شریعت و بی رضا خداوند مال پیدا و آشکارا است
چون غضب و غارت و مصادره و راه زدن آنرا هر یک حدی و عقوبتی جدا گانه
هست اما حکم قاطع الطریق آنست که نظر کنند و ببینند اگر این دزدان راه
زده مال می برند و قتل نمیکنند دستها و پایها ایشان بر خلاف یکدیگر ببرند
و اگر این دزدان با آنکه مال می برند قتل نیز میکنند ایشانرا باید کشت و کشته
بر آویختن که زنده بر آویختن در ملت ما نیست پس بر یک قول آنست که سه
روز رها کنند پس جنازه آویخته و پس فرو گیرند و بشویند و کفن کنند و نماز
کنند و دفن کنند و بقولی دیگر آنست که ایشانرا بکشند و بشویند و در کفن
بندند و بر ایشان نماز کنند و پس بر آویزند و رها کنند تا بریزد و اگر مرده مانرا ازان
رنج و آسیب رسد ایشانرا فرو گیرند و دفن کنند و قولی دیگر آنست که ریسمانها
در بغل افکنند و بر آویزند و پس چیزی بر ایشان بکشند و اگر نه مال برده باشند
و نه قتل کرده اما راه مخوف میداشتند ایشانرا ازان دیار و بقعه باید جدا نید
و آواره کردند و چون لشکر امام اعظم از قفاء ایشان بروند و بدیشان نرسند
باز نیاید گشت تا ایشانرا از آن دیار و بقعه بجهانند و این کشتن و آویختن و دست
و پای بریدند و آواره کردن خود رسوایی و عذاب و عقوبت این جهانی است
و ایشانرا در سرای آخرت عذابی عظیمست که انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله
و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم
من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب
عظیم انما جزاء الذین بدرستی و راستی که جزا و پاداش آنکسانی یحاربون الله
که با خدای تعالی بر آویزند یعنی سر از فرمان خدا بر برند و رسوله و با رسول بر
آویزند یعنی سر از فرمان شرع بر برند فساد کردنرا و یسعون و سعی و کوشش
نمایند فی الارض در زمین فسادا فساد کردنرا یعنی راه مسلمانان بزنند و مال

ان یقتلوا جزای ایشان آنست که ایشانرا بکشند او یصلبوا او پس از کشتن بر آویزند
و این او بمعنی واو است و یصلبوا و این هم جنانست که رب العالمین جل جلاله میفرماید
و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون یعنی و یزیدون او تقطع یا ببرند
ایدیهم و ارجلهم دستها و پایها ایشان من خلاف بر خلاف یکدیگر چون
مال می برند اما چون ریختن و جراحت نمیکنند او ینفوا من الارض یا ایشانرا
ازان دیار و بقعه و اقلیم بجهانند و آواره کنند چون راه مخوف میدارند و جراحت
نکرده باشند و مال نیز نبرده باشد ذلک لهم اینست ایشانرا یعنی کشتن و آویختن
و دست و پای بریدن و آواره کردن خزی رسوایی و عقوبتی و عذابی
فی الدنیا درین جهان و لهم و ایشانراست فی الاخرة در سرای آخرت عذاب عظیم
عذابی بزرگ و در صحیح است که جماعتی که ایشانرا و قد عرینه خوانندی بحضرت رسول
خدا آمدند و مسلمان شدند و هواء مدینه ایشانرا نساخت و گر برار زدند رسول
ایشانرا پیش گله شتر صدقه فرستاد تا شیر شتر میخوردند و بول آن در خود میمالند
معالجت را پس آن قوم زمانی آن معالجت میکردند تا صحت یافتن شقاوت ازلی
ایشانرا بر آن داشت که شبانرا بکشند و گله براندند پس رسول خدا را این
واقعه خبر کردند بفرمود تا جماعتی از صحابه از پس ایشان تاختن کردند و بدیشان
رسیدند و ایشان و جنگ ایستادند پس یاران رسول بر ایشان غالب آمدند و
ایشانرا بگرفتند و بحضرت رسول آوردند بفرمود تا چشمها ایشانرا بر کندند
و بروایتی میخ در چشم شان کوفتند و دستها و پایها شان بر خلاف یکدیگر بریدند
و ایشانرا در سنگستان مدینه بیوکندند و تشنگی بر ایشان غالب آمد و فریاد
میکردند و آب میخواستند و ندادند تا بدان نکال و عقوبت و عبرت بمردند
ما حاجر کندن آنست تا واو آن درین عصر منسوخ است و میگویند که شبان رسول
بدان نکال کشته بودند و رسول خدا صلوات الله علیه این بعوض آن کرد اما
دست و پای ببریدن باقی است فصل اگر این مال برگرفته و آشکارا است

چون غضب و غارت پیش شافعی حد آن همجنانست که حد قاطع الطریق اگر در آن
خون ریختن کرده باشد و پیش ابو حنیفه حد آن حد دزدی است اما
ظلم و مصادرات آن چون غوثی نباشد که آنرا دافع آید دفع آن بر آحاد مسلمانان
واجبست تا حسن توجهی اگر بلطف دفع توان کرد بعنف نکنند و اگر بزبان و استغاثت
دفع توان کرد بدست نکنند پس اگر باستغاثت دفع نتوان کرد بچوب دفع نتوان
کرد بسلاح دفع کنند و در جمله دفع متوقف است بر آن از یکدیگر بر آحاد مسلمانان واجبست
یا بدست قدرت یا بزبان حکمت یا بدل و همت و نیت و چون این هر سه یکی نیست ایمان
نیست که رسول خدا فرموده است حدیث ما بعث الله من نبی الا کانت له حواریون
و اصحاب یقتدون بهداه و یستنون بسنته فیخلف من بعدهم خلوف یقولون
ما لا یفعلون و یفعلون ما لا یؤمرون فمن جاهدهم بیده فهو مؤمن و من جاهدهم
بقلبه فهو مؤمن و من جاهدهم بلسانه و هو مؤمن و لیس وراء ذلک مثقال
حبة من خردل من ایمان حد شرب خمر خمر خوردن و هر چه مستی کند اگر چه
اندک ... خدا باشد و اگر کرده حلق حرام است که رسول خدا صلوات الله علیه
میفرماید کل مسکر حرام یعنی هر چه مست کند حرام است و هر خمری که آن
بسیار مستی کند اندک آن تا قطره خمرات حرامست و پلید است و اگر بر جامه افتد
از نماز برود و اگر در طعامی مایع افتد پلید کرده و حرام شود و بر خورنده حد
لازم است بقول شافعی چهل چوب بر ملا و بقول ابو حنیفه و بقولی دیگر شافعی
هشتاد چوب بر ملا و خمر خواره با آنکه نماز و روزه و طاعت و عبادت او مقبول خدا
نیست با خدا درست نیست گواهی او در هیچ حال مسموع نیست و اگر ولی نکاح است در
مذهب قول شافعی و با صح طرایق علما انعقاد آن نکاح درست نیست و اگر و اما دست
که خمر خورده است و خمر ظلمست قولا و اجماعا آن نکاح درست نیست عدم کفایت
و بی اعتباری برضا دختر و اگر گواهان نکاح اند در حضور ایشان آن نکاح درست
نیست الا جز ایشان از صلحا و عدول دو شخص حاضر باشند فصل

اما بیان کنیم که زنرا بولی حاجت وچون ولی فاسق است نکاح درست نیست برهان این
سخن آنست که رسول خدا میفرماید حدیث لا نکاح الا بولی مرشد وشاهدی عدل واین
نکاح پیش شافعی سلب اصلست نه سلب کمال چنانکه خدا میفرماید رسول حدیث کل نکاح لم
یحضره اربعة فهو سفاح ودیگر میفرماید حدیث ایما امراة نکحت بغیر اذن ولیها
فنکاحها باطل فنکاحها باطل فنکاحها باطل فان اشتجروا فالسلطان ولی من لا ولی له
واصحاب شافعی میگویند بعبارت زن نکاح منعقد نگردد نه بوکالت و نه باصالت ونه
بوصایت که المراة مسلوبة العبارات فی عقد النکاح ولایة ووکالة واصالة ووصایة
اما حکمت آنست که زنرا بولی حاجتست که زن ناقص عقل وکامل شهوتست ودلیل آنکه
کامل شهوت دارد آنست که خدا میفرماید که الزانیة والزانی اینجا که ذکر زنی کرده است
زن بر مرد تقدیم کرده است آنجا که ذکر دزدی کرده است مرد در پیش داشته است
السارق والسارقة واز آنکه زنی بشهوت تعلق دارد زن در پیش داشته
ودزدی بمردی تعلق دارد مرد در پیش داشته اما برهان آنکه نقصان عقل دارد
آنست که رسول خدا میفرماید حدیث ما رایت من ناقصات عقل ودین اذهب
للب الرجل الحازم من احدیکن زنی سوال کرد که چرا عقل ما ناقص است گفت از آنکه
گواهی دو زن بمردی برگیرند وهمان زن گفت نقصان دین ما از چیست گفت تقعد
احدیکن شطر الدهر لا تصلی ولا تصوم یعنی نیمه روزگار شما ان باشد که نماز نکنید
وروزه ندارید بعلت حیض وپیش امام شافعی زن را از آن بولی حاجت نیست که
زن چون ناقص عقل وکامل شهوتست مبادا که بنقصان عقل وکمال شهوت خود را
بدست مردی افکند که در حکم او رود پس اورا ندامتی باشد وطلاق در زبان مرد
است ونکاح سود ندارد ومنبع فسادها باشد پس بولی حاجتست وولی مردی
باید بالغ وعاقل مسلمان آزاد که ولایت زن وطفل ودیوانه وکافر وفاسق درست
نباشد وولی باید که کامل دین وکامل شفقت باشد پس چون ولی فاسق است واین
صفت ندارد ولایت نباشد که اگر عقل داشتی انچه حالی را عزلی یا مالی اختیار

کردی وبین شفقت ندارد که انکه بر وجود خود شفقت ندارد وخود بر غیری مشفق
باشد ودلیل آنکه گواهی فاسق در مناکحت درست نیست که گواهان از جهت آن طلب کنند تا اگر
از احد الزوجین یکی جحدی کند گواهان گواهی دهند پس چون گواه فاسق است
بر وجود خود امین نیست چگونه بر دنیا عیری امین باشد وانکه از خدا نترسد
وخمر خورد امکان دارد که از خدا نترسد ودروغ گوید پس گواهی فاسق وولا
او درست نیست ووجوه وعدم او یکسانست وبدانکه رب العالمین جل جلاله
بتحریم خمر آیت ها فرستاده است وخلق را اجتناب از آن بامر جزم فرموده است
وبا اعمال مشرکان وبت پرستان یاد کرده است وپلیدی وعمل شیطان خوانده است
که یا ایها الذین امنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس
من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون یا ایها الذین امنوا ای
تما که مرا بخدایی وسزاواری معبودی وفرمان دهی باور کرده اید وسخنها
وپیغامهای من از رسولان وپیغامبران من باور کرده اید وپیکنید انما الخمر
بدرستی وراستی که خمر خوردن والمیسر وقمار باختن والانصاب وسنگها
وبتان که بر افراشتند اعراض جاهلیت را والازلام وچوبکها میکرداند در میان
قوم وبدان قسمت میکنند رجس پلیدی است من عمل الشیطان از
عمل وکار شیطان فاجتنبوه پرهیزید از آن ودور شوید لعلکم تا مگر شما
تفلحون رستگار آیید از عذاب ها دو جهانی وعده رستگاری مومنان
دو جهانی بر اجتناب وپرهیز کردن از اینها داده است وبلفظ اجتناب کرده
واجتناب از جانب مشتق است وجانب کنار باشد یعنی باید که خمر در جانبی باشد
وخمر وقمار در جانبی واین از تحریم صریح تر است وجای دیگر میفرماید قل انما حرم
ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم قل بگو ای رسول که بدرستی وراستی
حرم که حرام کردانیده است رب خداوند وآفریدگار من فواحش
زشتیها وکارها وحالها زشت ما ظهر آنچه از اعضا ظاهر است والاعضا
بوید می ابد الحظی

اعمال واقوال بد چون خمر وزنی ودزدی وقتل وغیبت ودروغ وبهتان وامثال این وما بطن
وآنچه در نفس پنهانست یعنی اخلاق واحوال بد چون عجب وکبر وحرص وحقد وسوء
الظن وبخل وحسد وامثال این والاثم وخمر بعضی از مفسران آورده اند که اثم اسما
تمام خمرات چنانک گفته اند شعر شربت الاثم حتی ضل عقلی کذلک الاثم یذهب بالعقول
یعنی خمر را شامیدم تا حدی که عقلم ناپدید آمد وچنین باشد هر که خمر خورد عقلش برود
دیگر عرب گفته شعر نشرب الاثم بالصاع جهارا وتری المسک بیننا مستعارا
ورب العالمین جل جلاله میفرماید الذین یتبعون الرسول النبی الامی الی قوله ویحل
لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث یعنی رسولی وپیغمبر ناخوانده وناونشته
مرد است که امر معروف ونهی منکر میکند وخمر را در همه پلیدیها است وابعاد که انها ام الخبائث
خوانده ورسول خدا صلوات الله علیه در خمر شش کس را لعنت کرده است حدیث
لعن الله شاربها وعاصرها وبایعها وشاربها وحاملها والمحمولة الیه یعنی
لعنت خدا باد وخود در لعنت است خورنده خمر وفشارنده ان وفروشنده ان وخرنده
ان وانکس که خمر پیش اوی برد وبروایتی دیگر واکل ثمنها یعنی خورنده بهاء ان اما انکس
که خمری حمل کند با آنکه در لعنت است اورا حد واجبست وانها را دیگر در لعنت اند از آنک
چون معصیت است در چون بر معصیت خود عین معصیتاست قال الله تعالی وتعاونوا
علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان ودر صحیح است ورسول خدا
صلعم میفرماید حدیث من شرب الخمر کان حقا عصارة اهل النار یعنی
هر کس که خمر خورد وحق بر خدا تعالی است یعنی در سنت از خدا او خورد او ده
طینة الخبال گفتند یا رسول الله طینة الخبال چیست گفت آن چونابه که از دوزخیان
چکیده در بین معنی احادیث بسیار دست بعضی در صحاح وبعضی در مسند چنانکه نبوده
که خمر خواره [illegible] سیاه روی وازرق چشم وبد بخت خلوت دکرد ندان
برانگیزاند [illegible] شارب الخمر کعابد الوثن یعنی خورنده خمر همچنانست
که بت پرستی [illegible] آنست که خمر خوار [illegible] عروس شیطان باشد

وده بوی او صحبت کند که من شرب الخمر بات عروسا للشیطان وبدانک از خمر وشرابها
دیگر که سکر آورد بیک فرق هست که هر که خمر خورد واعتقاد دارد که حرامست فاسق
است وحد بر واجبست واگر باعتقاد آن خورد که حلالست باتفاق واجماع مومنان
کافر شد چون ومالش مباح است وشرابها دیگر که سکر آرد چون باعتقاد آن خورد
که حرامست فاسق است وبروی حد لازم واگر باعتقاد آن خورد که حلالست
کافر نباشد زیراک در حرمت مسکرات شبهتی هست که خمر نیست اکنون که بدانک هر مسلمانی
بالغ عاقل مختار دانا بتحریم خمر که بی عذری شرعی خمر بازخورد فاسق وعاصی باشد
وبروی حد لازم شود ما دام که اعتقاد دارد که خمر حرام است اما آنچ گفتیم
که مسلمانی احتراز کردیم از کافر وذمی که ایشان چون خمر خورند حد بر ایشان
واجب نشود اما بالغ وعاقل احتراز کردیم از طفل ودیوانه که ایشان مکلف
ومخاطب نیستند اما مختار را احتراز کردیم از مکره یعنی اگر کسی را باکراه
واجبار ببران دارد وظالمی قاهری اورا تخویف کند بقتل یا بضرب ما یصادره
وداند که اگر نخورد ان چیز با او خواهد کرد واز بیم آن خمر باز خورد حد بروی
واجب نکردد وبرخلاف زنی که اگر کسی را اکراه کنند بر زنی کردن وزنی کند
بروی حد لازم شود ومکره باشد اما بتحریم خمر احتراز کردیم از کسی که قریب
العهد بوده باشد بمسلمانی وبوی نرسیده باشد که در اسلام خمر حرام است بروی
حد واجب نشود اما بی عذری شرعی ازبهر آن گفتیم که اگر کسی نان خورد ولقمه
در گلوی او بماند وبیم هلاک باشد وبیش او [illegible] نباشد وان مقدار نیست که
بطلب آب رود وخمر حاضر باشد اگر آن قدر بازخورد که بدان آن لقمه فرو
برد رخصتست وبروی حد واجب نکردد اما اگر در حالت تشنگی بغایت تشنه
باشد چنانک بیم هلاک باشد وآب نباشد وخمر باشد بعضی علما جایز داشته اند
که شربتی خمر باز خورد ودفع تشنگی نیابد که خمر تشنگی زیادت کند اما آنک اگر کسی بیمار باشد واورا
علتی باشد که اطبا مستیم حاذق گویند که مداوات این خمر است روا نباشد که
خمر خورد

ازانک رسول صلوات الله علیه میفرماید حدیث ان الله تعالی لم یجعل شفاءکم
فیما حرم الله علیکم که اگر بخورد ان خمر علت جسم زایل کردد و علت جان را حاصل کردد
اما اگر کوینده مداوات آن بولت شاید که باز خورد و همچنین مداوات کردند
بچیزهای نجس چون معجونی که دران خمر باشد یا کوشت مار یا کوشت سرطان چون
اطباء معتمد کوینده که غیر این مداوات دیگر نیست روا است فصل
چون این نیز معلوم شد بدانک هرکس که خمر میخورد آنگاه بروی حد واجبست که کوید
من خمر خوردم یا فلان شراب مسکر خوردم بمجرد آنک بوی خمر ازو یا از دهن
او آید حد واجب نکردد چون خود معترف شد یا دو کس از اهل شهادت بر
وی کواهی دهند و امام خواهد که حد بروی براند باید که او را بچوبی تر نه که
خشک باشد که اندام را ریش کند یا بغایت تر باشد که خود او را بدرد نبایدش بلک
بچوبی میانه باید زد و بر یک موضع نباید زد بلک پراکنده زند و بر مقتل که
زد چون حلق و سینه و فرج که بیم هلاک باشد و بر روی نزند که جای شریف است
اما بر سر شاید که زنند و پیش ابوحنیفه هم نشاید و چون خواهد زد دستش
ببندند و بروی در نهی کنند و پشت باز نهی کنند هم چنانک ایستاده باشد
می زنند و زخمی که زنند بغایت سخت تر نبود و دست بالای سر نبرند و اگر زنی
باشد او را بنشانند و جامه در وی بپیچند تا اندام او منکشف نشود و اتفاق است
بر ملا چوب زدن و روا باشد که چوب چهل کانه یا هشتاد کانه یعنی چهل روز
یا هشتاد روز بزنند اما اگر یک روز بدو دفعه بزنند روا باشد و اگر محدود
در زیر حد هلاک کردد بقول هیچ واجب نکردد همچون کسی که در زیر حد زنی
یا قذف هلاک کردد و بقولی دیگر دیت واجب آید بر عاقله امام و بقولی
دیگر از بیت المال کبیره هشتم قذف محصنات یعنی پاکان
و پارسایان را بپلیدی و ناپارسایی یاد کردن چنانک پارسایی را ناپارسا خواند
یا حلال زاده را حرام زاده خواند هشتاد چوب لازم کردد بر ملا و کواهی او نباید

... هیچ چیز بقول هر کرو بقولی دیگر بعد از توبت و اصلاح کواهی قبول باید
کرد که خدا تعالی میفرماید وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ
فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ والذین یرمون
و آنکسانی که می اندازند بپلیدی و ناپارسایی المحصنات پاکان و پارسایان
ثم لم یاتوا پس نیاوردند بدان سخن باربعة شهداء چهار کواه که در شریعت کواهی
ایشان معتبر باشد و آن شرایط که صحت عدالت و شهادت در ایشان موجود باشد
فاجلدوهم پس بزنید ایشان را ثمانین جلدة هشتاد چوب بر ملا ولا تقبلوا لهم و قبول
مکنید ایشان را شهادة هیچ کواهی در هیچ چیز ابدا هرگز واولئک هم الفاسقون
و ایشان آنانند که بیرون شده اند از بعضی فرمانها الا الذین تابوا مگر آن کسانی که توبه
کنند یعنی مثل آن کارها هرگز نکویند من بعد ذلک پس از آنک گفته باشند واصلحوا
و اصلاح کنند یعنی خود را بلوغ رسانند آنجا که گفته باشند و حلالی بخواهند
فان الله پس بدرستی و راستی که خدای سزای پرستش غفور آمرزنده
است رحیم مهربان و رحمت کن و کار بخش بعد از توبه و اصلاح اما در صحت کواهی
ایشان در شریعت دو قولست قولی آنست که هرگز قبول نباید کرد اگرچه توبت کنند از جهت لفظ
آیه که ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا و لفظ ابد یاد کرده است و بقولی دیگر بعد از توبه
و اصلاح کواهی قبول باید کرد که الا الذین تابوا یعنی چون بعد از توبه و اصلاح در
مغفرت و رحمت کرده است کواهی قبول باید کرد و پس اگر این فحش و بهتان که بکویند در حق
باشد بلک جرمی دیگر باشد چنانک اضافت در وی با صفات بد کنند یا ضلالت یا ظلم و فسق
نسبت با کسی کنند آن چیز در وی نباشد اینجا تعزیر لازم آید فصل و بدانک
اگر دو مرد بر چیزی کواهی دهند و قاضی مسلمانان بروی حکم کند پس از آن از کواهی
دادن باز آیند و خود را تکذیب کنند و معترف شوند که ما این کواهی بدروغ داده ایم تا آن
مال تلف شد تا سوا ... و عقوبت کنند اکنون اگر بر قصاص کواهی داده باشند یا در حد زنا
کواهی داده باشند

و جهاد مرد و محدود هلاک شده باشد بر کواهان قصاص واجب آید اما وقتی که بقصد داده
باشند اما اگر کواهان کویند که ما را سهو افتاد و او را بدیگری غلط کردیم اینجا قصاص
لازم نیاید بلک دیت واجب آید بر عاقله کواهان اگر عاقله ایشان تصدیق ایشان
کنند درین کفت و اگر عاقله تکذیب کنند دیت بر ایشان باشد و اگر اینچ کواهان
کواهی دهند که فلان شخص زن خود را طلاق داده و قاضی حکم کند بر وقوع طلاق
پس کواهان رجوع کنند اتفاق برخیزد اما بر کواهان واجب باشد که مهر المثل
این زن شوهرش دهند و همچنین اگر کواهان کواهی دهند که فلان کسی بنده خود
آزاد کرد و قاضی بران حکم کند بنده آزاد کردد پس اگر کواهان رجوع کنند آزادی
وی باطل نکردد اما بر کواهان واجب باشد که بهای بنده بخواجه او دهند
و اگر کواهی دهند که فلان را صد دینار بر فلانست و قاضی حکم کند و در از مدعی
علیه بستانند و بمدعی دهد پس کواهان رجوع کنند در از مدعی باز ستانند ضمان
صد دینار بر کواهان باشد اصح شافعی و ابوحنیفه نشاید که کسی کواهی دهد بر چیزی
و الا بعد از علم و دانش و این علم دانش بر سه قسم است اول آنک تا بچشم سر نبیند و
بکوش نشنود نشاید که کواهی دهد چون کواهی دادن بر قتل و اتلاف مال دوم
آنک بچشم نبیند و بکوش شنود نشاید که بران کواهی دهد چون کواهی دادن بر خرید
و فروخت و معاملات سوم آنک بسماع شاید که کواهی دهد چون کواهی دادن بنسب چنانک
کسی چندین سال از مردم میشنود که فلان کس پسر فلان است و همچنین اگر کسی ملکی
در دست کسی بیند که او در آن تصرف میکند بی منازع روا باشد که کواهی دهد که ملک
ویست اکنون بدانک شرط شهادة آنست که مرد مسلمان باشد و بالغ و آزاد و عاقل و
پرهیزکار و پارسا باشد و متهم نباشد یعنی کافر و جهود و فاسق و دیوانه و طفل و بنده مسموع
نیست همچنین که آنکس که صاحب مروت نباشد یعنی ادب النفس ندارد و در سیرت و عشرت
و عادت با امثال خود در حرکات و سکنات و لباس و سخن کفتن زیرا که کواهی قوالان و سرود
کوی و دف زن و پیشه زن و رقاص مسموع نیست الا اگر احیانا با خود بیتی کوید یا رقصی کند

یا دایم که بجان ملامت خاید و کواهی کسی که در کواهی دادن متهم باشد مسموع نباشد چون
کسی که بر چیزی کواهی دهد که از آن نفعی بوی رسد یا شری از وی دفع شود کبیره نهم
قمار باختن است و آنرا در لغت میسر خوانند و هر کاری و بازی که نه شرعی که مردم میان یکدیگر
بیملک با بدان چیزی از یکدیگر ببرند که نفسها در کردن آن راغب باشد در غرامت و ارزن
کار قمارست و حرام است و کبیره است و هر آن مالی که بدان بدست آورند بحلال
داشتند آن کفرست و حرام داشتن فسق و معصیت تا کرودها و نی الا بد و چیزی
بیک بر شرط است و شتر دوانیدن و تیر انداختن و رب العالمین جل جلاله که
قمار را با اعمال مشرکان و بت پرستان یاد کرده است و پلیدی عمل شیطان
خوانده و پرهیز از آن بامر جزم فرموده است که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ الآیه
و آنچه و نوع که در قمارست بکبیره خوانده است که يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا
إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وقال ايضا إِنَّمَا
يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ
ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ یعنی دیو میخواهد که بسبب خمر خوردن و
قمار باختن در میان شما افکند دشمنای و کین با یکدیکر و شما را بر کردانند و مشغول
کرداند از یاد خدا و نماز کردن شما توبت خواهید کرد و باز خواهید ایستاد باز چون
رسول خدا این ایت بر یاران خواند امیر المومنین عمر رضی الله عنه کفت انتهینا یا ربنا
انتهینا و در نرد باختن خاص حدیثی آمده اکره نه بکوید بارند که من لعب بالنرد
شیر فکانما غمس یده فی لحم الخنزیر و دمه و حکمت آنست که بیکروهی
ملخقی حرام است از آنک در شطرنج باختن اگر بماند اضافت تقصیر با خود
کند و ملامت خود کند که چرا نیک نباختم و در نرد باختن اگر شکل برنیاید
اضافت با کعبتین کند یعنی نرد مراد من نمی آید و آن از شرک خالی
پس بدین سبب نرد باختن هم حرام است و کبیره است فصل
و بدانک همه کروها که هند در شریعت حرام است و قمارات الا کرودهادن

بدو چیز که آن در شریعت حلال و مباح است اوّل گرو نهادن در اسپ و شتر دو
وانیدن بشرط آنک مرد سوار باشد و علم آن کار داند و مال مستی باشد و اسپان
و شتران جانبین در قوت یکسان باشند و معین باشد و ابتدا و انتها میدان معلوم
باشد و غرض خدای را باشد دوم گرو نهادن در تیر انداختن هم بدین شرط که
گفتیم و در تیر انداختن اگر شرط کند که هر که خواهد کمان بدل کند روا باشد و اگر
کمانی بشکند روا باشد که یکی دیگر بر گیرد و در مرکب دوانیدن اگر شرط کنند
که هر که خواهد مرکب بدل کند روا نباشد اگر مرکب یکی هلاک گرده عقد بر خیزد
و بدانک این گرو نهادن بر سه نوعست دو نوع حلال است و یکی نوع حرام
اما آن دو نوع که حلال است نوع اوّل آنست که مال غیری نه از آن
کسی اندازند یا اسپ تازند چنانک یکی دو مرد سوار را گوید که شما هر دو
بدوانید تا فلان جای هر که سبق برد من دیناری بوی دهم بس ا...
من دو ... ند و انند هر که در پیش افتد دیناری از آن او باشد و بر وی ...
باشد و در پیشی گرفتن اعتبار با خر میدانست نه در اوّل و نه در میان و اگر
یکی در میان میدان در پیش افتد و آن دیگر در آخر میدان دینار او را باشد که
با خر میدان در پیش باشد و اعتبار بکتف شتران باشد اگر مرکب شتر باشد
و اگر اسپ باشد اعتبار بگردن اسپ باشد چون بعضی از گردن یک اسپ
در پیش افتد ظفر او را باشد و در تیر انداختن همچنین اگر یکی دو مرد تیر انداز
را گوید شما هر یک ده تیر بیندازید هر کی بر نشانه زند من دیناری بوی دهم
روا باشد و شرط آنست که بدید کنند که بعدد چند بیندازند و چند بر نشانه
زنند ... است مال هم از آن حیوان باشد از یک جانب مثلا دو تن
... گویند ما هر دو اسپ بدوانیم تا فلان جای اگر تو در پیش افتی من
... ده ... اگر من در پیش افتم تو هیچ مده یا در تیر انداختن گوید ما هر یک
... اگر تو ... بر نشانه زنی من دینار دهم و اگر من بزنم تو هیچ

سوم اینچنین روا باشد اما نوعی که حرامست که مال از هر دو جانب باشد چنانک ...
گرد یکر را گویند ما هر دو اسپ بدوانیم اگر تو در پیش افتی من دیناری بدهم و اگر من در
پیش افتم تو بدهی و در تیر انداختن همچنین این روا نیست و حرامست اما اگر درین
صورت سومی را در میان آرند بدان شرط که او پیشی گیرد زر دو دیناره
بستاند و اگر باز ماند هیچ ندهد رواست و این کس را محلّل خوانند زیرا که
مال بسبب او حلال میشود و اگر ده تن باشند یا زیاده و یک محلّل در میان
باشد کفایت باشد و اسپ محلّل باید که بقوت چون اسپان ایشان باشد
پس اگر محلّل سبق برد بر ایشان و ایشان با هم باشند یا از پس یکدیگر ... کنند
... دو دیناره بمحلّل دهند و اگر ایشان هر دو سبق برند بر محلّل ...
... هر دو با هم با خر میدان رسند بر هیچ یک واجب نگردد و اگر از
ایشان هر دو یکی بر یکی سابق گردد بدانک واپس افتاده است واجب باشد
... یک دیناره بدان سابق دهند و اگر محلّل یکی از اینها هر دو بمیدان
رسند و آن دیگر واپس افتد بر آنکس واجب باشد که مال مستحق ...
هر دو دهند و اگر محلّل در میان باشد بر آنک از پس محلّل است و ... شد
که مال مستحق بر آنکس دهد که بر محلّل سابق است و حکم تیر انداختن هم برین
قیاس کن کبیره دهم ربی دادن و ستدن است و معنی ربی در
لغت عرب زیادتی است و در شریعت مالی بقرض بدادنست و بیشتر از آن
باز ستدن و بدانک چنانک نماز و روزه عبادتی است و بدان ثوابها موعودست
همچنین قرض مسلمانی دادن عبادتی است و بدان ثوابها موعودست که
رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید مَنْ قَضَى حَاجَةً لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ قَضَى اللهُ لَهُ
سَبْعِينَ حَاجَةً یعنی هر که حاجتی از آن برادری مسلمان روا کند خدای تعالی
هفتاد حاجت او بر آورد و سود آخرت در ربی ... و سود دنیا و ...
بقرض دادن ربی است و آن انواع و اقسام است و ما آن قسم یاد خواهیم
کرد که

زیادت ... است تا چیزی که بکرو بستانند و کار فرمایند بدانک هر قرضی که سودی
بدهند او را و مالی یا منفعتی اندک و بسیار آن ربی است تا چیزی که بکرو بستانند
و کار فرمایند یا انگشتری که بگرو بستانند و در انگشت کنند ربی است و حرام است که
رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث كُلُّ قَرْضٍ جَرَّ مَنْفَعَةً فَهُوَ رِبًى
هر قرضی که سودی بدهند او را ربی است و در ربی چهار کس ببعض رسول لعنت
کنند دهنده و ستاننده و گواه و نویسنده که لَعَنَ اللهُ آكِلَ الرِّبَا وَمُوكِلَهُ وَ
شَاهِدَهَا وَكَاتِبَهَا و بقیاس این دو کس دیگر بزه کارند و بران فتوی دهد
قاضی که داند و بران حکم کند از آنک عون معصیت است وَالْعَوْنُ عَلَى الْمَعْصِيَةِ
مَعْصِيَةٌ و بدانک چنانک ربی دادن و ستدن حرامست خوردن آن مال هم حرام
است اگر خورنده آن کار نکند و رب العالمین جل جلاله از خوردن آن
مؤمنانرا نهی میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً
وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ و نیز رب العالمین جل جلاله مثلی زده است ربی
خوارانرا بران کسانی که دیو ایشانرا دیو در اندرون رود و در دست و پای
ولگد کوب دیو افتند و ایشانرا ازین جانب بدان جانب می اندازد
و بی او ... بر ... که الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ
الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ
أَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ
وَأَمْرُهُ إِلَى اللهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ يَمْحَقُ
اللهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
الرِّبَا آن کسانی که میخورند مال ربی لَا يَقُومُونَ بر نخیزند در آن جهان
إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي مگر همچنانک بر خیزد آن کسی يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ
که دیو در اندرون او رود و بدو پیوندد و در دست و پای ولگد کوب دیو
افتد و او را از ... جانب بدان جانب می اندازد و می آرد و می برد بی اختیار او

من المس از بسودن دیو او را ذلک بانهم این بدان سببست که ایشان قالوا گفتند
از سر بنداری که داشتند انما البیع که خرید و فروخت و بیع و شری که خدای
حلال کردانیده است مثل الربوا مانند ربی است که ایشان بقیاسات عقل خود
حلال میکنند نه چنانست که ایشان بنداشتند واحل الله البیع و خدای تعالی بیع
و شری و خرید و فروخت حلال کردانیده است وحرم الربوا و ربی حرام کردانیده
یعنی حلال آنست که خدای حلال کرده است و حرام آنست که خدا حرام کرده است
قیاسات عقل در اوامر و مناهی شرعی مدخلی ندارد فمن جاءه پس هر آنکس که
آمده است و بدو پیوسته است موعظة موعظة و نصیحتی و پندی از پروردگار او
آن پروردگار او بزبان رسولان و پیغمبران و پیغام گذاران او فانتهی و پس باز
ایستاد و از آن توبت کرد فله ما سلف پس او راست آنچ گذشته است یعنی
ازین بنادانی و عفوست او را بعد از رد مظلمه وامره الی الله و کار او با خدا
ومن عاد و هر که با سر کار رفت یعنی ربی دادن و ستدن بر بند از انک حرامست
و دادنی است ومن عاد مستحلا فاولئک بر ایشان آنانند اصحاب النار
که اهل دوزخ اند و هم صحبتان یکدیگر اند در آتش هم فیها خالدون و ایشان
... ها ... جاوید نه با کافران و مشرکان یعنی اگر توبت نکنند از آن و مظلمه باز
ندهند و حلال دارند آنچ خدای تعالی حرام کرده است یمحق الله خدای تعالی
محق ... کرد اند مال ربی بدست آورده و ... و بر خوردار ... از آن بهره
و اگر چه چند گوهی باشد کاهی کرد اند ویربی الصدقات و مال صدقه داده
بپروراند و بیفزایاند و اگر چه چند دانه خرما باشد کوهی کرد اند والله لا یحب
کل کفار اثیم و خدای تعالی دوست ندارد هر ناسپاس نعمتی و هر ناشاکری
که مال نه بفرمان دارد و نه بفرمان خرج کند اثیم هر گناهکاری بزه کاری و رسول
خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ
وَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللهِ إِلَّا الطَّيِّبُ فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ ...

لِمَا يَرْبِي اَحَدُكُم تَلُوَّهُ حَتَّى يَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ اَوْ قَالَ مِثْلَ اُحُدٍ ثُمَّ قَرَأَ
يَمْحَقُ اللّٰهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وخداى تعالى ميفرمايد يا ايها الذين
آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اِلى قوله ثم
تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ فصل اما بدانك آنچ سابقا
ياد كرديم كه معنى ربى مخصوص بقرض بدادن و زيادت تر ازانچ داده باز
واستدن نه هر مال بلكه بعضى از اموال چنانك عباده صامت رضى الله عنه روايت
ميكند كه رسول عليه مى فرمايد حديث لا تبيعوا الذهب بالذهب ولا الفضة بالفضة
ولا البر بالبر ولا الشعير بالشعير ولا التمر بالتمر ولا الملح بالملح الا يدا بيد وعينا
بعين سواء بسواء فمن زاد او ازداد فقد اربى ولكن بيعوا الذهب بالفضة والبر
بالشعير والشعير بالبر والتمر بالملح والملح بالتمر يدا بيد كيف شئتم يعنى
مفروشيد زر بزر و نقره بنقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمك بنمك الا دست
بدست عين بعين برابر برابر پس هركه بر آن بيفزايد آن ربى است وليكن بفروشيد
زر بنقره و نقره بزر و گندم بجو و جو بگندم و خرما بنمك و نمك بخرما دست بدست چنانك خوا
هيد [illegible] رسول خدا صلوات الله عليه فرموده است يدا بيد قبض كردن
هر دو عوض است در مجلس عقد كه اگر پيش از قبض از يكديگر جدا گردند بيع باطل گردد
و آنك رسول فرموده است كيف شئتم اين است كه چون جنس مختلف باشد
روا باشد كه يكى از يكى زيادت باشد چنانك يك من گندم بدهد و دو من جو بستاند
يا دينارى زر بدهد و پنج دينار نقره بستاند روا باشد فصل اما بدانك
ربى مخصوص نيست بدين شش چيز كه در حديث آمده است بلكه ربى بعلتى ثابت
شده است و علما ازين شش چيز استنباط كرده اند و علماء دين در علت خلاف
كرده اند بعضى گفته اند كه علت انتفاعست و اين قوم هرچه منتفع به است ربى
در آن ثابت دارند و بعضى گفته اند كه علت قوتست و اين قوم هرچه قوت را شايد
ربى در آن ثابت دارند و اين مذهب مالكست و پيش ابو حنيفه علت در زر و سيم

است كه موزون است پس هرانچ موزونست تا برنج و مس و آهن و [illegible] جمله ربى در آن
ثابت دارند و علت در آن چهار چيز ديگر چون گندم و جو و خرما و نمك كه مكيل است
پس هرچه مكيل است تا آهك و گچ و امثال اين ربى در آن ثابت دارند و هرچه نه مكيل
است و نه موزون بلكه بعدد فروشند چون خيار و بادنجان و امثال اين ربى
در آن ثابت ندارند و پيش شافعى علت در زر و سيم نقديت كه قيمت چيزها بدان كنند
و علت در آن چهار چيز كه طعام است پس هرچه خورند تا ميوها و داروها ربى در آن ثابت
دارند اما آنچ گفتيم معنى ربى چيزى بعوض بدادن است زيادت تر ازان واستدن
هم ازان جنس معنى آنست كه اگر كسى يك من گندم بدهد يك من و ده درم باز ستاند ربى است
زيراك جنس يكى است اما اگر يك من گندم بدهد و دو من جو بستاند ربى نباشد اما
[illegible] و همچنين اگر دينارى زر بدهد و پنج دينار نقره باز ستاند روا است زيراك
دو جنس است اينان اگر كسى قرضى بكسى دهد و ستاننده بى شرطى كه كرده باشد چون باز
ميدهد بيشتر ازانك ستده باشد باز دهد رواست و حلال باشد بلك خود چنين
مى بايد كرد كه رسول خدا عليه ميفرمايد خَيْرُكُمْ اَحْسَنُكُمْ قَضَاءً يعنى بهترين
شما آنست كه چون قرضى بستاند بهتر ازانك ستده باشد باز دهد اكنون بدانك
تخصيص حالى بمالى بفروشد بنگويم اگر هر دو يك جنس باشد چون زر بزر و سيم
بسيم [illegible] نوع حرام باشد اول بزيادت ستدن [illegible] دوم نسيه
بنقد سوم بتفريق قبل القبض يعنى از يكديگر جدا شدن پيش از قبض
هر دو مال [illegible] اگر دو جنس [illegible] باشد نظر كنيم اگر [illegible] در آن هر دو [illegible] علت حرام
چون زر و سيم يا گندم و جو [illegible] متفاضل [illegible] و اگر
ربى در آن هر دو [illegible] علت حرام است چون [illegible] و سيم [illegible]
[illegible] متفاضل و هم بنسيه و هم بتفريق قبل القبض [illegible]
جمله معلوم شد [illegible] ربى [illegible]
آنك مال ربى بجنس خود بفروشد بزيادت [illegible]

يعنى آنك مال ربى بجنس خود يا بمالى ديگر كه در علت ربى موافق آن باشد و پيش از
قبض عوض هر دو از يكديگر جدا گردند سوم ربى نسيه خوانند يعنى مال ربى بجنس خود
بفروشد بنسيه نه بنقد چهارم ربى جر منفعت خوانند چنانك كسى قرضى بكسى دهد
بشرط آنك زيادت تر ازان واستاند يا قراضه بدهد بشرط آنك درست باز ستاند
يا قرضى بكسى دهد بشرط آنك كارى ازان او بگزارد يا چيزى كه مطلوب وى است بوى
فروشد اين همه جر منفعت خوانند و بدانك در باب معاملات و بيع چيزها بيكديگر
محترز بايد بود از ربى كه بسيار كس باشد كه معاملتى كنند كه ربى در آن باشد و ندانند
و اين ازان افتاده است كه عوام پنداشته اند كه ربى خود آنست كه قرضى بكسى دهد و جر منفعت
دارد پس اين خود يك نوع است از ربى و ازان سه نوع ديگر خبر ندارند و ما هرچه در [illegible]
اينجا شرح تو بگوييم بدانك در معاملات بيع و شرى خلاص از ربى بدو طريق تواند بود
بوزن يا بكيل و هرچه در عصر رسول عليه بكيل بوده است بيع بعضى ازان ببعضى روا
نباشد الا بكيل و هرچه بوزن بوده است بيع بعضى ازان ببعضى روا نباشد الا بوزن
و هرچه در عصر رسول عليه معلوم نيست كه مكيل بوده است يا موزون بعضى علما برانند كه
جز بوزن نشايد و بعضى علما برانند كه جز بكيل نشايد و بعضى برانند كه اعتبار باهل
روزگارست اگر اكثر مردمان بكيل فروشند جز بكيل نشايد و اگر اكثر مردمان بوزن
فروشند جز بوزن نشايد و اگر انبارى گندم بانبارى گندم بفروشد كه كيل آن معلوم
نباشد آن بيع درست نباشد اگرچه بعد ازان معلوم شود كه متساوى بوده است پس
طريق تحليل آن باشد كه بعد ازان بيعى ديگر بكنند و همچنين اگر كسى خواهد جوى چند
بجوى چند بدل كند يا برنج ببرنج يا چيزى كه مكيل بوده است بايد كه بكيل
برابر يكديگر باز كنند و پس بيع كنند اگر بترازوى برابر يكديگر باز كنند بيع
درست نباشد و ربى و حرام باشد و اين مسئله نيك معلوم بايد كرد كه مردم ازين جنس
بسيار كنند و ندانند كه اين محض ربى است و اگر تو گويى كه كسى قدرى نان بار داده از
گندم يا جو مى خواهد كه بجنس خود بدل كند و چندان نيست كه در كيل آيد چگونه بكيل

[illegible] حاجت نيست كه كيل معتاد باشد كه اگر كاسه بپركند و با طاسى و ميان مى نهد و يكى ازان
ميدهد و بعوض يكى مى ستاند و بيع مى كند درست باشد و اگر متاع خود بزر بوى فروشد
درست و متاع او هم بدان زر باز خرد روا باشد اكنون بدانك هرجاكه راستى در معيار
شرط كنيم اين راستى در حالت كمال آن چيز بايد و جز در آن حال آن بيكديگر روا نباشد
چون بيع گندم بآرد و آرد بنان و نان بنان اين هيچ روا نباشد و قومى بيع گندم بآرد روا
دارند و اين مذهب مالك است و بيع انگور بانگور و خرماء تر بخرماء تر روا نباشد و پيش بعضى
علما روا است و بيع مويز بمويز و خرماء خشك بخرماء خشك روا باشد و بيع مويز بانگور و خرماء
خشك بخرماء تر روا نباشد و پيش ابو حنيفه روا باشد و بيع انگور بهرچه از انگور كنند روا
[نباشد] و بيع ميوها تر چون خيار بخيار و خربزه بخربزه و بادنجان ببادنجان روا نباشد [illegible]
ليكن چون جنس مختلف باشد خيار ببادنجان و سيب بانار روا باشد چنانك خواهد بود
يكى [illegible] دست بدست بايد و اگر دينارى مغشوش بدينارى مغشوش بفروشد
روا نباشد و اگر دينارى درست دارد و خواهد كه بدينارى و دانگى شكسته بدهد
روا نباشد اما اگر آن يك دينار بچيزى بدهد و پس آن چيز بدهد و دينارى و
دانگى بستاند اين بفتوى روا است اما بتقوى حرام است و بفتوى مالك هم
روا نباشد و اگر انگشترى دارد مثلا بوزن يك دينار و خواهد كه بدينارى
و نيم يا كمتر بفروشد روا نباشد اما اگر آن انگشترى بدينارى بدهد و آن متاع
بدينارى و نيم بفروشد بفتوى روا باشد و بفتوى مالك هم روا نباشد زيراك
در [illegible] اگر كسى مثلا ده دينار بقرض بكسى دهد و [illegible]
[illegible] كه دينارى ارزد [illegible] چنانك عادت ربى
خواران است اين بفتوى روا است اما بتقوى حرام است و بفتوى مالك هم
حرام است زيراك اگر نه بسبب آن ده دينار قرض بودى اين شخص آن
متاع بسه دينار نخريدى و بيع گوشت بگوشت چون جنس يكى باشد روا
نباشد و جز از هر دو يكى تر باشد هم روا نباشد اما اگر هر دو خشك باشد و پيش

مختلف باشد و چون کل بران هر دو شخص روا باشد بوزن برابر یکدیگر و بیع گوشت
جانور زنده روا نباشد چنانک عادت توانگرانست که گوسفندی بگوشت قصاب
دهند گوسفند بخرند من گوشت این بیع درست نباشد و حرام باشد و بیع [illegible]
بخرما درست نباشد و اگر رطب بر سر درخت خرما باشد و خرما بر روی زمین [illegible]
نباشد الا در عرایا که رخصت است فقرا را و رسول خدا صلوات الله علیه [illegible]
داده است که خرما خشک بدهند و بدان رطب بخرند بر سر درخت که از حج خواد
مشتری تا روز بروز چندانک خواهد از درخت بزیری آورند و می خورند و [illegible]
میان خلایکه توانگران نیز بدین قدر مرخص اند یا نه و صورت [illegible]
که رطب بر سر درخت حذر کنند و خرما خشک بر روی زمین نقد [illegible]
[illegible] بخرند و هم در مجلس عقد خرما [illegible] کردن و درخت رطب تسلیم کردن [illegible]
این خواد روا نباشد [illegible] مال یتیمان بظلم و باطل خوردن
و [illegible] مال محرمه کسی بظلم و باطل حرمت است و کبیره است [illegible] تعالی خاص در حق مال
یتیم [illegible] فرموده است که وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ یعنی
نزدیک مشوید و گرد مگردید مال یتیم را الا بوجهی و طریقی که آن بهتر و نیکوتر بود
[illegible] مال یتیم یعنی در زیادتی کردند و رسول خدا [illegible]
اِسْعَوْا فِي أَمْوَالِ الْيَتَامَى خَيْرًا كَيْلَا يَأْكُلَهَا الصَّدَقَةُ یعنی بجوئید [illegible] و
[illegible] در مالهای یتیمان تا باری زکوة و صدقه فرض آن مال را نیست
نکرده اند و این حدیث دلیل امام شافعی است که در مال یتیم زکوة واجب است و بر اولیا
ایتام واجب است که زکوة از مال ایتام [illegible] ابو حنیفه [illegible]
[illegible] اطفال [illegible] کرده است که [illegible] مال نیک یتیمان بدل
[illegible] گوسفندی [illegible] پارچه [illegible] قماشه [illegible]
[illegible] لِلْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ
[illegible] بدل مکنید الخبیث بالطیب مال بد

[illegible] خود حلال نیک یتیمان وَلَا تَأْكُلُوا و مخورید شما أَمْوَالَهُمْ مالهای ایشان [illegible]
با مالهای خود یعنی بتاویل و رخصت و قیاس چون مسافران که زاد در راه بر سر یکدیگر
[illegible] و همه با هم میخورند اما انجا اجازت است اگرچه یکی بیش از یکی خورد و اگر
[illegible] یکی از آن دیگری هنر و بیشتر باشد إِنَّهُ بدرستی و راستی که بدل کردن
[illegible] و خوردن كَانَ هست و بوده است در حضرت خدای تعالی
حُوبًا كَبِيرًا گناهی بزرگ خلاصه معنی آیت آنست که روا نباشد که اولیا ایتام
[illegible] از مال خود مال یتیمان بدل کنند و نشاید که مال خود با مال یتیمان [illegible]
[illegible] عیال و یتیمان از سر دو مال میخورند بلکه مال خود جدا باید داشت و از آن
[illegible] جدا تا کاسه و کوزه و دیگ و کار فرمای و انجا که رخصت است که از حال
[illegible] برصند [illegible] وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ
[illegible] قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَابْتَلُوا
الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ
أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ
وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا
عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ و مدهید [illegible] خردان و بی
عقلان و ناقصان یعنی کودکان و آنانک محجور علیه [illegible] أَمْوَالَكُمُ
مالهای شما الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ آن مالهاکه کرده است و ساخته است خدای تعالی لَكُمْ قِيَامًا
شما را قیام حیوة و قیام وجود و سبب معاش و کار [illegible] وَارْزُقُوهُمْ
و روزی و قوت میدهید ایشان را فِيهَا در آن [illegible] وَاكْسُوهُمْ [illegible] پوشانید
ایشان را یعنی شما که بالغان و عاقلانید این طفلان [illegible] در آن [illegible]
در آن مال قوت و [illegible] پوشش و عورت پوشی میدهید [illegible] وَقُولُوا لَهُمْ [illegible]
قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده [illegible] و صلاح [illegible]
[illegible] اصلاح آن نکار آید وَابْتَلُوا الْيَتَامَى و [illegible]

و رشد و صلاح [illegible] و دنیا و اصلاح آن حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ تا آنگاه که بالغ
گردند و چنان شوند که نکاح توانند کرد یعنی چون آدمی در حکم او توان کرد فَإِنْ
آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا پس اگر شما در ایشان بدیده باشید و از ایشان دیده باشید
رشدی و زیرکی و دانایی و بینایی و میدانید که ایشان مصلحت دین و دنیا [illegible]
و مال در فسق و فجور و نابسامانی و هوسهای بیهوده صرف نخواهند کرد [illegible]
دانستن تصرفات زیرکانه و نا داشتن کیاست و فطانت عاقلانه [illegible]
و اهلاک مال نخواهند کرد فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ و ایشان دهید و بدیشان سپارید
أَمْوَالَهُمْ مالها ایشان وَلَا تَأْكُلُوهَا و مخورید آن مال را ای اولیا ایتام
إِسْرَافًا بظلم و بیداد و نافرمانی خدای تعالی وَبِدَارًا و تعجیل کردن [illegible]
نمودن أَنْ يَكْبَرُوا و بیش از آنک بالغ و بزرگ گردند و مال خود [illegible]
وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا و هر که از اولیا ایتام بمال خود بی نیاز و توانگر [illegible]
فَلْيَسْتَعْفِفْ تا عفیف و پارسا و کوتاه دست و بی طمع گردد و از مال ایشان [illegible]
و ایشانرا از هر چه بدهد و وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا و هر که درویش و محتاجست و چون
بمصلحت ایتام میکند از کسب خود باز می ماند فَلْيَأْكُلْ تا بخورد بِالْمَعْرُوفِ
[illegible] یعنی آن قدر که در آن مال کند در خور مزد کار او باشد
فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ پس آنگاه که باز سپرده باشید و او را داده باشید أَمْوَالَهُمْ
مالهای ایشان فَأَشْهِدُوا و گواه برگیرید عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا
[illegible] است خدای تعالی [illegible] حساب کننده خلق [illegible] تهدید
[illegible] اکل مال یتیم که بظلم خورند میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ
أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
إِنَّ الَّذِينَ [illegible] که آنکسانی که يَأْكُلُونَ که میخورند أَمْوَالَ الْيَتَامَى
[illegible] بستم و ظلم [illegible] إِنَّمَا بدرستی و راستی يَأْكُلُونَ
که میخورند فِي بُطُونِهِمْ در شکمهای ایشان نَارًا آتش یعنی دوزخ و ملامت

که می خورند آن آتش که میخورند وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا و زود باشد که در روند در آتش تیز
[illegible] یعنی چنانک امروز آتش میخورند فردا و قیامت آتش ایشانرا خورد چنانک
رسول خدا فرموده است در حق عاصیان این امت که يُحْشَرُونَ فِي النَّارِ إِلَّا
[illegible] وُجُوهِهِمْ أَوْ قَالَ الْأَصُورَ هُمْ أَوْ قَالَ إِلَّا أَثَرَ السُّجُودِ یعنی گناهکاران این
امت را آتش پاک بسوزند الا اثر روی ایشان یا کف الا که آثار صورت ایشان
[illegible] الا اثر سجود و رسول خدا صلوات الله علیه اکل مال یتیم در ان کبایر مشهور
[illegible] کرده است که اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ و این ابیات و هلاکت نه بر جسم می افتد
[illegible] ثواب طاعات و عبادات می افتد که از محل قبول و بزرگی رحمت حضرت
[illegible] جل جلاله ببینند و دافع و مانع عذاب آن جهانی نگردد و تا بدان گناه
[illegible] نگردد او را از دوزخ نجات نباشد فصل و بدانک اولیا ایتام را رسد
[illegible] مال یتیم تصرف کند بوجه نظر غبطه و حفظ مصالح که این ولی را اجازت
[illegible] باشد وجه که جز وجه که وصی و قیم که مال ایتام بنقد و نسیه [illegible]
ما دام که در آن مصلحت یتیم بیند و چون بنسیه باشد انچه احتیاط است در آن بجای
آورد از رهن ستدن و گواه برگرفتن و اگر این احتیاط نکند و مال تلف
شود ضمان مال بروی باشد و روا باشد که مال یتیم بزیادت فروشد یا بعروض و
[illegible] فروشد اگر غبطتی در آن بیند و قاضی مسلمانان آنگاه بر صحت این
معامله حکم تواند کرد و شود که گواهی دهند که درین معامله غبطت یتیم حاصلست
و اگر عقار فروخته باشد بر دو چیز گواهی دهند یکی آنک غبطت یتیم حاصلست
و یکی آنک یتیم محتاج فروختن است و روا است که مال یتیم با خود بسفر برد
و بضاعت فرستد بدست امینی چون راه امین باشد و اگر راه مخوف باشد
روا نباشد و بر ولی یتیم چند چیز واجب است در مال یتیم که اصل مال یتیم
نگردد یکی آنک زکوة و کفارات و عشر و صدقه و از روش جنایات از مال یتیم [illegible]
[illegible] اسراف و لی [illegible] و اگر زیادت از قدر کفاف بوی دهد ضمان بر وی
باشد

ویتیم چون از بلوغ بیرون آید که طلب دارد فضت ... اکنون بدانکه ولی یتیم را
جایزست که نفقه خود از مال یتیم برگیرد بدو شرط شرط اول آنست که درویش باشد
و بسبب حفظ مال ایشان و تصرف دران از کسب و کار خود بازمیماند و اگر بکار خود
میرود از حفظ ایشان و تصرف دران و استنماء مال یتیم بازمیماند چون چنین
شاید که نفقه از مال یتیم برگیرد آن قدر که اجرت او باشد شرط دوم آنست
که بدستوری امام اعظم باشد یا نایبی ازان او بشرط آنک شرایط قضا دروی موجود
و چون این نفقه که اجرت المثل او باشد برگیرد چنانک ایشان معین کنند و [illegible]
بگیرد او را حلال باشد و بروی ضمان نباشد اما اگر این اجرت المثل بی اذن قضاة
و حکام اسلام برگرفته است هم رواست اما در ضمان آن خلافست میان علما یک
قول شافعی و مذهب مجاهد و سعید جبیر ضمان مال بروی واجبست [illegible]
که مباحست او را که از مال غیری بخورد ولیکن ضمان بروی باشد و [illegible]
و مذهب حسن بصری و عطا آنست که ضمان بروی واجب نیست یعنی حقتعالی [illegible]
کرده است بی شرط ضمان که ومن کان فقیرا فلیاکل بالمعروف وابن عباس
که امام اعظم از خود از بیت المال برگیرد رواست اما اگر ولی یتیم توانگرست هیچ
نوع روا نیست که از مال یتیم چیزی برگیرد که ومن کان غنیا فلیستعفف
کبیره [illegible] الفرار من الزحف است یعنی از مصاف کافران گریختن
و از جنگ و محاربه ایشان روی گردانیدن و هزیمت شدن با از مصافی که [illegible]
[illegible] و عدد [illegible] ده چیزست بای و اسرها دادن [illegible]
[illegible] با ایشان در جنگ روند [illegible]
روی گردانیدن کبیره است و موجب غضب خدا است و در دوزخ آنکس را مأوی
است که یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار
ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب
من الله ومأویه جهنم وبئس المصیر یا ایها الذین امنوا ای شما [illegible]

و حق او را معبودی و فرمان دهی باور کرده اید و [illegible]
رسول [illegible] گفتار من باور کرده اید و میکنید اذا لقیتم هرگاهی که
در رسید شما الذین کفروا با آنانکه کافران اند و در حجب بمانده اند یعنی حجاب
نفسی و طبع بهیمی و عقل شیطانی و تقلید ابا و اجداد زحفا و جمعیت و
انبوهی [illegible] و می آیند بجنگ شما فلا تولوهم الادبار روی مگردانید از ایشان
و پشت مکنید بر ایشان ومن یولهم یومئذ دبره و هر آنکس که روی گردانید
و پشت دهد الا متحرفا لقتال الا کسی که بر کناره ایستد کارزار و جنگ را
او متحیزا الی فئة یا بسی تنها است و با جمعی می آید که با ایشان در مصاف روند
[illegible] این دو عذر روی گردانید و پشت دهد آن روز فقد باء بغضب من الله
[illegible] که بازگشت با خشمی و سیاستی و عقوبتی و عذابی از خدا یعنی
از رحمت خدا و [illegible] او ومأویه جهنم و مأوی و جایگاه او دوزخ است
[illegible] وبئس المصیر و بد جایگاهست دوزخ [illegible]
فصل و بدانک جهاد با کافران و اهل بغی و دزده دو قسم است قسمی فرض عین است
و قسمی فرض کفایت اما فرض عین آن باشد که کافران در دیار اسلام آیند و بر
شهری از شهرهای مسلمانان فرود آیند فرض عین باشد بر اهل آن شهر از مردان
هر که بالغ و عاقل و تن درست و بینا باشد که جهاد کنند نوکر و درویش آزاد و بنده
و بنده را بدستوری خواجه حاجت نباشد و بر زن و کودک و دیوانه و زمین گیر
و نابینا جهاد نیست و بر مردم آن شهر هر که بدیشان نزدیک باشد بر ایشان هم
فرض عین باشد که بمدد ایشان روند و با کافران جنگ کنند و هر که دور باشد جهاد
در حق ایشان کفایه باشد و اگر مردم این شهر با کافران بر نیایند [illegible] فرض
عین باشد که بمدد ایشان روند که رسول خدا صلوات الله علیه [illegible]
وهم ید واحدة علی من سواهم [illegible] آن قسم که فرض کفایتست در دیار [illegible]
باشند بر امام اعظم واجب باشد که هر سال غزو کردن بنفس خود یا لشکری فرستادن

تا جهاد معطل نگردد و کافران در دیار اسلام [illegible] طمع نکنند و این نوع
که فرض کفایه است بر بنده واجب نباشد و بر آزادی فقیر که آلت جهاد ندارد واجب
نباشد همچون بر زن و کودک و دیوانه و بیمار و در فرض عین واجب نباشد [illegible]
که جمعی بغزا روند و با کافران کفایه باشند جهاد در حق دیگران سنت باشد و شاید که
مسلمانان را باجرت بگیرند تا جهاد کنند انانکه چون بحربگاه حاضر شوند جهاد بر ایشان فرض
شود [illegible] نباید ستدن اما اهل کتاب را روا باشد [illegible]
در جهاد [illegible] کافران باید کرد که بدیار اسلام نزدیکتر باشد الا اگر ترس [illegible]
[illegible] بیشتر باشد و در [illegible] که یک مسلمان را از ده کافر [illegible]
و اگر بگشتی کبیره بودی خدا تعالی لطف و عنایة فرمود و تخفیف کرد [illegible]
هر مسلمانی دو کافر باشند روی نباید گردانید و اگر دو کافر بیش باشند [illegible]
بگردد عاصی نباشد و این حد خدای تعالی یاد کرده است که یا ایها النبی حسبک الله
ومن اتبعک من المؤمنین یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم
عشرون صابرون یغلبوا مائتین وان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین
کفروا بانهم قوم لا یفقهون الان خفف الله عنکم وعلم ان فیکم ضعفا
فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین وان یکن منکم الف یغلبوا الفین
باذن الله والله مع الصابرین [illegible] یا ایها النبی ای پیغمبر آگاه کرداننده
[illegible] جهان و آگاه کننده خلق [illegible] حسبک الله
[illegible] ومن اتبعک
[illegible] من المؤمنین از مؤمنان و باور کنان صادق
یا ایها النبی [illegible] حرض [illegible] و تحریض کن المؤمنین علی
القتال مؤمنان صادق را بر جنگ [illegible] ان یکن منکم اگر باشند از شماها
عشرون صابرون [illegible] صبر کنندگان و ثبات کنندگان [illegible]
یغلبوا مائتین [illegible] از کافران وان یکن منکم مائة

[illegible] از شماها [illegible] از صابران و ثابتان در راه خدا [illegible] غالب
گردند [illegible] بر هزار من الذین کفروا بر انانک کافران اند بانهم قوم لا یفقهون
[illegible] قومی اند که فقه و دانش ندارند این ایت حکم آن منسوخ است بدین ایه
[illegible] الان خفف الله عنکم این ساعت لطف و عنایت کرد خدای تعالی تخفیف
[illegible] کردانید از شما وعلم و دانست در علم ازلی خود ان فیکم ضعفا که در
میان شما ضعیفانند و چون ضعفا بنصب خوانند معنیش آنست که خدای تعالی دانست
که در شما ضعفی و ناتوانی هست فان یکن منکم مائة صابرة پس اگر باشد از شماها
صد کس [illegible] صبر کنندگان و ثبات نمایندگان خدا را و علم عقبی را یغلبوا مائتین
غالب گردند و ظفر یابند بر دویست از کافران وان یکن منکم الف و اگر باشند از
شماها هزار کس از صابران در راه خدا یغلبوا الفین باذن الله غالب گردند و ظفر
یابند بر دو هزار باذن و دستوری خدا و فرمان او والله مع الصابرین و خدای
تعالی بلطف و عنایت و ظفر و نصرت و رحمت با صابرانست و رسول خدا [illegible]
الفرار من الزحف دران کبایر هفت گانه یاد کرده است که یاد کردیم کبیره [illegible]
سحر و جادویی کردنست و فرمودن و معنی سحر و جادویی تغییر [illegible] گردانیدن
نقشها [illegible] عین چیزها در حب و بغض بواسطه [illegible] تعویذها
و طلسمها و خواندن دعوتها و افسونها و ساختن نیرنجها و تعویذات [illegible]
نهادن چیزها و امثال این نه بر مقتضی شرایع پیغمبران [illegible] رضای
خدا اغراض نفسانی شهوانی [illegible]
و فرمودن آن [illegible] مالی و جاهی [illegible] تا بحدی که اگر کسی [illegible]
[illegible] فلان کس را جادوی [illegible] قصاص لازم آید یا گوید [illegible] کسی
[illegible] غرامت لازم آید پس اگر این سحر و جادویی میان دو [illegible]
[illegible] ایشان الفت و محبتی [illegible]
دوستی کسی در دل کسی نهادن [illegible]
[illegible]

و اگر خود هر که در زمین و هر چه در زمین ملک و ملک او باشد و در آن صرف کند که لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ و اگر این سحر و جادو میان دو حلال بواسطهٔ آیات قرآنی و نامهای اعظم خدا کند هم حرامست از آنک آیات قرآن از آن منزلست تا در کارهای آخرتی باقی ایمانی بر کار کیرند نه در کارهای فانی دنیاوی شهوانی تا بدان حد حرامست که اگر کسی خوش آواز باشد و قواعد قرآن بخواند از بهر آنک تا دلی بر باید و چیز از دنیاوی بستاند در سحر داخلست و آنچ بستاند حرامست و اصل این کار یعنی سحر خود از تعلیم و ایهامات شیطانی کافرانست چنانک خدای میفرماید وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ الی قوله وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ **فصل** و بدانک نه هر کردنی بتغییر و بکر دانیدن شیء و دلی یا عین چیزی سحر و جادویی باشد بلک بکردانیدن دلی و عین چیزی چون بفرمان خدا باشد و موافق رضاء خدا باشد و غرض از آن تربیت ارواح را باشد حیوة جاویدانی را و تزکیت نفوس را باشد اکتساب بهشت و درجات را و اصلاح اجسام را و عمارت عالم را باشد نه سحر باشد بلک معجزه و کرامت باشد و چون غرض جاه و مالیست یا صیت و آوازه و صید خلق آن سحر و کهانت و برهان بین سحر آنست که خدای تعالی میفرماید که موسی علیه السلام چون بفرعون فرستادن و عصا پیش بینداخت و ثعبان کشت و ید بیضا نمود فرعون از ملک و مال خود بترسید و موسی گفت تو آمده که ملک من بجادوی بدست فرو کیری و ما را از خان و مان برهانی که قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ و پس ساحران را بخواند تا جواب موسی باز دهد و میخواست که بنی اسرائیل را در خود معتقد کند و در موسی نامعتقد و آن ساحران آن همه چوبها و ریسمانها بسحر و جادوی بر یک دیگر بستند و بر موسی علیه السلام کرد

آوردند موسی آنرا بنشست و ترسی در نفس کذاشت فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ و آن جادوی چنان ساخته بودند که در خیال موسی چنان آمد که آن ماران حقیقی اند و می دوند که يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ این سحر خواندند چرا از آنک نه بفرمان خدا بود و طلب جاه و مال بود که بفرعون می کفتند أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ و موسی میخواست که بنی اسرائیل را در خود معتقد کند و چون ساحران آن همه سحر و جادویی که ساخته بودند در ملا خلق بینداختند موسی علیه السلام عصا از دست ونی انداخت تا خدای تعالی وحی کرد که وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا بینداخت و آن همه سحر ایشان باطل کردانید این معجزه خواندند چرا که بفرمان خدا بود و غرض موسی از آن تزکیت نفوس و تربیت ارواح و اصلاح اجسام خلق بود پس اگر کسی مثلا بروی دریا کذر کند و پای او تر نشود و در آتش رود و نسوزد و بر هوا طیران کند و در نبیفتد و غرض او جاه و مال باشد یا صیت و آوازه آن سحر و کهانت است و نماینده ساحر و کاهن و اگر غرض او از آن نمودن نه جاه و مال است بلک غرض تزکیت نفوس و تربیت ارواح و اصلاح اجسام باشد آن کرامت است و نماینده صاحب کرامت **کبیره چهاردهم** قطع رحم است یعنی از خویشان و پیوستکان صالح پارسا هم جنس بریدن بکبر و غرور و انفه و استنکاف و عار را یا بخل و مسکی و بدخوی را کبیره است که رسول خدا صلوات الله علیه **حدیث** لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَاطِعُ الرَّحِمِ و دیکر موعود قال الله جل جلاله للرحم إِنَّمَا أَنَا الرَّحْمَٰنُ وَأَنْتِ الرَّحِمُ شَقَقْتُ لَكِ اسْمًا مِنْ اسْمِي فَمَنْ وَصَلَكِ وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَكِ بَتَتُّهُ **دیگر** خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى الْخَلْقَ فَلَمَّا فَرَغَ قَامَتِ الرَّحِمُ فَأَخَذَتْ بِحَقْوَيِ الرَّحْمَٰنِ جل جلاله فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَهَا مَهْ قَالَتْ هَٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى

أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ قَالَتْ بَلَىٰ قَالَ الله تعالى فَذَاكِ لَكِ فَاقْرَءُوا إِنْ شِئْتُمْ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ و نیز در مسانیدست که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید که زنان زمان باشد که چندان رحمت از حضرت خدا تعالی بیاید که بجمله عالمیان برسد هر یک را نصیبی و چهار طایفه نرسد و از آن هیچ نصیبی نباشد **طایفه اول** آنانک از خویشی بریده باشند که با ایشان باید پیوست یعنی چنان زندکانی کنند که موافق رضاء خدا باشد **طایفه دوم** آنانک نافرمانی پدر و مادر کنند در فرمانی که موافق رضاء خدا باشد **طایفه سوم** آنانک خمر خواره باشند **طایفه چهارم** آنانک کین کسی در دل دارند که ایشانرا دوست باید داشت یعنی مومنان و صالحان که خدای تعالی ایشانرا دوست داده و همچنین در صحیح است که ثَلَاثَةٌ تَحْتَ الْعَرْشِ الْقُرْآنُ لَهُ ظَهْرٌ وَبَطْنٌ يُحَاجُّ الْعِبَادَ وَالْأَمَانَةُ وَالرَّحِمُ تُنَادِي صِلْ مَنْ وَصَلَنِي وَاقْطَعْ مَنْ قَطَعَنِي **دیگر** مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُبْسَطَ لَهُ فِي رِزْقِهِ وَيُنْسَأَ لَهُ فِي أَثَرِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ و در معنی آیات قرآن و احادیث رسول بسیارست بعضی در عقوبت از رحم بریدن و بعضی در ثواب و از رحم پیوستن و رب العالمین جل جلاله میفرماید وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ **و دیگر** الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ بدانک صلة الرحم در جمله چهار نوع است صله با نباتات که او حیاتی داده و صله با حیوانات که هم حیاتی دارند و صله با انسانست که هم حیات تو است و صله با مومنانست که حیاتی و رای انسانی دارند این هر چهار خویش تو اند هر یک در حیاتی با ایشان پیوستن صلة الرحم خوانند از ایشان بریدن قطع رحم خوانند اما قطع رحم آنگاه از کبایر باشد که از خویشی صالح مصلح ببرد که پیوستن با ایشان واجبست یعنی چنان زندکانی کند که موافق رضاء خدا باشد چون از خویشی چنین ببرد بکبر و غرور و عار را یا بخل و

و مسکی و بدخوی را تا باری بجای ایشان مردی نکند این از کبایر باشد اما اگر از خویشی ببرد که در وی کفری یا ظلمی یا فسقی یا کبیره بیند و غرض او از بریدن آن باشد تا مکس از آن فسق و فجور توبت کند این قطع نه کبیره باشد و این وعیدها در حق او نباشد و رب العالمین جل جلاله میفرماید وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ **وَلَا يَأْتَلِ** و نباید که سوکند خورد **أُولُو الْفَضْلِ** خداوندان فضل و توانکری و جاه و حرمت **مِنْكُمْ** از شما **وَالسَّعَةِ** و خداوند فراخ دستی **أَنْ يُؤْتُوا** که بخشایش و شفقت نمایی نکنند و مال بخشی نکنند **أُولِي الْقُرْبَىٰ** خویشاوندانرا **وَالْمَسَاكِينَ** و مسکینانرا **وَالْمُهَاجِرِينَ** و مهاجران **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا **وَلْيَعْفُوا** و باید که از و درکذارند و عفو کنند **وَلْيَصْفَحُوا** و از وی درکذرانند آن جرم و باروی او نیارند **أَلَا تُحِبُّونَ** شما دوست نمی دارید و نمی خواهید **أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ** که خدا تعالی از شما درکذارد و شما را بیامرزد **وَاللَّهُ** و خدای سزای پرستش **غَفُورٌ** همه آمرز همیشه آمرز بسیار آمرزست **رَحِيمٌ** مهربان و رحمت کن و کمال بخش است بعد از توبت و اصلاح سبب نزول این آیت آن بود که آنکاه که افک عایشه رضی الله عنها بکفتند امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه خواهر زاده داشت نام او مسطح و نفقه خوار ابو بکر رضی الله عنه بود و چون منافقان آن دروغ و بهتان بکفتند مسطح بشنید و وا پس میکفت امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه سوکند خورد که نفقه او ندهد پس خدای تعالی آیت فرستاد که این مسطح خویش است و درویش و مهاجر ابو بکر رضی الله عنه نفقه او باز جای نهاد و سوکند را کفارت کرد و رب العلمین جل جلاله در حق خویشان نه هم صفت و نه هم دین و ملت میفرماید لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ **یعنی** چون این خویشان نه هم صفت و نه هم دین و ملت با شما کارزار و جنگ نکردند و شما را از خان و مان جدا نکردند نه شما نیز احسان و شفقت در یغ مدارید

ایشان باز مکیرید و خدای تعالی شما را نهی میکند که با ایشان نیکی مکنید و رسول خدا
صلوات الله علیه میفرماید حدیث اَفْضَلُ الصَّدَقَةِ عَلَى ذِي الرَّحِمِ الْكَاشِحِ یعنی
فاضلترین صدقه آنست که خویش دشمن دهند و حکمت آنست که مال دوست داشتن
طبع و نفس است و دادن آن دشخوارست و چون بدشمن دهند خصوصا که خویش
باشد دشخوارتر باشد از آن فاضلترست کَبِيرَةٌ بَازَدَهُمْ سوکند بدروغ
و آنرا در شریعت یمین غموس خوانند و معنی غمس چیزی باب فرو بردنست و این را از
غموس خوانند که خوارنده انرا باتش دوزخ فرو برد و اکر این سوکند از بهر آن خورد
تا مالی از کسی وا برد کبیره است که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث مَنْ حَلَفَ
عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ لَقِيَ اللهَ تَعَالَى وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ
مَنْ حَلَفَ هر که سوکند خورد عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ بر سوکند سخت بدروغ که نفس او او را
باکراه بران دارد لِيَقْتَطِعَ بِهَا تا وا برد بدان سوکند مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ مال مردی
مسلمان لَقِيَ اللهَ تَعَالَى بر خدای تعالی رسد انکاه رسد وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ و خدای
تعالی بروی خشمناک باشد و دیکر میفرماید حدیث ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ قِيلَ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللهِ خَابُوا وَخَسِرُوا
قَالَ الْمُسْبِلُ إِزَارَهُ وَالْمَنَّانُ وَالْفَقِيرُ الْمُخْتَالُ وَالْمُنَفِّقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلِفِ الْكَاذِبِ و
خدای تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ
لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ معنی ثَلَاثَةٌ سه طایفه اند لَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ که خدای تعالی سخن بعنایت
با ایشان نکوید يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و هیچ نظر رحمت و عنایت
با ایشان نکند وَلَا يُزَكِّيهِمْ و ایشان را پاک نکرداند از آلایشی که سبب عذابست وَلَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ و ایشان راست عذابی دردناک قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ مَنْ هُمْ صحابه کفتند
ای فرستاده خدای ایشان کدامند خَابُوا نومید از رحمت که ایشانند و
زیان کاراند در دو جهان که ایشانند قَالَ کفت رسول خدا علیه السلام الْمَنَّانُ دهنده منت نهنده

وَالْفَقِيرُ الْمُخْتَالُ و درویش و آباد نام یعنی نا داشت و اینداشت وَالْمُنَفِّقُ سِلْعَتَهُ بِالْحَلِفِ
الْكَاذِبِ و انکه تماشه و متاعی که روایی نداد سوکند بدروغ بر کار کند معنی آیت إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ
بدرستی و راستی که انکسانی که میخرند بِعَهْدِ اللهِ بعهدها و نذرها که با خدای تعالی کنند وَأَيْمَانِهِمْ و پیمانها
و سوکندها که خورند ثَمَنًا قَلِيلًا بهای اندک را جاهی یا مالی أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ ایشان آنانند که
هیچ نصیب و بهره از رحمت نیست ایشان را فِي الْآخِرَةِ در آن جهان وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ و خدای تعالی
سخن بعنایت با ایشان نکوید وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ و هیچ نظر رحمت بر ایشان نکند يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز قیامت
وَلَا يُزَكِّيهِمْ و ایشان را پاک نکرداند از آلایشی که سبب عذابست وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و ایشان راست
عذابی دردناک سخت صعب و درین معنی آیات قرآن بسیارست فَصْلٌ و بدانکه هر سوکندی
که بدروغ میخورند بر دو قسم باشد یا بر ماضی خورند یا بر مستقبل اکر بر ماضی خورده است چنانک کوید والله
که چنین بوده یا بالله که چنین کردم و نه چنان بوده باشد کبیره بوده است و موجب کفارتست و اکر
بر مستقبل سوکند خورده است چنانک کوید والله یا بالله که چنین کنم یا چنین نکنم و آن بر سه
قسمست که چیزی است که باید کرد و سوکند نکاه داشتن و اکر شرعی و معصیتی است نباید
کرد و کفارت بکردن و اکر چیزی مباحست مخیرست اکر کردن آن مصلحت بینی او تردد مکن
بکند و اکر مصلحت نبیند نکند و کفارت بکند اما هر سوکندی که بچیزها خورند چون بکعبه و نان
و نمک و جوانمردی و امثال این بزه است اما موجب کفارت نباشد و هر سوکندی که بچیزها باشد
چون خدا و صفات خدا و کلام خدا و بدروغ خورند کبیره است و موجب کفارتست اما نذرها
و عهدها که با خدای تعالی کنند و چیزها که از خدا بخود فرا کیرند همین سبیل دارد اما نذر لجاج است
که در آن التزام چیزی کرده است مثل حج یا روزه یا صدقه خود آن چیز بباید کرد و کفارت بدهد
و اکر مطلق نذر کرده است همین سبیل دارد که سوکند اکر چیزی است که بران نذر کرده است کفارت
نکند و نذر وفا کند و اکر معصیتی و شرعی است خود منعقد نکردد که رسول خدا علیه السلام میفرماید
لَا نَذْرَ فِي مَعْصِيَةِ اللهِ و قول اینست که کفارت باید کرد اما کفارت آنست که خدای عز و جل میفرماید لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ
بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ
مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ

ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
معنی لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ خدای تعالی نکیرد شما را به بیهوده و بی قصد دل فِي أَيْمَانِكُمْ
در سوکندها شما یعنی خدای تعالی شما را معاقبت و مواخذت نکند که بی قصد دل سوکندی بر زبان شما
برود وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولیکن بکیرد شما را و بر شما بکیرد بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ بدانچ بقصد دل سوکند
خورید فَكَفَّارَتُهُ پس کفارت باشد آن سوکند را إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن ده مسکین را مِنْ
أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ از میانه آن طعام که شما میدهید أَهْلِيكُمْ زن و فرزند و عیال خود را و اوسط
اغلب باشد و بروسط و میانه افتد أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا جامه دادن ده مسکین را أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا آزاد
کردن بنده فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر آنکس که نیابد یعنی درویش است فَصِيَامُ بروی است که روزه دارد
ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ سه روز ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ اینست کفارت سوکندها شما إِذَا حَلَفْتُمْ هر کاهی که سوکند خورید
وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ و نکاه دارید سوکندها شما كَذَلِكَ همچنین که می شنوید و می دانید يُبَيِّنُ اللهُ پیدا و
هویدا و روشن میکند خدای معبود و فرمان ده سزا لَكُمْ شما را آيَاتِهِ نشانها و رحمت و مهر
و بخشایش خود لَعَلَّكُمْ تا مکر شما را تَشْكُرُونَ شکر کزاری کنید نعمتها خدا را و فرمانها او بجای
آورید اما کیفیت کفارت سوکند پیش بعضی علما بر ترتیب است چنانک در قران مذکورست و پیش
بعضی ایمه بر تخییرست اما اکر این کفارت کننده از توانکرانست مخیرست بر سه چیز یا بنده
آزاد کند یا ده پاره جامه بدهد بده مسکین یا ده مسکین را طعام دهد اما اکر بنده آزاد خواهد
کرد بنده باید درست اعضا و مومن پیش شافعی یعنی اکر کافر باشد بنده که آزاد کند یا مکاتب
یا ام الولد روا نباشد و پیش ابو حنیفه روا باشد در همه کفارتها الا در کفارت قتل خطا که آن
مقیدست بمومن که و تحریر رقبة مومنة و پیش شافعی روا نیست الا بنده مومن اما
اکر جامه خواهد داد ده جامه باید از هر جنس که خواهد یا ده پیراهن یا ده سراویل یا ده
... و هر مسکینی را یکی بدادن و اکر طعام خواهد داد ده مسکین را طعام دهد هر یکی را مدی
مدی بمد رسول علیه السلام و آن رطلی است و ثلث رطلی و پیش ابو حنیفه اکر کندم است نیم
صاع بدهد و اکر نه کندم است صاعی بدهد و پیش شافعی روا نیست که زر یا نان یا عوضی دیکر
بدهد پیش ابو حنیفه رواست و پیش شافعی باید که بده مسکین دهد بیکبار و پیش

ابو حنیفه اکر بده روز بیک مسکین دهد روا است و اکر یک مسکین را ده بار ده روز دهد روا
اما اکر کفارت کننده از فقراست سه روز روزه باید داشت و پیش بعضی ایمه پیاپی باید
داشت قرائتی را که خوانده اند که فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مُتَتَابِعَاتٍ و اکر کفارت بر حنث سابق
روا است پیش شافعی الا الکفارت بروزه که اول سوکند بدروغ کند و پس روزه دارد اما بنده آزاد
کردن و جامه و طعام دادن اکر پیش از حنث است روا است و اکر بی قصد دل سوکند
خورده است کفارت لازم نه آید که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ كَبِيرَةٌ سِتَّ عَشَرَ
باکناه بسیار نومید شدنست از رحمت و مغفرت خدا بواسطه توبت و انابت و استغفار
و کفارت طلب مغفرت و نعمت خدا ناکردن و تن بر کناه و دل بر دوزخ نهادن چنانک کوید جبر
خدای تعالی مرا نخواهد آمرزید من نیز تا توانم کناه میکنم یا کوید من ناچار خود در دوزخ او کندم
یا کوید اکر مرا در بهشت نکذارد در دوزخ جای باشد یا بطنز و طیبت کوید چنانک عادت جا
هلان است بهشت نمی باید که جای زاهدان و سالوسان و فخانست مرا دوزخ خوشتر که جای معروفان
و محتشمانست این کلمه و امثال این کلمه رده است و تجدید کلمه شهادت از آن واجبست
و اکر از اعتقاد کوید خود کفر صریح است و رب العالمین جل جلاله نومیدی از رحمت بکفر فرموده
که وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللهِ إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ وَلَا تَيْأَسُوا
و نومید مشوید و طمع مبرید مِنْ رَوْحِ اللهِ از رحمت و لطف و آسایشی که خدای تعالی بندکان را
بخشد إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ بدرستی و راستی که نومید نشوند و نومید نیستند مِنْ رَوْحِ اللهِ از رحمت و لطف
خدای تعالی إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ الا قومی کافران و جز دینا و پیش رب العالمین جل جلاله لطف
و عنایت مرقوده است و بیعیب او فرستاده است و کتاب بدیشان در فرستاده است
و کناه کاران را توبت و انابت و استغفار فرموده است و نومید شدن از رحمت نهی کرده است
و بر توبت و اصلاح وعده مغفرت و کناه آمرزیدن و وعده نعمت داده است و تشکی
رحمت ملاد را امر و زاینده است چنانک میفرماید قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا
مِنْ رَحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ
بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ

قل بگوی ای رسول یا عبادی ای بندگان من الذین اسرفوا آنانی که اسراف کردند در
نافرمانی خدای تعالی وظلم وبید کردند علی انفسهم بر نفسهای خود لا تقنطوا نومید مشوید
وطمع مبرید من رحمة الله از رحمت وآمرزش خدای تعالی ان الله بدرستی وراستی خدای
سزای پرستش یغفر الذنوب جمیعا می آمرزد گناهها همه یکبارگی انه هو الغفور الرحیم
بدرستی وراستی که اوست همه آمرزنده آمرزنده ومهربان ورحمت کننده است بعد از توبت واناب
واصلاح وکفارت وانیبوا الی ربکم وتوبت کنید وواگردید وا پروردگار شما یعنی
بواسطهٔ معاملات ومجاهدات با جدود وکفارات وعلمها وکردارها فرموده [illegible]
دوست داشته که حسنات وصالحات ونور میخواهند واکنش وواپس [illegible]
بی کردها خدا که سیئات وخطیات وظلمات میخواهند تا با آثار حسنات نور [illegible] از نفس
وظلام بخیزد ومحو گردد وآثار ظلمات که ان الحسنات یذهبن السیئات و[illegible]
[illegible] او رحمه فرمانها او درهمه ناکردنیها وکردنیها بطوع وارادت واختیار از سر علم ومعرفت
والهام واعتقاد من قبل پیشتر از آن ان یأتیکم العذاب که آید بشما عذابها وعقوبتها
دو جهانی او ثم لا تنصرون وپس شما را یاری دهی وفریادرسی نباشد یعنی نه کسی بیاید
آید ونه حیلتی بکار آید واتبعوا وپی روی ومتابعت کنید احسن بهتر ونیکوتر وزیباتر
ما انزل الیکم آنچه بشما فرستاده آمده است من ربکم از پروردگار شما یعنی عمل بر قرآن هرچه
هست [illegible] کنید من قبل ان یأتیکم العذاب پیشتر از آنکه آید بشما عذابها وعقوبتها
دو جهانی او بغتة وانتم لا تشعرون ناگاه وناخبر وشما ندانید یعنی زودتر از آنکه عذاب
آن جهانی برسد توبت کنید [illegible] وعذاب آن جهانی باستقبال آید توبت کنید وجای
دیگر [illegible] ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون یعنی وخود نومیدی [illegible]
رحمت پروردگار خود [illegible] الضالان وگمراهان [illegible] وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجای دیگر
سابقوا الی مغفرة من ربکم [illegible] مسابقت [illegible] بمغفرت وآمرزش پروردگار شما یعنی مبادرت
ومسابقت خود [illegible] رحمت ومغفرت کو وامید نیست که میان ما و رحمت [illegible] آن نه
مسافتی ودوری [illegible] که [illegible] کردن پردهٔ آنست واین مسارعت ومسابقت
که در نبوده است

نه نقل اقدام وخطوات است ونه قطع مسافات بلکه ترک سیئات وخطیات است و
مواظبت بر حسنات وصالحات است وتغییر تبدیل اعمال واخلاق وصفات است پس معلوم
بود که بر گناه مداومت ومواظبت نمودن وتوبت ناکردن وطمع از رحمت بریدن
کبیره است وبی توبت وکفارت طمع وامید رحمت داشتن جهل وحماقت چنانکه
رسول خدا علیه میفرماید الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والاحمق
من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله الامانی یعنی زیرک آنست که نفس خود را مقهور
گرداند از پی روی شهوات وعملی که کند آن کند که بعد از مرگ او را بکار آید واحمق
آنست که متابعت ورایت نفس کند یعنی پی روی شهوات کند برخلاف فرمان ورضای
خدا وپس آرزوها بر خدا کند کبیرهٔ هفدهم ایمن بودنست از مکر خدای تعالی
و[illegible] او این امن وغرور بر دو قسم است قسم اول آنست که بر گناه کردن مداومت
نماید وطلب توبت واصلاح وکفارت نکند وبکرم ورحمت خدا مغرور گردد وگناه میکند
واصرار می نماید ومیگوید خدای تعالی کریم ورحیمست ونداند که چنانکه کریمی ورحیمی وغفوری
صفت اوست قهاری وشدید العقابی هم صفت اوست وباهمال وتأخیر عذاب که گناه
کاران را موعودست مغرور گردد وتکیه بر آن کند وتفکر واندیشه نکند که هر گناهی را جزائی
لازم است این جهانی یا آن جهانی یا هر دو جهانی چنانکه خدای تعالی میفرماید ولو ان اهل القری
آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذناهم
بما کانوا یکسبون افامن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتا وهم نائمون اوامن اهل
القری ان یأتیهم بأسنا ضحی وهم یلعبون افامنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم
الخاسرون ولو ان اهل القری آمنوا [illegible] وحقیقت آنست که اگر اهل [illegible] شهرها ومدینها و
خیمها وکوهها [illegible] مجمع خلق است ایمان آوردندی وباور کردندی وبر [illegible] داشتندی
سخنها وپیغامهای ما که خدائیم از زبان رسولان وپیغامبران [illegible] وتقوی [illegible] پرهیز کردندی
از ناکردنیها [illegible] بترسید کاری [illegible] خدائیم [illegible]
علیهم بر ایشان برکات من السماء والارض برکتها [illegible] از آسمان وزمین یعنی برکات

[Second scan of the same two-page spread, identical to the text above]

تمامی که قوت و غذا و سبب پرورش جان ایشانست یعنی علم و حکمت و برکات آسمانی
که غذا و قوت و سبب پرورش جسم ایشانست یعنی نباتها و ثمرات ولکن کذّبوا و
لکن ایشان آن سخنها و پیغامها باور نکردند و خود را برنگرفتند و پیغام گزاران ما را دروغ داشتند
و صاحب غرض دانستند فَأَخَذْنَاهُمْ ما که خدائیم بگرفتیم ایشانرا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آن
گناه و فعلها که کرده اند أَفَأَمِنَ ایمن اند أَهْلُ الْقُرَى اهل شهرها و دیهها یعنی گناهکاران ایشان
أَنْ يَأْتِيَهُمْ که آید بدیشان بَأْسُنَا عذابها و عقوبتها و سیاستها ما که خدائیم بَيَاتًا یعنی شب وَهُمْ
نَائِمُونَ و ایشان خفته باشند یعنی عذابی چون آورد و ایشانرا خفته گیرد أَوَأَمِنَ یا بس
ایمن اند أَهْلُ الْقُرَى گناهکاران شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ که آید بدیشان بَأْسُنَا عذابها ما که خدائیم ضُحًى
چاشتگاهی وَهُمْ يَلْعَبُونَ و ایشان بمعاملات دنیاوی و بازیچهای این جهانی مشغول باشند
أَفَأَمِنُوا ایمن شده اند [illegible] مَكْرَ اللَّهِ از مکر خدا و ساختها تعالی او إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ الا قوم
زیانکاران در دو جهان [illegible] از امن و غرور آنست که بطاعت و عبادت و خیرات
و صدقات خود مغرور گردد و اعتماد بران کند و بندارد که خود روا باشد که حق تعالی
او را بدوزخ [illegible] نترسد که رسول خدا صلوات الله علیه فرمود حدیث إن الرجل
ليعمل بعمل أهل الجنة حتى لا يبقى بينه وبين الجنة إلا ذراع أو قال إلا شبر فيسبق عليه
الكتاب فيعمل بعمل أهل النار یعنی بدرستی و راستی که مرد [illegible] و چندان عمل
[illegible] وجب [illegible]
[illegible] است دفع آن عذابی
[illegible] معروفست [illegible]
[illegible] داشت [illegible] که مثل او دل [illegible]
[illegible] وَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ
وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ [illegible] إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ
عَلَيْهِ [illegible] خوان بر ایشان ای رسول نَبَأَ الَّذِي
[illegible] علم یعنی تورات [illegible]

و از میان [illegible] بیرون رفت یعنی از [illegible] چون مار از پوست
[illegible] و نکار مار بگذارد و حقیقت آن نباشد یعنی پوست خوانایی رها کرد و حقیقت
[illegible] علم از میان آن بیرون رفت فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ و شیطان از پس او در
فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ و پس ببود از گمراهان و این معنی که خدای تعالی فرموده
[illegible] که شیطان از پس او در آمد اینجا سری محققانرا هست بدانک خدای
تعالی آدمی چنان آفریده است که روی در خدا دارد و پشت بر دنیا دارد
و راست بر بهشت دارد و چپ بر دوزخ دارد و بالا بسر او ملکست و زیر
قدم او شیطانست و این شیطان که بلعام آمد از بالا بس او نتوانست آمد که آنجا
[illegible] بود و از روی نتوانست آمد که روی او در خدا بود و اعتقاد در خدا
بسزا داشت و از راست او نتوانست آمد که بر بهشت بود و او را از طاعت
باز نتوانست داشت و از چپ که بر دوزخ بود نتوانست آمد و او را بر عمل
[illegible] داشت از پس او در آمد یعنی میل بدنیا بر او در آمد [illegible]
ما خواسته بودیمی که خدائیم لَرَفَعْنَاهُ بِهَا او را بدان علم و دانش رفعت و
بلندی داده بودی وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ ولکن [illegible]
وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و از پی هوای خود برفت فَمَثَلُهُ پس مثل او [illegible]
چنانک مثل سگ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ [illegible]
[illegible] يَلْهَثْ [illegible] یعنی [illegible] علم
[illegible] ندارد [illegible] علم و دانش [illegible]
عالمی و خداشناسی [illegible]
آن همه طاعت و عبادت [illegible]
[illegible] مثل او شیطان [illegible] كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ [illegible]
خدای تعالی غافل و ایمن نباشد و از عاقبت کار و خاتمت حال ترسان
و اندیشناک باشد و پناه بخدای تعالی می برد و اگر چه طاعت و

وعبادت بسیار دارد [illegible] خدا [illegible] و صاحب
کرامت گردد که همه کارها بعاقبت آن مرهونست
که الامور مرهونة بخواتیمها و سخن بزرگانست که النّاس
كلّهم هلكى إلّا العالمين والعالمون كلّهم هلكى إلّا العاملين و
العاملون كلّهم هلكى إلّا المخلصين والمخلصون على خطر عظيم و
[illegible] از بلعام و برصیصا و سامری و غیر ایشان و حکایات زهاد و عباد
و علماء چند که عاقبت ایشان بخسران آمد در کتابها منقول بسیارست چون
در قرآن و حدیث و حکایات نه از بهر افسانه مذکورست که [illegible]
آیت [illegible] تلک از بهر آن مذکورست که چون آن قوم از عالم [illegible]
[illegible] در میانست تا از بهر اهل عصر و زمانست تا هر عاقلی آنرا بشنود
شغل کوده و پند گیرد و هر که صالحتر و عالمتر و متقی تر از خدا ترسانتر
باشد که إنما يخشى الله من عباده العلماء و هر که در حضرت خدا گرامی تر
نشانش آن باشد که از گناه پرهیزکارتر باشد که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ
و خدای تعالی پیغمبران و مومنانرا و کافه آدمیانرا ترسید کاری از خود
میفرماید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ و چنانک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
و چنانک يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ و چنانک [illegible] فَارْهَبُونِ فَاتَّقُونِ
و رسول خدا از بهر خود فرموده است [illegible] أَتْقَاكُمْ لِلَّهِ وَأَخْشَاكُمْ
[illegible] کبیره [illegible] اصرار بر صغایر موجبست یعنی گناهها
خورد کوچک بسیار کردن که گناهی بود از گناه که یاد کردیم چون یکبار یا دو
بار احیانا دیده [illegible] از کسی واقع [illegible] صغیره باشد اما چون عادت
کند کبیره گردد چنانک مثلا دروغ یا دو [illegible] دروغ احیانا بگوید آن صغیره باشد اما چون
دروغ گفتن عادت کند کبیره گردد مرد بدان فاسق گردد و گواهی او نامقبول گردد
و غیبت کردن و شنیدن [illegible] یا دو نماز از وقت رها کردن

ضرورتی [illegible] اتفاق افتد آن صغیره باشد اما چون نماز از وقت رها کردن
عادت کند کبیره گردد و مرد بدان فاسق گردد و گواهی او نامقبول گردد و
[illegible] نماز که ترک کند خونش مباح گردد اگرچه بدین ترک کافر نباشد الا
[illegible] وجوب نماز باشد و پیش امام احمد ترک کننده نماز کافرست اگرچه
اعتقاد دارد که نماز کردن واجبست حدیث را که رسول خدا صلوات الله
علیه فرموده است بین العبد والکفر ترک الصلوة و چنانک من ترک الصلوة
فقد کفر اما دلیل اکثر اسرار بر صغایر از جمله کبایرست آنست که رب العالمین
جل جلاله میفرماید وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ
يَعْلَمُونَ [illegible] جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ معناه وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا [illegible] کسانی که چون
[illegible] بکفتاری زشت أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ باطلی و بیدادی کنند بر نفسهای خود
ذَكَرُوا اللَّهَ خدایرا یاد آورند یعنی سخنها و پیغامهای خدا یاد آرند از عذابها و عقوبتهای گناه
کاران که موعودست فَاسْتَغْفَرُوا پس آمرزش خواهند یعنی توبت کنند و از پروردگار
پروردگار روند لِذُنُوبِهِمْ گناه خود را قابل و مستحق مغفرت و رحمت گردانند
وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ و خود که آمرزد و که تواند آمرزیدن گناه إِلَّا اللَّهُ مگر
خدای معبود و فرمان ده [illegible] و اصرار نمایند [illegible] رانج کرده
یعنی دیگر و اپس نکنند [illegible] و ایشان میدانند که آن گناه و ناکرده
اولئک ایشان آنانند [illegible] که جزا و پاداش ایشانست مغفرة آمرزشی
مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان [illegible] و باغها و بهشتها که در آن کام و آرزوی
روند [illegible] میوود [illegible] از زیر درختهای آن آب روانها
روان نه آبی که سبب حیات باشد آبی که خود عین حیات باشد و آن
فرموده است که روان باشد که هر دم که بر آلد نه آن [illegible]

بماند دران بهشتها یعنی در همه بهشتها باشند و همه بهشتها وا ایشان باشند
وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و نیکست مرد کارکنان و عمل عاملان بفرمان او رسول او
خدا و جای دیگر میفرماید إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ الی آخره احتناب و پرهیز
از کبایر و مواظبت نمودن بر فرایض اعمال سبب کفارت گناه صغایر است و سبب
دخول در بهشت است و رسول خدا میفرماید رَمَضَانُ إِلَى رَمَضَانَ الی [illegible] و دلیل
برهان انک مواظبة بر فرایض اعمال سبب کفارت صغایر است انست که در صحیح است
که اعرابی بحضرت رسول خدا امد و گفت یا رسول الله أَصَبْتُ حَدًّا فَأَقِمْ فِيَّ
كِتَابَ اللهِ یعنی حد خدا بر من بران انچ در کتاب خدا است رسول خدا از
سوال کرد که چه گناه کرده راوی کتاب در گمانست که آن اعرابی چه گفت یا گفت
عَالَجْتُ قُبْلَةً مِنِ امْرَأَةٍ یا گفت لَمَسْتُهَا او غَمَزْتُهَا یا گفت نظرت الیها
رسول خدا بدان اعرابی گفت بنشین ساعتی بر آمد دیگر برخاست و گفت یا رسول الله
حد خدا بر من بران رسول خدا گفت بنشین تا سه بار یا چهار بار برخاست پس
وقت نماز در آمد و آن اعرابی با رسول خدا نماز فریضه با جماعت بگزارد چون از نماز
فارغ شد برخاست و گفت یا رسول الله حد خدا بر من بران رسول خدا فرمود
هَلْ صَلَّيْتَ مَعَنَا نماز فریضه با ما گزاردی گفت بلی پس رسول خدا فرمود
ذَاكَ كَفَّارَتُكَ او قال حَدُّكَ یعنی این نماز فریضه که با ما گزاردی کفارت تواست
بسوی رب العالمین جل جلاله است بر سیاد که وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا
مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ پس آن اعرابی برسول خدا گفت الی
یا رسول الله رسول خدا فرمود که نعم لک و لمن عمل عملک و از عبد الله عباس
رضی الله عنهما روایتست که گفت لَا صَغِيرَةَ مَعَ الْإِصْرَارِ وَلَا كَبِيرَةَ مَعَ الِاسْتِغْفَارِ
باری تعالی ما را از کردن کبایر و صغایر مصون و محروس دارا د بمنه وجوده

فَصْلٌ فِي بَيَانِ الْكَبَائِرِ وَالْآثَامِ الَّتِي ذَكَرْنَاهَا وَدَلَائِلِهَا

بدان وفقک الله للطاعات که این کبایر و هجده کانه آن گناهها است یاد کردن

آنها هیچ طاعتی و لیسا [illegible] بقاق علما [illegible] الوجه بفتوی
درست [illegible] کردیم اکنون بدانک گناه صغیره امید وار ترست بعفو خدای
تعالی از کبیره ولکن بعضی از اسباب خطر این نیز بزرگست اول انک پیوسته
کند چون کسی که پیوسته سماع او تار و مزامیر کند که هر گناهی که بر دوام رود در
تاریکی دل عظیم موثرست چون طاعتی که بر دوام رود در روشنی دل موثر باشد
دوم انک گناه خورد و حقیر دارد و بچشم حقارت بدان نگاه کند و گوید در جنب
رحمت خدا گناه من کجا باز دید آید و این قدر نداند که خشم خدا در معاصی [illegible] است
و بر کس که خود دران گناه پنهانست که او حقیر میدارد که وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ
عِنْدَ اللهِ عَظِيمٌ سوم انک خرم گردد بگناه و بدان مباهات و فخر اورد و گوید چون
کردم که فلان کس را بزدم و استهزا بدو کردم و بفریفتم و خجل کردم و هر که خدا
خود شاد گردد نشان انست که دلش سیاه شده است [illegible] انک چون تعالت
باید بدان مغرور شود و نداند که این عنایت ملک تعالی است که او را مهلت میدهد
و اندیشه نکند که این مهلت دادن خود خشم خدا است تا او بکبایر هلاک شود [illegible] انک
ستر از خود بر گیرد و گناه خود با هر کسی میگوید تا دیگران نیز در آن رغبت نمایند و
هیچ گناه بتر از ان نیست که خود معصیت کند و بر نظر دیگران می آراید ششم انک گناه
کسی و ایس گوید که عالم باشد تا بسبب او دیگران دلیر شوند و گویند اگر نه این فسق
کرد او نکردی چون عالمی که جامه ابریشمی بوشید و غیبت کند و بود نیا حریص شد
و پیش پادشاهان رود و بحیزی [illegible] رود و در خلق سفاهت کند و بیهوده گوید
و بکثرت جاه و مال فخر اورد و بر هر چه مردم گوید خود نکند هر انکس که چنین عالمی
را حکم خوانا یعنی و حفظ و قرات و صیت و ریا و حت خوانم را در حق او معتقد
کرد انرجا انک گوید فلان مردی فاضلست و استاد علمها دارد بس این صفتها
از و باز گوید تا خلق را این اعمال و صفات دارد یا پس این شخص که و ایس میگوید
این صفتها ناپسندیده خود دارد و می خواهد که بسبب انک از چنین عالمی و اگوید

[illegible] خود را معذور دارد [illegible] الکرم باعتقاد [illegible]
مکر اینک رسول خدا علیه میفرماید اعوذ بک من علم لا ينفع [illegible]
و هر که اقتدا بچنین کس کند بزه او نیز در گردن دارد و اگر نعوذ بالله بعد
سدا و مت نماید خود کبیره گردد این جمله حکم صغیره است اما حاکم کبیره انست
که هر که مرتکب بعضی از ینها گردد هر طاعت که کند مقبول حضرت [illegible] نگردد
[illegible] مرد متقی است و خدای تعالی طاعت از متقیان قبول میکند که إِنَّمَا
يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ اکنون بدانک ترک کننده این گناهها از جمله متقی
[illegible] ترک این گناه کند نه از بیم ملامت و نه جستن سلامت [illegible]
خدای تعالی طاعت و عبادت صاحب کبیره نی پذیرد صاحب کبیره [illegible]
مغفرت خدا نمی تواند بود رفت چرا که شایستگی رحمت و مغفرت [illegible]
که میفرماید إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ
أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللهِ و جای دیگر إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ [illegible]
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ و جای دیگر آن ملایکه که حاملان
عرش اند و آنانک حضور [illegible] عرش و خدا را تسبیحات [illegible]
و تعالی و تدرتی [illegible] دا اند [illegible] کار ابرا
[illegible] و رحمت می خواهد که الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ
رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا [illegible] كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً
وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ و آن آیت
دیگر که خدا میفرماید [illegible] لمن فی الارض [illegible] باتفاق علما منسوخ است
بایت فاغفر للذین تابوا و [illegible] عام را نسخ کند
[illegible] فاغفر للذین [illegible] و من فی الارض عام است و صاحب کبیره
[illegible] و اتبعوا سبیلک [illegible] معنی صریح است [illegible] انک
[illegible] مغفرت سابق است یعنی امر کاری خدا آدمیا [illegible]

[illegible] انکبا [illegible] میکردد [illegible] انک ذات [illegible] وجود کننده کبایر قابل و سزاوار
رحمت خدا نیست که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث وَاللهِ لَا يَرْحَمُ
اللهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ إِنَّمَا يَرْحَمُ اللهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ
مَنْ فِي السَّمَاءِ و اگر تفکر و اندیشه کنی در معنی این حدیث خود بدانی که کردن این
[illegible] یعنی از آنها خود همه رحمت نا کردن بر خود است یا بر خلق [illegible]
[illegible] بر خود نمیکند و نمی بخشاید کی خدای تعالی بروی رحمت کند هرگز که
[illegible] خصوصا که وعده داده است که بکم الابعد از توبت و اصلاح و اجتناب از کبایر
و خدای تعالی چنانک غافر الذنب است صادق القول است و انچ گفته است که
[illegible] و مغفرت صالحان و توبت کاران است و مفسدان و ظالمان [illegible] است
[illegible] ظالمی فاسقی که بی توبت و اصلاح امید و طمع رحمت دارد عین [illegible]
[illegible] اعتقادی خطاست و خود نزدیک کفرست مادام که با عتقاد دارد که [illegible]
قران و حدیث است که چون گناه کننده آدمی باشد و آمرزگار خدا باشد [illegible] از
[illegible] قرآن و امر و نهی آن و مراد از من [illegible] چه باشد و بدانک
مثل این گناهها کبایر بر نهاد کننده آن مثل [illegible] جراحت و
[illegible] جراحت [illegible]
الابعد از انک آن [illegible]
داوند هم لایق و قابل [illegible] نباشد [illegible] کند و حوالات
ندارد و بر دعن حرب [illegible] را منور کند [illegible]
[illegible] صاحب کبیره [illegible] رحمت خدا نیست [illegible] بایان الا
[illegible] با [illegible] توبت و مجاهدت و اصلاح [illegible]
[illegible] وی محو کند و [illegible] طاعت و عبادت [illegible]
[illegible] آن کودک رحمت بروی کند و [illegible] خدای تعالی مثل [illegible] که
بر همه عالم تافته است و منور و روشن میکند [illegible]

نور در انجا افتد که سقفی باشد و رخنه و روزنی ندارد نور آفتاب در انجا نمی افتد
نه کناه آفتاب است محل قابل نیست همچنین که رب العالمین جل جلاله کناه کاری را نمی آمرزد
نه عجز و بخل است بلکه عطاء او در کمالست اما ذات و وجود کناه کننده قابل رحمت
و مغفرت نیست و همچنین مثل رحمت خدا مثل بارانست که بر همه جایی بارد بر کوه و دریا
و صحرا اما هر انجا که زمینی قابلست سبز و تر و تازه میکردد و انجا که قابل نیست
و شوره بوم است یا سنک لاخ موثر نمی آید نه بخل بارانست محل قابل نیست همچنین ذات
کناه کار قابل رحمت نیست نه بخل و عجزیست بلکه از نقصان محل است و رب العالمین
جل جلاله فرموده است در حق جماعتی که شایستکی و قابل رحمت ندارند که لم یکن الله
لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا فصل و بدانکه جماعتی از علما و زهاد و عباد
صحابه چون عبد الله عباس و ابو ذر و ابو درداء از علما تابعین رضی الله عنهم [illegible]
ایشان چنان بوده اند که صاحب کبیره چون بی توبت و اصلاح ازین جهان مفارقت کند
جاوید در دوزخ ماند و این آیت دلیل ایشانست که ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه
جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و چندین حدیث دیکر بدلیل آورده اند که رسول
خدا فرموده است حدیث من وجاء بطنه بحدیدة جاء یوم القیمة وحدیدته فی
یده یجاء بها بطنه خالدا مخلدا فی نار جهنم و خبرانک من تردی بجبل فقتل نفسه
فهو فی نار جهنم یتردی فیه خالدا مخلدا فیها ابدا و چند حدیث دیکر دلیل ایشانست
نکفتیم تا دراز نکردد اما اکثر علما امت رسول از صحابه و تابعین و اهل سنت
برانند که صاحب کبیره جاوید در دوزخ نماند و این آیت خاص است بقیس صبابه که
مرتد شد و مؤمنی بقتل آورد [illegible] بسبب ارتداد است نه بسبب قتل و بدانکه
هر کسی که ایمان و اعتقادی صادق دارد از سر علم و [illegible] معرفت و از دنیا مفارقت
کند اکر صاحب کبیره باشد در دوزخ بود لکن جاوید در دوزخ نماند و بعاقبت خلاص
[illegible] یابد که اکر نه چنین باشد فرقی نباشد میان کفر و اسلام که کافر جاوید در دوزخ
و مؤمن که کناه کبیره دارد و ایمان و اعتقاد دارد با الهیت خدا و رسالت مصطفی

و جاوید در دوزخ [illegible] که رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است اخرجوا من النار
من کان [illegible] فمن وجدتم فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاخرجوه
یعنی هر کس که در دل او مثقال حبه از ایمان صادق باشد اکر چه صاحب کبیره باشد
و بی توبت ازین عالم برود در دوزخ رود اما بعاقبت بواسطه ایمان و آثار اعمال
صالح و شفاعت رسول از دوزخ خلاص یابد و بدانکه اکر صاحب کبیره توبت کند و متقی
کردد و اصلاح کار و حال بکند هم درین عالم لایق و سزاوار رحمت و مغفرت کردد
و طاعات صالح که کند مقبول و پذیرفته حضرت خدا کردد و سبب نجات از دوزخ
و خلاص از درکات و طبقات دوزخ کردد و سبب دخول در بهشت و رفعت درجات
کردد و بدانکه این کبایر که یاد کردیم آن کناهها است که اکر کسی [illegible]
از عبادات و اعمال صالح کند و پس نعوذ بالله درین کناهها بعضی افتد و بی توبت
و اصلاح از عالم برود در دوزخ رود و آن همه طاعت و عبادت که کرده باشد در
حق رفع کردن آن عذاب که جزای آن کناه است باطل باشد و [illegible] کناه سوختن
نکردد او را خلاص و نجات نباشد و این معنی رب العالمین جل جلاله میفرماید که
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم [illegible]
یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی یعنی ای مؤمنان
باطل مکنید زکوة و صدقه خود [illegible]
که منت و اذی نه کبیره است و مبطل ثواب زکوت اکر چنین و نیز مبطل ثواب نماز
و روزه باشد [illegible] و نظیر این آیت که میفرماید ایود احدکم ان تکون
له جنة من نخیل و اعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات و اصابه
الکبر و له ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین الله
لکم الآیات لعلکم تتفکرون و در تفاسیر آورده اند علماء اهل تفسیر چون ابن [illegible]
مسعود و غیرهم که در عهد خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روزی جمعی از صحابه بر
[illegible] ندو با ایشان [illegible] میکرد در تفسیر آیات قرآن و احادیث رسول [illegible]

خلفاء آن زمان را قاعده چنان بودی که چون تحقیق کردندی چون [illegible] بزرکی غایب بودی
حاضر شدندی و بحث علمی کردندی پس که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه [illegible] بحث
کرده بوده سوال کرد که هیچ یک از شما داند که معنی این آیت چیست و در حق کیست
و این مثل را که زده اند کفتند خدا داناتر است امیر المؤمنین عمر بد ایشان کفت
که من نمی دانم که خدا داناتر است سوال از شما میکنم اکر دانید بکویید و اکر ندانید
بکویید ندانیم تا من بکویم قولوا نعلم او لا نعلم پس که امیر المؤمنین چنین کفت
عبد الله عباس رضی الله عنهما دران حلقه حاضر بود و سال او از دیکران کمتر بود
کفت یا امیر المؤمنین نتوان کفت مطلقا که ما میدانیم که خدای تعالی از آن بهتر و
بالاتر داند و هم نتوان کفت که ندانیم که مرا از معنی این آیت چیزی در دل می آید
امیر کفت بکو چرا نمی کویی کفت پیران و بزرکان حاضر اند عمر کفت لم تحقر نفسک
قول عمر یعنی چرا خود را حقیر و کوچک میداری برخیز و پیش من آی فقام
و اجلسه یعنی عبد الله برخاست و عمر او را پیش خود بنشاند و کفت [illegible] و قال
یا ابن اخی و لا تحقر نفسک یعنی بکو ای برادر زاده من و خود را حقیر و کوچک
مدار یعنی بزرکی نه از سال بسیار دارد دانست که حال [illegible] کوار دارد [illegible]
عبد الله کفت هذا مثل ضرب لرجل غنی عمل بطاعة الله ثم عمل بالمعاصی یعنی
این مثل مردی است که طاعت و عبادت بسیار کرده باشد و پس در معاصی افتد
و بی توبت ازین عالم برود ثواب آن طاعت و عبادت [illegible] حق آن عذاب که جزای
آن کناه است باطل باشد و چنانک کرده باد [illegible] باغ [illegible] کناه کبیره
که بعد از عمل و طاعت کند ثواب آن عمل بسوزاند پس امیر المؤمنین رضی الله عنه
چون این سخن از عبد الله بشنید [illegible] یاد کرد و کفت [illegible] خدای که [illegible] جان
عزیست که مرا از معنی این آیت همین در دل آمد این که عبد الله عباس کفت امیر
المؤمنین رضی الله عنه تصدیق کرده است چون موافق حدیث رسولست که میفرماید حدیث
ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی لا یبقی بینه و بین الجنة الا ذراع

[illegible] فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخل النار
رسول خدا صلوات الله علیه درین حدیث فرموده است که کافر شود یا مرتد
و منافق شود و بدوزخ رود کفت عملی از عمل دوزخیان بکند و بدان عمل در دوزخ
رود و برهان بدین سخن آنست که در صحاح است و متفق علی صحته است که رسول
خدا صلوات الله علیه غلامی داشت که نام او مدعم بود و پادشاهی او را بتحفه
برسول خدا فرستاده بود و مسلمان شده بود و نماز و روزه و طاعت و عبادت
بسیار کرده بود و از بس که عاقل بود رسول خدا علیه او را محرم خاص خود
ساخته بود و با رسول خدا غزای خیبر بود و ایستاده بود و پالان شتر از
شتر فرو می کرفت فاصابه سهم غرب او قال سهم عائر یعنی تیری بر وی افتاد
از قلعه خیبر که انداخته آن پیدا نبود و بعد از چند روز او از دنیا مفارقت کرد و یاران
رسول خدا چنان قاعده داشتند که چون مؤمنی در غزایی بقتل آمدی خرم شدندی
و یکدیکرا تهنیت دادندی که ایشانرا معلوم و یقین بود که ارواح شهدا در حواصل
طیور روحانی در زیر عرش رحمانی در قنادیل نورانی بود [illegible] پس ایشان از
هر این حال یکدیکرا تهنیت دادندی چون مدعم از دنیا مفارقت کرد کفتند هنیئا
له الجنة استشهد مدعم یعنی نوش باد بهشت مدعم را شهادت یافت و شهید شد
رسول خدا صلوات الله علیه بشنید و کفت [illegible] و الشهادة یعنی او از [illegible]
و شهادت [illegible] فی النار فی عباءة [illegible] یعنی [illegible] او را آتش دیدم
بکلیمی که از غنیمت دزدیده بود و بروایتی دیکر کفت ان العباءة لتلتهب علیه نارا
یعنی آن کلیم را دیدم که بر او همه آتش شده بود و بروایتی سوخت و بروایتی دیکر کفت
ان الشملة التی اخذها من المغانم لم یصبها المقاسم لتشتعل علیه نارا یعنی
چنان شمله را دیدم که از غنیمت برکرفته بود که هنوز قسمت نکرده بودند که شعله
آتش شده بود و بر وی می سوخت یاران رسول چون این سخن بشنیدند [illegible]
و یکی از صحابه [illegible] خود رفت و دو [illegible] نعلین بیاورد [illegible] و کفت

خلفاء آن زمان را قاعده چنان بودی که چون تحقیقی کردندی چون که بزرگی عالم بودی
حاضر شدندی و بحث علمی کردندی پس که امیر المومنین عمر رضی الله عنه از جمیع صحابه
کرده بود سوال کرد که هیچ یک از شما هادا اند که معنی این آیت چیست و در حق کیست
و این مثال را که زده اند گفتند خدا دانا ترست امیر المومنین عمر بدیشان گفت
که من می دانم که خدا دانا ترست سوال از شما میکنم اگر دانید بگویید و اگر ندانید
بگویید ندانیم تا من بگویم قولوا نعلم او لا نعلم پس که امیر المومنین چنین گفت
عبد الله عباس رضی الله عنهما دران حلقه حاضر بود و سال او از دیگران کمتر بود
گفت یا امیر المومنین نتوان گفت مطلقا که ما میدانیم که خدای تعالی ازان برتر و
بالاتر اند و هم نتوان گفت که ندانیم که مرا از معنی این آیت چیزی در دل می آید
امیر گفت بگو چرا نمی گویی گفت پیران و بزرگان حاضر اند عمر گفت لم تحقر نفسک
تحول عفنا یعنی چرا خود را حقیر و کوچک میداری برخیز و پیش من آی فقام
و اجلسه یعنی عبد الله برخاست و عمر او را پیش خود بنشاند و گفت ... و قال
یا ابن اخی ولا تحقر نفسک یعنی بگو ای برادر زاده من و خود را حقیر و کوچک
مدار چنین بزرگی نداشت که سال بسیار دارد دانست که حال بزرگوار دارد پس
عبد الله گفت هذا مثل ضرب لرجل غنی عمل بطاعة الله ثم عمل بالمعاصی یعنی
این مثل مردی است که طاعت و عبادت بسیار کرده باشد و پس در معاصی افتد
و بی توبت ازین عالم برود ثواب آن طاعت و عبادت در حق آن عذاب که جزای
آن گناهست باطل باشد و چنانک کرده باد و خدا عقبه آتش باغ را بسوزاند گناه کبیره
که بعد از عمل و طاعت کند ثواب آن عمل بسوزاند پس امیر المومنین رضی الله عنه
چون این سخن از عبد الله بشنید بسی خوش یاد کرد و گفت بدان خدایی که دارنده جان
عزیزست که مرا از معنی این آیت همین در دل آمد این که عبد الله عباس گفت امیر
المومنین رضی الله عنه تصدیق کرده است خود موافق حدیث رسول است که میفرماید حدیث
ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة حتی لا یبقی بینه و بین الجنة الا ذراع

... الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخل بها النار
رسول خدا صلوات الله علیه درین حدیث نفرموده است که کافر شود یا مرتد
یا منافق شود و بدوزخ رود گفت عملی از عمل دوزخیان بکند و بدان عمل در دوزخ
رود و برهان بدین سخن آنست که در صحاح است و متفق علی صحته است که رسول
خدا صلوات الله علیه غلامی داشت که نام او مدعم بود و پادشاهی او را بتحفه
برسول خدا فرستاده بود و مسلمان شده بود و نماز و روزه و طاعت و عبادت
بسیار کرده بود و از بس که عاقل بود رسول خدا علیه او را محرم خاص خود
ساخته بود و با رسول خدا غزای خیبر بود و ایستاده بود و پالان شتر او
فرو می گرفت فاصابه سهم غرب او قال سهم عائر یعنی تیری برو آمد از
... خیبر که انداخته آن پیدا نبود و بعد از چند روز از دنیا مفارقت کرد و یاران
رسول خدا ... داشتند که چون مومنی در غزای بقتل آمدی و خرم شدندی
و یکدیگر را تهنیت دادندی که ایشان را معلوم و یقین بود که ارواح شهدا در حواصل
طیر روحانی در زیر عرش رحمانی در قنادیل نورانی ... اند پس ایشان از
بهر این حال یکدیگر را تهنیت دادندی چون مدعم از دنیا مفارقت کرد صحابه گفتند هنیئا
له الجنة استشهد مدعم یعنی نوش باد بهشت مدعم را شهادت یافت و شهید شد
رسول خدا صلوات الله ... بشنید و گفت کلا والشهادة یعنی او را نه شهید
و شهادت ... فی النار ... من اوراق آتش دیدم
بگلیمی که از غنیمت دزدیده بود و بروایتی دیگر گفت ان العباءة لتلتهب علیه نارا
یعنی آن گلیم را دیدم که زبانهای آتش شده بود و بروی همی سوخت و بروایتی دیگر گفت
ان الشملة التی اخذها من المغانم لم تصبها المقاسم لتشتعل علیه نارا یعنی
چنان آن شمله را دیدم که از غنیمت برگرفته بود که ... هنوز قسمت نرسیده بود که شعلها
آتش شده بود و بروی همی سوخت یاران رسول چون این سخن بشنیدند ... شدند
و یکی از صحابه ... از حشتگاه خود رفت و دو دوال نعلین با یک دوال ... بیاورد و گفت

یا رسول الله من ... برگرفته بودم و بار آوردم رسول خدا آن را بپسندید و گفت یک گوشه
را باز آوردی و اگرنه شراک من نار او قال شراکان من نار یعنی دوالی ...
شدی برای تو یا گفت دو دوالی آتشین شدی این جمله برهان آنست که چون کسی
که مدعم از غنیمت دزدیده بود و توبت ناکرده و مظلمه باز نداده از دنیا مفارقت کرد
آن همه طاعت و عبادت دافع عذاب نگشت و نیز در صحاح است و رسول خدا صلوات الله
میفرماید حدیث دب فیکم داء الامم من قبلکم الحسد والبغضاء هی الحالقة
هی الحالقة هی الحالقة لا اقول تحلق الشعر بلی اقول تحلق الدین یعنی ...
نرم و پنهان در شمای رود درد امتان پیش از شما حسد و بغضا یعنی دشمنی
و کین با یکدیگر داشتن پس گفت آن تراشنده است آن تراشنده است نمی گویم موی
از سر بتراشد بلی میگویم که دین از دل بتراشد و معلوم است که حسد و بغضا در خلق
بد است و دین از دل می تراشد پس جایی که خلق بد دین از دل بتراشد اگر چه ...
ثواب طاعت و عبادت باطل گردد عجب نباشد و نظیر این آنست که در هفت صحاح است
که رسول خدا صلوات الله علیه بر دو گور بگذشت و بایستاد گفت انهما لیعذبان
یعنی این هر دو در عذاب اند و پس گفت وما یعذبان فی کبیرة یعنی و نه بسبب
گناه کبیره در عذاب اند یکی از ایشان سخن چینی کرده است و یکی از بول پرهیز نکرده است
پس رسول خدا صلوات الله چوب خرما پاره بخواست و بدو نیمه بشکافت و یک نیمه بدین
گور فرو برد و یک نیمه بدان گور و گفت تا این ... و خشک نباشد عذاب ایشان
سبکتر باشد و در سنت که چون گور نو نهاده باشد صحابه بوده باشند و چون گفت
نه بکبیره در عذاب اند طاعت و عبادت بسیار کرده باشند پس جایی که بدو صغیره
که دو صحابه کرده بودند و دعا رسول در حق ایشان و آن همه طاعت و عبادت علاج
جملگی بخواست پس معلوم شد که طاعت و عبادت که بعد از آن گناه کنند و بی
توبت و اصلاح ازین عالم مفارقت کند آن طاعت و عبادت دافع عذاب آن
عاصی نگردد و تا بدان گناه سوخته نگردد او را از دوزخ خلاص و نجات نباشد

این جمله برهان و بیان آنست که اگر کسی سالها و ماهها و روزها و عمرها نماز و روزه و طاعت
و عبادت کند و بعد ازان نعوذ بالله در کبایر افتد و توبت ناکرده ازین عالم مفارقت کند
آن همه ثواب طاعت و عبادت در حق او و دفع کردن آن عذاب که جزای آن گناهست
باطل باشد تا انگاه که بران کبیره معذب گردد و آثار گناه کرده ازوی برخیزد و محو گردد
و اینک گفتیم ثواب طاعت و عبادت باطل و سوخته گردد برین سخن نه آن خواستیم
که عین عمل باطلست بل که ثواب آن می افتد که دافع عذاب نگردد و بعد از عذاب با ثار
عمل از دوزخ نجات یابد و رسول خدا صلوات الله چنین خبر داد اعرفهم باثار السجود
و دیگر گفت تحترقون فی النار الا دارات وجوههم او قال الا اثر السجود او قال
الا صورهم و ازینجا معلوم می شود که کبیره محبط عین عمل نیست بلک محبط ثواب عملست
بدان معنی که گفتیم نه بدان معنی که ثواب عمل بکلی نیست گردانند و مردم بی طاعت و مفلس
باشد و اگر کسی نه چنین از ما فهم کرده است و نوشته است از نقصان فهم وی بوده است
نه از نقصان گفت ما فصل بدانک این کبایر محبطه که ما یاد کردیم آن کنا
ر کسی است که بعضی ازان و بی توبت و کفارت و مظلمه باز ناداده ازین عالم مفارقت
کند قابل و سزاوار شفاعت رسول نیست و از محل قبول شفاعت می افتد و رسول خدا
صلوات الله علیه خبر داده است که من در روز قیامت شفاعت خواه او نباشم و حدیث در صحیح
و ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت میکند که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث
الا لا الفین احدکم یوم القیمة وعلی رقبته بعیر لها رغاء فیقول یا محمد اغثنی
اغثنی فاقول لا املک لک من الله شیئا قد بلغتک یعنی ... نباید البته نباید که
من بر یکی از شما در روز قیامت ... او با شتر ... و بانگ میکند و از من فریاد
میکند و میگوید یا محمد بفریادم رس بفریادم رس پس من گویم من از بهر تو در حضرت خدا
هیچ نتوانم گفت و هیچ نتوانم کرد من در دنیا بزبان خود و پیغام گزاران بتو رسانیدم
که شتر مدزد فرمان نبردی و دزدیدی چون تو در حق خود فرمان من نبردی آن
روز خدای تعالی در حق تو شفاعت من قبول نکند امروز حدیث الا لا الفین احدکم

يوم القيمة وعلى رقبته [illegible] فيقول يا محمد اغثني اغثني فاقول لا
املك لك من الله شيئا قد بلغتك يعني بدانيد شايد البته شايد كه من يكي از
شماها رسم روز قيامت وبر كردن او باشد كاوي و بانك ميكند و آن مرد فرياد ميكند
وميكويد يا محمد بفريادم رس بفريادم رس پس من كويم من از بهر تو در حضرت
خداي هيچ نتوانم كرد ونتوانم كفت [illegible] دنيا بزبان خود وپيغام كه از ان خود بتو
رسانيدم كه كاو مزد و فرمان [illegible] دزديدي حديث الا لا الفين احدكم
يوم القيمة وعلى رقبته شاة [illegible] لها ثغاء فيقول يا محمد اغثني
اغثني فاقول لا املك من الله شيئا قد بلغتك يعني بدانيد شايد البته شايد كه من
يكي از شماها رسم روز قيامت وبر كردن او باشد كوسفندي و بانك ميكند و آن
مرد فرياد ميكند وميكويد يا محمد بفريادم رس بفريادم رس پس من ميكويم من از بهر تو در
حضرت خداي هيچ نتوانم كفت وهيچ نتوانم كردن در دنيا بزبان خود وپيغام [illegible]
بتو رسانيدم كه كوسفند مزد فرمان نبردي ودزديدي حديث الا لا الفين احدكم
يوم القيمة وعلى رقبته فرس له حمحمة فيقول يا محمد اغثني اغثني فاقول لا املك
لك من الله شيئا قد بلغتك يعني بدانيد شايد البته كه من يكي از شماها رسم روز قيامت
وبر كردن او باشد اسپي وشيهه ميزند و بانك ميكند و آن مرد فرياد ميكند وميكويد
يا محمد بفريادم رس بفريادم رس پس من [illegible] حضرت خداي هيچ نتوانم كفت
وهيچ نتوانم كردن در دنيا بزبان خود وپيغام [illegible] كه اسپ دزد
فرمان نبردي ودزديدي حديث لا الفين احدكم يوم القيمة وعلى رقبته
نفس لها صياح وعلى فوق راسه رقاع تخفق فيقول يا محمد اغثني اغثني فاقول
لا املك لك شيئا قد بلغتك يعني بدانيد شايد البته شايد كه من يكي از شماها رسم روز قيامت
وبر كردن او باشد [illegible] وبر كردن او باشد جامه [illegible]
[illegible] او باشد [illegible] و آن مرد فرياد
ميكند وميكويد يا محمد بفريادم رس بفريادم رس پس من كويم من از بهر تو در حضرت

خداي هيچ نتوانم كفت وهيچ نتوانم كردن در دنيا بزبان خود وپيغام كه از ان خود بتو رسا
غلام وبرده مزد و [illegible] فرمان نبردي و [illegible]
تو در حق خود فرمان من نبردي آن روز خداي تعالي در حق تو شفاعت من قبول نكند
انكه پس اين آيت بخواند كه يعني نه من ميكويم خداي ميفرمايد وما كان لنبي ان
يغل ومن يغلل يأت بما غل يوم القيمة ثم توفى كل نفس ما كسبت وهم
لا يظلمون معناه وما كان لنبي [illegible] روا نباشد هيچ
پيغمبر را ان يغل كه دزدي وخيانت [illegible] دزدي وخيانت بود كسي
ومن يغلل وهر آنكس كه دزدي وخيانت كند يا فرمايد يأت بما غل آنچه
دزدي وخيانت واديد آرد يوم القيمة روز قيامت ثم توفى وپس تمام
[illegible] وتمام رسانيده اند جزا وپاداش كل نفس هر نفسي را ما كسبت
[illegible] كرده باشد ودر عمل آورده باشد در اين جهان از نيك وبد وهم لا يظلمون
وايشان را ستم كرده نشوند مظلوم نباشند و ما [illegible] ايشان
ظالم نباشيم فصل [illegible] بدانك [illegible] كاهكه بياد كرد [illegible]
كردن [illegible] ودور شدن سبب قبول آمدن طاعت وعبادت است از حضرت
وسبب كفارت صغائر است وسبب رستكاري از عذاب است و آن عالمي است
وسبب وحول در [illegible] فرايض لتقصيرها [illegible]
يعني [illegible] و دور شدن از كناهها طاعت وعبادت است [illegible]
نماز [illegible] قبول [illegible] باشد وكفارت كناهها صغاير كردد و
از عذاب نجات باشد [illegible] ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه
نكفر عنكم سيئاتكم [illegible] ورسول صلى الله عليه
وسلم ميفرمايد حديث رمضان الى رمضان والجمعة الى الجمعة والصلوة الى الصلوة
كفارات لما بينهن ما اجتنبت الكبائر [illegible] معني اين وصيت
[illegible] چون از كناهها كباير پرهيز ند و دور شوند از [illegible] فرض وروزها
سبب اعزاز

وكفارت كناهها صغاير كردد بس جاي كه نماز وروزه فرض سبب آمرزش وكفارت
كناهها صغاير ميكردد الا بعد از اجتناب از كباير نمازهاء نافله وصدقات وختم قرآن
وصلوات ودعوات خواندن واستغفار كردن چكونه كفارت كناهها كباير كردد هر كز كه
نكردد ونتواند كشت خصوصا وا كردن كباير ودليل انك فرايض عبادات فاضلترين
اعمال الخير وعبادات است آنست كه رسول خدا صلوات الله عليه ميفرمايد حديث قال الله
تعالى ما تقرب الي عبدي المؤمن بمثل اداء ما افترضته عليه هيچ نزديكي نجست
ونجويد ونزديك نكشت بنده مومن هيچ عملي وعبادتي مانند آنچه بروي
فرض كردانيده ام فصل بدانك اين حديثها كه در ثواب الاعمال وفضايل الاعمال
آورده اند و در زبان قاصان و واعظان رسمي افتاده است وازسر منبرها با عوام
ميكويند كه هر آنكس كه فلان سوره قرآن بخواند او كفارت چندين كناه كردد وهر كه فلان
دعا بخواند كفارت چندين كناه كردد وهر كه فلان روز چندين بار صلوات برپيغمبر فرستد
كناه اذين توان او نتوند و امثال اينها وعوام بيچاره چون اينها بشنود مغرور كردند
وبر كناه دلير شوند [illegible] پس ما نيز كناه ميكنيم واين عبادتها كه
واعظان ميكويند ميكنيم تا كفارت كناهها كردد وهم چنان باشد كه خود نكرديم و
اين مسكينان نمي دانند كه اين حديثها [illegible] است وانرا راست است
واداز ان كناهها صغاير است زيراكه كناهها كباير خود بيدا است كه كفارت هر يكي
حيثيت واصلاح هر يكي جه مي بايد كرد كه در كرد ابدف و عفو كردن از كناهها درين
عالم الا آنك كفارت فرموده [illegible] حاصل نكردد چنانك يكي يكي و آنرا ايستند
چنانك مثلا كسي را كفارت سوكند بدريغ مي بايد كرد بكفارت آن هزار ركعت نماز كند
يا هزار دينار بصدقه كند يا هزار ختم قرآن بكند اين همه كفارت آن نكردد الا آن كفارت
بجاي آورد كه خداي تعالي در قرآن فرموده است وهر عامي كه امثال اين غرورها در
طبع افتاده باشد كي از كناه وا ايستد وتوبت كند هر كز كه نكند وهلاك ابد كردد
وسبب هلاك كشتن او سخن واعظان صاحب غرض است آخر نه سلف صالح كفته اند

جواب داد

كه الاولى لاولي الفتوى والوعاظ ان يسلكوا سبيل التغليظ والتشديد يعني واعظان
ومفتيان را اوليتر آنست كه براه تغليظ وتشديد سپرند ودليل برين سخن آنست كه
يكي از سفيان ثوري رحمه الله برسيد كه قاتل را توبت قبولست يا نه جواب داد كه كان
اهل العلم اذا سئلوا عن هذا قالوا لا توبة له واذا ابتلى الرجل به قالوا له تب
يعني چون اين مسئله ازوي برسيدند سفين چنين جواب داد كه آنانك اهل علم
بودند يعني صحابه وتابعين چون اين مسئله وامثال اين از ايشان برسيدندي چنين
جواب دادند كه قاتل را توبت قبول نيست اما چون كسي قتل مي كرد وبدان مبتلا
مي شد بروي ميكفتند توبت كن كه ديكر قتل نكني واين دليل است كه ايشان با عوام
تغليظ وتشديد سپردند نه راه مساهلت ومسامحت ومحكيست از عبد الله عباس رضي الله عنهما
روايتست كه روزي شخصي ازوي برسيد كه هل للقاتل توبة قال لا ثم جاء شخص
آخر وقال هل للقاتل توبة قال نعم فقيل له في ذلك فقال السائل الاول
لم يكن قد قتل واراد ان يقتل واحدا قلت لا واما السائل الثاني كان
قد قتل قلت نعم يعني يكي پيش عبد الله عباس آمد وازوي برسيد كه قاتل را توبت
قبولست عبد الله كفت نه پس شخصي ديكر در آمد وهمين سوال كرد عبد الله كفت بلي
توبه او قبولست جماعتي حاضران كفتند چونست كه بسائل اول كفتي قبول نيست
وبان دوم كفتي قبولست عبد الله كفت سائل اول قتل نكرده بود وخواست كه
قتل كند ازين جهت كفتم تا منزجر كردد ونكند اما آن دوم قتل كرده بود وپشيمان
كشته بود ازين سبب كفتم تا توبت كند ولخذا باز كردد واز رحمت ومغفرت نوميد
نشود ازين جمله دو چيز معلوم شد يكي آنكه ايشان با عوام سبيل تغليظ وتشديد
مي سپردند تا خلق از معاصي وا ايستند ومنزجر كردند دوم مصالح نكاه ميداشتند
چنانك سائل اول را مصلحت آن بود كه بوي كفتند توبت قاتل قبول نيست وسائل دوم
را مصلحت آن بود كه بوي كفتند قبولست پس ما را بر ايشان اقتدا بايد كرد وسبيل
تغليظ وتشديد سپردن تا خلق از معاصي باز ايستند وتوبت كنند ولخذا باز كردند

وبطاعت در آیند اما آنچ گفتیم این حدیثها و اخطار [illegible] روایت میکنند در ثواب الاعمال و
فضائل الاعمال اکثر دروغ است عجب [illegible] که این نه ما میگوییم بلکه محققان از بزرگان اصحاب
حدیث که استاد این کار و ائمهٔ اعصار بودند امام شافعی و امام احمد و سفیان و مالک
و یحیی معین و دارقطنی و حاکم ابو عبد الله و محمد اسماعیل البخاری قدس الله ارواحهم
اکثر این احادیث باز داده اند و قبول نکرده اند و در موضوعات آورده اند [illegible]
این حدیثها درست نیست چون ثواب قرائت قرآن و روزهٔ عرفه و نماز چاشت و امثال
این نه این معنی دارد که واعظان میگویند که کفارت جمله گناهها است بلکه کفارت
گناهها صغایر گردد و صاحب کبیره باید که این غرور بخود راه ندهد و این حیلها
نشنود و اگر نه هلاک [illegible] شود فصل اکنون بدانک اگر کسی را ارادت باشد که
چند نوافل بکند در شب یا در روز و همچنین خواهد که نماز تراویح کند یا نماز [illegible] یا نماز
رغایب یا این نمازها در سه ماهه رجب و شعبان و رمضان که واعظان الخلق [illegible]
و همچنین کسی را ارادت باشد که روزهٔ چند نافله بدارد چون روزهٔ سه ماه و ده روز
و چهار ماه و ده روز یا روزهٔ روز دوشنبه و پنج شنبه و ایام البیض و ده روز از اول
ذو الحجه و اول محرم و امثال اینها حال [illegible] از دو بیرون نیست یا در گردن او نمازی
چند فریضه یا روزهٔ چند فریضه هست [illegible] قضا [illegible] درست وی فوایتی
چند هست اولیتر آنست که بیشتر فوایت قضا کند [illegible] فرض است که اول
فرض گذشته از گردن بیرون کند [illegible] قضا کند و بمیرد عاصی مرده
و اگر سنتها نکند و بمیرد نه عاصی مرده باشد و در شریعت مسئله هست اگر کسی [illegible]
چند در گردن دارد یا قرضی چند یا مظلمه چند و مال دارد و تواند که بگذارد و
نگذارد و آنگاه برود و مال بصدقه دهد و بعمارت مسجدها و سقایها و [illegible]
و ابداها میکند اگرچه او را درین ثوابها باشد اما عاصی باشد زیرا که مامور است
زکوة دادن و قرضها گزاردن و مظلمه باز دادن و بدینها که میکند مامور نیست
همچنین مسئله نماز و روزه میدان و اگرچه آنک هیچ فرضی در گردن وی نیست بلکه همه نماز

فریضه و روزه ماه فریضه بشرایط و فرایض گذارده باشد و این خود نادر باشد اینکس را مسلم
باشد که بنوافل مشغول گردد و این دولتی عظیم باشد او را [illegible] اولیتر آنست که این
نافلها بنیت فرض گذشته میکنند که ممکن باشد که در آن فریضها که گذارده است
خللی بوده باشد و بدان سبب در محل قبول نیفتاده باشد دیگر آنک چون نیت
فرض قضا کند ثواب نوافل حاصل باشد فصل بدانک در حضرت خدای تعالی هیچ
طاعتی و عبادتی دوست داشته تر از توبت کردن از گناهها و پاکیزه کردن نفس
از خویها بد نیست که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث والله لله
افرح بتوبة عبد المؤمن من رجل اضل بعيره في دوية مهلكة له عليه زاده
ومتاعه فيطلب ما شاء الله ان يطلبه فلا يجده فيرجع الى مكانه الذي كان
فيه لينام فيضع يده عليها راسه ليموت فيفتح عينيه فاذا راحلته عليها
زاده ومتاعه والله لله افرح بتوبة عبده المؤمن من هذا براحلته معنا
رسول خدا صلوات الله علیه مثلی زده است و بدان سوگند یاد کرده است که خدای
که خدای تعالی راضی تر باشد و بهتر بپسندد و بلفظ فرح فرموده است و فرح که [illegible]
وا خدای تعالی باشد اطلاق کنند مراد از آن رضا باشد یعنی خدای تعالی راضی
تر باشد بتوبهٔ بندهٔ مومن از مردی که شتری در بیابانی هلاک گشته گم کند و بدان
شتر باشد توشهٔ این مرد از آب و زاد و قماش و آنچ او را از آن ناگزیر باشد و این مرد [illegible]
خدا باشد طلب آن شتر بکند و نیابد و چون نومید گردد و باز گردد و بجای خود رود و بخسبد
و دست بنهد و سر بر آن نهد و منتظر مرگ باشد پس ناگاه چشم باز کند و شتر خود ببیند همچنان
با زاد و آب و قماش این مرد چگونه خرم شود و راضی گردد پس رسول خدا سوگند خورد و گفت که خدا
که خدای تعالی راضی تر باشد بتوبهٔ بندهٔ مومن ازین مرد که شتر خود باز یابد اکنون بدانک
[illegible] دین و ملت مسلمانی کردنیها است و طاعت داشتن و یکی چند ناکردنیها است و از
معاصی دور بودن و ما از بهر آن ناکردنیها بر کردنیها مقدم داشتیم متابعت قرآن [illegible]
جل جلاله در قرآن چنین فرموده است که الم اعهد اليكم يا بني آدم ان لا تعبدوا الشيطان

انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا صراط مستقيم و دیگر کلمهٔ شهادت
که دعامت و اصل اسلام و مسلمانی بر آنست کلمهٔ نفی یعنی از اثبات است و در لا اله
اول از ناکردنیها و ایستادن است و پس در الا الله در کردنیها ایستادن است
اکنون کردنیها بگوییم از مامورات و مفروضات و مسنونات و اسرار و حقایق هر یک ان شاء الله

فصل في بيان المامورات والمفروضات والمسنونات بسم الله الرحمن الرحيم

بدان وفقك الله للطاعات که در دین و ملت مسلمانی بعد از تلقین [illegible] و کلمهٔ شهادت
و درست گفتن و بدانستن معنی آن و باور کردن و راست داشتن و باعتقاد ساختن
و در دل بستن و دل در آن بستن بعد از آن نماز پنجگانه فرض است اما [illegible] نمازها [illegible]
از گناهها شرط است زیرا که [illegible] گناهها یا بعضی ازین گناهها و اصرار بودن گناه
ها طاعت و عبادت مقبول حضرت خدا نیست که رسول خدا صلوات الله علیه بدین
ترتیب امت را تعلیم کرده است که الايمان قول باللسان وتصديق بالجنان
وعمل بالاركان یعنی ایمان قول و اقرار بزبانست و دانستن و باور کردن بدل
و عمل کردن بارکان یعنی ارکان دین و ملت که عمل بدان باعضا تعلق دارد [illegible]
بارکان دو قسم است قسم [illegible] توبت کردن است و باز ایستادن و باز داشتن اعضا
از ناکردنیها و گناهها خصوصا گناهان کبایر که یاد کردیم قسم دوم در ایستادن و
کار فرمودن اعضا است در کردنیها و طاعتها و فرمودها خدای یعنی فرضها و فرمودها
مصطفی یعنی سنتها که اول آنها نماز پنجگانه است اما نماز کردن بی وضو درست نیست و
قبول نیست از بهر آنکه رب العالمین جل جلاله میفرماید يا ايها الذين آمنوا اذا قمتم الى
الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم
الى الكعبين یعنی ای مومنان چون برای نماز کردن خیزید باز شویید رویهاتان
و دستهاتان و آرنجها و دست تر بمالید بر سرهاتان و بشویید پایهاتان و هر دو کعبها
و نیز در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث لا يقبل الله صلوة بغير
طهور ولا صدقة من غلول یعنی خدای تعالی نپذیرد هیچ نمازی بی وضو و نه هیچ

صدقه که از مال حرام باشد و نیز در صحیح است که توضأ رسول الله مرة مرة وقال هذا وضوء
لا يقبل الله الصلوة الا به ثم توضأ وغسل مرتين مرتين وقال من توضأ مرتين مرتين
اجره الله مرتين ثم توضأ وغسل ثلاثا ثلاثا وقال هذا وضوئي ووضوء
الانبياء من قبلي ووضوء خليلي ابراهيم عليه السلام یعنی رسول خدا صلوات الله
علیه وضو کرد و هر عضوی یکبار یکبار بشست و گفت این وضوییست که خدای
تعالی هیچ نمازی نپذیرد الا باین وضو و پس دیگر وضو کرد و هر عضوی را دوبار
دوبار بشست و گفت هر که در وضو اعضا را دوباره دوباره بشوید خدای تعالی او را دو بار
دوباره مزد دهد و پس دیگر وضو کرد و هر عضوی را سه بار سه بار بشست و گفت
این وضوی منست و وضوی پیغامبران پیش از من و وضوء دوست من ابراهیم خلیل
[illegible] و نیز در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث مفتاح الصلوة الطهور
وتحريمها التكبير وتحليلها التسليم یعنی در نماز کردن بتکبیر در روند و بیرون آمدن
بسلام و نماز کردن با جنابت درست نیست و با حدث همچنین الا بعذری شرعی که تیمم
مباح کند از بهر آنک رب العالمين جل جلاله میفرماید وان كنتم جنبا فاطهروا
[illegible] ولا جنبا الا عابري سبيل حتى تغتسلوا و غسل جنابت بی نیت درست [illegible]
خصوصا پیش امام شافعی رضی الله عنه که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید انما
الاعمال بالنيات یعنی هر کاری و عملی که خدای راست بنیت است و غسل جنابت
عملی و کاری خدای راست پس بی نیت درست نباشد اما نیت غسل جنابت چنین
باید آورد نیت آوردم که غسل کنم غسل فرض از جنابت خدای را و این آیت در دل [illegible]
خدا میفرماید و ان كنتم جنبا فاطهروا و اگر بزبان بتوان گفت اینست اما اگر
نی باید که در دل دارد تا غسل درست باشد اینست نیت آوردم یعنی قصد کردم بدل
که غسل کنم یعنی آب بهمه اندام برسانم و برای غسل فرض یعنی فرمودهٔ خدا از جنابت
یعنی دور شدن از نماز کردن و قرآن خواندن و قرآن بر گرفتن بغسل کردن بر خود حلال
و مباح کنم زیرا که خدای تعالی میفرماید وان كنتم [illegible] و اگر باشید شما ها [illegible] دور شدگان از نماز
کردن و قرآن

خواندن قرآن بر گرفتن فاطهروا غسل کنید و پاک کنید تنظفوا و اطهروا فصل
في فرائض الغسل بدانکه در غسل جنابت دو چیز فرض است فرض نخست اوردنت
فرض دوم آب همه اندام برسانیدن و براندن زیر بن همه موها زیراکه رسول خدا
میفرماید تحت کل شعرة جنابة فبلوا الشعر وانقوا البشرة یعنی در زیر بن هر
موی جنابتی است موها را ترکنید و اندام را پاک کنید و آنها همه دیگر سنتها است
چنانکه در ابتدا یاد خدا کردن چنانکه گوید بسم الله و پیش از این نگوید و هر دو دست
شستن و پلیدی که بر اندام است پیش از غسل از خود برداشتن و سه مشت آب
بر سر نهادن و یک مشت آب زیر محاسن بر زدن و اول آب بر جانب راست
ریختن و پس جانب چپ ریختن و پس بر سر ریختن و دست همه جای اندام ها را
بردن و بیاوردن و اگر ذلک خوانند و پیش مالک خود فرض است و خلال انگشتها
اندام و بغل و غیر آن کردن و وضو بر غسل تقدیم کردن و پای شستن و اگر نه
گذاشتن اگر دانذکرد و نیز آب اندک است و اگر نداند کرد و نیز آب بسیار است اول
غسل کردن و پس وضو و خود عوام الناس واجبین اولیتر که اول غسل کند تا چنانکه
برخیزد و پس وضو کند تا حدث برخیزد اما مضمضه و استنشاق پیش امام شافعی
در غسل و وضو سنت است و پیش ابو حنیفه در غسل فرض است و در وضو سنت و پیش
امام احمد آب در بینی او کندن در غسل و وضو فرض است حدیثی را که رسول خدا صلوات الله
میفرماید حدیث اذا استیقظ احدکم من منامه فلیستنثر فان الشیطان
یبیت علی خیشوم احدکم اذا هو نام یعنی چون یکی از شما از خواب در آید
بینی بیفشاند که شیطان در اندرون دماغ شب خسپد و خوابگاه او آنجا است
و پیش بعضی علما چون اسحق راهویه مضمضه و استنشاق در غسل و وضو فرض
است و وقت نیت آنگاه است که دست در آب کند یا آب فرا دست کند و ما آب
اندک و بسیار و پاک و پلید و مستعمل یاد کنیم و عوام الناس را احتیاط است
که دست نا شسته در آب اندک و بسیار نکنند تا سه بار دست بشوید که او مقدار

آب اندک را نجس بسیار نداند و نجاست بیشتر از حکمی و انشنا سد این سبب است که پیش
امام احمد اگر از خواب بر خواسته است سه بار دست شستن فرض است حدیثی را که
رسول خدا علیه السلام میفرماید حدیث اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس
یده في الاناء حتی یغسلها ثلاث مرات فانه لا یدري این باتت یده
یعنی چون یکی از شما از خواب در آید البته نباید که دست در آب در آن کند تا
آنگاه که سه بار سر دست بشوید که او نداند که در شب دست او کجا بوده است و جمله
آبها که گفته است فصل في المیاه و احکامها بدانکه جمله آبها بر نه قسم است
قسمی آبی باشد پاک پاک کننده و قسمی آبی باشد پاک اما پاک نکند و قسمی آبی باشد پلید اما
قسم اول که پاک است و پاک کننده آبی باشد که خدای تعالی از آسمان فرو فرستاده باشد
کما قال الله تعالی وانزلنا من السماء ماء طهورا یا از زمین بر آورده باشد که هر کجا ینابیع في
الارض و بصفت خلقت خود مانده باشد و هیچ تغیر بدان راه نیافته باشد نه در
طعم و نه در رنگ و نه در بوی و مستعمل نبوده باشد یعنی رفع حدثی یا ازالت جنبی و در عبادتی
کار نفرموده باشد اما آن آبی که در آبدان متغیر گردد بمرور ایام آن هم پاک باشد و
هم پاک کننده اگر چه تغیر بدان راه یافته باشد و اگر چیزی پاک که آب از آن نگاه نتوان
داشت با آب آمیخته گردد چون گل جوی و خاک و گیاه و برگ درخت صنوبر
آن آب را زایل نکرده روا باشد بدان آب طهارت کردن و اگر پاره چوب یا پاره
روغن در آب افتد و هم بار رنگ آب بگرداند روا باشد بدان آب طهارت کردن اما
قسم دوم که پاک است و پاک کننده نیست بر سه نوع است نوع اول آبی باشد که با
چیزی پاک که آب از آن نگاه نتوان داشت آمیخته گردد چون اشنان و صابون
و زعفران یا چیزی از مایعات چون گلاب و شیر و سرکه و امثال این اگر رنگ آب
بگرداند چنانکه آب را بدان اضافت کنند و گویند آب اشنان آب صابون
یا زعفران این آب طهارت را نشاید اما در نفس خود پاک باشد و پیش ابو حنیفه
این آب طهارت حدث را نشاید اما طهارت خبث را شاید و پیش امام شافعی

را نشاید و نه طهارت خبث را نوع دوم آبی باشد مستعمل یعنی کار فرموده و آن بر سه
گونه است اول آنکه بدان غسل کرده باشد دوم آنکه بدان وضو کرده باشد سیوم آنکه
جامه نمازی بدان بشوید و متغیر نشود نوع سیم آبی باشد که از میوها و گیاهها بیفشارند
اما قسم سیم که پلید است بر دو نوع است نوع اول آبی باشد اندک که نجاستی در آن
افتد آن آب پلید گردد اگر چه متغیر نگردد نوع دوم آبی باشد بسیار که نجاست در آن
افتد او متغیر گردد اما اگر متغیر نگردد صفت طهوریت باقی باشد و آب بسیار پیش
امام شافعی قرب سیصد من است بوزن مدینه یا زیادت و پیش ابو حنیفه حوضی باشد ده
گز در ده گز در عمق یک وجب که اگر طرفی بجنبانند آن طرف دیگر نجنبد اینست حکم آب
ایستاده اما آب روان که نجاستی در آن افتد نظر کنیم اگر آن نجاست بر آنست و ما بعد نجاست
پاک باشد از آنکه آب روان در حکم انفصالست اما آن جریه که نجاست بر آن است پلید است
مادام که دو قلت نباشد و اگر نجاست ایستاده است و آب بر آن میگذرد ما قبل نجاست
پاک باشد از آنکه آب روان در حکم انفصالست اما آن جریه که نجاست بر آنست پلید است
مادام که دو قلت نباشد و اگر نجاست ایستاده است و آب بر آن میگذرد ما قبل
نجاست پاک باشد و ما بعد نجاست را نظر کنیم اگر هر جریه دو قلت باشد و متغیر نباشد
پاک باشد و اگر هر جریه دو قلت نباشد یا باشد و متغیر باشد پلید باشد و پاک نگردد
تا آنگاه که جایی جمع شود و دو قلت گردد یا زیادت و تغیر آن زایل گردد و پیش
امام ابو حنیفه اگر آب ایستاده کم از ده گز در ده گز باشد و نجاستی در آن افتد پلید
گردد و اگر ده گز در ده گز باشد پلید نگردد الا بتغیر اما آب روان که نجاستی در آن افتد
پیش او پلید نگردد اگر چه اندک باشد فصل و بدانکه اگر موشی در چاهی افتد و بمیرد
و پیش از آنکه موی باز گذارد از چاه بر آورند و آب چاه دو قلت باشد پاک باشد و
حاجت نباشد که آبی چند از آن چاه بر کشند اما اگر آنگاه بر آورند که موی باز گذاشته
باشند جمله آب چاه بر باید کشید اگر چه بسیار باشد و طریق آنست که طول و عرض
و عمق آب چاه قیاس کنند و بدان مقدار چاهی بکنند و از آن چاه بر کشند تا معلوم گردد

که آب چاه جمله بر کشیده آمد و بعد از آن هر آبی که در چاه باشد پاک باشد و جمله
حیوانات که در چاه افتد و بمیرد و منتفخ گردد اینست و پیش امام ابو حنیفه اگر موشی
در چاه افتد و موی باز گذارد طریق همانست که آب چاه جمله بر باید کشید و هر حیوانی
دیگر که منتفخ گردد همین طریق کنند اما اگر منتفخ نگردد نظر کنیم اگر موشی یا
گنجشکی یا جانوری دیگر که در جرم اینها باشد در چاه افتد از آن چاه بیست دلو
آب بر باید کشید و اگر کبوتری باشد یا مرغی دیگر که در جرم آن باشد یا گربه از آن
چاه پنجاه دلو آب بر باید کشید اما اگر خری یا اسبی یا آدمی در چاهی میرد آب
چاه جمله بر باید کشید اگر چه بسیار باشد اینست تفصیل امام ابو حنیفه رضی الله عنه
فصل في حکم الحیوانات بدانکه جمله حیوانات پیش امام شافعی پاک است
الا سگ و خوک و اگر از میان یکی از ایشان و حیوانی دیگر در وجود آید و اگر خوکی
یا سگی از ظرفی آب خورد که در آن ظرف کم از دو قلت آب باشد آن آب پلید گردد
اما بجز از سگ و خوک هر حیوانی دیگر از وحوش و طیور که از ظرفی آب خورد بقیتی
که در ظرف ماند پاک باشد اگر چه اندک باشد و پیش ابو حنیفه هر ددی که از ظرفی آب خورد بقیتی
که در ظرف ماند پلید باشد مادام که دو قلت نباشد الا گربه و اگر خری یا استری از ظرفی آب خورد
بقیتی که بماند پیش او مشکوک فیه است و نشاید بدان آب طهارت کردن و اگر مرغی که
گوشت او حلال نباشد از ظرفی آب خورد بقیتی که بماند مکروه است بدان آب طهارت
کردن و هر جانوری که او را خون روان نباشد چون زنبور و مگس و خنفسا و امثال این
چون در آبی یا در طعامی مایع افتد و بمیرد آن آب و طعام پلید نگردد و یک قول شافعی
و هر آبی که طهارت حدث را نشاید طهارت خبث را هم نشاید بر خلاف مذهب
ابو حنیفه که پیش او طهارت خبث بجمله مایعات طاهر روا باشد چون گلاب و سرکه
و روغن و اگر نجاستی در چیزی مایع افتد چون گلاب و سرکه و شیر و امثال این پلید
گردد اگر چه بسیار باشد و بول و خون و سرگین جمله حیوانات پلید است و پیش ابو حنیفه
سرگین کبوتر و گنجشک و خفاش پاک است و پیش بعضی علما و مالک هر حیوانی که گوشت
او حلال است بول

سرکین آن باکست وتخم آن مرغ باتفاق مذاهب حلالست والرلوشت آن مرغ حرامست
تخم آن حرامست وپلید وهرحیوانی که کوشت آن حلالست شیران حلالست وپاک
واکر کوشت آن حرامست شیر آن حرامست الا شیر ادمي وهمه مرداري حرامست الا ماهي
وملخ وهرحیوانی که درحالت حیوات حلال نیست بمرک پلیدست الا ادمي که پاکست باصح
قول شافعی وپیش ابوحنیفه پلیدست وپیش بعضي علما پیش از غسل پلیدست وبعد
از غسل پاک وهرشرابي که بسیار آن مستي کند اندران تا قطرهٔ خمرست وحرامست
وپلید وحکم آن حکم خمرست وخمر چون بنفس خود واسرکه باشد حلالست وپاک واکر
بمعالجت واسرکه کنند حرامست وپیش ابوحنیفه حلالست وپاک وهرجانوري که درحالت
حیوات پاکست وبعد از مرک پلید شود پوست آن بدباغت پاک کردد هم ظاهر وهم باطن
آن وروا نست دران نماز کردن وبیع وشري دران روا باشد وپوست سک وخوک
بدباغت پاک نکردد وهرحیواني که کوشت آن حلالست چون موي وپر آن جدا کردد
یا جدا کنند پاکست واکر کوشت وي حرامست چون موي وپر آن از وجدا کنند یا
جدا کردد پلید باشد الا موي ادمي که پاکست درهمه احوال باصح مذهب فصل
في المیاه عند الاشتباه بدانک اکر کسي را دو سبو آب باشد وآن آب متغیر باشد انچه
متغیر است روا باشد بدان آب طهارت کردن الا اکر از ان بوي نجاست آید واکر
پیش دو ظرف آب دارد یکی پاک ویکی پلید وبروي پوشیده کردد وپاک از پلید واز اند
احتهاد کند وبادل خود مشورت کند وهرانکه دل وي کواهی دهد که پاکست کار
فرماید واکر این اجتهاد در دو جامه افتد همچنین کند وهرآنچه که پاک باشد استعمال
آن جایز باشد وطعام وشراب ازان خوردن روا نست الا ظرفي که زرین یا سیمین باشد
که استعمال آن حرامست وطعام وشراب خوردن ازآنها حرامست ورسول خدا صلوات
الله نهي کرده است وکفته که خورنده ازآنها آتش دوزخ در شکم او باک کند وهمچنین روا
نباشد از کلاب دان زرین وسیمین کلاب کار داشتن واز کفچه زرین وسیمین
طعام وشراب خوردن واز سرمه دان زرین وسیمین یا میل زرین وسیمین سرمه در چشم

کشیدن این همه حرامست فصل في ازالة النجاسة چون کسي خواهد که جامه
ازجامها از موضعي بشوید باید که آب بر موضع نجاست مي ریزد ومي مالد تا نجاست زایل کردد
ونباید که موضع نجاست در آب فرو کند که انکاه آب وظرف پلید کردد وچون آب مجل نجاست
فرو ریزد ومي شوید آن آب که از موضع نجاست جدا کردد نظر کنیم اکر متغیر نباشد موضع
وآب هر دو پاک باشد واکر نجاست زایل کردد وآب که از انجا جدا شده باشد متغیر
نباشد موضع وآب هر دو پاک باشد واین آب اکرچه پاکست پاک کننده نیست وپیش
ابوحنیفه این آب پلیدست واکر سکی از ظرفي آب خورد که دران ظرف کم از دو قله آب
آب وظرف هر دو پلید باشد آب بباید ریخت وظرف بباید شست هفت بار یکی
ازان بخاک بباید آمیخت تا پاک کردد وباید که خاک پاک باشد وامیختن خاک با آب در کرت
آخر باشد وپیش ابوحنیفه اکر سه بار بشویند پاک کردد وهمچنین خوک
وهرجاي تر باز آید همین حکم دارد مادام که سک تر باشد یا جاي تر باشد واکر هر دو
خشک باشد تا ثیري نکند ونجاستي خاک هیچ چیز دیکر نشاید نه اشنان ونه صابون
ونه کرت هشتم باب باصح قولین اما دیکر نجاست چون رنک وبوي ندارد بیک آب که
بران ریزند وپس بیفشارند کفایت باشد اما اولی آنست که سه بار بشویند واکر
بشویند ونیفشارند اصح وهمچنین آنست که پاک نشود واکر بعد از غسل بوي نجاست
باقي باشد پاک نباشد واکر بوی باقی باشد وبوی بماند معفو عنه باشد واکر بول
بر زمین ریخته آید بران بریزند چندانکه آب همه موضع برسد و فرو خورد تا آن زمین
پاک کردد وکندن وتراشیدن زمین شرط نیست بفتوي رسول خدا علیه وپیش ابو...
زمین باید کند وخاک را نقل کردن وهر بولی که بر جامه رسد انرا باید شست
الا بول کودکی خرد که هنوز طعام نخورده باشد اکر آب بران ریزند کفایت باشد اکرچه
نمالند یا بیفشارند واین مخصوص است بپسران ودر ان دختران خلاف است
فصل في ما یوجب الغسل بدانک دو چیز غسل واجب کند اول انک سر
حشفه یعني قدر یک سر انکشت از عورتی در عورتی غایب کردد هر عورتی که باشد

درجا آب مني بیرون نیاید وانرا با التقاء ختانین خوانند ورسول خدا صلوات الله علیه
میفرماید حدیث اذا جلس بین شعبها الاربع والتقی الختانان وجب الغسل
وان لم ینزل وآن حدیث که رسول فرموده است الماء من الماء منسوخ است بدین حدیث
که یاد کردیم واکر کسي بعد از انک غسل کرده باشد مني از وبیرون آید دیکر غسل باید کرد چه که
ببول استبرا کرده باشد وچه نکرده باشد وپیش ابوحنیفه اکر استبرا ببول کرده باشد غسل
نکند واکر استبرا نکرده باشد دیکر غسل باید کرد دوم بیرون امدن آب مني است بهر طریق که
بیرون آید چه بمباشرت وچه باستمنا وبشهوت وغیر شهوت وبنظر واندیشه وخواب
وبیداري وصحت وبیماري بهر نوع که بیرون اید غسل واجب کردد وپیش ابوحنیفه اکر
آب مني به بیماري بیرون اید وبی شهوت اید غسل واجب نکردد وآب مني ابي است که در
اغلب اوقات چون مرد بحال صحت است شش هفت نشان دارد سپید ست وستبر
ودوسنده وبوي شکوفهٔ خرما دارد یا خمیر خشک وجهنده است وبدفعات اید وبلذت
اید وچون بر جامه سپید افتد اثر آن بعد از شستن بماند وآب مني زن زرد رنک
وتنک است ودوسنده ووقت باشد که مني مرد به بیماري زرد کردد فصل وبدانکه
رب العالمین جل جلاله در ادمیان چهار آب افریده است یکی از ان غسل واجب کند وآن
مني است که شرح داده شد وازان سه دیکر وضو واجب شود یکی بول است که خود معروف
است دوم ودي است وآن ابي است سپید وستبر ودوسنده وبوي ندارد و
از کثرت ورطوبت اید واغلب بیرانرا وضعفارا باشد سوم مذي است وآن ابي است
زرد رنک وتنک ودوسنده وبوي ندارد ودر وقتي بیرون اید که مرد باندیشه شهوت غرق
کند ازین جهت اکر آب نشاط بیخواند ودلیل انک از مذي وضو واجب است انست
که مرتضی علي کرم الله وجهه کفته است کنت رجلا مذاء فاغتسلت منه حتی تشقق
ظهري فاستحییت ان اسأل رسول الله لمکان فاطمة عندي فامرت المقداد
الاسود فسأله فقال رسول الله علیه وسلم انما من المذي الوضوء ومن المني الغسل
وقال یغسل ذکره ویتوضأ معناه مرتضی علي کرم الله وجهه میکوید من مردي
بودم

بودم که مرا آب مذي بسیار بودي وازان چندان غسل کردم که پشتم بدرد آمد وحیا مرا
مانع بود که خود از رسول خدا علیه سوال کنم وهیبت رسول مرا نکذاشت از انک فاطمه دختر وي
در حکم من بود پس مقداد اسود را فرمودم تا او سوال کند او سوال کرد ومن بیامو ختم
ورسول خدا علیه السلام کفت از مذي وضو باید ساخت واز مني غسل این اشارت
بدانست که انک مرا اولیا بود دمسئله شرعی محتاج بودند پس این جماعت که علم شریعت
ندانند ونیاموزند وبطاعت وعبادت روند نه از سر علم ومعرفت وبدان مغرور باشند
وکویند مارا بعلم حاجت نیست مباحی باشند وضال وکمراه واین هر چهار آب هم
مردانرا باشد وهم زنانرا وهر چهار پلیدست وچون بر جامه اید باید شست
وان قول که اورده اند که آب مني پاکست قیاس بر سخن عایشه کرده اند رضي الله عنها که میکوید
ابي آب مني از جامهٔ رسول با لیده ماني وبیفشاندماي اما این قیاس بر دیکران نتوان
کرد از انک فضلات رسول طاهر وغازي بود وازان دیکران پلید باشد که در حدیث است
که صحابي بول رسول باز خورد ورسول او را نهي نکرد که چرا خوردي وهمچنین صحابي
خون رسول باز خورد ورسول او را نهی نکرد ونیز مژده کان داد او را که آتش دوزخ
بتکلمت نرسد پس این معني خاص او را باشد نه دیکرانرا پس احتیاط انست که
چون آب مني بر چیزي آید بشوید اکرچه قضیب شسته باشد واکر سر قضیب نشسته
وآب مني فرو اید در خواب البته بباید شست وبهر حال که این نمازي نباشد والله اعلم
فصل في الحیض والاستحاضة قال الله تعالی ویسألونک عن
المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء في المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن یعني
اي رسول از تو سوال میکنند از حیض زنان بکو آن پلیدي وعلتي است دور شوید
ونزدیکی مکنید در وقت حیض ایشان ومکردید بمجامعت کردن تا انکاه که از
حیض پاک کردند وغسل کنند وبدانک زنانرا که نیت غسل جنابت اورند همچنان اورند
که مردان اما نیت حیض چنین اورند نیت اوردم که غسل کنم غسل فرض از حیض ونفاس
وهر انچ بحیض امتناع بوده است حرام شده است بغسل کردن بر خود حلال ومباح کردم

واین آیت یا معنی در دل میداد له ولا تقربوهن حتی یطهرن و بدانکه علامة اینست که
بحیض آمدن بر زنان حرام کرده نماز کردن و روزه داشتن و قرآن خواندن و قرآن برگرفتن
و در مسجد نشستن و در مسجد گذار کردن بعوطی و طواف کعبه کردن و با حلال خود صحبت
کرده آمدن و چیزی که نام خدا و رسول بدان باشد با خود داشتن و آیتی تمام از قرآن
خواندن و بعضی از آیتی هم نشاید الا اگر بر سبیل ذکر گوید سبحان الله یا الحمد لله
و امثال این اما بقصد قرائت هم روا نباشد و اگر مرد در حالت حیض با زن مجامعت کند
آوراد بیداری سرخ بباید داد و اگر در آخر حیض باشد نیم دینار بدهد و بدانکه حیض
خونی است که خدای تعالی زنان را بدان مبتلا کرده نهاده است و کمترین سنی که زنان را
در آن حایض شوند نه سالگی باشد و اگر کسی را پیش از نه سالگی حیض آید آن خون
فاسد باشد که ناپاکی نباشد و هر آن زن که او را این علت رسد هر آنچ بر جنب
حرام باشد بروی حرام است و بروی یک چیز دیگر حرام است که بر جنب نیست و آن مجامعت
کردن شوهر با وی است و چون خون منقطع کرده و هم چنان غسل نکرده است
هر چه بروی حرام بود همچنان حرام باشد تا آنگاه که غسل کند الا روزه که روا ست که دارد
و هر نمازی که در ایام حیض نکرده است قضاء آن واجب نیست اما روزه را قضا باید کرد
و کمترین حیض یکشبانروز است و اگر کمتر از یک شبانروز بیند آن خونی فاسد [illegible]
که ناپاکی نباشد و غالبترین حیض شش روز یا هفت روز است و اکثر آن پانزده
روز و اگر از پانزده درگذرد او را استحاضه خوانند و آن زن را مستحاضه خوانند و
کمترین پاکی که میان دو حیض بود پانزده روز است و بیشترین آن حدی ندارد
و پیش امام ابو حنیفه کمترین زمان حیض سه شبانروز است و اکثر آن ده روز است
و خون حیض خونی باشد سیاه و ستبر و گرم و گنده بوی و خون استحاضه
خون رقیق است که همه وقت بیرون می آید و آن زنان را که این علت رسد بر پنج گونه باشند
یا مبتداه یا ممیزه یا معتاده یا ناسیه یا هم عادت دارد و هم تمیز و حکم هر یک
بگوییم انشاء الله اما مبتداه زنی باشد که او را هرگز این علت نبوده باشد و باشد

این علت بوی رسد حکم این زن آنست که صبر کند تا چند روز منقطع گردد اگر
روز تر از یکشبانروز منقطع گردد آن نه خون حیض باشد و اگر بعد از یکشبانروز یا دو
روز یا سه روز همچنین تا تمامی پانزده روز منقطع گردد آن چندانکه دیده باشد همه حیض
باشد و در آن مدت نماز نکند و روزه ندارد و هر چه بر جنب حرامست بروی حرام باشد و
شوهر با وی مجامعت نکند و تا این مدت پانزده روز هرگاه که خون منقطع گردد غسل کند
و هر چه بروی حرام بود حلال گردد و اگر از پانزده روز بگذرد و خون منقطع نگردد
این زن را مستحاضه خوانند باید که آخر روز پانزدهم غسل کند و نماز چهارده روز قضا
یکشبانروز حیض گیرد و پس از روز پانزدهم هر نماز فریضه را وضویی میکند تا آخر
ماه و پس در ماه دیگر روز اول یکشبانروز حیض گیرد و پس غسل کند و هر نماز فرض
را غسلی میکند تا روز پانزدهم و از شانزدهم باز یکشبانروز حیض گیرد و پس غسل
کند و هر نماز فرض را وضویی میکند تا آخر ماه و پس در ماه دیگر همچنین میکند و بدین طریق
می رود تا باشد که خدای تعالی این علت از وی بردارد و اگر تا آخر عمر حال وی چنین
حکم همین باشد اما ممیزه زنی باشد که خون حیض از خون استحاضه بشناسد
یعنی مدتی خون سیاه ستبر بیند و مدتی خون سرخ روشن بیند حکم این زن آنست
که آن مدة که خون سیاه بیند حیض گیرد و چون آن مدت بگذرد و با سرخ افتد
غسل کند و نماز کند و شوهر را جایز است که با وی مجامعت کند و پس هر نماز
فرض را وضویی میکند پس از آنک فرج بشوید و سخت ببندد اما معتاده
زنی باشد که او را هر ماهی مدتی معلوم حیض بوده باشد و پس مستحاضه شود و
خون حیض از خون استحاضه فرق نمیداند حکم این زن آنست که چون وی از عادت
درگذرد انتظار کند تا روز پانزدهم اگر پیش از پانزدهم منقطع گردد جملگی پانزده روز حیض
گیرد و چنان گیرد که عادت وی بیفزود و اگر پانزده روز درگذرد آن قدر روز کار
که عادت وی بوده است حیض گیرد باقی نماز را تا روز پانزدهم قضا کند و از شانزدهم
درگیرد و هر نماز فرض را وضویی میکند پس از آنک فرج شسته باشد و بربسته و چه

از آن هر ماهی عادت خود کار میکند اما ناسیه زنی باشد که او را هر ماهی مدتی
معلوم حیض بوده باشد و پس مستحاضه شود و روزگار عادت فراموش کرده
این زن حکم مبتداه است اما آن زن که او را هم عادات باشد و هم تمیز باید که کار
بر تمیز کند نه بر عادت اما حکم نفاس حکم حیض است و کمترین نفاس یک ساعت و غالب آن
چهل روز و اکثر آن شصت روز و نفاس خونی باشد که بعد از فرزند آمدن آید و اگر
کسی را سلس البول باشد یعنی علی الدوام بول از وی می ریزد و این علت اکثر پیران را
باشد حکم این کس همچنانست که حکم زن مستحاضه که در وقت نماز فرج بشوید و سخت ببندد
و وضو کند و نماز کند اما بر یک وضو بیش از یک نماز فرض نتوان کرد و اگر در میانه
نماز بر خود نشناسد که بول یا خون وی منقطع شد نماز وی باطل گردد و وضو و نماز
را اعادت باید کرد فصل فی الاستنجاء چون کسی بقضاء حاجت خواهد
رفت باید که اگر چیزی دارد که نام خدا یا نام رسول بر آن باشد از خود دور کند اما
اگر در صحرا است باید که از دیدار مردمان دور شود و آنگاه در پس سنگی یا دیواری یا جایی
رود باید که سر برهنه نباشد و پیش از آنک بنشیند سنگ با خود دارد و تا زمین نزدیک
نشود جامه از خود دور نکند و بر زمینی که سخت باشد ننشیند و روی و پشت بر قبله
نکند اگر در پس سنگی یا دیواری باشد شاید و روی در آفتاب و ماه نکند و در آن حال
بازی نکند و با کس سخن نگوید و تکیه بر پای چپ کند و بر آسمان نگرد و بر راست و چپ
ننگرد و بر سایه جای مردمان و راه گذر مردمان و زیر درختان میوه دار و کنار جویها
و سوراخها بول نکند و اگر در حمام و یا رضواند رفت پای چپ در پیش نهد و پیش
از آنک در رود این دعا بخواند اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث و
آنگاه در رود و اگر فراغت جای تاریک باشد بچراغ در رود و ضنایرا بر زبان یاد نکند
و باید که سنگ استنجا یا آب دارد و در سر فراغت جای استنجا بآب نکند و سنگ شاید
که کند و استنجا کردن واجبست اما بسنگ و اما بآب و اگر هر دو کند اولیتر باشد
و استنجا بسنگ تنها آنگاه روا باشد که نجاست از مخرج خود تعدی نکرده باشد یعنی

بیشتر نشده باشد و دیگر آنک داند که چون می باید کرد و کیفیت آنست که سنگ بدست
چپ گیرد و بر موضع پاک نهد و براند تا موضع نجاست و پس سنگ میگرداند و نجاست
می زداید محترز باشد تا نجاست از موضع خود نقل نکند که اگر فراتر برد آنگاه سنگ
کفایت نباشد آب بکار باید و بدین صفت که گفتیم سه سنگ کار فرماید و اگر پاک نشود
چهارم بکار دارد و تا آنگاه سنگ سنگ کار می فرماید که هیچ الاینقی و اندو سید و ست راست
که ختم سنگها بطاق کند پس اگر استنجا بآب خواهد کرد باید که از موضع قضاء حاجت
بر کناره رود و آب بدست راست می ریزد و بدست چپ می مالد بباطن انگشتان تا
یقین گردد که اثر نجاست زایل گشت پس چون فارغ شود دست چپ بر زمین مالد
یا بر سنگی یا بر دیواری و پس بشوید و برخیزد و چون بیرون آمد پای راست
در پیش نهد و این دعا بخواند غفرانک الحمد لله الذی سهل لی خروج ما
یؤذینی عنی و ابقی علی ما ینفعنی و اگر استنجا از بول خواهد کرد نخست استبرا
کند یعنی قضیب بدست چپ بگیرد و دو سه گام بیابد و برود و پس بفشارد و
انگشت بران رگ نهد که زیر انثیین است و براند و قضیب بدست چپ بقوت
بکشد و بر زمین مالد یا بر دیواری یا بر سنگی اکنون اگر بر سنگ می مالد شاید که
قضیب بدست چپ بگیرد و سنگ بدست راست و بر عکس این هم روا باشد اما
این ادب نگاه دارد که هر دو متحرک دست چپ باشد و اگر اینکس که استنجا
بآب میکند روزه دار است بقوت فرو نکند و اگر نه آب بباطن وی رسد روزه
باطل کرده و باید که استنجا بچیزی پاک خشک کند نه املس و نه محترم و با ستخوان نشاید
کرد و در وقت استنجا کردن این دعا بخواند اللهم طهر قلبی من النفاق و حصن
فرجی من الفواحش والزنی فصل فی فرایض الوضوء بدانک در وضو کردن
شش چیز فرضیه است پیش شافعی و بقولی هفت چیز و پیش ابو حنیفه چهار چیز فرض
است و پیش امام احمد ده چیز فرض است اما آنچ پیش شافعی فرض است فرض اول
نیت است در وقت و نیت چنین آورد نیت آوردم که وضو کنم و ضو فرض نماز کردن خدای
عزو جل

والر خواهد که بتازی بگوید و معنی آن را ندچنین گوید ارفع الحدث او توضّأ للصلوة
یا گوید استبیح الصلوة فرض دوم روی شستن است وحدّ روی از موی پیشانی
تا زیر زنخ بدرازنا و از بنِ گوش تا بنِ گوش به پهنا و بیخ موی در روی شستن فرض
آب بن آنها رسانیدن هر دو ابرو و هر دو مژه و سبلت بالا و عنفقه و موی
یعنی کنار و کنار روی اما محاسن اگر انبوه است دست تر ظاهر آن در مالد در وضو
تنگ است آب بن آن باید رسانید اما در غسل اگر تنگ است و اگر انبوه آب بن
آن باید رسانید و وقت نیت آنگاه هست که آب بر روی خواهد کوفت که اگر در روی
روی شستن نیت نیاورد وضو درست نباشد اگر چه در سر دست شستن نیت
آورده باشد فرض سیم هر دو دست و آرنجها شستن چنانک آب بسر دست ...
وجهه سر دست برسد که اگر دست تر در ان مالد مسح باشد و درست نباشد فرض چهارم
مسح پاره‌ای از سر کردن پیش امام شافعی و پیش امام ابو حنیفه چهار یکی از سر فرض
که در زیر مسح آید و آن چنانست که دو انگشت از دست راست و دو انگشت از دست
بهم بازنهد و بر پیشانی نهد و ببرد تا میان سر و از آنجا دست راست بگوش راست
فرو کشد و دست چپ بگوش چپ و پیش امام احمد همه سر فرض است که مسح کند
فرض پنجم هر دو پای و کعبها شستن است فرض ششم ترتیب نگاه داشتن است
بدین صفت که یاد کردیم چنانکه اول روی بشوید و پس دست و پس مسح سر و پس
پای که خدا بدین ترتیب فرموده است که فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق
وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین فرض ... پیاپی شستن ...
جهارگانه است بقولی چنانک اگر در میانهٔ وضو آب منقطع گردد و طلب آب
یا کاری کند و اعضاء شسته از اعتدال هوا خشک شود وضو را اعادت باید کرد
و این بقولی فرض است و آن سخن که طایفه گویند در معنی وامسحوا برؤسکم و
ارجلکم یعنی قدم را مسح می باید کرد بر خطا اند از آنکه در قرأت معروف ارجلکم
منصوب لام خوانده اند عطف باشد بر وجوهکم و ایدیکم و قدم را معنی غسل است

وبرهان برین سخن آنست که مبیّن قرآن کرد و گفت رسول خدا کی رسول خدا
صلوات الله علیه در وضو کردن قدمها را بشست و گفت هذا وضوء لا یقبل الله
الصلوة الا به یعنی این وضوئیست که خدای تعالی هیچ نمازی نمی پذیرد
الا باین وضو و نیز در صحیح است که صحابه وضو کرده بود و پارهٔ از پاشنهٔ پای
آب نرسانیده بود قدر نقطهٔ و رسول خدا علیه السلام آنرا بدید و گفت ویل للاعقاب
من النار یعنی وای بر پاشنها از آتش دوزخ و سه بار بگفت این علامت برهان
آنست که غسل قدم فرض است فصل فی سنن الوضوء ...
اما سنتهای وضو بر جائی بلند نشستن یعنی بیشتر عذاب گویا زان بلند و روی در
قبله کردن که وضو کردن هم عبادتی است و در کار عبادات پسندیده است که روی
در قبله باشد و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید الوضوء علی الوضوء نور علی نور و ظرف
آب اگر سر فراخ است بر راست نهادن و اگر تنگ است بر چپ نهادن اذا کان
صوفیا است و بسم الله الرحمن الرحیم گفتن سنت است و پیش امام احمد فرض است
حدیثی را که رسول علیه السلام میفرماید کل امر ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر
و پسندیده است که در مبدأ این آیت بخواند یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم الآیة و در مبدأ وضو این دعا بخواند الحمد لله الذی جعل الماء طهورا
والاسلام برکة ونورا بسم الله الرحمن الرحیم رب اعوذ بک من همزات الشیاطین
واعوذ بک رب ان یحضرون و سر دست شستن سنت است و سه بار شستن و
پیش امام احمد اگر از خواب برخواسته است سر دست شستن فرض است و سنت
در سر دست شستن این دعا بخواند اللهم انی اسألک الیمن والبرکة واعوذ
بک من الشؤم والهلکة دوم بار بخواند اللهم وفقنی لکل ما تحب وترضی
و نامر جنبنی عما تکره و تسخط سوم بار بخواند اللهم احفظ کفی من السرقة
والخیانة واجعلنی من الحافظین للعهد والامانة و اگر بتازی نتواند خواند
هر چه سر دست را نیک است چون حفظ العهد و دیانت و امانت و راستی بدعا از
خدا ...

خواستن و هرچه بد است چون عهد دزدی و فاسق و بیعهدی و دزدی و خیانت
و ناراستی و ایناه خدا رفتن و آب بدهن کردن و سه بار کردن و اگر روزه
نباشد بن گلو رسانیدن و هرچه زبان را نیکست چون صدق و راست گوی
و ذکر خدا و قرآن خواندن و نصیحت خلق بدعا از خدا خواستن و هرچه زبان را
بد است چون دروغ و بهتان و غیبت و سخن چینی و فحش و هرزه گفتن
لئلان و اپناه خدا رفتن و بتازی چنین گوید اللهم امنع لسانی من الکذب
والبهتان والغیبة والنمیمة والثناء علی النفس بغیر الحق والفحش و
التفحش ولالیاء دوم بار بخواند اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک وحسن
عبادتک وتوفنی علی ملتک توفنی مسلما والحقنی بالصالحین سوم بار بخواند اللهم
اعنی علی تلاوة کتابک وکثرة الذکر لک وکثرة الثناء علیک ...
طعام جنسکی و آب در بینی او کندن و سه بار او کندن و اگر روزه نباشد مبالغه
کردن در بینی رسانیدن و هرچه بینی را نیکست چون بوی بهشت و بهشتیان
بدعا از خدا خواستن و هرچه بد است چون بوی دوزخ و دوزخیان ازان و اپناه
خدا رفتن و بتازی چنین گوید اللهم ارحنی رائحة الجنة وانت عنی راض
واعوذ بک من روایح النار وسوء الدار و دو بار دیگر روی شستن و خلال
... کردن چنانی که رسول خدا علیه السلام میفرماید رحم الله المتخللین من امتی فی
الوضوء والطعام خلال در وضو خلال در پیش کردن است و خلال انگشتان دست
و پای است و خلال در طعام مووسنت ... روی را آنچه نیکست چون سپیدرویی
و خرمدلی و ... بدعا از خدا تعالی خواستن و هرچه بد است چون سیاهی
... روی و فضیحتی و رسوایی قیامت ازان و اپناه خدا رفتن و بتازی
چنین گوید اللهم بیض وجهی بنور وجهک الکریم یوم تبیض وجوه اولیائک
ولا تسود وجهی بظلماتک یوم تسود وجوه اعدائک واجعلنی من الدائمین
المستوجبین الامنین الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون دوم بار بخواند

اللهم وجهی منک حیاء وقلبی بک فرحا وذلل جوارحی بخدمتک سوم بار بخواند اللهم
نور وجهی بنور وجهک الذی جلا ارکان عرشک و دو بار دیگر هر دو دست شستن
و خلال انگشتان دست کردن و آب تر بالا بازو کشیدن حدیثی که رسول خدا علیه السلام
میفرماید حدیث ان امتی یدعون یوم القیامة غرا محجلین من آثار الوضوء
و هرچه دست را نیکست چون نامه براست دادن و سپید دادن و حساب آسان کردن
بدعا از خدای تعالی بخواستن و هرچه دست را بد است چون نامه بچپ دادن و سیاه
دادن و از پس پشت دادن و حساب دشخوار کردن ازان و اپناه خدا رفتن
و بتازی چنین گوید اللهم اعطنی کتابی بیمینی یوم القیامة وحاسبنی حسابا
یسیرا ولقنی من لدنک نضرة وسرورا وبهجة وحبورا و در دست چپ بخواند اللهم
لا تعطنی کتابی بشمالی ولا من وراء ظهری واعفنی یوم العرض والمقام یا
ذا الجلال والاکرام وامنی من اهوال یوم الفزع الاکبر و دو بار دیگر مسح سر
کردن و مسح همه سر کردن و اگر سر ما سخت باشد سنت است پیش امام شافعی و امام احمد
که پارهٔ از موی پیشانی مسح کند و باقی بر عمامه مسح کند حدیث را که رسول خدا فرموده است
که مسح رسول الله بناصیته وعمامته و هرچه سر را نیکست چون نثار رحمت و مغفرت
و سایهٔ عرش بدعا از خدای تعالی خواستن و هرچه بد است چون بار الهی لعنت و عقوبت
و سایهٔ آتش ازان و اپناه خدا رفتن و بتازی چنین گوید اللهم غشنی رحمتک
وقنی عذابک وانزل علی من برکاتک واظلنی تحت ظل عرشک یوم لا ظل الا
ظل عرشک و مسح گوش کردن و سه بار کردن و هر باری آبی نو کردن و سنت چنانست
که انگشت کالوچ گوش و انگشت مسبحه را در میان گوش نهد و انگشت مهین در
پس گوش نهد و ظاهر و باطن آن مسح کند و هرچه گوش را نیکست چون استماع قرآن
و سخنهای راست و ندای بشرکم و آواز بهشتیان بدعا از خدای تعالی خواستن و هرچه
بد است چون استماع دروغ و بهتان و ندای لا بشری و آواز دوزخ ازان و اپناه خدا
رفتن و بتازی چنین گوید اللهم اجعلنی من الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه

اسمعني منادي الجنة سع الابرار وسهم كردن بدادن وسد باهم ادن هر بار ا ي نو وحوه
كردن را نيكست جون ازادي از قرضها سلاتات و ديون كلينا و مخلوقات و ازادي
ارزق عيرتا ازان وابنا حذارتي و نياري جنين كويد اللهم اعتق رقبتي من النار
واعتاز الديون والمظالم وفك رقبتي من السلاسل والاغلال والانكال والاوزار
ودوبار ديكر باي شتن وخلال انكشتان باي كردن وسنت است كه در خلال كردن انكلوج
باي راست در كيرد و از انكشت بزرك تمام كند و در باي جب از انكشت بزرك در كيرد و از انكلوج
تمام كند و آب تر بالاي كعب كند و هرجه باي را نيكست جون استواري بر صراط مستقيم
وكذلتن بر صراط و نشاط در دين بدعا از خذا بخواستن و هرجه بداشت بجوينن وجزين
بر صراط و نا استواري بر صراط و سستي عمل بردين ازان و ابناء حذا ر رفتن و بنا ري
جنين كويد اللهم ثبت قدمي على الصراط المستقيم ولا ترهقها يوم تزل الاقدام
في النار و در باي جب بخواند اللهم لا تزل قدمي عن الصراط يوم تدحض فيه اقدام
الظالمين والمنافقين والضالين والزايغين في نار جهنم وسعرة انا انزلناه بخواند
واكر وسواس او را رجه دارد دست تر بر نيفه سراويل افشاند و مسواك كردن سنت
وثوابها بران موعود ست و از خصال كعبه است و همه وقت لسنديده است الا
اكر بروزه باشد كه بيش شافعي بعد از زوال مكروه است حديثي را كه رسول حذا صلوات الله عليه
فرموده است حديث لخلوف فم الصايم اطيب عند الله من ريح المسك عند كم
يعني بوي دهن روزه دار در حضرت حذاي تعالي خوش بوي تر است از مشك نزد شما
و مسواك بجوب اراك لسنديده است وجون نيابد بجوب درخت كه تلخ از بن دندان
بزدايد و در وضو كردن لسنديده است كه اعانة از كسي بخواهد بس اكر ناجار است
انكه آب ريزد بر دست جب ايستد و آب از اعضا و ضو خشك نا كردن بس اكر
ضرورتا است انك اوي مال دارد بر دست راست ايستد و نهي است در ميانه وضو
سخن كفتن يا كالي كردن و لسنديده است در هر عضوي اول دست تر در ان خلال
وبس لبشويد و انا انزلناه خواند و از آداب صوفيانست و جواز وضو فارغ شود

هر دو حرف شهادت بكويد و اين دعا بخواند اللهم اجعلني من التوابين واجعلني
من المتطهرين واجعلني من عبادك الصالحين واجعلني من الذين لا خوف عليهم
ولا هم يحزنون وجون لبر سجاده رود اين دعا بخواند اللهم اني اسالك بحق
السائلين عليك وبا وجه السائلين لديك وبحق ممشاي ومقامي وخروجي هذا
اليك اللهم اني اخرج ولم اخرج اشرا ولا بطرا ولا ريا ولا سمعة بل خرجت و
فيت اتقاء سخطك في الدنيا والاخرة وابتغاء مرضاتك في الدنيا والاخرة وقضاء
لفرضك واتباعا لملة نبيك محمد صلوتك وسلامك عليه اللهم اني اسالك
ان تحفظني بالليل والنهار وان تعيذني وتنقذني من عذاب النار وان تغفر لي
ذنوبي جميعا فانه لا يغفر الذنوب الا انت يا عفار يا غفور يا رحيم يا ودود معني
دعا اللهم اي خذاي سزاي برستش حنيرم ده [illegible] بدرستي و راستي كه من [illegible] سالك مي خواهم
وخواهش ميكم از تو بحق السائلين عليك [illegible] سزا واري كه خواهندكان و محتاجان
دارند بر خذاي تو وبا وجه وبوصيلتها و روبها و استحقاقها السائلين لديك
خواهشها و خواستها نزد تو وبحق ممشاي وبسزاواري واستحقاق روش رفتن
و رو نهادن من بتو و مقامي وايستادن من [illegible] وبيرون امدن من [illegible]
اين و احضرت تو اللهم اي خذاي سزاي برستش [illegible] بدرستي و راستين كه من لم اخرج
بيرون نيامدم ولم اقم و برخاستم [illegible] از كبر و نشاط و خرمي طبع ولا بطرا
ونه از خود راي و هوس [illegible] ولا ريا ولا سمعة ونه از بهر ريا و سمعت وصلت و
آوازه بيك وي ليك احرجت بلك بيرون امدم و شدم و برخواستم اتقا سخطك
ترس و برهيز از عذاب و خشم تو في الدنيا در عالم نزديكتر هستي او اخلق يعني اين جهان
والاخرة و عالم واسين هستي خلق يعني ان جهان و ابتغاء مرضاتك جستن
و طلبيدن خشنودي و لسنديدكي تو [illegible] در بن عالم والاخرة وان عالم و قضاء
وكذا ردني لفرضك فرض و واجب كردانيده تو واتباعا و بي روي كردي
لملة نبيك دين و كيش بيغامبر تو محمد مصطفى صلوات الله عليه اللهم اي خذاي

سزاي برستش اني اسالك بدرستي و راستي كه من ميخواهم از تو [illegible] كه مرا نكاه داري
بالليل والنهار شب و روز وان تعيذني و ميخواهم از تو كه مرا زينهار دهي و
وتنقذني و برهاني و خلاص و نجاة و رستكاري دهي مرا من عذاب النار ما نكوشي
و عذاب و عقوبت اتش و غضب وان تغفر لي و ميخواهم از تو كه بيوشي و بيامرزي
از من ذنوبي جميعا كناهها من جمله فانه لا يغفر بدرستي و راستي كه در نكذارند
و نيامرزد الذنوب كناهها الا انت جز تو كه خذايي يا غفار اي امرزنده و بوشنده
كناهها و عيبها و در كذارنده جرمها يا غفور اي هميشه امرزنده و بوشنده كناه يا رحيم
اي مهربان و بسيار بخشايش و امرزكار يا ودود واي دوست دارنده مطيعان
و فرمان برداران اوامر و مناهي تو فصل في ما ينقض الوضوء بدانكه جهار
جيزاست كه وضو باطل كند و انرا نواقض وضو خوانند ناقض اول انك اندامي
از اندام مرد باندامي از اندام زن رسد بي حايلي بقصد يا بسهو وضو هر دو باطل كردد
بيش شافعي هر اندام كه باشد و بقولي هر زن كه باشد اكر جه اين زن مادر باشد يا خواهر
يا دختر اتباع لفظ ايت را كه او لمستم النساء و مادر و دختر و خواهر در نساء داخل
اند و بقولي ديكر انكاه وضو باطل كردد كه ان زن بيكانه باشد و در نكاح توان اوردن
اما اكر اين زن بيكانه است اما از محل شهوت است از غايت بيري يا از غايت
طفلي در بطلان وضو دو قول است و بيش امام احمد بلمس امردي كه محل شهوت است
وضو باطل كردد و بيش امام ابو حنيفه بلمس زن وضو باطل نكردد و ايت او لمستم
او لامستم ميخوانند و بمعني جامعتم باشد و بيش مالك بلمس زنان اكر بشهوت است وضو
باطل كند و اكر بسهو است باطل نكند و ملموس را دو قول است اما لامس را قولا واحدا
وضو باطل كند ناقض دوم انك كف دست بر هر دو عورت بيش و بس رسد عورت
خود يا غيري خويش و بيكانه مرده و زنده كوجك و بزرك وضو باطل كردد كه رسول الله
عليه ميفرمايد من مس ذكره فليتوضأ و بيش ابو حنيفه بلمس عورت وضو باطل
نكردد حديثي را كه رسول خذا عليه ميفرمايد هل هي بضعة منك او مضغة و اين حديث

قرآن

سلام

بيش امام شافعي منسوخ است بدان حديث كه او دليل اورده است شافعي ميكويد
كه اين حديث كه دليل امام ابو حنيفه است طلق بن علي روايت كرده است و اين حديث
رسول خذا صلوات الله انكاه كفت كه مسجد قبا بنا ميكردند و انكاه مبداء اسلام بود
و اين حديث كه مس ذكره ابو هريره رضي الله عنه روايت كرده است و ابو هريره از
اهل اسلام بود كه او خود دو سال و نيم صحبت رسول دريافت و رسول خذا دين كامل
بار ها كرده است كه اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الاسلام
دينا بس انك اخر فرموده باشد ناسخ ان اول باشد و مس عورت اكر بشت دست باشد
وضو باطل نكردد كه مس از كف معتاد است و ميان انكشتان دو قولي است
و مس زهار و انثيين و فرج حيوانات وضو باطل نكردد و بيش مالك مس
عورت اكر بعمد است وضو باطل كند و اكر بسهو است باطل نكند ناقض [illegible] انك
جيزي عادت رفته يا عادت نا رفته از [illegible] و از بس ادمي بيرون ايد يعني ناكي
وضو باطل كردد عادت نا رفته يعني اكر سنك ريزه باشد يا كرمي و عادت رفته جون
بول و غايط اكر جه عيني نباشد جون بادي وضو باطل كند ناقض جهارم زوال
عقلست جنانكي ديوانكي و مستي يا علتي بر دماغ غالب كردد و عقل زايل كند وضو
باطل كند تا خواب نيز الا سر خواب اندك نه بسيار كه متمكن و مقعد نشسته باشد
و بشت بر جاي نداده كه اكر ان جنين باشد نه بيفتد اين جنين خواب بجز نافع
مبطل وضو نيست و بيش ابو حنيفه خوابي كه در هيئتي از هيئات نماز ست وضو
باطل نكند كه رسول خذا ميفرمايد اذا نام العبد في الصلوة باهي الله به ملائكته و
بيش شافعي ان حديث دليل است كه وقت بودي كه رسول خذا صلوات الله عليه نماز خفتن
دير كذاردي امير المومنين عمر رضي الله عنه در حجره رسول آواز دادي كه نام النساء
والصبيان يعني زنان و كودكان بخواب در مي افتند رسول خذا بيامدي و نماز
كردي و ايشان نماز اعادت وضو نفرمودي و بيش بعضي علما خواب همه نوع مبطل وضو
و ان مذهب مرتضى علي كرم الله وجهه و اين حديث روايت ميكنند كه رسول خذا صلوات الله عليه

رب العینان وکا السه فاذا نامت العینان [illegible] الوکاء [illegible]
بند مقعد است چون هر دو چشم بخسبد بند کشاده شود و عوام الناس را احتیاط
است که هر نوع که خواب بوی در آمد وضو کند که خواب عوام بر خواب صحابه قیاس
نتوان کرد که خواب صحابه محل مکاشفات والهامات بود وان دیگران نه چنان [illegible]

فصل فی التیمم و کیفیته بدانک تیمم کردن انجا رخصت است که مرد از استعمال آب
عاجز آید یا نایافتن آب یا بیماری که اطبای مسلمان معتقد کواهی دهد که اگر آب کار
فرماید بیماری کردد یا بیماری او دراز کردد یا زشتی بر ظاهر اعضای او بماند یا عضوی
از اعضای او خلل پذیرد رخصت است که تیمم کند اما اگر عجز از استعمال آب بسبب
نایافتن است رخصت است که تیمم کند بعد از انک طلب آب کرده باشد در حوالی کار
بقدر فرسنگی در طول و عرض و نیابد و طلب باید که بعد از دخول وقت نماز باشد که
طلب پیش از دخول محسوب نباشد پس چون طلب آب کند و نیابد و داند که تا نماز ادا کرده
باشد آب خواهد رسید و نماز از وی فوت خواهد شد رخصت است این چنین کس را که تیمم کند با
خاکی که غبار آن بدست و روی او برسد و اگر این عجز از استعمال آب بسببی دیگر باشد
چنانک میان او و میان آب دشمنی باشد که در رسیدن بآب و کار فرمودن آن خطر
است با خطر بود رخصت است که تیمم کند اگر چه آب حاضر بود و همچنین اگر آب هست
اما آن محتاج است تشنگی خود را یا رفقا را یا حیوانی را رخصت است که تیمم کند و همچنین
اگر آب حاضر است ولیکن می فروشند بروی واجب نیست که بخرد بلک رخصت است که تیمم
کند و اگر کسی تیمم کند و پیش از انک در نماز شروع کند این عذرها برخیزد آن تیمم باطل کردد
و بدان تیمم نمازی نتوان کرد فصل فی الکیفیة بدانک تیمم دو ضربت است در ضربت اول
انگشتان بسته دارد و ان بهر مسح روی و در ضربت دوم انگشتان کشاده دارد از بهر
مسح هر دو دست و در تیمم پنج چیز فرض است فرض اول قصد خاک پاک کردن است
که اگر مثلا بادی بر آید و بی قصد او خاک بر دست و روی او نشاند و او نیت تیمم
کند او را نباشد زیرا که حق تعالی میفرماید فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا [illegible]

فتیمموا بوجوهکم و ایدیکم منه [illegible] فرض دوم نیت [illegible] است اگر از حدث است و اگر از
جنابت کو [illegible] که بتیمم [illegible] فرض [illegible] مباح کنم فرض سیم مسح روی است
بخاک فرض چهارم مسح هر دو دست تا مرفق مسح کردن و واجب نیست بزیر موی روی و دست
رسانیدن اگر چه تنک است فرض پنجم ترتیب نگاه داشتن است یعنی مسح روی پیش از
مسح دست کردن مقیم که تیمم کند از بهر نایافتن آب قضا کند و کسی که تیمم کند از بهر سرما سرد
قضا کند و کسی که مجروح باشد و بر جراحتی او لحاستی باشد قضا کند و اگر موضع مجروح
لصوقی نهاده باشد در حالت [illegible] وضوی قضا کند چون کشیدن آن دشخوار [illegible]
و اگر او را جنابت رسیده باشد و آب نیابد همچنین که گفته شد تیمم کند و نماز بگذارد
پس چون بآب رسد غسل کند و نماز را قضا کند چون در سفر باشد و نایافتن آب
تیمم میکند در سفر از جنابت شاید که قرآن خواند پس از نماز فریضه زیرا که نماز نافله شاید
کی کند پس قرآن نیز شاید که خواند زیرا که قرآن خواندن هم نافله است و سه چیز در تیمم
سنت است اول در مبدا بسم الله الرحمن الرحیم گفتن دوم دست راست پیش از دست
چپ مسح کردن سوم موالات نگاه داشتن اما اگر عجز از استعمال آب بسبب جراحتی است
که بر اعضا است نخست اعضای سلیم را بباید شست و پس از بهر موضع مجروح تیمم کردن
و اگر موضع درد ناک بسته باشد مسح باب بران باید کشید و در مسح کمال [illegible]
و پس هر نمازی فرض را تیممی بباید ساخت از بهر آن موضع زیرا که بیک تیمم بیش از یک
نماز فرض نتوان کرد اما سنتها و نوافل چندانک خواهد و تواند کرد و [illegible]
روی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم انه ارخص للمسافر
ثلثة ایام ولیالیهن وللمقیم یوما ولیلة اذا تطهر فلبس خفیه ان یمسح علیهما
رسول خدا صلوات الله علیه رخصت داده محدث را مسح بر موزه کشیدن بعوض
پای شستن مسافر را سه شبانروز و مقیم را یک شبانروز پس از انک وضو کرده باشد و طهارتی
کامل موزه پوشیده و شرط است که موزه انگاه پوشد که وضو تمام کرده باشد اگر یک پای شوید
و در موزه کند و پس پای دیگر بشوید درست نباشد و ابتدا این مدت شبانروز [illegible]
[illegible]

از وقت حدث باشد که بعد از موزه پوشیدن افتد و چنب را روا نباشد مسح بر موزه
کشیدن بعوض پای شستن [illegible] موزه بیرون باید کرد و غسل کردن و در
طهارتی کامل موزه پوشید و هر ان موزه که مسح را بشاید موزه باید پاک [illegible]
را تا کعب بپوشد و باید که سخت باشد آب بزیر فرو نگذارد و قوی باشد چنانک
روش در ان بتوان کرد و اگر در مقابل کعب یا زیر کعب اندک سوراخی باشد چنانک
پای یا پای تابه پدید باشد بر آن موزه مسح روا نباشد و پیش امام ابو حنیفه اگر دریدگی کم از
سه انگشت باشد مسح بران روا باشد و بر جورب پشمین و کرباسین و جورب صوفیانه
مسح روا نباشد و اگر دو موزه بر یکدیگر در پوشد مسح بران اول روا نباشد الا که آن زبرین
ضعیف باشد و پیش امام ابو حنیفه و قول شافعی روا باشد اگر چه هر دو قوی باشد
و سنت است که زبر و زیر موزه مسح کند چنانک انگشتان دست راست بر انگشتان پای
راست نهد و انگشتان دست چپ بر پاشنه پای راست نهد و دست راست بر
پشت پای بیاورد تا مقابل کعب و دست چپ در زیر پای براند تا سر انگشتان و در
پای چپ همچنین کند چنانک پشت پای بدست راست مسح داده باشد و زیر پای بدست چپ
و اگر بر مسح زیر پای اقتصار کند روا نباشد و مسح [illegible] چنان فرض است که اسم مسح
بروی افتد و پیش ابو حنیفه قدر سه انگشت فرض است بر پشت موزه و چون زبر موزه
مسح نکند و اگر کسی را مدت مسح بگذرد و همچنان بوضو باشد یا در میانه مدت موزه از
پای بدر کند و وضو دارد پای شستن واجب آید و واجب باشد که وضو از سر گیرد
بقول اصح شافعی و اگر کسی در سفر مسح کند و پس مقیم شود مسح مقیمانه کند و اگر در حضر
موزه پوشد و او را حدث افتد و پیش از مسح بسفر رود مسح مسافران کند و اگر در
حضر موزه پوشد و حدث افتد و مسح کند و پس بسفر رود مسح مقیمان کند و پیش ابو حنیفه
مسح مسافران کند فصل فی الصلوة و اوقاتها بدانک در دین و ملت مسلمانی
بعد از قول و اقرار هر دو کلمه شهادت از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد و
اجتناب از کبایر نماز کردن فرض است و هر مسلمان بالغ عاقل بقصد بی عذری شرعی

نماز را اعاده باید کرد و اگر چهار نماز بچهار جهت بچهار اجتهاد بکند و جهت
خطا و صواب معلوم نکرد و غیر یکی قضا نباید کرد و نابینا را نشاید که بی
مقتدای کو قبله نماید نماز کند و باید که مقتدا کسی باشد که بالغ و عاقل و ثقه
و مسلمان و قبله شناس و وقت شناس باشد و اگر بی مقتدای نماز کند نماز را اعاده باید
اگر چه صواب کرده باشد و اگر بینای در تاریکی نماز کند و ظن چنانست که نماز بقبله میکند
نماز را اعاده باید کرد اگر چه صواب کرده باشد و اگر کسی بر بام کعبه نماز کند نمازش
درست نباشد مگر از بنای کعبه قدر یک گز چیزی در پیش او فراشته باشد و اگر کسی
در جوف کعبه نماز کند نمازش درست باشد هر جانب که روی آورد و اگر روی بجانب در
کعبه آورد و در فراز کرده باشد درست باشد و اگر در کشاده باشد و آستانه در مرتفع
قدر مؤخره رحلی نماز درست باشد و اگر آستانه مرتفع نباشد نماز درست نباشد و
پیش بعضی ائمه نماز در جوف کعبه درست نیست [illegible] پاکی تنست
از جنابت و حدث و خبث که خدا میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی
الصلوة الی قوله وان کنتم جنبا فاطهروا [illegible] پاکی جامه است
و جایگاه از نجاسات از انک رب العالمین جل جلاله برسول خود میفرماید وثیابک
فطهر یعنی جامهات پاک و نمازی دار و اگر او نماز برود بکن نمازی کن و معنی
تطهیر از کثرت طهارتست و میگویند در بنی اسرائیل عادة چنان بودی که چون جامه
پلید شدی آن نجاست از آن جامه بمقراض ببریدندی یا آن جامه بینداختندی
پس خدای تعالی بیند [illegible] ازین امت بنهاد کو یضع عنهم اصرهم والاغلال
التی کانت علیهم و رسول خدا علیه السلام بفرمود که چون جامه پلید کردد
بشویند و اگر دیگر بار پلید کردد بشویند و آن سخن که جاهلان و عوام گویند که دل
باید که پاک باشد جامه هر گونه که باشد شاید این سخن خطا و جهل است بلک نزدیک
ائمه [illegible] این خطا [illegible] برسولست و دریست که دل او همه دلهای عالمیان پاکتر بود
و [illegible] میفرمودند که جامه [illegible] پاک و نمازی دار پس چون مثل پیغمبری را جامه پاک می
باید داشت

حکو [illegible] بنرا با جامه نماز بی نمازی درست باشد و خود آنکه داشت جامه نشانی از پاکی در [illegible]
و رسول خدا علیه السلام [illegible] یجر الذیب علی الطاقة [illegible] [illegible] دین [illegible]
داشتن ظاهر و باطن است در [illegible] رسول خدا با جمعی یاران [illegible] مشکوه و در [illegible]
نماز نعلین از پای بدر کرد یاران موافقت کردن چون رسول خدا صلوات الله علیه از نماز فارغ
شد آن یاران برسید مالکم خلعتم نعالکم یعنی چه بود شما را که نعلین [illegible] پای بدر
کردید ایشان گفتند [illegible] خلعت فخلعنا یعنی ما ترا دیدیم که نعلین از پای بدر کردی
ما نیز موافقت کردیم رسول علیه السلام فرمود که اخبرنی جبرئیل بان فیه قذرا
یعنی جبرئیل مرا خبر داد که چیزی بران یعنی چیزی مستقذر یعنی نجاسته که این
قدر چون قرار بود یعنی [illegible] گفت رسول خدا نعلین بران نهاده بود پس که نماز
مقتدی رسول با چیزی مستقذر درست می بود نماز هیچکس با نجاست درست نباشد پس
اگر کسی نماز کند و بعد از آن بر جامه خود نجاستی بیند غیر معفو عنه در سلوه و حول
آنست که آن نماز را اعاده باید کرد اما آن قول که اعاده نمی باید کرد میگوید [illegible] در زیر
نعلین رسول بود چون قرار بود در رسول خدا نماز را اعادت نکرد و نفرمود و آن قول
که میگوید اعادت باید کرد می گوید که [illegible] در زیر نعلین رسول چیزی
بود یعنی نخامه و بلغم و امثال این و رسول خدا از این جهت نماز اعادت نکرد زیرا که
در خبر است که اعادت باید کرد و بدانکه از نجاسات هیچ معفو عنه نیست الا نجس
و آن اثر نجاستی که در دفع آن [illegible] کرده باشد بعد از آن [illegible] کرده باشد [illegible]
داند کرد که این صفت کرده ایم و [illegible] اثر نجاستی که [illegible] باشد [illegible]
زمین [illegible] باشد [illegible] که میگوییم که در [illegible] نماز کند [illegible] قطرات [illegible]
شوارع آن قدر که از آن احتراز نتوان کرد [illegible] چون گیک الا اگر بسیار باشد [illegible]
خون [illegible] و ریم [illegible] و [illegible] بشرط آنکه از بدن خود باشد نه از آن غیری
و آنکه باشد و در حق آنکه [illegible] قدر [illegible] باشد یا قدر درمی [illegible] حنبل نجاست
یعنی کسی که در جامه با غازی نه [illegible] نماز کرده باشد و پس بداند و آن دو قول است [illegible]
کرد

ذبح کشته و [illegible] کرده [illegible] بیان [illegible] که حیوانی گوشت آن حلال است جانور وحش وحشی این شرط در کشتن آن
[illegible] حلال باشد و اگر چنانکه نیز بغایت تیز باشد چنانکه چون براند از آن نیمه دیگر در افتد و سر از
تن جدا کرد و دیش [illegible] بعضی علما آن مذبوح حلال نباشد و بدانکه در کشتن شتر سنت نحر است و در کشتن
گاو و گوسفند سنت ذبح است و فرق میان نحر و ذبح آنست که نحر آن باشد که زیر کردن ببرد لجا [illegible]
[illegible] و ذبح بریدن حلق باشد و پیش مالک اگر شتر ذبح کنند یا گوسفند نحر کنند حرام باشد
اما [illegible] نحر کنند **فصل فی صلوة الخسوفین** بدانکه سنت است که هر انگاهی که آفتاب
یا ماه گرفته شود بفرمان حق تعالی امام مسلمانان جمع و بفرماید تا موذن ندا کند و گوید الصلوة
جامعة و چون جمع شوند پس دو رکعت نماز کند بامامت و [illegible] تکبیر افتتاح بگوید و [illegible] بخواند و اعوذ
بگوید و فاتحه بخواند و سورة البقره در رکوع تسبیح کند و پس از رکوع باز آید و دیگر فاتحه بخواند
و سورة آل عمران یا مقدار آن از جای دیگر باز برکوع رود و بقدر هشتاد آیت از سوره آل
[illegible] تسبیح کند و پس از رکوع باز آید و آن اذکار و تسابیح که در نمازها دیگر خواند بخواند و پس بسجود
رود و تسبیح سجود نیز بقدر تسبیح رکوع بگوید و چون از سجود دو گانه فارغ گردد برکعت دوم
[illegible] و سورة النساء بخواند یا مقدار آن از جای دیگر و پس برکوع رود و بقدر هفتاد
[illegible] سورة النساء در رکوع تسبیح کند و پس از رکوع باز آید و دیگر فاتحه بخواند و سورة المایده یا مقدار آن
از جای دیگر و دیگر برکوع رود و بقدر پنجاه آیت از مایده تسبیح کند و پس از رکوع باز آید و تسبیح و
اذکار [illegible] خود بجای آورد و پس بسجود رود و تسبیح سجود بقدر تسبیح رکوع بگوید و چون از هر دو سجود
فارغ شود تشهد بخواند و سلام باز دهد و بر صفه و منبر بر آید و دو خطبه بخواند و مردمان را پند
و موعظت کند و نماز خسوف بجای آن باید کرد که نماز کسوف و در خسوف جهر خواند و در کسوف بسر
و پیش امام احمد [illegible] جهر خواند و پیش ابو حنیفه نماز خسوفین هر دو رکعت است و چنان باید کرد
که دیگر نمازها [illegible] **فصل فی صلوة الاستسقاء** بدانکه سنت است که هر انگاهی که باران نبارد و
آب چشمها کم گردد یا نقصان پذیرد امام مردمان را جمع کند و ایشان را وعظ و نصیحت فرماید از
گناهان ایشان را بفرماید تا سه روز روزه دارند و مظالم مالی باز دهند و خیرات و صدقات کنند
و [illegible] حاضر آیند و روز چهارم غسل کنند و جامهای کهنه در پوشند و با امام به صلی روند
شکسته و متواضع

متوضی
الصلوة
جامعة
عمران
آیت
شکسته و متواضع

و استغفار گویان و دو رکعت نماز حاجات بکند همچنانکه نماز عید و بعد از فاتحه سوره نوح خواند و چون فارغ
گردد بر منبر رود و خطبه کند و در خطبه استغفار بسیار گوید و مردمان را وعظ و نصیحت فرماید و [illegible]
بگریاند و این آیت بر ایشان خواند استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم
باموال و بنین ویجعل لکم جنات ویجعل لکم انهارا مالکم لا ترجون لله وقارا وقد خلقکم
اطوارا و در خطبه این دعا بخواند اللهم اسقنا غیثا مغیثا مریعا هنیئا مریئا غدقا مجللا عاما
سحا دائما نافعا غیر ضار عاجلا غیر آجل اللهم انک امرتنا بالدعاء ووعدتنا اجابتک فقد
دعوناک کما امرتنا فاجبنا کما وعدتنا اللهم امنن علینا بمغفرتک ما قارفنا واجابتک فی سقیانا
اللهم سقیا رحمة لا سقیا عذاب ولا محق ولا غرق ولا بلاء ولا هدم اللهم علی الظراب ومنابت
الزرع والشجر اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من القانطین اللهم ان بالبلاد والعباد والبهائم
والخلق من اللاواء والجهد والضنک ما لا نشکوا الا الیک اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع
واسقنا من برکات السماء وانبت لنا من برکات الارض اللهم ادفع عنا الجهد والجوع والعری
واکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل
السماء علینا مدرارا و بیرون ازین دعا هر دعای که او را خوش آید می خواند و علی الجمله
این خطبه مثل خطبه عید باید کرد پس چون از خطبه اول فارغ گردد بنشیند و پس برخیزد و خطبه دوم
بخواند و در دعا مبالغت کند و در میان خطبه دوم روی بقبله آرد و دعا و تضرع بسیار کند و ردا بر
دوش دارد و اگر ردا نداشته باشد [illegible] کرداند و جماعت همه همچنین کنند تفأل را یعنی حال
خود بگرداند تا حق تعالی حال بر ایشان بگرداند پس دیگر بار روی را خلق کند و خطبه تمام کند
و فرود آید و اگر نعوذ بالله دعا مستجاب نشد نوبت دوم و سوم همچنین باید کرد والله اعلم **فصل فی صلوة
الاستخاره** بدانکه سنت است که چون در کار دنیاوی که موافق رضای خدا است شروع خواهد کرد و
خواهد که بداند که در کردن آن خیری خواهد بود یا نه حالی رود و جامه پاک در پوشد و اگر در شب
اولیتر باشد و دو رکعت نماز کند در هر رکعتی یکبار الحمد و سورتی که خواهد بخواند و سلام باز دهد پس
بسجود رود و این دعا بخواند اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسئلک من فضلک العظیم
فانک تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی

[illegible] فی دینی ودنیای ومعاشی ومعادی وعاقبة امری وعاجله وآجله فاقدره لی ویسره لی و
بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ودنیای ومعاشی ومعادی وعاقبة امری
[illegible] وآجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ورضنی به انک علی کل شیء
قدیر یا ذا الجلال والاکرام وصلی الله علی محمد وعلی آل محمد وسلم معنی دعا اللهم ای خدای سوای بوستش [illegible]
[illegible] و راستی کعنت استخیرک خیر و نیکی و بهترین [illegible] دو جهانی از تو میخواهم بعلمک بعلم
و دانایی تو [illegible] دانایی خود و استقدرک و قدرت و توانایی از تو میخواهم بقدرتک بقدرت و توانایی تو نه
بتوانایی خود و [illegible] میخواهم از تو من فضلک العظیم از فضل بزرگوار تو فانک [illegible] و راستی که تو تعلم دانا و عالمی
و لا اعلم و من ندانم و [illegible] ندانم وتقدر و تو توانا و قادری ولا اقدر و من قدرت و توانایی ندارم وانت
علام الغیوب و تو داننده همه غیبها و ناپیدا آنهایی اللهم ای خدای سزای [illegible] ان کنت تعلم اگر تو میدانی
[illegible] خود تو دانی ان هذا الامر که این کار خیر لی خیر و نیکی و بهترین من در فی دینی در دین من و در دنیای
[illegible] و دنیای من ومعاشی و معیشت و زندگانی من ومعادی و آخر کار من وعاقبة امری و عاقبت کار من
[illegible] و اول کار من وآجله و آخر کار من فاقدره لی الخیر پس من [illegible] کله هو [illegible] و نکو [illegible]
[illegible] و آسان کردان و بارک لی فیه و مبارک کردان مرا در آن کار [illegible] و اگر تو میدانی
[illegible] ان هذا الامر که این کار شر لی بدی و بدترین من در فی دینی در دین من و در دنیای و
[illegible] و معیشت من [illegible] و آخر کار من [illegible] و عاقبت کار من [illegible] و اول کار من
[illegible] و آخر کار من فاصرفه [illegible] پس بگردان آن کار از من و [illegible] عنه و مرا بازگردان از آن کار
واقدر لی الخیر و هر چه خیر و نیکوترست بر من بران [illegible] از هر جا که خواسته ورضنی به
و مرا راضی و خشنود گردان بران [illegible] و راستی که تو علی کل شیء قدیر بر همه چیزی توانا و بحق توانایی
یا ذا الجلال والاکرام ای خداوند همه بزرگواریها در ذات و صفات [illegible] و ای خداوند همه کرمها و بخششها
[illegible] **فصل فی الجنایز** من حضره الموت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ترکت فیکم واعظین
[illegible] و ناطقا الصامت هو الموت والناطق هو القرآن یعنی رسول خدا علیه السلام میفرماید که در میان شما
[illegible] دو پند دهنده که شما را [illegible] پند دهد و موعظه میگوید یکی واعظ خاموش است که بزبان حال پند
میگوید [illegible] و یکی واعظ ناطق و گویاست که بزبان قال میگوید یعنی قرآن [illegible] که حبس است [illegible]
از [illegible] عالم

قدیر
دنیای من
شما

ناچار است هر آنکسی که میداند که او را از مرگ چاره نیست و او را در این عالم نخواهند [illegible]
باشد او را که دل از این عالم برگیرد و چاره بود از مرگ بسیار چنانک در این عالم از بهر دفع [illegible]
کرما چارهٔ آن پیش از وقوع آن می‌سازد حیات فانی این جهانی همچنین از بهر دفع عذاب
مفارقت چارهٔ آن پیش از وقوع آن بباید ساخت حیات باقی آن جهانی را تا باری چون از این
عالم مفارقت کند معذب نماند و آنگاه ندامت سود ندارد پس می باید که کار ساخته [illegible]
و اگر نه در عذاب و ضغطه و فشارش افتد می باید که توبت کرده و کفارت [illegible]
کرده از این عالم مفارقت کند تا باری براحت آباد رسد و گور او مرغزار بهشت گردد [illegible]
عهدهٔ سوال هردو ملک بیرون آید و باید که وصیتی کند که در بستر [illegible] و حق خدای تعالی [illegible]
[illegible] باشد و چون مرگ نوی نزدیک گردد باید که کسی که بروی مشفق تر باشد [illegible]
با معنی میگوید و ذکر خدای میکند تا او نیز موافقت میگوید و او را تکلیف نباید کرد [illegible]
کلمهٔ شهادة که نتواند بود که از ضعف نتواند گفت یا علتی بر دماغ او غالب باشد [illegible]
نتواند گفت به بیماری دل تعلق دارد نه بقول زبان و چون در نزع افتد [illegible]
[illegible] او را همچنان نگاه باید کرد در لحد و در پیش او سورهٔ یس بخوانند و چون [illegible]
کرده چشم او را فرو خوابانند و زنخ او بر بندند و جامهٔ [illegible] تمام بر او [illegible]
چنانک همهٔ او پوشیده گردد و در [illegible] او تعجیل کنند و در حالت غسل او [illegible]
کس او را نه بیند الا غسّال و کسی که یاری او دهد و ایشان نیز چشم نگاه دارند الا [illegible]
از آن چاره نباشد و اولیتر آنست که او را برهنه نکنند و همچنان او را در پیراهن [illegible]
و اگر او را برهنه کنند خرقه بروی افکنند چنانک از ناف تا زانوی او پوشیده گردد و او را
[illegible] شویند چنانک شرطست و کفن کردن بر مرده واجبست از اصل مال او و مونت غسّال و
حفار و حمالان این جمله مقدم است بر دیون پس اگر او را چیزی نباشد [illegible] کفن او بر [illegible]
که نفقهٔ او در حال حیات بر وی باشد و او را اگر کسی نباشد بر جملهٔ مسلمانان [illegible]
که او را کفن کنند فرض علی الکفایة پس چون او را بشویند و کفن کنند او را بسه جامه [illegible]
و بر موضعی پاک [illegible]

[illegible] چنانک شرطست که جامه نمازی باشد همچنین شرطست که جایگاه نمازی
[illegible] چنانکه هر چه مماس بدن نمازکننده است باید که پاک و نمازی باشد و آنچ مماس بدن
نمازکننده است اگر پاک نباشد زیانی ندارد [illegible] که آنچ برابر سینهٔ وی است اگرچه نه مماس
بدن و نجاست باید که نمازی باشد و اگر نه نماز درست نباشد بیکی از دو وجه و اگر کسی
بر نجسی نماز کند و پایهٔ تخت بر نجاست باشد نماز درست باشد و همچنین اگر زمین نجس
و جامهٔ پاک بر آن بگسترانند نماز درست باشد اما مکروه باشد و رسول خدا صلوات
در شش هفت موضع نماز کردن نهی فرموده است در مزبله و مجزره و گورستان
[illegible] گرمابه و شترخانه و رودخانه و شارع بعضی از اینها آنست که جایگاه نجاسات
و بنیاد طاعات و عبادات بر احترام و تعظیم و توقیر است از آن نهی است و بعضی آنست
که بحضور دل تعلق دارد چنانک مزبله و رودخانه و شترخانه و شارع و در این مواضع
آنگاه نماز مکروه باشد که پاک باشد و اگر نجس باشد خود درست نباشد و اگر جامهٔ پاک
بر آن بگسترانند نماز درست باشد اما مکروه باشد [illegible] علم بدخول وقت نماز درست
[illegible] باید که داند که وقت نماز در آمده است [illegible] ان الصلوة کانت علی
المؤمنین کتابا موقوتا ای مفروضا [illegible] خدای تعالی نماز کردن بر مومنان فرض
و واجب گردانیده است و هر یکی [illegible] وقتی باز بسته است چنانک [illegible]
اوقات فرموده است چنانک اقم الصلوة لدلوک الشمس نماز پیشین را [illegible] و له
الحمد فی السموات والارض و عشیا نماز دیگر را [illegible] فسبحان الله حین تمسون نماز
شام را [illegible] و من [illegible] اللیل فسبحه نماز خفتن را [illegible] و قرآن الفجر ان قرآن
الفجر کان مشهودا نماز بامداد را [illegible] و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل
و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین نماز جماعت را
[illegible] است که چون وقت نماز در آمد [illegible] وقت خواهد کرد [illegible] بگوید قال الله جل جلاله
و آن آیت که بتعیین آن وقت فرموده اند از این آیتها بر خواند و فرمان خدا بر خود
تلقی کرده اند و پس نیت بیاورد و اگر کسی را دخول وقت نماز گمان باشد و با این شک نماز
کند [illegible]

[illegible] و چون از نماز فارغ شود او را معلوم گردد که آن نماز در وقت اتفاق افتاد او را آن
اعادت باید کرد اگرچه در وقت اتفاق افتاد زیراک در ابتدای نماز عالم نبود بدخول وقت
و بعضی احتیاط [illegible]
مخالف [illegible] قضا باید کرد علم بفرضیت اصل نماز است و آن علمها که در نماز کردن
فرض است زیراک هر علمی و کاری که کردن آن فرض است طلب علم آن عمل کردن فرض
و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید طلب العلم فریضة علی کل مسلم [illegible]
مسلمانی فرض است [illegible] مسلمانی پیش از مسلمانی کردن و رب العالمین خدای تعالی
چنان میفرماید که ما قرآن را از بهر آن در فرستادیم تا بدانند و باور کنند و بعمل
او رسند نه بخوانند یا بنویسند و بحفظ او رسند و این معنی بسیار جای فرموده است
[illegible] اعلموا فاعلموا لیعلموا لعلهم یعلمون یفقهون یتذکرون یعقلون
و خود صریحا فرموده است که بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب المبین
انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم [illegible] پس قرآن را از بهر آن بلغت عرب در فرستاد
تا عرب دریابند چنانک توریت بلغت عبرانی در فرستاد تا موسویان دریابند
و انجیل بلغت سریانی در فرستاد تا عیسویان دریابند و جملهٔ کتابها در صدق
و راستی یکی است و لغت مختلف است و مراد از در فرستادن همه دریافتن
و باور کردن و از آن کار کردن است نه خواندن و نوشتن و بوسیدن پس طلب
علم دین و ملت مسلمانی فرض است و نیز برهان آنک علم بفرایض عین نماز پیش
از نماز فرض است آنست که اگر کسی نماز کند و چنان نداند که از تکبیر اول تا آخر
نماز هرچه میخواند و هرچه میکند همه فرضها است بقولی نمازش درست و بقولی
درست نیست [illegible] فرمودهٔ خدا را سنت دانسته است و اگر میداند که بعضی فرض است
و بعضی سنت اما تعیین فرض از سنت وا نمی داند اکثر اصحاب شافعی برانند
که آن نماز درست نیست اگرچه همه بجای آورد [illegible] در طلب علم مقصر بوده است
و اولیتر فرضست و این هم چنانست که طلاق مست که واقع میگردد اگرچه اختیار

نداشت در طلاق خوردن اختیار داشت در خمر خوردن چیزی نمی بایست خوردن
تا اختیار از دست برفتی و طلاق خوردی این نیز طلب علم می بایست کرد و فرض و سنت
نماز می بایست آموخت تا نماز درست بودی و بقولی آنست که چون همه بجای آورد اگر
چه تعیین فرض از سنت وا نداند هم از کردن او بیفتد و بدانک اتفاقست میان
علماء ملت مصطفی و اصحاب مذاهب چون شافعی و ابوحنیفه و احمد و مالک و غیر
ایشان از صحابه و تابعین رضی الله عنهم که اگر کسی را قدرت [illegible] که علم دین و ملت
و شریعت و آن علمی که آموختن آن فرض عین است بیاموزد و نیاموزد در خدای تعالی
عاصی [illegible] و بر پادشاه عادل واجب [illegible] که او را بر آن دارد که بیاموزد و اگر نیاموزد
او را تعزیر و نکال بدو اگر امتناع کند بعد از عقل و هشیار که دارد خونش مباح گردد
[illegible] فرایض الصلوة و ارکانها [illegible] در کعت نمازی و چیز فرض است [illegible]
نیت آوردن که رسول خدا صلی الله علیه میفرماید انما الاعمال بالنیات [illegible] هر عملی و کاری
که خدا را است بنیتی درست است و خدای تعالی میفرماید فادعوا الله مخلصین له الدین
و اخلاص عمل دلست و عمل دل قصد و نیت دلست تقرب بخدای را اما معنی نیت
قصد کردن دلست بکردن عملی و کاری معلوم معین کردهٔ خدا کردانیده از
دیگر عملها و معنی معینی این عمل [illegible] در دل داشتن است و قصد و عزم
گذاردن آن بدان متصل [illegible] داشتن [illegible] باید که داند که چه میکند نماز میکند
تا عادت از عبادت جدا گردد [illegible] باید که داند که فرض میکند یا سنت تا فرض از
سنت و نافله جدا گردد [illegible] باید که داند که فرض کدام وقت میکند تا فرض پیشین از دیگر
و شام و خفتن جدا گردد [illegible] باید که داند که فرض وقتست که میکند یا وقتی که [illegible]
تا قضا از ادا جدا گردد چون این هر چهار دانسته در دل [illegible] و قصد و عزم گذاردن
آن بدان متصل [illegible] به هر لغت که بزبان عبارت کند درست و تمام است اما اگر [illegible]
زبان نیز اولیتر آنست که چنین گوید نیت آوردم که بگذارم فریضهٔ نماز این پیشین یا این
چنین خدای را الله اکبر اگر تنها ست و اگر بجماعت است گوید بجماعت از پس امام خدای را
الله اکبر و اگر

امامت گوید بامامت خدا یرا الله اکبر و اگر خواهد که تازی بگوید و معنی آن در نفس گوید نویت ان اودّی فریضة صلوة هذا الصبح هذا الظهر هذا العصر هذا المغرب هذا العشا الآخرة لله تعالی الله اکبر و اگر جماعت گوید با جماعت مقتدیاً بالامام لله تعالی الله اکبر و اگر امامت گوید لله تعالی اماماً الله اکبر و بدانک محل نیتها در اعمال و طاعات و عبادات و خیرات و صالحات دلست که اگر این هر چهار را دانسته در دل میدارد و قصد و عزم گزاردن بدان پیوسته میدارد و هر لغت که بزبان عبارت کند درست است و اگر اینها در دل میدارد و بزبان هیچ نگوید نماز درست است و اگر هر چهار بزبان بگوید و دل از آن خالی یا از بعضی خالی و غافل باشد نماز درست نباشد و اگر هر چهار در دل میدارد و قصد و عزم گزاردن بدان متصل میدارد و بزبان نیز میگوید نماز درست و تمام است و زیبا و در کمالست **فرض دوم** نیت بتکبیر پیوستن است چنانک قصد و عزم کاری دیگر جز نماز کردن در دل نیاورد تا الله اکبر بگوید و اگر ابتدای اقتران خوانند و اقتران آنست که هیچ چیزی در خاطر نیاورد که این معنی خود ناممکن است که بای خیال از قصور اشکال این عالی و انتوان بست و طایفه [illegible] وسواس کنند از سر جهت حس اقتران است که میان نیت و تکبیر و قصد کاری دیگر در دل نیاورد تا الله اکبر بگوید **فرض** [illegible] تکبیر اول گفتن است بلفظ الله اکبر یا الله الاکبر و جز این لفظ نماز منعقد نگردد پیش شافعی و [illegible] لفظی بجای این نشاید نه الله اعز و اجل و اعظم و امثال این زیراک خدای تعالی تکبیر [illegible] فرموده است که و ربک فکبر و کبره تکبیرا و لتکبروا الله علی ما هدیکم و رسول خدا [illegible] فرموده [illegible] تحریمها التکبیر **فرض چهارم** ایستادن است در نماز که اگر بی ایستاد و نشسته نمازش درست نباشد زیراک خدای تعالی میفرماید و قوموا لله قانتین و رسول خدا [illegible] میفرماید افضل الصلوة طول القنوت **فرض** [illegible] قرآن خواندن است و آن در نماز فرض است خارج نماز سنت است و از آن فرضست که رب العالمین جل جلاله میفرماید فاقرؤا ما تیسر من القرآن و این قرآن که خواند آن دعای فرضست پیش شافعی سورة الحمد است

الحمد است و این حدیث روایت میکند که پیغمبر علیه الصلوة و السلام میفرماید [illegible] کل صلوة لم یقرأ فیها بفاتحة الکتاب فهی خداج فهی خداج [illegible] غیر تمام یعنی هر نمازی که در آن نخوانده [illegible] است سورة الحمد [illegible] آن نماز ناقص است پس آن نماز ناقص یعنی این نماز ناقص است و این حدیث دیگر روایت میکند که لا صلوة لمن لم یقرأ فیها بفاتحة الکتاب **یعنی** نماز نیست آنکس را که نخواند در آن نماز سورة الحمد و این لا صلوة پیش ابوحنیفه سلب کمالست **یعنی** هر آن نمازی که در آن سورة الحمد نخواند نماز تمام نباشد و این مجنانست که رسول خدا علیه السلام میفرماید لا فتی الا علی و چنانک لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد و پیش امام شافعی لا صلوة سلب اصل است چنانک خدا میفرماید لا ریب فیه و این حدیث نیز دلیل امام شافعی است که رسول خدا علیه السلام میفرماید **حدیث** قال الله تعالی قسمت الصلوة بینی و بین عبدی نصفین فاذا قال العبد الحمد لله قال الله تعالی حمدنی عبدی و اذا قال العبد رب العالمین الرحمن الرحیم قال الله تعالی اثنی علی عبدی و اذا قال العبد مالک یوم الدین قال الله تعالی مجّدنی عبدی و اذا قال العبد ایاک نعبد و ایاک نستعین قال الله تعالی هذا بینی و بین عبدی و اذا قال العبد اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین قال الله تعالی هذا لعبدی و لعبدی ما سأل و بدانک در الحمد خواندن هفت چیز فرض است **اول** بترتیب خواندن **دوم** [illegible] با اعرابها [illegible] چهارم [illegible] چنان خواندن که گوش خود بشنود که همچنین است چهارده تشدید هر یک بجای خود نگاه داشتن فرق میان ضاد و ظا نگاه داشتن اگر تواند و اگر نتواند تکلف نکند که عباد که ضاد مغضوب مشدد بگوید و انگاه هیچ حرفی در الحمد فرو نه باشد [illegible] نظم معجزه [illegible] آوردن **یعنی** هم بدین عبارت که منزلست و نشاید که بعبارتی دیگر در نماز بخواند و پیش ابوحنیفه روا باشد **فرض** [illegible] رکوع کردنست از بهر آنک رب العالمین جل جلاله میفرماید یا ایها الذین آمنوا ارکعوا **یعنی** ای مومنان راکع گردید و رکوع کنید

فرض [illegible] در رکوع آرام گرفتن است از بهر آنک رسول خدا صلوات الله علیه اعرابی را چون نماز میکرد [illegible] ثم ارکع حتی تطمئن راکعاً **یعنی** در رکوع آرام گیر و ساکن شو **فرض** [illegible] از رکوع و ایستادن و آنرا تازی اعتدال خوانند و آن فرض است که رسول خدا [illegible] با عرابی گفت ثم اعتدل **یعنی** از رکوع راست و ایست **فرض نهم** در اعتدال آرام گرفتن است و ساکن شدن که رسول خدا با عرابی گفت فاطمئن معتدلاً **یعنی** در اعتدال آرام گیر و ساکن شو [illegible] سجود کردن است زیراک رب العالمین جل جلاله میفرماید یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا **یعنی** ای مومنان رکوع و سجود کنید **فرض** [illegible] در سجود آرام گرفتن است و ساکن شدن که رسول خدا با عرابی گفت فاطمئن ساجداً **یعنی** در سجود آرام گیر و ساکن شو **فرض دوازدهم** نشستن میان هر دو سجده است که رسول خدا [illegible] با عرابی گفت ثم اجلس [illegible] **فرض سیزدهم** درین نشستن آرام گرفتن و ساکن شدن که رسول خدا [illegible] گفت فاطمئن جالساً **یعنی** درین نشستن آرام گیر و ساکن شو **فرض** [illegible] سجود دوم کردن است زیراک رب العالمین جل جلاله میفرماید فاسجدوا لله و اعبدوا [illegible] و سجده [illegible] **فرض پانزدهم** در سجود دوم آرام گرفتن و ساکن شدن که رسول خدا با عرابی گفت ثم [illegible] ساجداً **یعنی** و پس در سجود آرام گیر و ساکن شو [illegible] رکعت است فرض [illegible] رکعت دوم را فرض [illegible] خواندن الحمد است [illegible] رکوع است [illegible] آرام است فرض [illegible] اعتدال است [illegible] آرام در آنست [illegible] سجود و [illegible] [illegible] نشستن میان هر دو سجود [illegible] آرام در [illegible] سجود دوم است فرض [illegible] آرام در [illegible] نشستن آخر [illegible] که در آن سلام خواهد داد که رسول خدا با عرابی گفت ثم اقعد **یعنی** و پس بنشین **فرض** [illegible] خواندن این التحیات است زیراک رسول خدا [illegible] با عرابی گفتی ثم تشهد و پیش امام شافعی آن تشهد که باید خواند آنست که عبدالله عباس رضی الله عنهما روایت کرده که رسول خدا هر دو دست من در میان هر دو دست خود گرفت و من آموزانید چنانک [illegible]

آموزانیده ام شافعی میگوید آنچ رسول خدا علیه السلام بعد تمام قرآن آموزانیده باشد احتیاط در آن بیشتر کرده باشد و خوشتر که موافق قرآنست تحیة من عند الله مبارکة طیبة و آن تشهد که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است اختیار ابوحنیفه است که التحیات لله و الصلوات و الطیبات السلام علیک الی آخره **فرض** [illegible] درود بر رسول دادنست و آن در نماز فرض است و بیرون نماز سنت است و از بهر آن فرض است که رب العالمین جل جلاله میفرماید یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما **فرض** [illegible] و کیفیت درود بر آل رسول دادنست لقول ابی کعب عجره رضی الله عنه میگوید از رسول خدا سوال کردیم که کیف نصلی علیک قال قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و سلم **فرض** [illegible] دوم سلام باز دادنست زیراک رسول خدا با اعرابی گفت ثم سلم و اگر بی سلام از نماز بیرون آید نمازش درست نباشد پیش شافعی از آنک رسول خدا اسلام تعیین کرده است که تحلیلها التسلیم **فرض** [illegible] ترتیب نگاه داشتن است زیراک رسول خدا با عرابی بترتیب آموزانید چنانک فرمود ان تکبر ثم قم ثم اقرأ ثم ارکع فاطمئن راکعاً ثم [illegible] تا باخر و هم آموزانید و رب العالمین جل جلاله بترتیب فرموده است که ارکعوا و اسجدوا اول رکوع فرموده است و پس سجود و بدانک این فرایض که ما یاد کردیم آن فرضهاست که اگر یکی بقصد رها کند نمازش درست نباشد حدیث اعرابی که سه بار نماز کرد و رسول خدا گفت نماز نکردی و پیش بعضی علما بعضی ازین فرضها آنست که چون یکی از آن نیست نماز درست نیست و بعضی آنست که چون یکی از آن نیست نماز تمام نیست باتفاق مذاهب چون ازین فرضها یکی نیست نماز درست یا تمام نیست یا زیبا و در کمال نیست اما حدیث اعرابی که دلیل امام شافعی است که در صحیح است که اعرابی در مسجد رسول خدا صلوات الله علیه آمد و نماز کرد و بیامد و بر رسول خدا سلام کرد و رسول خدا او را جواب داد و گفت ارجع فصل **یعنی** باز گرد و نماز کن اعرابی گفت کردم رسول خدا گفت فانک لم تصل **یعنی** خود نکردی اعرابی دوم بار نماز کرد و بر رسول سلام کرد و بنشست رسول خدا گفت او را که قم فصل **یعنی** برخیز و نماز کن اعرابی گفت کردم [illegible]

چنانکه سلام گفتی نماز کی … لم تصلّ … سجود نکردی … سوم بار نماز کرد و بیامد
و سلام کرد رسول خدا گفت اعد صلوتک … نماز … نکردی … کرده
رسول خدا فرمود فانک لم تصلّ … سجود نکردی نگفت تمام نکردی چون رسول خدا
سه بار اعاده کرده بود که نماز نکردی اعرابی گفت یا رسول الله من اینچ دانستم کردم مرا
آموزان که چگونه می باید کرد پس رسول خدا بدین ترتیب بوی آموزانید پس اگر کسی
ازین فرضها چیزی سهو کند … بسهو یکبار دو نمازش درست باشد اما باید که فرض … را
… کند و نیز علم که بعد از فرض متروک کرده است برحساب نگیرد چنانکه مثلا در رکوع
یادش آید که الحمد نخوانده است … قیام آید و الحمد بخواند و پس دیگر رکوع کند و در آخر
نماز سجود سهو بکند و همچنین اگر در سجود یادش آید که رکوع نکرده است با قیام باید آمد
و رکوع و سجود کردن و اگر در آخر نماز یادش آید که رکوع نکرده است با قیام باید آمد و رکوع و سجود
کردن و اگر در آخر نماز یادش آید که یک سجود … نکرده است و نداند که در کدام رکعتی بوده بر
خیزد و یک رکعت دیگر بکند و سلام بازدهد بعد از سجود سهو و اگر کسی نماز چهار رکعتی کند
و در رکعت پنجم خیزد بسهو یا نماز سه رکعتی کند در رکعت چهارم خیزد و پس یادش آید و التشهد خوانده
است … اگر التشهد خوانده است … بخواند و سجود سهو بکند و سلام بازدهد و اگر
تشهد خوانده است بنشیند حالی سجود سهو بکند و سلام بازدهد و … فرقی نبود
میان آنکه حقیقی یقین داند که رکنی بگذاشته است یا در کنی باشد بروی واجبست که
بنا بر یقین کند و اگر در نماز شک افتد که سه رکعت کرده است یا چهار … گیرد و تمام کند و سلام
بازدهد اما اگر ازین فرضها یکی بقصد بر افزاید … تا از تکبیر …
یا از قبیل اذکار اگر از قبیل افعالست چنانک دو بار رکوع کند یا سه بار سجود کند
یا در عدد رکعات بیفزاید نماز باطل کرده و اگر از قبیل اذکار است چنانک الحمد و
التحیات بقصد تکرار کند مبطل نماز نباشد زیرا که اذکار مسنون مثل تسابیح که
تکرار کند مبطل نماز نیست دیگر فرض که تکرار کنند هم مبطل نماز نباشد و محل سجود
سهو پیش از سلام است و آن دو سجود است و اندر آن این ذکر بگوید سبحان

الذی لا یسهو و لا یلهو و لا یغفل و پیش ابو حنیفه سجود سهو بعد از سلام باید کرد
و اگر سجود سهو فراموش کند و نکند نماز درست باشد زیرا که سجود سهو سنت است

فصل فی سنن الصلوة و آدابها اما سنتها آنست که هر دو دست برابر گوش برداشتن چنانک
پشت دست برابر دوش باشد و انگشت نر احوانی برابر سر گوش باشد و انگشت
بزرگ برابر نرمه گوش باشد و انگشتان دست نه گشاده و نه بسته و چون بدین صفت
فرا گرفت فرو گذاشتن و برآوردن و بر هم نهادن و راست بر چپ نهادن و زیر
سینه و بالای ناف بنهادن و در قول بعضی مفسران فصل لربک و انحر معنیش
اینست و صفت است که انگشت کالوج و آن دیگر استخوان ساعد چپ بگیرد که آنرا
کوع خوانند و انگشت سبابه و وسطی بر طول ساعد چپ دراز کردن و وجهت
وجهی خواندن و دعاء استفتاح خواندن سنتی موکد است پیش شافعی و در صحیح
مسلم است و مرتضی علی کرم الله وجهه روایت میکند که رسول خدا صلوات الله علیه
در ابتدا هر نمازی فریضه بخواندی و پیش علما که شیعه مرتضی علی اند جهر و فرض
و اعوذ بالله گفتن و آمین در آخر الحمد گفتن و سورتی قرآن یا آیتی چند بعد از
فاتحه خواندن اگر تنها است چندانک خواهد و نوا بر خواند که نوالها بدان مو
اما اگر امام است در نماز بامداد از طوال مفصل سورتی بخواند و در نماز پیشین
و دیگر و خفتن از اوساط مفصل سورتی بخوانند و در نماز شام از قصار مفصل سورتی
بخواند یا مقدار آن از جای دیگر و طوال مفصل از حجرات تا سورة النبا و از سورة
النبا تا والضحی اوساط مفصل خوانند و از اینجا تا آخر قرآن قصار مفصل خوا
و اگر خواهد که بر افزاید بر رضاء جماعت بر افزاید اما ازین مقدار نکاهد اگر
جماعت بدان راضی نباشند اما قراءت قرآن بعد از فاتحه در سوم و چهارم پیشین
و دیگر و خفتن و در سوم شام پیش امام شافعی دو قولست قولی آنست که بعد
از فاتحه قرآن بخواند بحدیث ابو سعید خدری را و قولی آنست که حذف کند
و بفاتحه اختصار کند بحدیث ابو قتاده را و قولی آنست که جماعت نظر کند اگر از

است
عود سنت
شد

متقیان و صالحانند که ایشانرا حضور دل در نماز باشد بعد الحمد قرآن بخواند
و اگر از حیثیات اسواق اند که ایشانرا حضور دل در نماز نباشد بفاتحه اختصار کند و چون
برکوع خواهد شد هر دو دست و کف تا جای خود آوردن و آخر آیت بتکبیر رکوع …
و صفت رکوع آنست که هر دو کف دست بر هر دو حلقه زانو نهد و پشت و
قدم و سر و گردن راست دارد چنانک اگر قدحی آب بر آن نهد نریزد و در رکوع
سبحان ربی العظیم گفتن سه بار یا پنج بار یا هفت بار یا یازده بار سنت است
که در رکوع اللهم لک رکعت تا آخر بخواند و چون از رکوع باز آید هر دو دست
وا جای خود آوردن و سمع الله لمن حمده تا آخر خواندن و چون بسجود خواهد شد
اول زانو بنهادن و پس دست و پس پیشانی و باید که بر هفت عضو سجود کند
که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید امرت ان اسجد علی سبعة آراب
هفت بنمودند که بر هفت عضو سجود کنم هر دو سر پای و هر دو سر زانو و هر
دو سر دست و پیشانی برهنه سجده گاه رسد حدیث خباب ارت را که میگوید
شکونا الی رسول الله حر الرمضاء فلم یشکنا ای لم یزل شکایتنا یعنی شکایت
کردیم وا رسول خدا از سجود کردن بر سنگ گرم او آن شکایت از ما زایل نکرد و
همچنان بگذارید تا پای سوزد و در سجود شکم از ران بر گرفتن و بغلها را گشوده
داشتن و آنرا تخویه خوانند و عایشه رضی الله عنها روایت میکند که رسول خدا
صلوات الله علیه چندان بغل بگشودی که بره را در آن گذار بودی و در سجود نیمه
زیر بالا گرفتن و آنرا تنکیس خوانند و واجبست اما اگر زنان نکنند …
و در سجود سبحان ربی الاعلی گفتن سه بار یا پنج بار یا هفت بار یا یازده بار و
دعا اللهم لک سجدت تا آخر خواندن و در میان هر دو سجود بر پای چپ نشستن
و پای راست حلقه کردن و انگشتان دست بر روی ران نهادن و آنرا افتراش
خوانند و دعا اللهم اغفر لی تا آخر خواندن و در نمازی که سه رکعت باشد یا
چهار رکعت در دو رکعت التحیات را بنشستن و التحیات خواندن و درود بر رسول

داد

دادن و در تشهد همچنان بنشستن که در میان هر دو سجود و در آن تشهد که سلام
خواهد داد بر سرین چپ نشستن و پای راست حلقه کردن و پای چپ از زیر ران
بیرون آوردن و آنرا تورک خوانند و در تشهد خواندن هر دو دست بر روی ران نهادن و
انگشتان دست همچنان در گرفتن که عدد پنجاه و سه و چون بکلمه شهادت رسد
در الا الله اشارت بانگشت نر احوانی دست راست کردن و دعا در آخر تشهد خواندن
و از چهار چیز و ابناه خدا رفتن از عذاب گور و عذاب آتش و فتنه دجال و
فتنها و آخر الزمانی و سلام از دست چپ باز دادن و در سلام دادن ابتدا از راست
و چون نماز دراز کند هر بقدر یک رکعت از پای … و آنرا … خوانند
و پیران و ضعفا را چون از سجود دوم و … قیام خواهند برخاست توقف کردن و
پس برخاستن و آنرا جلسه استراحت خوانند … تکبیرها در نماز سنت است الا
تکبیر اول و دعا قنوت در نماز بامداد خواندن در رکعت دوم بعد از رفع از رکوع
و آن هشت کلمه است که رسول خدا صلوات الله علیه بحسن علی رضی الله عنهما آموزانیده
که یاد گیرم

فصل فی السهو بدانک اگر کسی تشهد اول بسهو بگزارد و برخیزد و پس
یادش آید نشاید که باز جای نشیند و اگر بقصد وا جای نشیند نمازش باطل کرده
چون برخواست نماز تمام کند و در آخر نماز سجود سهو بکند و اگر پیش از آنک تمام برخواسته
یادش آید رواست که بنشیند اگر بقیام نزدیکترست سجود سهو بکند و اگر بقعود
نزدیکترست سجود سهو نکند و اگر از پس امام نماز کند و امام تشهد اول بنشیند
و ماموم برخیزد ماموم را باز نشاید آمد موافقت امام را و اگر قنوت در نماز بامداد
فراموش کند و بسجود رود اگر پیش از سجود یادش آید رواست که وا قیام رود
و قنوت بخواند و اگر بسجود رفته است نشاید و اگر امام تشهد اول بخواند یا دعا
قنوت بخواند بر ماموم واجبست که موافقت کند و اگر نه بر کسی واجب امتناع نمازش
باطل کرد الا اگر نیت مفارقت کند و اگر بعد از رکعت اول یا سوم رکعت بنشیند
بنشیند بسهو و بعضی از تشهد بخواند و پس یادش آید که نه موضع تشهد است بر
خیزد

بر
کردن
است
است

چون نماز تمام کرده شود سجود سهو بکند و اگر کسی از غایت غفلت بعوض فاتحه تشهد
خواند یا بعوض تشهد فاتحه در آخر نماز سجده سهو بکند و اگر قصد خواندن قرآن [illegible]
و اگر در نماز شک افتد که او را سهو [illegible] اصل آنست که نیت [illegible] سجود سهو نباید کرد
و اگر ماموم را از پس امام سهو افتد از وی تحمل کند و اگر امام را سهو افتد ماموم بمتابعت امام سجود سهو
بکند و اگر در نماز سهو [illegible] بسیار نکوید یا سلام باز دهد بیش از آنکه نماز کرده باشد سجود سهو
بکند و اگر [illegible] سهو در نماز بکند دو سجدهٔ سهو کفایت باشد و سجود سهو در [illegible]
و نافله یکسانست و اگر [illegible] افتد که دو رکعت کرده است یا چهار و با این شک [illegible]
یعنی چنان کیرد که چهار رکعت کرده است نماز وی باطل گردد و اگر از [illegible]
سهو افتد ماموم کوید سبحان الله [illegible] و اگر ماموم زنی باشد دست بر هم زند و اگر
کسی در نماز سهو کند و پیش از سجود سهو [illegible] و خواهد که سجود سهو بکند باید
تکبیر بکوید احرام سجود [illegible] دو سجود بکند و تشهد بخواند و سلام باز دهد و از
سنتها یاد کرده چهار چیز سنت است که چون یکی از اینها بقصد یا بسهو فوت کرده
سجود سهو باید کرد [illegible] اوّل قعود اول بر تشهد [illegible]
دوم خواندن این تشهد [illegible] سیم درود [illegible] رسول [illegible] تشهد چهارم درود بر آل رسول [illegible]
تشهد دو [illegible] قنوت در نماز بامداد [illegible]
نماز [illegible] است که در [illegible] در رکوع نظر بپشت پای [illegible]
سجود نظر [illegible] و تشهد [illegible] و صف [illegible] نمازرا ببینید
پس [illegible] رسول [illegible] صلوا کما رأیتمونی اصلی
صلوة الجماعة [illegible] بجماعت [illegible] سنت و نشاید که [illegible]
چون [illegible] امام [illegible] نماز جماعت و [illegible]
جمع انبوه تر باشد [illegible] او سجدی باشد [illegible] جماعت
[illegible] مسجد [illegible] جماعت [illegible] مسجد
تمام [illegible] اگر چنانکه این مسجد و جماعت نبوی [illegible]

امام آنجا حاضر است روا باشد که جماعتی دیگر روند که انبوه تر باشد خصوصا که امام آنجا نماز
ثانی ترک کند [illegible] اول شاید بشرط آنکه پای [illegible]
[illegible] صلوات الله علیه از آن نهی کرده است و [illegible] و لیتونکم [illegible] و الصبیان [illegible]
ماموم واجبست که نیت جماعت بیاورد و بر امام واجب نیست که نیت امامت کند اما اولیتر
آنکه نیت امامت کند و رواست که مرد از پس کودک و از پس بنده و از پس فاسق و مبتدع نماز
کند اما اولیتر آنست که از پس فاسق و مبتدع نماز نکند و پیش بعضی علما خود درست نیست
و [illegible] اینست و نشاید که مرد از پس زن نماز کند و زن از پس زن روا باشد
و نماز قاری از پس امی روا نباشد و نماز امی از پس امی روا باشد و آنکس که در قرائت
فاتحه حرفی بحرفی بدل کند نماز از پس او درست نباشد الا نماز کسی که مثل او باشد و اگر از
پس امامی نماز کند و بعد از آن بداند که امام وضو [illegible] نماز را اعادت نباید کرد الا اگر نماز
[illegible] باشد که البته اعادت باید کرد و پیش ابو حنیفه فرقی نباشد [illegible]
همه را اعادت باید کرد و اگر جماعتی جمع آیند و جمله استعداد امامت [illegible]
[illegible] که متورع تر باشد و اگر در ورع یکسان باشند آنکس که فقیه تر باشد و اگر در فقه یکسان
باشند آنکس که قاری تر باشد پس آنکس [illegible] پس کسی که نیکو روی تر
باشد و اگر در سرای باشد [illegible] سرای [illegible] تر باشند و چون کسی
بامامت در پیش ایستد [illegible] باید که با امام [illegible] باشد و از دست راست
امام بایستد و اگر [illegible] از پس صف تنها بایستد و اقتدا با امام کند نماز وی درست باشد اما
مکروه باشد و اگر کسی [illegible] جماعت کند و چون برسد امام بعضی نماز کرده باشد
در بقیت نماز با امام موافقت کند و چون امام سلام باز دهد [illegible] و اگر امام را آنگاه
[illegible] از رکوع [illegible] باشد آن رکعت دریافته باشد و اگر امام را در رکوع [illegible]
دریافته باشد و اینجا قرائت الحمد از وی بیفتد و اگر امام را در قیام دریابد و الحمد خوا
[illegible] کند و چون بعضی از الحمد خوانده باشد امام برکوع رود او را الحمد نباید خوا
و پس از آنکه امام برکوع رفت یکی از دو وجه و وجهی دیگر آنست که الحمد تمام کند و

و موافقت امام کند و اگر در اول نماز با امام بوده باشد و امام زود تر از و الحمد خواند و
برکوع رود [illegible] الحمد [illegible] بخواند و اگر امامی را در نماز حدث افتد که
از ماموم [illegible] پیش داره [illegible] روا باشد که کسی را از پیش [illegible]
کند یکی [illegible] و پیش مالک و ابو حنیفه روا نباشد و سنت کرداردن از پس [illegible]
کند در رواست باتفاق و اگر کسی اقتدا کند با امامی و بعد از آن خواهد که نیت مفارقت
[illegible] از متابعت امام بیرون می آرد روا باشد [illegible]
و اگر [illegible] بیرون [illegible] روا [illegible] مکروه باشد فصل فی موقف الامام و الماموم
بدانکه سنت است که موقف امام و ماموم بر یک زمین هامون باشد اکنون اگر موضع امام مرتفع
باشد [illegible] روا باشد [illegible] که رسول [illegible] علیه السلام
اسلام چنین کردی و گفتی صلوا کما رایتمونی اصلی و اگر این غرض [illegible]
باشد اکنون اگر امام در زیر مسجد ایستد و ماموم بر بام مسجد یا بر عکس [illegible]
باشد بشرط آنکه واقف باشد بر نماز امام و اگر امام در زیر مسجد باشد و ماموم بر بام خانه
که در میان یا در بیار مسجد باشد نماز ماموم [illegible] درست باشد شرط اوّل [illegible]
که در مسجد ایستاده اند متصل باشد [illegible] هیچ فرجه نباشد [illegible]
میان خانه و میان صف [illegible] آنست که [illegible] این خانه کم از یک مرد بالا
چنانکه این کس که بر بام خانه ایستاده است زانوی او برابر [illegible] این کس باشد که در مسجد
است و اگر ماموم بر بام خانه باشد از پس مسجد یا امام بر بام خانه [illegible] از پیش مسجد
تحقیق شرطست که بلندی این خانه کم از قامت مردی باشد و نیز شرطست که میان [illegible]
بر بام خانه است و میان صف مسجد بیش از دو کز یا سه کز نباشد [illegible]
که موقف امام و ماموم نه بر یک زمین هاموی باشد مثلا کسی در خانه باشد در زمین [illegible]
یا در بساط و از آن خانه در مسجد کشوده باشد و آنکس میخواهد که اقتدا با امام کند این
آنگاه درست باشد که صف جماعت بوی متصل باشد چنانکه میان اینکس و میان [illegible]
در مسجد ایستاده است فرجه نباشد که جای یک تن باشد و اگر اینکس در خانه ایستاده [illegible]

[illegible] اینکس با امام آنگاه درست باشد که صف [illegible]
بوی پیوسته باشد چنانکه میان این صف و میان صف که در مسجد ایستاده اند بیش
از دو کز یا سه کز نباشد و اگر این خانه در قبلهٔ مسجد افتاده است و امام در زیر خانه
بایستد و ماموم در مسجد شرط صحت نماز آنست که میان امام و ماموم یا میان ماموم
و صف که در مسجد اند بیش از دو کز یا سه کز باشد و اگر میان امام و ماموم راه کشوده باشد
و [illegible] مسجد و جماعت مشاهد باشد چنانکه شبکه چند از این خانه در مسجد باشد اینجا در صحت اقتدا
با امام خلافست این [illegible] آنست که موقف امام و ماموم مختلف باشد اما اگر مختلف نباشد
چنانکه همه در [illegible] مسجد باشند یا در یک سرای یا در یک رباط و مدرسه یا در صحرای همه یاد کنیم
بدانکه هر که در مسجد اقتدا با امام کند و امام و ماموم هر دو در مسجد باشند اقتدا درست باشد
اگر امام مرتفع باشد و اگر ماموم و اگر نزدیک ایستاده باشد و اگر دور مادام که ماموم
واقف باشد بر نماز امام و اگر امام و ماموم در صحرای باشند اقتدا بدو شرط درست باشد
[illegible] آنکه واقف باشد بر نماز امام و دیگر آنکه میان امام و ماموم یا میان ماموم و صف پیش
او علوی [illegible] نباشد و آن سیصد کام مقدر کرده اند و اگر بیش ازین باشد اقتدا درست
نباشد و اگر امام و ماموم هر دو بر صحن سرای ایستند اقتدا درست باشد بشرط قرب
و شرط وقوف بر نماز امام و محققین الرحمه در صفه باشند یا در یک خانه همین حکم دارد
و اگر امام در صفه ایستد و ماموم بر صحن سرای یا بر عکس این اقتدا درست نباشد
الا باتصال صفوف و اتصال صفوف آنست که میان امام و ماموم یا میان ماموم و صف
که از پس امام ایستاده اند بیش از دو کز یا سه کز نباشد فصل فی صلوة الجمعة
بدانکه جمعه رکنی است از ارکان دین و از فروض اعیانست و هر مردی بالغ عاقل
آزاد مقیم [illegible] جمعه بر وی واجب باشد و پنج شرط دیگر بباید تا جمعه واجب گردد
اول وقت [illegible] عدد [illegible] جماعت چهارم شهر بادیه پنجم خطبه اما شرط اول
[illegible] وقت اول وقت نماز جمعه اول پیشین است و آخر آن آخر نماز پیشین و پیش امام احمد
اول وقت نماز جمعه اول وقت نماز عید است اما [illegible] دوم که عدد است [illegible]
نشود تا [illegible]

امام و [illegible] دیگر اما شرط سوم که جماعت است [illegible] که جمعه درست نباشد الا الجماعات و این جماعت دو
رکعتست و قرآن دران بجهر باید خواند و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه سورة الجمعه
بخواند و در [illegible] بعد از فاتحه سورة منافقین بخواند و حجه لي اذن سلطان درست باشد
و پیش ابو حنیفه درست نباشد و در یک شهر در دو جایگاه نماز آدینه درست نباشد و اگر در دو جای [illegible]
کنند نماز آن طایفه درست باشد که تکبیر اول سابق باشد و طایفه دیگر نماز پیشین ادا کنند
و مسبوق هر که جمعه [illegible] باشد الا باد را که رکعتی تمام و پیش ابو حنیفه اگر تشهد [illegible] باید
جمعه باشد و میان خطبه و نماز باید که فصلی باشد الا قدر قامت و باید [illegible] [illegible]
خطبه کند و اگر خطبه یکی کند و نماز دیگری در صحت نماز دو وجه است اما شرط [illegible] که شهر است
بادیه باید که جمعه در شهری اقامت کنند [illegible] دیلمی یعنی در صحرا نماز جمعه درست [illegible]
درست باشد مادام که آن صحرا نزدیک آبادانی باشد اما شرط پنجم که خطبه است بدانک جمعه بی
خطبه درست نباشد و شرط آنست که دو خطبه باشد و در مجموع این دو خطبه پنج چیز شرط است
اول حمد خدای تعالی دوم صلوات بر مصطفی سوم وصیت کردن خلق بتقوی
چهارم خواندن آیتی از قرآن پنجم دعا بر مومنان و مسلمانان کردن و حمد و درود و
در هر دو خطبه شرطست قوی و اصلا اما قرآن در هر دو خطبه شرط نیست الا وجهی [illegible]
ولیکن آنست که در هر دو خطبه بخواند و اگر در یکی اختصار کند اولیتر آنست که در خطبه [illegible]
بخواند اما دعا بر مومنان در خطبه دوم شرطست [illegible] در هر دو خطبه شرطست الا اگر
خطیب بیمار باشد آنگاه جایز است که بنشیند و در میان هر دو خطبه نشستن جلسه [illegible]
خواندن و شرطست و طهارت بدن از حدث و خبث و طهارت ثوب و مکان از
نجاست و ستر عورت این جمله واجبست در خطبه ظاهر مذهب و خطبه درست نباشد
الا بعد از دخول وقت نماز و خطبه درست نباشد الا بعربیت شرط [illegible] از حاضران
کسی باشد که فهم خطبه کند در درین [illegible] و جهی است که خطبه [illegible] [illegible] روا باشد
اینک گفتیم در صحت خطبه که عربیت شرطست اگر در میان قوم کسی نباشد که عربیت [illegible]

بشنود روا باشد که خطبه بزبان قوم کند تا آنگاه که از قوم کسی عربیت بیاموزد
[illegible] [illegible] بگزرد و که امکان آموختن دارد و کسی نیاموزد آن قوم عاصی باشند
[illegible] همه ایشان مشغول نگردد نماز چهار رکعت کنند و موالات شرطست میان ارکان
خطبه و تحمید و ترتیب شرطست اول حمد خدا و پس صلوات و پس وصیت بتقوی و پس
قرآن و پس دعا بر مومنان و مسلمانان علیهم الرحمة والرضوان و واجبست که خطبه
[illegible] [illegible] [illegible] و صد چیز در خطبه سنتست یکی آنکه بر منبر خطبه خواند
[illegible] [illegible] و بدست راست کرده و روی و اخلق کند و پشت بر قبله کند و بر [illegible]
[illegible] تا [illegible] از بانگ نماز فارغ گردد پس در حال برخیزد و خطبه ادا کند و دست راست
بطرف منبر مشغول کند و دست چپ بشمشیری یا بکمانی یا بعصایی مشغول کند و بر [illegible]
[illegible] و خطبه دراز نکند و بسجع و الحان نخواند اما پسندیده است که در نماز دراز
[illegible] فصل اما آنچ در اول فصل یاد کردیم که نماز جمعه واجبست بر هر مردی
بالغ عاقل آزاد مقیم تن درست شرح هر یک بگوییم اما آنچ گفتیم بر هر مردی از آنک
[illegible] نماز جمعه واجب نیست اما اگر حاضر شود و نماز جمعه بگذارد از فرض پیشین او
[illegible] باشد اما عدد قوم بوی تمام نشود و آنچ گفتیم بالغ و عاقل یعنی عقل و بلوغ هر دو
شرطست اما کودک را بفرماید بحضور جمعه تا بدان عادت کنند و آنچ گفتیم آزاد یعنی
[illegible] جمعه واجب نیست و اگر باذن [illegible] حاضر شود هم جمعه بروی واجب نشود و
[illegible] تمام نگردد اما از فرض پیشین او محسوب باشد و آنچ گفتیم مقیم که جمعه بر مسافر
[illegible] و اگر حاضر شود و جمعه بگذارد از فرض پیشین محسوب باشد و لیکن عدد
قوم [illegible] تمام نگردد و اگر مسافر در شهری [illegible] و نیت اقامت چهار روز کند جمعه بروی
[illegible] شود اما عدد قوم بوی تمام نگردد و آنچ گفتیم صحیح البدن یعنی بیماری که [illegible]
[illegible] [illegible] دارد و لیکن بر [illegible] جمعه بروی واجب نیست و اگر بتکلف حاضر شود
[illegible] واجب شود [illegible] عدد قوم بوی تمام گردد و هر آن موضعی که در آن موضع
[illegible] [illegible] واجب باشد الا اگر او تا [illegible] [illegible]

از شهر بدیشان رسد در وقتی که باد آرمیده باشد و مشغله و آشوبی نباشد و آواز [illegible]
واجب شد کسی که از اهل کال باشد که بشهر رود بنماز جمعه و بمجنین هر که صحرانشین [illegible]
حکم دارد و مذهب ابو حنیفه هر آن شهری که امام جامع نباشد و [illegible] [illegible] [illegible]
آنک [illegible] [illegible] قاضی [illegible] باشد و بازاری روان و نهری جاری و طبیبی حاذق و [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] نماز جمعه که نماز پیشین نکند تا آنگاه که مردم از نماز جمعه فارغ شوند و اگر
تعجیل کند [illegible] [illegible] [illegible] روا باشد و آن کس که مقیم است [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] تا آنگاه که جمعه بگذارد الا سفر حج و غزا و اگر سفر حج و
[illegible] فصل [illegible] [illegible] اما مفسدات نماز یعنی [illegible] نماز بدان [illegible]
کرده بسیار است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کی [illegible] [illegible] واقع کرده نماز باطل گردد و آن شرایط
[illegible] [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نماز [illegible] کرده نماز باطل کرده [illegible]
[illegible] [illegible] چهار چیز دیگر است که [illegible] [illegible] مبطل نماز است جنس اول اکل [illegible]
یعنی خوردن و آشامیدن تا اگر [illegible] [illegible] [illegible] باشد که بقصد فرو برد یا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شکاف دندان مانده باشد بقصد فرو برد نماز باطل گردد جنس دوم خطاب با غیر خدا
در نماز هر طریق که باشد تا اگر جواب سلامی باشد [illegible] عطسه مبطل نماز است و اگر [illegible]
این خطاب با غیر خدا باشد قرائی باشد [illegible] مبطل نماز است [illegible] خواهد که کسی [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] یا یحیی خذ الکتاب بقوة و امثال این چون بقصد خطاب غیری [illegible]
نماز [illegible] جنس سیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نباشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الا اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] در نماز وضو [illegible] باطل [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عادت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] شود نماز باطل گردد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

یک نماز نکند بیک قول شافعی کشتن او را واجبست بعد از استتابت و بقولی دیگر
تا نماز ترک نکند بقصد کشتن وی را واجب نگردد و باید که پیشتر از وی توبت خواهند
چنانک از مرتد خواهند اگر توبت کند قبول کنند و اگر نکند [illegible] [illegible] [illegible] و فرقی
نباشد میان آنک گوید نماز نکنم یا گوید نکنم و نکند و چون او را بکشند او را نشویند و بروی
نماز کنند و بگورستان مسلمانان دفن کنند همچون کسی که بحدی از حدود حد اقتل
و اگر خود باشد حاجت وجوب نماز باشد یعنی گوید نماز بر من باید کرد خود کافر شود و
از وی توبت خواهند اگر نکند او را بکشند و نشویند و نماز بروی نکنند و بگورستان مسلمانان
ننهند و مذهب بعضی علما هر که یک نماز بقصد بگذارد و نکند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] حاجت وجوب نماز باشد و چه که نباشد و کودک را نماز بفرمایند چون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سالگی اگر نکند بباید زد و چون بالغ شود و نکند حکم اینست که گفتیم و این نماز
پنجگانه را هر یک وقتی معین هست که جبرئیل علیه السلام رسول را صلوات الله علیه تعلیم کرده است
و پیش [illegible] نمازی رسول کرده و رسول خدا صلوات الله علیه ما را تعلیم کرده بدانک اول
نماز پیشین آنگاه است که آفتاب در گردد بعد از استوا و وقت اختیار چندان بود
که کسی وضو سازد و جامه در پوشد و بانگ نماز و اقامت بگوید و چهار رکعت نماز
کند چون از زوال این قدر گذشت وقت اختیار گذشته باشد و وقت جواز مانده
تا سایه هر چیزی هم چندان شود بجز از سایه زوال و چون از آن سایه اندکی مایه
بیفزاید وقت نماز دیگر باشد و وقت اختیار و هنگام آنست که سایه هر چیزی دو چندان
شود و [illegible] [illegible] [illegible] نماز باشد تا آفتاب فرو رود و چون کسی از اهل اعذار قدر یک رکعت
پیش از غروب آفتاب در یابد بروی واجب باشد که نماز پیشین و دیگر قضا کند
زیرا که وقت نماز پیشین و دیگر هر دو در حال ضرورت یکی است چون آفتاب فرو رود
و سیاهی از افق مشرق بر آید وقت نماز شام باشد و شام را یک وقت بیش نیست
و آن چندانست که کسی وضو سازد و جامه در پوشد و سه رکعت نماز کند چون این قدر
گذشته باشد وقت نماز شام فوت شده باشد بر یک قول و بر قولی دیگر تا [illegible]
[illegible] [illegible]

نماز شام باقی باشد و وقت نماز خفتن آنگاه است که شفق سرخ غایب گردد و تا ثلثی از شب
برود وقت اختیار بود پس از آن وقت جواز باشد تا صبح صادق بر آید و اگر کسی از
اهل اعذار قدر رکعتی پیش از صبح در یابد بر وی واجبست که نماز شام و خفتن قضا کند
پس چون صبح صادق بر آید وقت نماز بامداد بود و تا روشن شود وقت اختیار بود پس از آن
وقت جواز بود تا آفتاب بر آید و اگر کسی از اهل اعذار قدر رکعتی پیش از طلوع
آفتاب در یابد بر وی واجبست که نماز بامداد قضا کند و اهل اعذار کودکی [illegible]
که بالغ گردد و کافر باشد که در اسلام آید و مغمی علیه باشد که با هوش آید و زنی حایض
یا نفسا که پاک گردد و مستحب است که نماز پنجگانه باول وقت گذارد از آنکه پیش
شافعی نماز باول وقت واجب میگردد وجوب موسع یعنی اگر آخر وقت گذارد
بزه نباشد و رضاء خدا در اول وقت است و رسول خدا صلوات الله علیه گفت اول
الوقت رضوان الله و پیش ابو حنیفه نماز باخر وقت واجب میگردد که رسول خدا [illegible]
میفرماید آخر الوقت عفو الله اما شافعی میگوید ذکر عفو جایی کنند که حرجی و ذلة [illegible]
باشد و پیش امام ابو حنیفه اگر نماز باول وقت گذارند رواست و اگر کسی نماز کردن وا آخر
وقت گذارد بی عذری شرعی و پیش از ادا بمیرد عاصی مرده باشد با صح قولین
بر خلاف حج که اگر کسی حج فرض بر وی واجب [illegible] بعد از استطاعت [illegible]
از ادا بمیرد عاصی مرده باشد و در نماز [illegible] هست که عاصی مرده باشد
فصل فی الاوقات التی نهی الصلوة فیها بدانک درین اوقات که یاد کردیم پنج
وقت است که نماز تطوع در ان منهی است و مکروه و نشاید که کنند یعنی نماز نافله
درین اوقات ناکردن و احتراز کردن بعد از نماز بامداد تا آفتاب بر آید دوم وقت
بر آمدن آفتاب سیم وقت استوا تا آفتاب در گردد الا در جمعه کسی را که نماز جمعه جامع
چهارم بعد از ادای نماز دیگر پنجم وقت فرو شدن آفتاب تا فرو شود و هر نمازی که
آنرا سببی باشد روا باشد که درین اوقات کنند چنانک کسی فرض وقت نکرده باشد یا کسی
قضای فرضی کند یا تحیت مسجد یا نماز جنازه یا نماز کسوف یا ورده کرده دارد یا سجود

شکر یا سجود تلاوه این همه روا باشد که درین اوقات کنند اگر چه مکروه باشد اما هر نماز که
آنرا سببی نباشد نشاید که کنند درین اوقات شاید که طواف کعبه کنند و در کوه حرم نمازی که درین
اوقات کنند روا باشد اگرچه آنرا سببی نباشد و جماعتی از اهل علم درین اوقات نماز
جنازه روا نداشته اند فصل فی الاذان والاقامة بدانک بانگ نماز گفتن سنتی
موکد است در پنج نماز و اقامت همچنین و باید که موذن بالغ و عاقل و ثقه باشد و عالم
باشد باوقات نماز و خوش آواز بود و اگر موذن کودک باشد بانگ او محسوب باشد
با صح قولین و نشاید که بانگ نماز پیش از وقت گویند الا بانگ نماز بامداد که مستحب است
که دو بار گویند یکبار پیش از صبح و یکبار بعد از صبح و باید که با ترجیع گویند و [illegible]
پیش شافعی سنت است و ترجیع آنست که شهادتین دو بار [illegible] بگوید پس آواز
بلند باز گوید و در بانگ نماز بامداد بعد از حی علی الفلاح دو بار بگوید الصلوة خیر من
النوم و آنرا تثویب خوانند و سنت است که موذن با وضو باشد و انگشت مسبحه در گوش
نهد و چون بحی علی الصلوة رسد میل براست کند و در حی علی الفلاح میل بچپ کند نه
چندانک روی از قبله بگرداند و در میان بانگ سخن نگوید و بتانی گوید و هر کلمه از یکدیگر
جدا گوید و بحنجره و الحان نگوید و سنت است که هر که بانگ نماز شنود و در نماز نباشد
بجواب موذن مشغول شود چنانک او میگوید و چون بحی علی الصلوة و حی علی الفلاح رسد
در جواب گوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در نماز بامداد چون گوید الصلوة خیر من [النوم]
جواب دهد که صدقت و بررت و در اقامت چون گوید قد قامت الصلوة جواب گوید
اقامها الله و ادامها ما دامت السموات والارض و چون موذن از بانگ نماز فارغ
شود سنت است که این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة
آت محمد الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة وابعثه مقاما محمودا الذی
وعدته انک لا تخلف المیعاد معنا اللهم ای خدای سزای پرستش
خرم ده رب ای خداوند و دارنده و پروردگار هذه الدعوة این دعوة و دین
و ملت التامة تمام دایم والصلوة وای خداوند و دارنده و پروردگار این نماز القائمة

حیع

النوم

النوم

ایستاده بیدار بوده حق ایستاده یعنی [illegible] تا بخشش تو بوده محمد بدان
[illegible] آن درجه که خواست [illegible] بتو نزدیک تو شود و در
[illegible] و آن درجه بده و ببخش او را [illegible] بلند تر و بالاتر شود و مقاما
محمودا و برانگیزان او را مقامی و پایه ستوده در بهشت الذی وعدته آن مقام که
وعده دادی او را در قرآن الحق که فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا
در بهشت و راستی که تو لا تخلف المیعاد وعده هیچ کس در هیچ بی خلاف نکنی [illegible]
[illegible] که کنم وبا عد کنی و باشد و نتواند بودن که نباشد یا [illegible] باشد که [illegible]
پیغمبر [illegible] و اگر کسی در نماز جواب موذن باز دهد [illegible] اگر نیت [illegible]
نمازش درست باشد و اگر نیت او بانگ نماز باشد نمازش باطل گردد [illegible]
[illegible] جواب موذن نگوید اگر چه نیت ذکر باشد و سنت در اقامت افراد [illegible]
الا تکبیر اول که دو بار بگوید و پیش ابو حنیفه اقامت نیز مثنی باید گفت [illegible]
نماز [illegible] مستحب است که بانگ نماز و اقامت بگوید و اگر نمازی چند قضا [illegible]
کرد [illegible] بانگ نماز نگوید اما اقامت بگوید و سنت است که اقامت بسرعت گوید و زنانرا [illegible]
نیست که بانگ گویند اما اقامت گویند نمازهای فرض را فصل فی [illegible]
بدانکه پیش [illegible] نماز شش چیز فرض است که آن شرایط صحت نماز است و چون یکی [illegible]
[illegible] نماز درست نباشد [illegible] ستر عورت است بپوشد که [illegible]
و عورت مردان از ناف تا زانو و ناف و زانو در عورت داخل نیست و پیش امام [illegible]
داخل است [illegible] که عورت مردان [illegible] و ظاهر مذهب [illegible]
[illegible] تا زانو بپوشند و [illegible] نماز گزارد و پیش بعضی [illegible]
اصحاب شافعی [illegible] و اطراف [illegible] عورت نیست باقی عورت است
زنان آزاد همه اندامهای عورت است الا که روی و سر دست در نماز کردن پیش [illegible]
خدا مباح کرده است مثل [illegible] و امثال ایشان که خدا میفرماید [illegible]
ما ظهر منها و پیش امام شافعی [illegible] زنان آزاد عورت [illegible]

و پیش ابو حنیفه قدم زنان آزاد عورت نیست چه پشت قدم و چه زیر قدم و هر انچه عورت
است پیش شافعی اگر چیزی از آن برهنه باشد اگر چه اندک باشد درست نباشد
و پیش ابو حنیفه عورت دو قسم است قسمی مغلظه خوانند و قسمی مخففه خوانند و مراد
از مغلظه سواتین است یعنی عورت پیش و پس و مراد از مخففه از ناف تا زانو و
پیش او اگر از مغلظه قدر درمی یا کمتر ظاهر است نماز درست نیست و اگر از مخففه
[illegible] ظاهر است نماز درست و پیش مالک ستر عورت نه از شرایط نماز است
زیراک بیرون از نماز مردم خود بستر عورت مامورند و دلیل آنک ستر عورت پیش
از نماز فرض است آنست که رب العالمین جل جلاله میفرماید یا بنی آدم خذوا
زینتکم عند کل مسجد یعنی ای فرزندان آدم برگیرید و بستانید آرایشهای و لباس
خود هر جایی که نماز کنید شرط دوم استقبال کعبه است یعنی روی در کعبه
کردن یا در ان جهت که کعبه است و مسجد الحرام اکنون بدانک رسول خدا صلوات الله علیه
در مکه بود [illegible] بیت المقدس بود و نماز بر آنجا میکرد و چون هجرت کرد و بمدینه آمد
شانزده هفده ماه دیگر نماز بر آنجا میکرد و جنانک میخواست و دوست میداشت که کعبه
قبله او بودی روزی نماز پیشین بگذارد و [illegible]
[illegible] وحی تا ملک تعالی [illegible] خدای تعالی این آیت در فرستاد
قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها فول وجهک شطر
المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره رسول را فرمودند که روی
جانب کعبه کن و ما را نیز میفرماید که روی در ان جانب کنید که کعبه است [illegible]
معلوم شد که روی بقبله آوردن واجبست و بدانک در هیچ حال نشاید که بی قبله
[illegible] در جانبی دیگر کنند الا در دو حالت [illegible]
[illegible] چون کار زار سخت گردد و هر دو لشکر بهم بر آید و تیغ [illegible]
[illegible] کسی که نماز [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]

میرود روا باشد که در حالت روش نماز کند و روی او در قبله نباشد اما نماز نافله واین
حال بر دو نوع تواند بود یکی آنکه بر نشسته باشد روا است که هنگام رفتن بایی کی او د
نماز کند اگر چه روی در قبله ندارد و دیگر کسی که پیاده باشد روا باشد که نماز کند اگر چه روی در
قبله ندارد اما بر پیاده یک چیز واجبست که بر سوار نیست از آنکه بر پیاده واجبست و آن
آنست که در حالت تکبیر و رکوع و سجود روی بقبله آورد و بجز این دو حال نشاید که روی
قبله بگذارد اکنون بدانکه حال نماز کننده بر دو قسم است یا در مسجد الحرامست یا نه
اگر در مسجد الحرامست قبله او عین کعبه است چنانکه اگر بجماعت نماز کنند باید که آن جماعت
پیرامن خانه ایستند که اگر صف راست ایستند هر آنکس که از مقابل خانه خارج است
نماز او درست نباشد و پیش ابو حنیفه درست باشد زیرا که پیش جهت کعبه کفایت است
و پیش شافعی جهت در حق کسی کفایت است که از کعبه دورست اما شرط نیست که قبله
مشاهد باشد از آنکه اهل مکه را جایز است که در خانهای خود نماز کنند اما اگر از قبله
دورست کفایت است که روی در جهت باشد مادام که یقین داند که جهت است و اگر در
باشد یا در شهری از شهرهای کفار و قبله بر وی پوشیده کرد د اجتهاد کند و قبله بیرون
آرد لا باطلب کند و هر آنکه دل او گواهی دهد که آنجا است نماز کند و دلایل قبله بسیار است
چون آفتاب و ماه و ستارکان و بادها پس چون اجتهاد کرد و روی بدان جهت
و نماز گذارد و چون وقت نماز دیگر در آمد دیگر اجتهاد کند اگر اجتهاد دوم موافق
اول افتد خود مرحبا و اگر خلاف افتد نماز بدین جانب کند که اجتهاد دوم است و در
نماز پیشین کند و اگر در شهری یا دیهی بر سر راه های مسلمانان بوده باشد و محراب
اینجا بوده باشد در آن موضع اجتهاد روا نباشد اگر در صحرا اجتهاد کند و اگر در صحرا قبله بر
وی پوشیده کردد و اجتهاد کند و نماز کند و پس بیقین بداند که خطا کرده نماز را اعادت
باید کرد و اگر یقین نداند و در گمانست اعادت نباید کرد و اگر اجتهاد وی بگردد
نماز بکند و چون رکعتی کرده باشد در دلش آید که قبله جانب دیگر است بر گردد و روی
جانب نماز و در نماز راست کند و این آنگاه باشد که خطا یکمان بداند اما اگر بیقین

فصل فی خشوع القلب فی الصلوة وعلامتها ولا یدات

بدان وفقک الله للطاعات وجعلک من اهل الدرجات که فرضها و سنتها و شرطها و ادبهای نماز
که یاد کردیم آنها است که چون یکی از آنها نیست نماز درست نیست و چون سنتی نیست نماز تمام
نیست و چون این فرضها و سنتها بجای آورده باشد و فرضها از سنتها باز داند یقین است
نماز درست و تمام است باتفاق مذاهب و از کودن طی افتد و تمیز از کودن ها افکند
و نام کاهلی و ناکسی [illegible] نماز را [illegible] فرضها و سنتها و ادبها اگر چه
چنین است نماز را همچنانست که تنی و هیکلی و کالبدی که جان و روح و روان آن
روان نباشد تا مقبول حضرت خدای تعالی نباید و تا نماز مقبول حضرت خدا نباید سبب
نجات از دوزخ و خلاص از درکات و طبقات دوزخ و عذابهای برزخ و عرصات نگردد
و سبب دخول در بهشت و نیل و فوز بدرجات و وصول بقربات نگردد و جان و روح
و روان نماز آن قدر که عوام الناس در توانند یافت چهار چیز است خشوع نفس و حضور دل
و علم و معرفت جان و یافت و استغراق عقل و ما هر چهار معنی یاد کنیم بدلیل و برهان
از آیات قرآن و احادیث صحاح **فصل** اما خشوع نفس در نماز از آن سبب بود باید که درب
العالمین جل جلاله میفرماید قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی برستی
و راستی که رستکار آمدند از عذابها و عاملی آن مومنانی که در نمازها خود خاشع اند
رستکاری مومنان از عذابها آن عاملی موقوف کرده است بر نماز خاشعانه و ما هر معنی خشوع
یاد کنیم و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید **حدیث** انما الصلوة تمسکن وتخشع و
تواضع وان تقول اللهم اللهم فمن لم یفعل فهی خداج فهی خداج فهی خداج یعنی براستی
و راستی که حقیقت آنست که نماز کردن بسکوبی و آرامیدگی است تن را و فروتنی و ابرکی
نفس را و تواضعی و لابه کریست جان را و آنک میکوبی خداوند احداوند پس هر که هنر
کند آن نماز ناقص است آن نماز ناقص است آن نماز ناقص است و معنی خداج بچه شتر باشد که
بزاید و او را عضوی نباشد یعنی نه بکاری آید و نه از آن کاری آید و دیگر میفرماید در صحیح است
حدیث ما من امرئ مسلم یتوضأ فیحسن وضوءه فیصلی رکعتین یتم رکوعهما و
سجودهما وخشوعهما

باشد هیچ مردی مسلمان که وضو بر آورد و زیبا بر آورد و خشوع کند در آن دو رکعت
در رکوع آن سجود آن و خشوع کرد کند نماز سبب آمرزش کرده او کرد دیگری فرماید و در صحیح
حدیث اتموا رکوعکم وسجودکم وخشوعکم فانی اراکم من خلفی کما اری
من قدامی یعنی تمام بجای آورید رکوع شما و سجود شما و خشوع شما که من که رسول
چنانکه از پیش می بینم اما معنی خشوع در لغت عرب ساکن شدن و آرامیدن است که خدای میفرماید
تری الارض خاشعة یعنی زمین را بینی ساکن و آرامیده که خاک بطبع خود نجنبد پس او را
جنبانند پس آنکه خدای تعالی فرموده است فی صلوتهم خاشعون خشوع در نماز آنست که نماز کننده
چنان ساکن و آرمیده باشد که خاک که بطبع خود نجنبد باید که او را [illegible] فرموده
باشد و مصطفی و نیز خشوع عبارتست از سکونی و آرامی که از ترسی و سیاستی خیزد
از علم و معرفت یکی یاد عظمت خدا خواسته باشد چنانکه خود میفرماید [illegible]
عباده العلماء و چنانکه [illegible] و چنانکه والخاشعین والخاشعات و چنانکه
الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و چنانکه رسول خدا در دعا
لک خشع وتصری ای آخره این همه روحانی و بیان آنست که باید که نماز کننده را یکسر
الا خود خدا که این فرض خواند یا مودهٔ مصطفی که آن سنت خواند
اما حضور دل در نماز از آن سبب می باید که رب العالمین جل جلاله میفرماید [illegible]
یعنی ملازمت و محافظت نمایی بر نمازها و بر نماز داشتن مراد معنی نماز داشتن است
که حضور دل از دل غایب نشده باشد چنانکه گردد باید که او جیزی علیحده شده باشد حاضر و
مشغول بیان کرد و یعنی مراد از نماز از جز خدا مشغول گشتن است و لحاظ مشغول شدن
و جای دیگر میفرماید اقم الصلوة لذکری اما حضور دل الا بالله از جز خدا مشغول دها
گشتن است و بخدا حاضر و مشغول شدن و در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید
حدیث ما من امرئ مؤمن یتوضأ فیصلی رکعتین وهو مقبل علیهما بقلبه و
الا وجبت له الجنة یعنی نباشد هیچ مردی مومن که وضو بر آورد و دو رکعت بگزارد و دو
پس دو رکعتی کند که روی دل او در آن باشد یعنی دل او حاضر آن باشد در دل صورت نیز در آن

دارد که نه هشت او برو لعیب کرد دو دیگر فرموده است و در صحیح است اذا
حضر العشاء والعشاء فابدؤا بالعشاء یعنی چون طعامی حاضر کرده و خواهید
خورد و وقت نماز در آید مبتدا بطعام کنید از آنکه چون طعام حاضر است و مرد کرسنه
شد نماز نتواند بود از این سبب در این وقت نماز کردن نهی است که حضور دل در نماز شرطست
و نیز در صحیح است **حدیث** اتی بمائدة عائشة رضی الله عنها فقام القاسم قالت عائشة
اجلس قال اصلی قالت اجلس یا غدر انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
لا صلوة بحضرة الطعام ولا وهو یدافعه الاخبثان یعنی خوان عایشه رضی الله
بنهادند قاسم که برادرزاده بود برخواست عایشه او را گفت بنشین گفت نماز میکنم
گفت بنشین ای بی وفا که من از رسول خدا علیه السلام شنیدم که نماز نیست هر آنگاه که طعام
حاضرست و خواهند خورد نه آنگاه که تقاضای بول و قضای حاجت باشد از این سبب
در این حالتها نماز کردن نهی است که حضور دل در نماز شرطست و از رسول خدا صلوات الله
روایتست که گفت **حدیث** لا صلوة لحاذق ولا حاقب ولا حاقن حاذق
آنست که موزه تنگ در پای دارد و در نماز از این پای و آن پای می ایستد و حاقب آنست که او را
قضای حاجت آید و بازمی دارد [illegible] آنست که او را بول آید و بازمی دارد و در این
حالتها دل را تشویش دهد و حضور دل در نماز شرطست و نیز در صحیح است و جابر بن سمرة
رضی الله عنه روایت میکند که از رسول خدا علیه السلام سوال کردیم که یا رسول الله انتوضأ من لحوم
الابل قال بلی توضأ یعنی از رسول خدا سوال کردیم از گوشت شتر وضو کنیم گفت آری
وضو کنی و پیش امام احمد از گوشت شتر وضو واجبست و پیش امام شافعی این
دست نشستن است و دیگر سوال کردند انصلی فی مرابض الغنم قال نعم یعنی در آغل گوسفند
نماز کنیم گفت آری و دیگر سوال کردند انصلی فی مبارک الابل قال لا یعنی در شترخانها نماز
کنیم گفت نه رسول خدا نماز کردن در آغل گوسفند از آن نهی نکرد که از رمیدن گوسفند
دل نتوسد و در شترخانها از آن نهی کرد که از رمیدن شتر دل بشوریده و حضور دل در نماز شرط
و نیز از بهر آنکه حضور دل در نماز شرطست چند موضع است که نماز کردن در آن مواضع نهی است

بیم آن باشد که خلل بوی و رودخانه که بیم سیلاب باشد و شاهراه‌ها که عدم امن و رونده
و رسول خدا صلوات الله علیه در این مواضع که نهی فرموده است بعضی آنست که بحضور دل
تعلق دارد مثل مزبله‌ها و مجزره‌ها و گورستان‌ها … و بعضی در صحیح است که رسول
خدا فرموده است حدیث ان المصلی لیقرع باب الملک یعنی بدرستی و راستی که نماز کننده
در پادشاه میکوبد و درستست که این کوبنده نه دست است بلکه دل است که در می‌کوبد
و فایدهٔ در کوفتن گشادن و واکردن است و فایدهٔ گشادن آنست که آنچ بیرون باشد در
اندرون درآید یا آنچ اندرون باشد بیرون آید پس که فایدهٔ در کوفتن اینست می باید که نماز کننده منتظر
و مراقب باشد تا از آن حضرت او را فتح البابی بباشد و او را از آن حضرت ترقی بباشد
که الصلوة معراج القلوب و از آن حضرت نواختی و رحمتی بوی پیوندد پس البته باید
که دل حاضر باشد و بدانک سبب آنست که حضور دل در نماز شرطست بلکه خود اصل طاعت
و مراد از فرمودن نماز خود آنست از آنکه محل معرفت و شناخت و علم رب العالمین
جل جلاله در او میان دلست و مکلف و مخاطب با مر و نهی شریعت دلست سبب
کی دل دیوانه مکلف نیست که رفع القلم عن ثلاث و محل اعتبار رب العالمین
جل جلاله دلست از آنکه رسول خدا صلوات الله علیه فرموده حدیث ان الله لا ینظر الی
صورکم ولا الی اجسادکم ولکن ینظر الی قلوبکم ونیاتکم وقال واعمالکم و
سعی کننده در راه خدا دلست و زایندهٔ خطاب خدا دلست که خدا میفرماید ان فی ذلک
لذکری لمن کان له قلب و نامه دهندهٔ خطاب خدا دلست و اعضا و لباس
و جوارح در کل طاعات و عبادات تبع دلست … که پیش علما و مشایخ و مجتهدان و
اصحاب مذاهب صحیح … در … خصوصا نماز و معنی نیت
قصد دلست و محل دلست و حضور و برخاستن دلست و معنی … جنبش و حرکت
دلست و باتفاق علما هر نمازی که در مبدأ آن حضور دل نیست یعنی نیت آن نماز درست
و پیر مشایخ و عارفان و ارباب قلوب هر جزوی که دل حاضر نیست آن
جزو مقبول حضرت خدا نیست پس نماز بی حضور دل بی حاصل است و در

خشوع … نماز … الحاضر و … مشکلات الا بر خاشعان که بیقین بر
… باشند و ایشان را یقین شده باشد بملاقات و رحمت رب العالمین
جل جلاله چنانک میفرماید واستعینوا بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا
علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون
فصل اما علم و معرفت جان در نماز از آن سبب می باید که رب العالمین
جل جلاله میفرماید یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا
ما تقولون یعنی ای مؤمنان نزدیکی نماز مکنید و گرد نماز مگردید
چون شما را بیهوشی باشد مفسران در این معنی این دو قول گفته‌اند قولی آنست
که میگویند این آیت انگاه آمد که خمر و مستی مباح بود و نهی کردند یعنی
چون بیهوشی از خمر است نماز مکنید تا انگاه که دانید که چه میگویید و قولی دیگر
آنست که این سکر نه سکر خمر است یعنی چون استغراق در معاملات دنیاوی
هست … داند که چه میگوید نماز کردن نهی است و اتم قول … نزدیکتر است
و این معنی آنست که میفرماید ولا تقربوهن حتی یطهرن یعنی گرد زنان حایض مگردید
مجامعت کردن تا انگاه که از حیض پاک گردند و غسل کنند یعنی چنانک مجامعت کردن زنان را
بر عدم حیض موقوفست نماز کردن بر عدم جهل و بیهوشی موقوفست و چنانک در
حیض مجامعت کردن عدم جوازست تا انگاه که پاک گردد در جهل و بیهوشی چنان نماز
کردن عدم جوازست تا انگاه که جان عالم و عارف گردد و این قیاس نیکو کرده‌اند
از آنک در صحیح است و رسول خدا علیه فرموده است حدیث اذا نعس احدکم فی الصلوة
فلینم حتی یعلم ما یقرأ یعنی چون یکی از شما را در نماز کردن خواب در افتد بگوی
تا بخسبد و انگاه نماز کند که داند که چه میخواند و داند که چه میگوید اینجا علت نه سکر
بلکه خوابست یعنی چون عدم علم است عدم جوازست و اینک رسول خدا فرموده است
علیهم نه امر وجوبست بلکه امر تهدید و سیاستست چنانک خدا میفرماید فمن شاء فلیؤمن
ومن شاء فلیکفر اعملوا ما شئتم این … همین است یعنی چرا باید که نماز کننده در نماز خالی
شاید

نافل و حاصل جان باشد که خواب در افتد گو بخسب یعنی چون علم و معرفت جان
نباشد بدانست چه که در حالت سکر باشد و چه که در حالت خواب و رسول خدا صلوات الله علیه
میفرماید ان المصلی یناجی ربه یعنی بدرستی و راستی که نماز کننده با خدای خود راز
و سخن نهان میگوید و راز و سخن نهان میشنود که معنی مناجات در لغت عرب نهان سخن
گفتن دو کس با یکدیگرست که این داند که او چه میگوید و او داند که این چه میگوید پس نماز
کننده باید که داند که خدا با او چه میگوید تا پس معنی مناجات درست آید و بدانک معنی صلوة
در لغت عرب دعاست چنانک خدا میفرماید رسول را که صل علیهم ان صلوتک سکن لهم
و نیز در صحیح است و رسول خدا میفرماید حدیث اذا دعی احدکم الی طعام فلیجب فان کان
مفطرا فلیاکل وان کان صایما فلیصل ای ادع لهم بالبرکة یعنی چون یکی از
شما را مهمانی خوانند گو برو پس اگر بروزه نیست تا بخورد و اگر بروزه است مهمان گشته
دعا میکند و برکت میخواهد اما در شریعت صلوة عبارتست از ثنا و دعا یعنی ثنا بر خدا
خدا بران … و دعا معنی خواست از خدا … ما در دو جهان … ثنا
و ارکانی چند که خود معروفست اما این ثنا گوینده بر خدا و این خواهنده از خدا یا دلست
است زبان ترجمانست پس هرانچ بر زبان آمد می باید که در حضور دل و جان باشد و جان
و دل عالم و عارف بدان باشد و اگر کسی گوید چون خدای تعالی داند که بنده چه میگوید … تمام
اگر بنده نداند که خدا چه میگوید باکی نیست این سخن خطا و جهل است زیرا که رب العالمین جل
در علم ازلی خود دانسته است از هر آن بواسطه پیغمبر آخر الزمان ما را فرستاد تا ما بدانیم و
خود سر در فرستادن و پیغمبر فرستادن آنست … کما ارسلنا فیکم رسولا
منکم یتلوا علیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم ما لم تکونوا تعلمون
اما آفت و استغراق عقل در نماز از آن سبب … رسول خدا صلوات الله علیه … ان الرجل
لیصلی بالصلوة فلا یکتب له من صلوته نصفها ولا ربعها ولا سدسها ولا عشرها
وانما یکتب من صلوة الرجل ما عقل منها یعنی بدرستی و راستی که مرد باشد که نماز کند و
او را از او نوشته نشود یعنی مقبول و پذیرفته نباشد نه نیمه و نه چهار یکی و نه شش یکی و نه ده یکی و

نماز هر نماز کننده آن قدر نوشته آید که یافته عقل اوست و دانسته علم اوست و بدانک این
حضور … معنی که ما یاد کردیم که تا بی آن نماز مقبول حضرت خدا نیست و دافع و مانع عذابها
آن جهانی نیست اما این معنی اگرچه اندرونی و نامحسوس است اما علامات ظاهر اعضا علامات
و … محسوس هست که آن نشان معنی اندرونیست که اگر آن علامات بر ظاهر نماز کننده
محسوس … نشان و برهان آنست که آن معانی در باطن او موجود هست و اگر این علامات
بر ظاهر او نیست آن معانی در باطن نیست اکنون این علامات را بیان کنیم ان شاء الله فصل
اما خشوع نفس در نماز که معنی اندرونی است نشان ظاهرش سکوت و سکونست یعنی ساکنی
و آرمیدگی و خاموشی است از هراچ خواستهٔ طبع است یا … نفس است یا اختیار
و مصلحت دید عقل است و جنبش و گویایی است بهراچ فرمودهٔ شرع و وحی است
یعنی فرمودهٔ خدا که آنرا فرایض خوانند یا فرمودهٔ مصطفی که آنرا سنت خوانند تا بیزاری
نافرموده نیاید که از نماز کننده صادر شود از آنک در صحیح است که از رسول خدا علیه
سوال کردند که چه گویی در کسی که در نماز وا پس نگرد رسول خدا علیه فرمود تلک اختلاسة
یختلسها الشیطان من صلوة العبد یعنی آن ربودنی است که دیو از نماز بنده می رباید
یعنی چون نگرش در نماز که آن فرمودهٔ خدا یا فرمودهٔ مصطفی نیست آن ربودهٔ شیطانست و رسول
خدا صلوات الله علیه … که در نماز کردن دست در محاسن خود میزد گفت لو خشع قلب
هذا لخشعت جوارحه یعنی اگر دل این مرد ساکن و آرمیده و در نماز بودی اعضای او
ساکن و آرمیده و در نماز بودی و بتحقیق از صحابه روایتست که گفته‌اند کان علی رؤسنا الطیر
یعنی ما در نماز چنان بودیم که اگر مرغ بر سر ما نشستی نرمیدی و نیز در صحیح است و رسول
خدا علیه … ان الله تبارک وتعالی مقبل علی العبد فی صلوته ما لم یلتفت
فاذا التفت اعرض عنه … رب العالمین جل جلاله بلطف و عنایت و رحمت اقبال
فرموده است و می‌پاید بندهٔ مؤمن را در نماز کردن تا وا پس نگرد پس اگر وا نگرد رحمت رب العالمین
از او اعراض کند و در صحیح است و معاویة بن حکم سلمی رضی الله عنه روایت میکند که قال کنت
اصلی فی مسجد النبی صلی الله علیه وسلم اذ عطس رجل من القوم فقلت یرحمک الله فرمانی
القوم بابصارهم فقلت

اشباهُ مالکم تنظرون إلیّ شزرًا فطفقوا یضربون بأیدیهم علی أفخاذهم فلمّا
رأیتهم یصمّتوننی سکتُّ فلمّا صلّی رسولُ الله دعانی بأبی هو وأمّی والله ما رأیتُ
قبله ولا بعده معلّمًا أحسن منه تعلیمًا والله ما نهرنی ولا کهرنی ولا ضربنی ولا
شتمنی وقال إنّ هذه الصلوة لا یصلح فیه شیءٌ من کلام الناس إنّما هو التکبیر
والتسبیح وقراءة القرآن أو کما قال **معنی حدیث** معاویه حکم سلمی رضی الله عنه روایت
میکند که من در مسجد رسول او بس رسول نماز میکردم و یکی را عطسه آمد و من در نماز
عاطس را گفتم یرحمک الله و مردم در من تیز نظر کردن من گفتم بی بصیرتان را که
من بر مرچه بوده است شما را چنین تیز در من نظر می کنید ایشان دستها بر زانون
من دانستم که مرا خاموش میکنید خاموش شدم چون رسول خدا علیه السلام از نماز فارغ شد مرا
بخواند که مادر و پدرم فدای او باد والله کسی ندیدم هرگز نه پیش ازو و نه بعد ازو معلّمی
زیبا آموزاننده تر و خوبتر بتعلیم تر و مثل او کی تر از او والله که مرا نزد و وا نزد و عیبی
و ملامتی نکرد و دشنامی نداد و گفت این نماز دران روا نیست و لایق نیست سخنهای
عادتی مردم میان یکدیگر که این نماز سراسر ذکر کبریا و عظمت و صفات حق
است و خواندن قرآن بحسابِ گفت **[illegible]** اما حضور دل در نماز که معنی آن
است نشان ظاهرش آنست که نمازکننده در معانی آنچه میخواند از قرآن و ذکر و در مقصود
می کند از ارکان نماز چون رکوع و سجود و قیام چنان مشغول و مستغرق گردد که باطن
حالا بعد حالٍ متبدّل و متحوّل میگردد و از تبدّل حال باطن در اعضاء ظاهر
می آید و متغیّر و متلوّن میگردد چنانکه در قرآت آیات عذاب حال خشیت و ترس
بر دل چنان غالب آید که در جسم موثر آید و رنگ روی زرد گردد و در قرآت آیات رحمت
حال فرح بخدا و وصول بهشت و نزد دل چنان غالب که در جسم موثر آید و رنگ روی سرخ
و در بعضی ذکرها لرزه بر اعضا افتد و اشک روان گردد و عرق کند علی هذا باید که بصورت
و معنی مشغول و مستغرق نماز باشد و باطن متبدّل میگردد و در ظاهر موثر آید
و متغیر میگردد و رب العالمین جل جلاله ازین معنی پیغمبر را بدان خصلت یاد کرده است

تَشتابهًا مثانِیَ تَقشعِرُّ منهُ جلودُ الذینَ یَخشَونَ ربَّهم ثمّ تلینُ جلودُهم وقلوبُهم
إلی ذکرِ الله **یعنی** معبود سزا آن خداست که در فرستاده است زیبا ترِ سخنی کتابی
یعنی قرآن که همه بهم می ماند و همه وا هم میخوانند در صدف و حقیقت اتفاقی دارد و هر معنی
بیان بعضی است که از هر کلمه فراوان معانی بر توان آورد و از حضور دل در معانی آن
ترس و خشیت بر دل غالب آید و از اثر خشیت دل لرزه و اقشعرار بر جسم ظاهر گردد
و خشیت دل است و آن اندرونی است و اقشعرار حال جسم است و آن بیرونی است یعنی
لرزهٔ بیرونی برهان خشیت اندرونی است و نیز در صحیح است و حذیفه یمانی رضی الله
روایت میکند که صلی بنا رسولُ الله فقرأ سورةَ البقرة وآل عمران فما مرّ بآیةِ عذابٍ
إلّا وقفَ فتعوّذ وما مرّ بآیةِ رحمةٍ إلّا وقفَ وسأل **یعنی** رسول خدا صلوات
نماز کرد و ما که یارانیم با او نماز کردیم و سورة البقرة و آل عمران بخواند و هیچ آیت عذاب
و وعید که نه وا ایستاد و از ان و ابنا و خدا رفت یعنی حال خشیت و ترس بر دل
غالب آمد و هیچ آیت رحمت نرسید که نه وا ایستاد و از خدا بخواست یعنی حال
فرح بخدا و آرزومندی برضاء خدا بر دل او غالب آمد **[illegible]** اما علم و معرفت
که معنی اندرونی است نشان ظاهرش حفظ و مراعات احترام و تعظیم و توقیر
حضرت استاد کی بودن خرد تر و کوچک ترین کسی در حضرت بزرگوار ترین و
بی کوین و هیچ فعلی و حرکتی و سکنه در وجود نیاید از و که خلاف حرمت داری
حضرت بزرگان ملتزم در شرع باشد از آنکه در صحیح است که رسول خدا
صلوات الله علیه در مسجد [illegible] بر قبله گاه مسجد آب دهن پاره دید فرمی
[illegible] از گوشت بر روی مبارک او ظاهر آمد و خشمناک شد
[illegible] چوب خرما پاره در دست داشت و بدان اثر خراشید و [illegible]
[illegible] دست اثرا بتراشید یا گفت بسنگ ریزه اثر آن [illegible]
[illegible] بوی خوش پاره بخواست و بدان مالید و گفت
[illegible]

چون یکی از شما نماز کند باید که داند که کجا ایستاده است و چه میکند و هیچ فعلی و حرکتی
نکند که خلاف حرمت داری حضرت بزرگان باشد چنانکه آب دهن برابر روی انداختن که
رب العالمین جل جلاله برابر روی اینکس است که در نماز است و بروایتی دیگر در صحیح بخاری است
حدیث إذا صلّی أحدُکم فلا یبزقنّ قِبالةَ وجهِه فإنّ اللهَ تعالی قِبَل وجهِه ولا
عن یمینه فإنّ مَلَکًا عن یمینه **[illegible]** چون یکی از شما نماز کند نباید که آب دهن
در برابر روی خود اندازد که حق تعالی در برابر روی نمازکننده است و بر دست راست او فرشته است
و نه بر دست راست وی است و بروایتی دیگر در صحیح مسلم است **حدیث** أیحبّ أحدُکم أن یصلّی وهو
مستقبلٌ ربَّه فیتنخّع أمامه أیحبّ أحدکم أن یستقبلَ فیتنخّع فی وجهه **یعنی** چه بوده است
یکی از شما را که نماز میکند و باید که روی به خدا است و آب دهن در برابر روی می اندازد
کس از شما دوست دارد که روی در روی او کند و آب دهن در روی او اندازد رسول
صلوات الله علیه در این حدیث این خلاف احترام آب دهن انداختن برابر داده
هر فعلی و حرکتی که خلاف احترام است در آن داخل است تا اگر خود بآسمان نگاه کند در نماز
و اسال آن که رسول خدا صلوات الله علیه [illegible] ما بال أقوامٍ یرفعون أبصارَهم
إلی السماء وهم یصلّون لینتهینّ أو لتخطفنّ أبصارهم [illegible]
آن قومی را که نماز میکنند و بآسمان نگاه میکنند اگر از آن باز نه ایستند و اگر نه خدای تعالی
ایشان بیاید و از آن عقوبات و احترام در نماز شرط است موضعهاست که نماز کردن
موضع نهی است چنانکه گفتیم و نیز در نماز ستر عورت و پاکی تن و پاکی جامه و جایگاه از آن شرط است
که بنای آن بر تعظیم و توقیر و احترام است **[illegible]** اما آنک عقل در نماز که معنی اندرونی است
نشان ظاهرش آنست که نمازکننده باید که در معانی آنچه میخواند از قرآن و ذکر و در مقصود
آنچه میکند از ارکان نماز چنان مشغول و مستغرق گردد که قوت تمییز از وی رخت بر
گیرد که بر راست و چپ او کیست و این معنی با خبر و بوده است انبیاء و اولیاء را
رحمهم است [illegible] صلوات الله علیه نماز پیشین یاد بگوید که دو رکعت
و لاد آن دو مردم از مسجد بیرون دویدن و میگفتند قصرت الصلوة

خدا صلوات الله علیه از آنجا که نماز میکرد برخاست و پیش چوبی در مسجد بنشست و هر دو دست
بیکدیگر و انگشتها فروبرد بر آن نهاد چنانکه کسی [illegible] و را خشم دارد و صحابی بوده که یک دست
او از دست دیگران درازتر بود و او را ذوالیدین خواندندی بر رسول خدا گفت که یا رسول الله
أقصرتَ الصلوةَ أم نسیتَ **یعنی** نماز کوتاه شد یا تو فراموش کردی رسول خدا علیه السلام گفت کلّ
ذلک لم یکن **یعنی** این هیچ نبود و بروایتی دیگر گفت ما قصرتُ ولم أنسَ یعنی نماز
کوتاه نشد و نه من فراموش کردم صحابی گفت قد کان بعض ذلک یعنی بعضی ازین بود
پس جماعتی از بزرگان صحابه چو ابو بکر و عمر و غیر ایشان در نماز بودند و سلام باز نداده
و ایشان میشکشند که پیغمبر را استغراقی در آن حضرت بوده است پس رسول خدا علیه
از ایشان سوال کرد که أصدق ذو الیدین **یعنی** راست میگوید ذوالیدین ایشان همه
اشارت کردند که آری پس رسول خدا صلوات الله علیه از آنجا برخاست و بجای خود آمد
و دو رکعت دیگر بکرد و سجده سهو بکرد پس نتوان گفت که رسول خدا را آن استغراق در
چیزی دنیاوی بود که دو رکعت بکرد و سلام باز داد و آن سجده سهو آن برما کرد که
یعنی استغراق دیگران نه بدان عالم باشد و چون ازین معنی چیزی واقع کرد سهو [illegible]
و از آن پیغمبران استغراق دران عالم باشد که خود مقصود و مراد از نماز آنست و این معنی از
نماز بزرگان در کتب بسیار آورده اند چنانکه **[illegible]** مرتضی علی کرم الله وجهه در مسجد کوفه
نماز میکرد و سقف مسجد در افتاد و مردم از مسجد دویدن چون از نماز فارغ شد بدو گفتند
که سقف مسجد در افتاد گفت کنتُ فی الصلوة **یعنی** من در نماز بودم و مخبر نبودم و زین العابدین
رضی الله عنه بیکبار در جای [illegible] غزای او را رسیده بود و بیرون نتوانست آورد
که طاقت نمی داشت زنش گفت رها کنید تا در نماز ایستد که او در نماز کردن و مناجات و رب
العالمین جل جلاله چنان مشغول و مستغرق میگردد از لذات روحانی که متالم نمیشود
از الم جسمانی و چون در نماز ایستاد آن پیکان از پای او بدر آوردند و این معنی عجب نیست
از اولیاء رب العالمین جل جلاله بود از آن معنی در قصه یوسف علیه السلام یاد کرده است که زنان
و خاتونان مصر و اهل زلیخا هنگام دیدار و اضافت بی عقلی و گمراهی بدو منکر دیدار کرد او

نسوة في المدينة امراة العزيز تراود فتيها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنريها في ضلال [illegible]
پس زليخا آن زنان را حاضر کرده اید و هر یک را ترنجی و کاردی بدست داد که اعتدت لهن
متکا و آتت کل واحدة منهن سکینا پس یوسف را گفت که بیرون [illegible]
بریشان که وقالت اخرج علیهن پس راست که آن زنان نظرشان بر یوسف افتاد [illegible]
مشغول و مستغرق گشتند بجمال او که دست خود می بریدند نه یکجای [illegible]
می بریدند و نمی دانستند که برنجست و از استغراق مشاهده او و جمال او [illegible]
یافتند که فلما راینه اکبرنه وقطعن ایدیهن وقلن حاش لله ما هذا بشرا ان
هذا الا ملک کریم پس کی [illegible] بود که از استغراق مشاهده جمال مخلوقی [illegible]
برند و الم بریدن نیابند اگر برنده صاحب حیط در نماز که محل قربت حضرت [illegible]
که واسجد واقترب و معراج دولت که الصلوة معراج القلوب و در یکوقت [illegible]
که ان المصلی لیناجی ربه [illegible] استغراقی افتد بشاهدی غیب که تجلی [illegible]
اندرون او و اوان استغراق قوت تمیز ازو برخیزد و نداند که بر راست و [illegible]
کیست یا کسی بکدزد و اگر چه بیند نداند که کیست یا کسی چیزی گوید و اگر [illegible]
نداند که کیست و چه میگوید این معنی عجب نباشد [illegible] خود محسوس است
دیده مردی عاقل لبیب صاحب بصیرت که در معاملت دنیاوی یا خصم بر کسی یا [illegible]
کرد ای چنان مشغول و مستغرق میگردد که اگر او [illegible] نشود و اگر کسی [illegible]
است نبیند یا اگر بیند او را نشناسد [illegible] دوست [illegible]
نشناسد چنانک استغراق اهل دنیا و عادت [illegible] استغراق
آخرت و اهل حقیقت [illegible] عالمی باشد و در حکایت آورده [illegible]
حکایت که طلحه عبد الله انصاری رضی الله عنه در نخلستانی از آن خود نماز میکرد
[illegible] در رختی گرفتار آمد و نظری بران کرد و او را سهوی افتاد پس نماز اعادت کرد و
این حکایت وا رسول کرد و رسول خدا علیه بروی سخت کرد [illegible] که آن نخلستان بصدقه [illegible]
[illegible] دل در نماز برود که دل او از پس نظر بر [illegible]

نخلستان بصدقه داد و چنین آورده اند در حکایت که صحابی در نخلستان خود نماز میکرد
و خوشه های خرما بسیار بار آورده و آن صحابی بران نظر کرد و او را خوش افتاد و سهوی در
نماز کرد پس دیگر بار نماز را اعادت کرد و آن مرد این حکایت وا عثمان کرد که امیر المومنین
عثمان رضی الله عنه بروی سخت کرد و گفت که چرا باید که ترا در نماز نظر برود آن نخلستان
بصدقه باید کرد پس آن صحابی نخلستان را بعثمان تسلیم کرد و میگویند آن نخلستان را پنجاه
هزار دینار یا درم بفروخت و بصدقه کرد خدای تعالی ما را نماز گزاردن بدین صفت توفیق
دهاد و از ما قبول کناد سوال اگر کسی گوید این فرضها و سنتها و ادبها که مثل کالبدی
است نماز را آموختن آن و بفعل آوردن مقدور ما است و اختیاری است اما آنک محسوس
است این معانی چهارگانه که یاد کرده که روح و روان و جان نماز است و فی اینما نماز
مقبول حضرت خدا نیست این معانی تحت دنیا و در کالبت اما نامحسوس و نامقدور
و اختیاری نیست ما را طریق این معانی اندرونی [illegible] کرد چگونه مقدور ما
تواند بود جواب آنست که اگر این معانی نامحسوس در باطن نمازگزارنده موجود است اگر
این علامات و امارات پیدا نی اختیار او خود بر ظاهر نمازگزارنده محسوس است الراین
معانی در باطن او نیست باری بتکلف و اختیار این علامات محسوس بر ظاهر خود نگاه
میدارد تا ببرکت علامات محسوس معانی نامحسوس رسد و برهان این سخن آنست
که در صحیح است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در حضرت رسول خدا صلوات الله علیه
رفت و رسول را دید [illegible] که هر دو میگریستند عمر گفت یا رسول
[illegible] دهید که شما چرا میگریید تا من نیز بگریم و اگر مرا گریه نیاید بتکلف خود را
بگریانم صوفیان حقیقی قدس الله سرهم بدین دلیل مریدان را گویند اگر وجد نداری تو را
بیار و اگر [illegible] نداری بتخلق بیار تو بیدای نمازگزارنده طالب حقیقت نماز اگر این معانی
در باطن نداری بتکلف و اختیار این علامات بر ظاهر خود نگاه میدار تا بسا کنی و تدریج
بمعانی برسی که مبدا وصول بحقایق مجاهدات و تکلفات است چنانک در کارهای عا
[illegible] آن تعود است چنانک عرب گوید [illegible] النفس ما عودتها تعود [illegible]

[illegible] نفس است که هر چه [illegible] کنی خوی بدان کرده [illegible]
[illegible] که خود چیست و چگونه آن فواید حاصل کردد فصل فی فواید [illegible] العزة
رب العالمین جل جلاله بازلیت و دیمومیت و قدم و همیشگی وجود و هستی و [illegible]
ذات و تقدس و تعالی صفات از غیر خود و از کافه انواع خلایق بی نیاز است چنانک
خود میگوید ان الله لغنی عن العالمین و چنانک والله هو الغنی الحمید و وجود ذات پاک
او را و صفات جلال او را اولی و سببی و علتی نبوده است بلکه خود اول همه بوده است که هو
الاول والآخر و چنانک ولم یولد و وا وجود او و صفات جلال او چون اولی نبود
و نه هست و نه خواهد بود و نتواند بود که با او مشابهتی و مانندگی و مثلیتی تواند [illegible]
چنانک خود میفرماید ولم یکن له کفوا احد و چنانک ما اتخذ الله من ولد وما کان معه
من اله اذا لذهب کل اله بما خلق ولعلا بعضهم علی بعض سبحان الله عما یصفون
و او چون ازلی در وجود بی ماننده است و او چون خودی در وجود بی ماننده است [illegible]
و عشق و نه در هیچ صفتی از صفات وجود و هستی که با او مشارکتی یا مشابهتی [illegible]
خود میفرماید لم یلد پس که چنین باشد و او در همه از همه بی نیاز باشد و هیچکس و هیچ [illegible]
بی نیاز نیست چرا آنکه همه آفریده از ذرات کاینات و مخلوقات غیب [illegible] بدو و نهاد
از محض نیستی در عین هستی و حیز وجود نتوانند آمدن و نیاید تا او نفرمود رب العالمین جل جلاله
نباشد و تا اراده و خواست رب العالمین جل جلاله نباشد و تا رحمتی از رحمتها بران تکند و
تا وجود آن همه از عدم نیابد و تا درا [illegible] آن جزوی و مصلحتی و منفعتی نداند و
تا در امر و نهی بود و رضا او باید در حکم و تقدیر [illegible]
از آنکه خلاق علیم است و دانسته و خواسته و رحمت کرده و مامور [illegible]
نیاید و نماند و نه ایستد چرا از آنکه [illegible] تا امر [illegible] و رحمت کرده
و مامور را رانده او نباشد نتواند بکمالی که او را ممکن و موعود است نرسد چرا از آنکه
رب العالمین است پس او در همه از همه بی نیاز باشد و همه کس و همه چیز در اصل هستی و در
قیام هستی و در کمال هستی بدو نیاز [illegible] این معنی [illegible] احدیت خواند [illegible]

[illegible] الصمد و چنانک ذات پاک او را و صفات جلال او را اولی و سببی و علتی نبوده است
چنین وجود ذات پاک او را اضافت و اصلی و مایه و سببی نمی توان کرد که گویند از او
است چنانک گویند ملایکه از نور اند و شیاطین از نار است و آدمی از خاکست پس که ذات
پاک او را و اهیه اضافتی نمی توان کرد آنرا احدیت خوانند چنانک خود خود را یاد کرده است
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
سوره را از آن سورة الاخلاص خوانند سراسر ذکر خواص صفات الهیت است و ذکر
غیری در این نیست و رسول خدا صلوات الله علیه این سورت فضیلت [illegible]
چنانک یعدل ثلث القرآن یعنی برابر سیکی قرآنست و در صحیح است که صحابی در نماز کرد
بعد از فاتحه و سورتی که خواندی هر بار سوره الاخلاص خواندی و این معنی وا رسول حکایت
کردند که فلان کس چنین میکند رسول خدا علیه السلام گفت از و سوال کنید که چرا چنین میکند از
سوال کردند گفت از آن این سوره بسیار میخوانم که سراسر ذکر صفات خدا است و من خدا
دوست دارم و هر که کسی را دوست دارد او را بسیار یاد کند و این حکایت وا رسول کرد
رسول خدا علیه فرمود که مژدگان دهید او را که خدای تعالی ترا دوست دارد
پس چون معلوم و یقین بود که رب العالمین جل جلاله از همه در همه بی نیاز است
و هیچکس و هیچ چیز در هیچ از وی بی نیاز نیست چون چنین باشد [illegible] و هر چه و هر
خطابی و فرمانی که بنوعی از انواع خلایق فرموده باشد آثار فضل و رحمت و لطف و کرم
و عنایت او بوده باشد [illegible] است و فرموده است ما را که فلان [illegible] کردن آن چیز
زیانی و خسرانی و نقصانی و حرمانی و عذابی و وبالی این جهانی یا آن جهانی یا هر دو جهانی
وابسته باشد [illegible] زیان و خسران و نقصان الا بکردن آن برخیزد و [illegible]
[illegible] بطریق دیگر میدفع [illegible] خود آن چیز نهی نکردی و اگر فرمانی داده است
در کردن آن ما را خیری و منفعتی و سودی و کمالی و جمالی و نیکویی این جهانی یا آن جهانی
یا هر دو جهانی [illegible] است که آن خیر و راحت و منفعت و کمال و جمال الا بکردن
محصل و موجود نگردد و کما گر بطریقی دیگر محصل می بودی خود آن فرمان ندادی پس امر ما را
که رب العالمین جل جلاله [illegible]

هم فرمایند از فرمانها او سه [illegible] هر کتابی که پیغمبری [illegible] است در آن عادتها [illegible]
اهل آن عصر و زمان را و هر پیغمبری صاحب شریعت که بخلق امده است تعریف [illegible]
[illegible] است که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید الصلوة خیر موضوع [illegible]
[illegible] پس خدای تعالی را در فرمودن نمازها بخلق مرادی باشد و پیغمبران [illegible]
شریعت را در موضع نمازها بامت مقصودی باشد و مومنان و مسلمانان را در کردن نمازها فایدها
باشد چون معلوم کنیم که خدای را در فرمودن نمازها مراد چیست و پیغمبران را در وضع نمازها بامت مقصود
چیست و ما را در کردن نمازها فایده چیست تا هر نمازکننده نظر در او کند که آن فایدها حاصل است
داند که آن نماز مقبول حضرت خداست و اگر آن فایدها حاصل نیست در آن سعی و جهد نماید
تا آن مراد و مقصود و فایده در وی موجود گردد و نماز در حضرت حق مقبول آید [illegible]
و اولتر مرادی از فرمودن نمازها [illegible] در فرمودن نمازها و اولتر مقصودی [illegible]
پیغمبران صاحب شریعت در وضع نمازها بامت و اولتر فایده از فواید مومنان و مسلمانان در کردن نمازها
و پاکی و زکا و حیلا [illegible] از اخلاق و عادات و خوها بد زشت قبیح [illegible]
شریعت [illegible] چنانچه که رسول خدا صلوات الله علیه [illegible]
که ازین [illegible] کرد [illegible] لاحسن الاخلاق لایهدی لاحسنها الا انت و
اصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت و [illegible] ذات پاک و نفس مقدس [illegible]
اخلاق پاک [illegible] بود که وجود او [illegible] باحسن الاخلاق موصوف و [illegible]
[illegible] بود که خدا در حق اخلاق او میفرماید و انک لعلی خلق عظیم و ستودگی اخلاق و صفات
او بود که [illegible] مراد و مقصود از [illegible]
خواستن این اخلاق [illegible] از [illegible]
کردن و پاکی و زکا نفس و اندوختن این اخلاق [illegible] نفس [illegible]
نیک و بد [illegible] اخلاق و عادت و خوها بد زشت مثل [illegible] و مصادر و
[illegible] و اسباب [illegible] که خدای تعالی [illegible]
[illegible] و [illegible] باخلاق و خوی بد زشت [illegible]

[illegible] غالب نکردد چنانک مثلا تا غلبه حرص مال مردمان و طمع مال مردمان
بر نفس غالب نگردد دزدی و خیانت و غضب و غارت و راه زدن و مصادرت و خراب
کردن عالم اغراض نفسانی را و مکر و حیلت و رخصت و تاویل جستن در بردن مال غیری
[illegible] زکی دادن و اکل مال یتیم و امثال این از دست و زبان و اعضا ظاهر نگردد و همچنین
تا شهوت و آرزومندی و وایستی نا فرموده بر نفس غالب نگردد زنی و لواطه و نظر حرام و
کردن با زنان بیگانه از دست و زبان و اعضا ظاهر نگردد و همچنین تا حقد و کین و عداوت
و بغضا و شحنا بر نفس غالب نگردد قتل و ضرب و حبس و شتم و انواع ایذاها و آزار
[illegible] دست و زبان و اعضا ظاهر نگردد و همچنین تا کبر و [illegible] و خیلا و [illegible]
بر نفس غالب نگردد بی التفاتی کردن و بچشم حقارت بخلق خدا نظر کردن و با حق بر آوردن
و سر بحق در نیاوردن و بی ادبی و فضولی کردن در حضرت بزرگان و بزرگواران از دست
و زبان و اعضا ظاهر نگردد و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید در صحیح که [illegible] و الله
لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر قیل یا رسول الله ان الرجل منا یحب ان یکون
نعله حسنا و ثوبه حسنا و ریاشه حسنا فذلک من الکبر فقال لا ان الله تعالی جمیل
یحب الجمال انما الکبر بطر الحق و غمط الناس [illegible] در بهشت نرود هر که مثقال ذره
از کبر [illegible] یا رسول الله [illegible] از ما که دوست دارد که نعل او زیبا باشد
و جامه و [illegible] او زیبا باشد این کبر باشد گفت نه که خدای تعالی جمیل است و جمال و زیبایی
بفرمان دوست دارد کبر با حق بر آوردن است و سر بحق در نیاوردن و مردم را بچشم [illegible]
و بچشم حقارت بخلق خدا نظر کردن و خدای تعالی میفرماید که هر کس که در نفس کبری و [illegible]
دارد من فهم مراد سخن خود از و بگردانم [illegible] من فهم نکند که سأصرف عن آیاتی
الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق [illegible] کتب بخواند [illegible] در سر کبر و [illegible]
مراد سخن خدا و مراد سخن رسول فهم نتواند کرد و این معنی در قرآن بسیار است چنانک
فبئس مثوی المتکبرین [illegible] فلبئس مثوی المتکبرین و همچنین تا عجب و خود
بینی و اعتقادی در خود [illegible] و بسیار [illegible]

فرمان بزرگان بر نه بجد و با ایشان در نماید و اعتراض [illegible]
[illegible] اگرچه عقل او در سر آن نبیند چنانک خدا میفرماید که ابلیس را [illegible]
که سجده کن آدم را و ابا کرد و خود بینی بر وی غالب آمد و گفت انا خیر منه و او را
لعنت کردم و از حضرت دور انداختم حقیقت معنی این سخن آنست که هیچکس تا ابلیس
نهاد نگردد و سر از فرمان بزرگان بر نبرد و اگر نه ابلیس باشد بدان ابا و سر باز [illegible]
کردد و هیچکس تا ملک صفت نگردد و سر بفرمان بزرگان در نیاورد و اگر نه ملکی باشد [illegible]
در آوردن [illegible] کردد تا عاقلان بدانند که فرمان برداری بزرگان [illegible] کامل کرداند و
اگر خود ابلیسی باشد ملکی کردد و نا فرمانی بزرگان کاملان را ناقص کرداند و اگر خود ملکی
ابلیسی کردد و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حدیث ثلاث مهلکات شح مطاع
و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه یعنی سه چیز است که هلاک کنندگان طاعات
و عبادات و اعمال صالح است [illegible] عملست بخیلی و چیز دوم که مرد فرمان آن برد
[illegible] و سوم عجب خدا [illegible] و هوا و هوس نا فرموده که مرد [illegible]
فرمان آن برد و [illegible] و هنرهای خود مغرور و معجب کردد یعنی عجب و خود بینی مهلک ثواب
طاعات و عبادات و این خود شنیده که ابلیس [illegible] هزار سال عبادت کرد و خود بینی و
عجبی داشت آن همه باطل و بی حاصل [illegible] و او را [illegible] کردن [illegible] صحیح است
که رسول خدا صلوات الله علیه [illegible] در [illegible] غنیمتی [illegible]
عرب و آن زر و شمشیر [illegible] علی کرم الله وجهه از [illegible] بود و [illegible] مصطفی فرستاده
و رسول خدا صلوات الله علیه آن را قسمت میکرد بر ایشان و جمعی از [illegible] حاضر بودن و
[illegible] ایشان [illegible] رسول [illegible] چنان باید و در آن مصلحتی و منفعتی
[illegible] باشد و خود خاصیت اعیان [illegible] که هر [illegible] کنند اعتراض بران نکنند
اگرچه عقل در سر آن نبیند و آن را التسلیم کردن [illegible] خواست [illegible]
[illegible] محاسن [illegible] استخوان [illegible] بسیار کرده
و داشته بود و اعتراض بر رسول کرد از عجب و خود بینی که داشت و گفت یا محمد [illegible]

[illegible] رسول خدا [illegible] فرمود که اذا انا لم اعدل فمن یعدل [illegible]
[illegible] من و برواتی دیگر امده است که آن مرد گفت هذه قسمة ما ارید بها
وجه الله یعنی این قسمتی است که نه خالص از بهر خدا کردی رسول خدا [illegible] روی
مبارک او [illegible] که [illegible] رسول الله وقف شعره فقال الا تأمنونی علی
اهل الارض و انا امین من فی السماء یأتینی خبر السماء صباحا و مساء یعنی مرا امین [illegible]
[illegible] امین خدای [illegible] از آسمان [illegible] بس عمر [illegible]
و برواتی خالد ولید رضی الله عنهما و گفت یا رسول الله [illegible] این منافق [illegible] رسول خدا
[illegible] بسیار نماز کن که [illegible] در دل ندارد رسول الله
[illegible] زبان نگیرند که [illegible]
[illegible] باطنها [illegible] فرموده اند که چون اقرار [illegible]
[illegible] و رسالت [illegible] تو [illegible] آن [illegible] رسول خدا [illegible]
و گفت از [illegible] این مرد قومی [illegible] آید که قرآن خوانند [illegible]
[illegible] قرآن خوانند [illegible] ایشان [illegible] نماز کردن [illegible]
[illegible] قرآن خواندن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] رضی الله عنه الی رسول الله صلی الله علیه و سلم بذهب فی ادیم مقروظ فقسم
رسول الله بین [illegible] فقام رجل محلوق الراس مشمر الازار ناتی الوجنتین غایر
العینین [illegible] اللحیة فقال یا محمد اعدل فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا لم اعدل [illegible]

فقال الرجل هذه قسمة ما أريد بها وجه الله فتغير وجه رسول الله حتى وقف شعره وقال الا تأمنوني
على أهل الأرض وانا أمين من في السماء صباحا ومساء وبرواية فقام الرجل وقال يا محمد اتق الله
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولست احق اهل الارض ان يتقي الله فقام عمر او خالد
ابن الوليد رضي الله عنهما وسأل قتله وقال يا رسول الله دعني اضرب عنق هذا المنافق
فقال دعه لعله يصلي كيلا يتحدث الناس ان محمدا يقتل اصحابه فقال عمر او خالد
وكم من مصل يقول بلسانه ما ليس في قلبه فقال رسول الله اني لم اومر ان اشق عن
القلوب وانقب في القلوب ثم تولى الرجل فنظر اليه رسول الله وهو مقفي وقال ان من
ضئضئ هذا قوم يتلون كتاب الله رطبا لا يجاوز [illegible] يمرقون من الدين كما يمرق السهم
من الرمية فينظر الرامي الى نصله الى رصافه الى قدحه الى قذذه الى فوقه
فيتمارى في الفوقة هل علق بها شيء من الدم ام لا آيتهم رجل اسود احدى يديه
كثدي المرأة تدردر لئن ادركتهم لاقتلنهم قتل عاد او قتل ثمود پس آن قوم
که رسول خدا علامت نشان داده بود در عصر خلافت مرتضی علی کرم الله وجهه پیدا آمدند و
مرتضی علی ایشان را [illegible] پیش می آیند و پس بر مرتضی علی کرم الله وجهه
اعتراض کردند و خروج کردند [illegible] و این ذکر با عبد الله عباس را برسالت پیش ایشان
فرستاد [illegible] حضرت مرتضی علی [illegible] و وجود [illegible]
خود نماز میکنیم و روزه [illegible] آن چنانکه در اوقات
و سالوسان و مباحیان [illegible] علم نکنند و بر بزرگان اعتراض و انکار کنند پس مرتضی
علی کرم الله وجهه [illegible] کرد و همه را در حال قرآن و سجاده پاره پاره کرد و این حدیث
برهان است که هر زاهد و عابد که اعتراض و انکار بر کرد و گفت بزرگان [illegible] کشتنی است
اولیا است و چنین ناصحی و [illegible] مرتضی غالب نگردد در روح و [illegible]
وافترا و تقبیح صورتها و قصه‌ها بخصوص بر بزرگان از دست و زبان و اعضا ظاهر نکند
چنانکه خدا میفرماید که علما و قضاة و ائمه [illegible] که بر ایشان غالب آمد در روح و [illegible]
و [illegible] و بکفرهم وقولهم على مريم بهتانا عظيما [illegible]

وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم [illegible] و از حسدی که بر
[illegible] داشتند تا بر آن حد بود که جماعت کافران و بت پرستان میگفتند که شما بر راه ترید که مومنان
یعنی ابو بکر و عمر و صحابه چنانکه خدا میفرماید الم تر الى الذين اوتوا نصيبا من الكتاب يؤمنون
بالجبت والطاغوت ويقولون للذين كفروا هؤلاء اهدى من الذين آمنوا سبيلا اولئك
الذين لعنهم الله ومن يلعن الله فلن تجد له نصيرا ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤتون
الناس نقيرا ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب
والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما یعنی یا این حسد می برند [illegible] داده ام از فضل
خود [illegible] که ما داده ایم با آل ابراهیم یعنی محمد مصطفی صلوات الله علیه کتاب و حکمت
[illegible] داده ام ملک عظیم و دیگر از حسدی که بر [illegible] داشتند [illegible]
مغلولة غلت ایدیهم و انکار نبوت کردند که ما انزل الله على بشر من شيء و دیگر از حسدی که بر [illegible]
داشتند میخواستند که یاران وی روان او را از او باز دارند و ایشان را کافر کردانند که ود کثیر من
اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم و دیگر از غایت حسد
[illegible] داشتند [illegible] مجید [illegible] است و [illegible]
ان يكفروا بما انزل الله بغيا ان ينزل الله من فضله على من يشاء من عباده و رب العالمین
[illegible] مومنان [illegible] که از ایمان کافر کردانند که
يا ايها الذين آمنوا ان تطيعوا [illegible] اوتوا الكتاب يردوكم بعد ايمانكم كافرين
و [illegible] ایشان را [illegible] بگردند و در [illegible] و اثر کوه [illegible]
[illegible] و [illegible] که کرد تا رب الفلق [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحيم قل اعوذ برب الفلق الى آخره و [illegible]
[illegible] غالب [illegible] بزرگان [illegible] چنانکه خدا میفرماید از [illegible]
یوسف [illegible] که بر او [illegible] داشت که [illegible] را بگمراهی و ضلالت اضافت کردند که
ان ابانا لفي ضلال مبين و قصد [illegible] اقتلوا يوسف او اطرحوه ارضا و [illegible]
[illegible] ان يجعلوه في غيابة الجب [illegible] در [illegible]
[illegible]

و [illegible] بگریستند که وجاؤا اباهم عشاء يبكون و گفتند که [illegible]
فاكله الذئب و [illegible] میگفتند تا بدانی که سخن بد اخلاق مسموع و معتبر نباشد
اگر چه بزرگ و بزرگ‌زاده باشد و سخن بزرگان است که لا تجوز العمل بقول الفاسق
والاستماع الكلام المبتدع حرام في الجملة اخلاق و عادات و خوبیها نفسانیات
که [illegible] اصول و [illegible] و اسباب و اعمال و افعال و اقوال جسمانی است
اخلاق و عادات احسن است اقوال و اعمال و طاعات و خیرات و حسنات و صالحات
و اگر اخلاق و عادات بد است اعمال و اقوال ذنوب و معاصی و سیئات و خطیات
و یک مراد و مقصود و فایده از [illegible] نماز پاکی و طهارت و [illegible] نفس [illegible]
از [illegible] الاخلاق که آنها و اصول اجرام و ذنوب و سیئات [illegible] خدا میفرماید
و اقم الصلوة طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات اما
معنی [illegible] و محافظت نماز [illegible] و ایفا و تمام بداد
حقوق آن یعنی علم و معرفت بشرایط آن و فرایض و سنن آن و شرایطی که پیش
از شروع در نماز فرض است و آن شرایطی که در عین نماز فرض است و آن شرایط
[illegible] آنها نماز مقبول حضرت خدا نیست اگر چه [illegible] در سنت [illegible]
دل و خشوع نفس و [illegible] جان و [illegible] عقل یعنی این [illegible]
بر نماز [illegible] از نفس [illegible] سیئات یعنی گناه
[illegible] و اثر کرده محو کند سبب نزول این آیت آن [illegible]
[illegible] و گفت یا رسول الله [illegible] کتاب الله یعنی [illegible]
بر آن [illegible] کتاب [illegible] جای دیگر یاد کرده [illegible] و رسول
خدا صلوات الله علیه [illegible] عن الفحشاء والمنكر لم يزدد
من الله الا بعدا یعنی هر کسی که نماز [illegible] از فحشا و منکر باز ندارد آن نماز
او را از حضرت خدا [illegible] و حقیقت معنی [illegible] که [illegible] نماز کرده
[illegible] اخلاق بد است [illegible] نماز میکند و [illegible]

[illegible] نماز [illegible] معلوم شد که [illegible] از
مومنان نماز و مقصود پیغمبران از وضع نماز و فایده مومنان و مسلمانان از کردن نماز طهارت [illegible]
[illegible] است از اخلاق و عادات بد که [illegible] و اصول و [illegible] افعال و اعمال و اقوال
بد است فایده الثانیه یک مراد دیگر از مرادها رب العالمین جل جلاله در فرمودن نمازها و
یک مقصود دیگر از مقصودها پیغمبران صاحب شریعت در وضع نمازها و یک فایده دیگر از فواید
مومنان و مسلمانان در کردن نمازها نور و روشنایی دل و اندرون و فراخنایی سینه قبول
کردن علم حق [illegible] صدق را و عزم کردن اعمال خیر و اعمال [illegible]
رب العالمین جل جلاله میفرماید افمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه یعنی
مر آنکس که خدای تعالی سینه او را بگشاده است [illegible] و فراخ کردانیده
[illegible] علم حق را و اعمال مسلمانی را [illegible] و مقبول کرده است [illegible]
بر نوری و روشنایی است از حضرت پروردگار [illegible] رسول خدا صلوات الله علیه
[illegible] است حدیث النور اذا دخل القلب انشرح له الصدر قيل
يا رسول الله هل لذلك من علامة قال التجافي عن دار الغرور والانابة
الى دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله [illegible]
دل [illegible] سینه فراخ کردد [illegible] سوال کردند که یا رسول الله [illegible] علامتی و نشانی باشد گفت آن
باشد یعنی نشانش بر گشتن و دور شدن دم بدم از این سرای [illegible] و [illegible] و نزدیک
شدن دم بدم با سرای جاویدانی آن جهانی و ساختن کارها آن جهانی در حیوة این جهانی پیش
از آنکه مرگ [illegible] رسول صلوات الله علیه میفرماید [illegible] الطهور شطر الايمان وسبحان
[illegible] الميزان ولا اله الا الله والله اكبر يملأن ما بين السماء والارض والصلوة نور یعنی
[illegible] آن نماز نور است که در حضرت خدا [illegible] و در عین شهود است و در کمال حضور است
آن نماز دل [illegible] را نور است و این نور [illegible] نور [illegible] بلکه نور [illegible] و معنی
نور [illegible] که خود پیدا باشد [illegible] پیدا باشد پس آن نماز که در عین شهود و
[illegible] حضور باشد دل را نور باشد و در حضرت خدا مقبول باشد [illegible]

کسترده را سبب پیدا شدن بعضی احوال غیب باشد بقدر حوصله خود و استعداد نوعی [illegible]
صریح و اولیا را مکاشفات و الهامات و مومنان و متقیان را فراسات صادق و از [illegible]
و معرفت و ایمان چنانک خدا میفرماید که زکریا علیه السلام بشری میخواست و در نماز کردن [illegible] بودند
کرده بود و او را در آن نماز بشری دادند که فنادته الملائکة وهو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک
بیحیی مصدقا بکلمة من الله وسیدا وحصورا ونبیا من الصالحین و نیز در صحیح است
که رسول خدا صلوات الله علیه نماز کسوف میکرد و در آن دراز و ابتدا و در میانه نماز [illegible] دو
گام پیش نهاد و یک دو گام از پس نهاد و در میانه نماز دست وا بالا کرد تا چیزی بستاند و چون
سلام باز داد از و سوال کردند که تو چنین و چنین کردی گفت آره عرضت علی الجنة والنار
فی عرض هذا الحائط یعنی بر من عرض کردند بهشت و دوزخ در پهنا این دیوار و آنگاه که دیدی
که یک دو گام در پیش رفتم از روی بهشت و اشجار و ازهار و انهار آن بر من غالب آمد پس وصف
بهشت بکرد و چون شما دیدید که یک دو گام وا پس نهادم ترس و سیاست و هیبت دوزخ
بر من غالب آمد پس صفت دوزخ بکرد و گفت زنی را دیدم در دوزخ بسبب آنکه گربه‌ای را محبوس
کرده بود و طعام نداده تا بمرد و دیگر گفت عمرو بن لحی را دیدم در دوزخ و این عمرو بن لحی بود
از قوم که دین اسماعیل بگردانیده بود گفت یجر قصبه فی النار [illegible] بود که در آتش میکشید
و دیگر گفت صاحب المحجن را دیدم در دوزخ و این صاحب المحجن یکی بود در عرب که چوبی سرکج
داشتی و در راه حاجیان حاج در پای میکشیدی و در قماش حاج افکندی اگر حاجی ندیدی خود
ببردی و اگر بدیدی گفتی تعلق بمحجنی یعنی در محجن من آویخت و [illegible]
انگور از انگورهای بهشت در من آویختند و من خواستم که بستانم اگر بستدمی شما همه [illegible]
سر در نیامدی و امثال این احادیث بسیار است و این بحث نه بر پیغامبران مخصوص است بعضی
ظاهر شدن چیزها و آن عالم ملک و ملکوت و مومنان حقیقی را هم باشد [illegible]
صحابی که او را اسید حضیر نام بود در حضرت رسول خدا گفت من در شب [illegible] قرآن میخواندم
در نماز چراغها و روشنیها دیدم [illegible] اسب من برمید و [illegible]
در رسول خدا صلعم [illegible] که آن ملائکه بودند که باستماع قرآن آمده بودند [illegible]

این چیزها که در نماز بر نماز کننده ظاهر گردد شاید که ناقصی حاجی که در نماز چیزی ببیند یا آوازی شنود بدان مغرور گردد
[illegible] تواند بود که در نماز الهام ملک باشد یا فراستی صادق امکان دارد که القاء شیطان باشد یا حدیث النفس
یا خیالی باشد نه حقیقی و این چیزها هر کس از یکدیگر وا نتوانند شناخت الا بتعلیم پیری یا بعضی
از اولیا باید که اگر کسی در نماز چیزی ببیند بر پیری آن کاره عرض کند تا او بیان کند که آن چیست
از آنک اسید حضیر که آن چیز بدید ندانست تا رسول خدا او را خبر کرد و رسول خدا صلوات الله علیه
گفت دیو [illegible] آن دشمن خدا ابلیس در نماز من آمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا قدرت
وا او داد خواستم گرفت که بر ستون مسجد ببندم تا بامداد کودکان مدینه [illegible] تا شما
همه او را ببینید پس گفتم او را که تراهم بدان لعنت از خود دور میکنم که خدا کرده است
پس که امکان دارد که دیو در نماز رسول رود اگر در نماز دیگران رود عجب نباشد تا هر کس که
در نماز چیزی ببیند بر پیری آن کاره عرض کند تا اگر حقیقتی دارد تربیت کند تا در زیادت آید
و اگر خیالی باطل باشد وصول بر حقیقت و چاره آن تعلیم کند الفائدة الثالثة فایده
و مراد و مقصود سوم از نماز کردن تازه و مجدد کردانیدن ذکر رب العالمین است جل جلاله
بر دل و جان یعنی ذکر کبریا و عظمت و [illegible] و ربوبیت و وحدانیت و صمدیت و جمال
رحمت و بخشایش و کمال مهربانی رب العالمین است بر دل و جان و مکرر کردانیدن آن
روز بروز دم بدم از سر خشوع نفس و حضور دل و علم و معرفت جان و یافت عقل از آنک
چون ذکر رب العالمین بر دل و جان تازه میگردد علم و معرفت رب العالمین زیادت میگردد
و عقد ایمان در دل و جان را محکم و غالب تر میگردد و فرع و شاخ آن بلند تر و بالاتر و
عالی تر میگردد چنانک خدا میفرماید اصلها ثابت وفرعها فی السماء تا چنان گردد در عبادت
و بندگی و بنده فرمانی خدا که [illegible] و اعتصام و استمساک بعروة وثقی نماند و از
جز خدا گسسته گردد و بحضرت خدا پیوسته گردد چنانک خدا میفرماید در صفت عاشق و اصبر نفسک مع الذین
یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه [illegible] ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه
فصل فی معنی ما یقرأ فی الصلوة من الاذکار والدعوات بدانکه وفقک الله
للطاعات که چون بیان کردیم که روح و روان و جان نماز خشوع نفس و حضور دل و علم و معرفت جان

داد

الذین

و باین علامت که [illegible] نماز مقبول حضرت خدا است و دافع و مانع عذابها آن جهانی است [illegible]
بفتوی درستی و معلوم و یقین است که این هر چهار معنی در نماز کننده حاصل نگردد و این فواید
در وجود نگردد تا آنگاه که نماز کننده معانی آنچ در نماز میخواند داند از تکبیر اول تا آخر تشهد تا
نماز کننده چون کلمات آن بر زبان میخواند دل معنی آن میدارد تا این معانی و این فواید در وجود
کرد انشاء الله تعالی الله اکبر خدای سزای پرستش بزرگوارتر است از هر آنچه همه آفریدگان
بینند و از هر آنچه همه آفریدگان بدانند یعنی محسوسات و معلومات خلایق یعنی هر علمی و [illegible]
ایمانی و اعتقادی که آفریدگان را [illegible] چه فرشته و چه آدمی خدای تعالی از آن بزرگوارتر است
فایده و مراد این کلمات آنست که هر عاقلی که او را علمی و معرفتی [illegible] کبریا
و عظمت و جلال و جبروت و همه دارای و همه دارای رب العالمین جل جلاله بدانسته باشد ترس
و بیم از جز خدا هیچ ندارد و طمع و امید از جز خدا بر دارد و از همه جای وا گردد و روی بخدا
آرد و از همه کس برگردد و روی در خدا کند تا باری که وجهت وجهی گوید حال و قالش موافق
یکدیگر باشد و دل و زبانش یکدیگر راست آید فصل وجهت وجهی للذی فطر السموات و
الارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین
لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین معناه وجهت یعنی آوردم و کردم وجهی
روی خود را للذی آن خدا را [illegible] فطر که از نیست و نابوده پیدا آفریده است و پدید آورده
السموات آسمانها و هر آنچ بالای آنها و بلندیها است والارض و زمینها و هر آنچ زیرهای [illegible]
است حنیفا یکسره از جز خدا [illegible] در پرستش و بندگی و فرمان برداری
و پرستش خدا تعالی [illegible] مسلما [illegible] گردن
نهاده حکمهای خدا را [illegible] بطوع و ارادت و اختیار خود را
بسر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد و [illegible] وما انا من المشرکین از آنانک چیزها را
انباز گویند بقول یا انباز دارند و پندارند بعلم و ظن و گمان یا انباز کنند بفعل و عمل
و عبادت و اراده و مراد این سخنها آنست [illegible] صلوات الله علیه [illegible]
هر نمازی فریضه خرمش است تا باری درین [illegible] و مراد آنست

که هیچ عاقلی که او را علمی بود [illegible] باشد که این آسمانها و زمینها رب العالمین جل جلاله از نیست
و نابوده پیدا آفریده است و پدید آورده است و بدان نیازی و حاجتی ندارد تا کار از هر
خلایق آفریده است پس خدایی که این رحمت و عنایت دارد بر خلق و این علم و قدرت دارد
که این همه خلایق نابوده آسمان و زمین آفرینی کند اگر کسی حاجتی و مقصودی و کاری دارد
این جهانی یا آن جهانی یا هر دو جهانی بسببی از اسباب از فاطر السموات وا نماند
و در آن نماند چنانک جماعتی که سنگی یا چوبی یا زاهدی حاجات و مقاصد خود طلب میکردند
و آن را واسطه مقصود خود ساخته بودند که نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و چنانک
هولاء شفعاؤنا عند الله یعنی آن چنانک ایشان میشدند و واسطه معبودی باطل
مقصود خود طلب میکنند بلک از همه وا گردید و حنیف گردید چنانکه ابراهیم صلوات الله علیه که
از همه بیزار گشت و لا احب الآفلین بر اسباب خواند و گفت یا قوم انی بریء مما تشرکون
و روی از همه بگردانید و در فاطر السموات کرد انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و
[illegible] خلایق را فرمودند که چنان کنند روی در ملت او کنند که فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا
واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی ان صلوتی یعنی و راستی صلوتی که نماز کنند
من و نسکی و همه عبادتهای من و محیای و زیستن من و مماتی و مرگ و وا زیستن
من و هر آنچ رغبت و ارادت و اختیار من در آنست در دو جهان همه لله خدای سزای
پرستش را است رب خداوند و دارنده و پروردگار العالمین عالمها و جهانها
پیدا و نهان و هر که در آنها اند و هر چه در آنها است لا شریک له هیچ انبازی و مانندی نیست
و نبوده است و نباشد و وجود نتواند بود یعنی او را نه در ذات و در وجود و هستی و نه در
صفات وجود و هستی و نه در افعال و کارها که او کند یعنی نه آن ذات و وجود و
هستی که او راست کسی را یا چیزی دیگر است و نه آن صفات وجود و هستی که
او راست کسی یا چیزی دیگر است و نه آن افعال و کارها که او کند کسی یا چیزی
دیگر تواند کرد یا بر آند کرد [illegible] انا من المسلمین
[illegible] مسلمانان کردن نهادگان حکمها خدا [illegible]

طوع و ارادت و اختیار خود از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد و این خود ایتی از قران است
که رب العالمین جل جلاله رسول را تعلیم کرده است که قل ان صلوتی ونسکی الی آخره یعنی
باشد یعنی نکو تا دیگران بشنوند و بدانند و چنین شوند فایده و مراد و مقصود این سخنها
آنست که هر خدا پرستی که خدا پرستی میکند و طاعت و فرمان برداری میکند از نماز و روزه
از اعمال مسلمانی از فرایض و نوافل می باید که باعث و برانگیزاننده او بران طاعت و
عبادت چهار چیز باشد از هر جستن رضاء خدا باشد یا ارادت وجه لقا باشد یا نظر
او بر پسند و محبت خدا باشد یا نظر او بر گزاردن و ادای فرمان خدا باشد اما برهان
آنکه می باید که نظر این خدا پرست از خدا پرستی رضای خدا باشد آنست که خدای میفرماید
تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا وجاناک یهدی به الله من
اتبع رضوانه سبل السلام وجاناک الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله
وتثبیتا من انفسهم و برهان آنکه نظر خدا پرست از خدا پرستی بر ارادت وجه و لقا
باشد آنست که میفرماید یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه وجاناک
یؤتی ماله یتزکی وما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی
ولسوف یرضی و برهان آنکه باید که این خدا پرست بر پسند و محبت خدا باشد آنست
که خدای میفرماید ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا و
جاناک قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و برهان آنکه باید که
نظر این خدا پرست بر گزاردن و ادای فرمان خدا باشد [illegible] خدا میفرماید وما امروا
الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین
القیمة پس اگر این خدا پرست جز این غرضها دارد اگر آن غرض دنیاوی [illegible]
صیت و آوازه نیک مردی و نام صالحی در پیش خلق را یا عوض مال و نعمت را یا جاه و
حرمت را آن خود ترک شریعت و ریاست و آن عمل در حضرت خدا باطل و بی حاصل
و هبا است چنانکه خدا میفرماید من کان یرید الحیوة الدنیا وزینتها نوف الیهم اعمالهم
فیها وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار وحبط ما صنعوا

فیها و باطل ما کانوا یعملون وجاناک من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی
حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من نصیب و مطلقا هر که صورتی
را و رد نیک مردی و صالحی و عابدی و زاهدی و عارفی و غرض او دنیاوی باشد نیکی جز تکلف و
ریایی باشد و این اینها در حق او باشد پس می باید که اگر بظاهر نموده باشد از کارها و گفتارها
زیبا در باطن او صادق و مخلص باشد یا هیچ و بالا تر از آن داشتن چنانکه رسول خدا علیه السلام
بدعا از خدا خواسته است که اللهم اجعل سریرتی خیرا من علانیتی واجعل علانیتی
صالحة پس اگر این خدا پرست از خدا پرستی غرض او نه دنیاوی باشد بلکه اخروی باشد
چنانکه امید بهشت و درجات را یا ترس و بیم دوزخ و درکات را پیش سالکان طریقت
هم نقصانست که یعنی مخلوقی امیدی میدارد و از مخلوقی می ترسد و خدا را واسطه مقصود
خود ساخته است پس اگر این خدا پرست از خدا پرستی بر غیر خدا نظر می دارد یا از حظی
از حظها خود خبری دارد پیش واصلان حقیقت هم نقصان هست یعنی باید که خدا را از
هر خدا پرستند که ایاک نعبد وایاک نستعین و دانسته باشد که رب العالمین جل جلاله
خدا و معبودی هست و بس بی سببی و علتی که آفریدگار خلایق را و آسمان و زمین می آفرید
بیم سزاوار و مستحق معبودی و فرمان دادن و فرمان پذیرفتن بوده است و ایشان را انیست
ذوق شده است که کل شیء هالک الا وجهه و جاناک کل من علیها فان ویبقی وجه
ربک ذو الجلال والاکرام یعنی وجود حقیقی وجود رب العالمین جل جلاله و بقا دیگر
همه مجاز و عاریت است و چنانک زاهدان گویند لا معبود الا هو صوفیان گویند لا موجود
الا هو
و این مقام جوینده را درایت [illegible] هر خدا پرست از خدا پرستی نظر او بر جستن رضا خدا [illegible]
یا نظر او بر گزاردن و ادای فرمان خدا باشد اگر غرضی دیگر دارد اخروی چنانکه وصول به
جنت و حور و درجات یا نجات و خلاص از دوزخ و طبقات و درکات آن خود حکم و وعده
خود خدای تعالی او را از دوزخ نجات دهد و در بهشت و درجات فرو آورد چنانکه میفرماید
وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة
فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم الدعا الاستفتاح ابن حجا
رضیهم مسلم است

بود یعبد و
خدا یا
یا نظر او
پسندد
خدا باشد

ومن تضرع علی کرم الله وجهه روایت میکند که رسول خدا صلوات الله علیه در مبدا هر نمازی و این خواندی
و چنین شامی سنتی موکد است اللهم انت الملک لا اله الا انت انت ربی وانا عبدک
ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفر لی ذنوبی فانه لا یغفر الذنوب الا انت واهدنی
لاحسن الاخلاق لا یهدی لاحسنها الا انت واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها
الا انت لبیک وسعدیک والخیر کله فی یدیک والشر لیس الیک انا بک والیک تبارکت و
تعالیت استغفرک واتوب الیک معناه اللهم ای خدای سزای پرستش جیوم ده انت تویی
وحود تویی ملک پادشاه فرمان ده فرمان روا بفرمان دهی سزاوار هست و نیست بر همه کس
و همه چیز همه جای همه وقت در همه حال بی نیاز در همه چیز از همه کس و همه چیز نیازمند تو در همه
چیز همه کس و همه چیز لا اله هیچ کسی و هیچ چیز نیست که او را پرستند و در بند او باشد و در بند فرمان او و
الا انت جز تو که خدای و خدایی سزای انت تویی و خود تویی ربی خدا و بنده [illegible]
من وانا عبدک و من بنده بنده تو ام ظلمت ظلم کردم و بیداد کردم نفسی بر خود کردم و
اعترفت و بدانستم و بشناختم و اقرار کردم بذنبی بگناه خود فاغفر لی درگذار از و بیامرز
از من ذنوبی گناههای من جمیعا همه بیک بار فانه لا یغفر بدرستی و راستی که در نگذارد و نیامرزد
الذنوب گناهها الا انت جز تو که خدایی واهدنی و راه نمای مرا و راه ده در علم و دانایی
و راه ده توفیق کنایی لاحسن الاخلاق مر نیکوترین خوبها و خلقها و صفتها را لا یهدی راه ننماید
و راه ندهد لاحسنها مر نیکوترین آن خوبها و خلقها و صفتها را الا انت جز تو واصرف عنی و باز
گردان از من و بگردان دور کن یعنی آماده بگردان و سیاه و اگر دان سیئها بدهای آن خوبها
و خلقها و صفتها را لا یصرف عنی باز نگرداند از من و بیگرداند از من سیئها بدهای آن خوبها
و خلقها و صفتها را الا انت جز تو لبیک آمده ام و ایستاده ام وسعدیک و سعادت و یاری و
نیکبختی از تو میخواهم که خدای سعادت و یاری و نیکبختی آن خدای و آن خدای والخیر و نیکی و نیکوی
کله فی یدیک همه آن تو داری و در قبض و در دست تو است والشر و بدی و بدترین لیس الیک
فالو نیابد و تو خود قبول نکنی و نفرمایی و نپسندی انا بک من بتو هستم بوده ام و بتو هستم و بتو
بایسته ام والیک و بتو آمده ام تبارکت بزرگواری و تمام کاری هر چیز [illegible] و شناسنده

جیبیا

نه از راه علم و معرفت تو بزرگوار تویی وتعالیت و تو بلندی و بالایی هر چند بیشتر آید و بجستجو در ترک تر
کرده شود از راه عقل و مجاهده تو بلندی و بالایی استغفرک آمرزش و رحمت می خواهم از تو
و ربا دتیها و فزونیها از تو طلب میکنم و هر مقام و پایه که هستم واتوب و توبت میکنم و باز می
آیم الیک واز همه ناکردنیها و گناهها و نهی کردها تو کرده گفته دانسته داشته پنداشته
یعنی عملی قوتی فعلی ظنی اعتقادی اعوذ پناه می گیرم بالله بخدای سزای پرستش من الشیطان از
دیو دور الرجیم لعنت زده و از حضرت دور انداخته ان الله بدرستی و راستی که خدای سزای
پرستش هو اوست السمیع شنوای همه آوازها العلیم دانا همه سرها و رازها و نهانها
فصل فی بیان احسن الاخلاق وسیئ الاخلاق واعدادها بدانکه در نزول کتب
و ارسال رسل علیهم السلام و دانایی و دانستن است تا جاهل عالم کرده و مراد از علم علمیست و مراد
و مقصود از اعمال زکا و طهارت و جلاء النفس و اندرون است از اخلاق و خوبها و صفات
مادر زاد و تحلی و آراسته گشتن با اخلاق و خوبها و صفات خدا فرستاده و هر عملی
جسمانی که بکردار اخلاق نفسانی آن اعمال منافقانست نه اعمال مؤمنان و موافقان و پیغمبر
صلوات الله علیه درین دعا احسن الاخلاق خواسته است نه صالح الاعمال یعنی مراد از اعمال
ترکیست نفوس [illegible] از اخلاق بد و آراسته گشتن با اخلاق نیک و ما درین فصل یاد کنیم
اعداد احسن الاخلاق که چند است و کدامست فی بیان احسن الاخلاق واعدادها
علم و دانایی [illegible] و بردباری [illegible] و تانی و ساکنی در نکردن کارها و نگفتن گفتارها
عاقبت اندیشی [illegible] برکارها حذا عفت و مستوری و پارسایی
اعضا و فعل و حرکات و بیم [illegible] نفس و شهوات قناعت و خرسندی و کم آزاری
و [illegible] خدا [illegible] و کفایت کردن حرص و طمع و آن ها آرزومندی و اکر
از [illegible] و [illegible] خود [illegible] خلق شجاعت و مردانگی و دلاوری
در نصرت حق و اهل حق بر اظهار دین خدا و ملت مصطفی هم بدست علاء و قدرت
و کردار و هم بزبان نصیحت و حکمت و گفتار سخاوت و سماحت و بخشندگی و گشاده
دستی و دادن در جای خود با اهل خود خدا برا نه صیت و آوازه و ریا را نه هوس
بازی و هوا را از هر چیز

کرده

نفس

خدا را بپسندد و محبت و مودت خدا را از هر یافت ملک بقا دنیا و عقبی و درجات عالی را او
مشاهده و لقا را فتوت وجوانمردی و از سر حظها نفس خود بآسانی برخاستن
و حظها نفس خود را فدای حظها نفس دیگران در موافقت رضا خدا مروت پسندیده
زیستن و نیکوکاری کردن شرعا و عقلا و از افعال و اقوال و حرکات و سکنات که زشت و ناخوش
شرعاست پرهیز کردن و از آن نیز افعال و اقوال و حرکات و سکنات که زشت داشته عقلست
اجتناب نمودن و صاف زیستن و زندگانی کردن که مامور و فرموده و پسندیده خدا باشد
و هم محمود و ستوده عقلا باشد حریت آزادی و آزاده مردی و در بند خودها و عادتها
و رسمها و آیینها و ننگ داشت و بد داشت خلق نابودن و نا رفتن خصوصا که مخالف
شرع باشد گرچه عاقلانه و در کار و معتاد و مالوف و خوی فرا گرفته خلق باشد عدالت
راست نهادی و راست کاری و راستی در خود و در میان خلق خدا هم در اعمال و هم در اقوال
و هم در اخلاق و هم در احوال غیرت و حمیت و در نا ساختن منکرات و منهیات و نکارها
که ناپسندیده خدا باشد و مخالف شرع و عقل باشد نگردانیدن آن بحسب جهد و طاقت یا بدست
عدل و قدرت یا بزبان نصیحت و حکمت یا بدل و همت و نیت تواضع و افتادگی و فروتنی
کردن و نخوتها گرفتن [illegible] عزت نفس
و محافظت آبروی یعنی گرامی کردن نفس و آبروی خود نگاه داشتن و خواری وجود
و جفا و مذلت خلق [illegible] دنیا [illegible] علو همت
و علو نظر یعنی بلندی همتی و عالی نظر بودن و طلب کارها و رتبتها بزرگوار کردن
خصوصا که بدشواری فرا دست آید و [illegible] کارها و رتبتها خسیس دون
فرومایه [illegible] خصوصا که بآسانی فرادست آید و مشغول [illegible]
[illegible] و شاد و خرم بخلق خدا و شاد بودن بخیر و راحت و منفعت رسیدن
بخلق خدا و شاد بودن بخیر و راحت و منفعت رسانیدن بخلق خدا [illegible] و عذر
[illegible] در غیبت و حضور [illegible] ناپسندیده [illegible] در کاری یا در گفتاری
حیا و شرمندگی و شرم زدگی [illegible] حق [illegible] کظم الغیظ
و عفو و خشم فرو خوردن

[illegible] بدان از همه کرداران و بدگفتاران در هر آنچه تعلق بحظ نفس خود دارد نه بحق [illegible]
و احسان و نیکوی کردن و نیکوی گفتن عوض بدکرداری و بدگفتاری را در هر آنچه تعلق بحظ نفس
خود دارد [illegible] نه بحق خدا کتمان السر و پرده داری کردن و پرده بر عثرات و عورات و قبایح
خلق فرو گذاشتن و بر در نا نهادن اسرار و رازهای خود و خلق نگاه داشتن نابوده و نادیده
و ندانسته و ناشنیده خود ناگفتن که دروغ و بهتان باشد بوده و دیده و دانسته و شنیده را
ناگفتن که غیبت و سخن چینی باشد نه در صلح و نه در جنگ و نه در رضا و نه در غیبت و نه در حضور
[illegible] خوش آمدن هوایی را یا آزاردلی را حسن الظن و حسن الاعتقاد
و حسن المقال یعنی نیکو بردن و اعتقاد نیکو داشتن و سخنهای پسندیده گفتن بر برادران و
دوستان و خلق خدا [illegible] و مواضع چند که ظن بد توان برد و اعتقاد بد توان
داشت [illegible] حکمت و راست فهمی و راست بینی و درست کاری و درست گفتاری
و [illegible] خدا و [illegible] عمل کردن و از سخنها [illegible] گویند فهم کردن و از فعلها و
مقصود [illegible] حسن و صلاح و اتفاق و صفا سریرت یعنی باطن را برخلاف
ظاهر نا داشتن دل و زبان بیرون و اندرون ظاهر و باطن با خدای و خلق راست و موافق
و یکسان داشتن [illegible] ظاهر بوده [illegible] کارها و گفتارها [illegible]
[illegible] داشتن صدق و وفا و حسن [illegible]
[illegible] مردمان و نیکویی [illegible] و نیکی [illegible] و دادن و داشتن
و [illegible] لایق یاد کردن در جای خود [illegible]
کرم [illegible] و احسان [illegible] خیر گویی و آفرین و ثنا یا بدل [illegible]
[illegible] شاد و خرم بودن بفضل خدا [illegible] جاه یعنی [illegible] رب العالمین جل جلاله [illegible]
مالی و نعمتی دهد یا جاهی و حرمتی دهد [illegible] مال و نعمت و آن جاه و حرمت خرم نابودن
و بدان مشغول و مغرور نابودن و بدان سبب از خدا دور نا شدن [illegible] بفضل و رحمت [illegible]
خدا [illegible] و مسرور بودن و آن مال و نعمت را و آن جاه و حرمت را اسباب و سایل خود
[illegible] از درکات دوزخ و طبقات [illegible] و واسطه رسیدن بدرجات [illegible]
اسباب

و سایل و واسطه نزدیکی بحضرت خدا و قربت ساختن و آن را بعبارت شریعت شکرگزاری نعمتها
خدا خوانند رحب الذراع وسعة الصدر یعنی فراخ سینگی کردن و حلدی نمودن [illegible]
تحمیلها و صعبیها و کوفتها روزگار و اهل روزگار تنگ نیامدن و بخود در داشتن [illegible]
دارد و نیفتادن و خود [illegible] کندن و شکایت از خالق و المخلوق ناکردن و چون [illegible]
مقصدی بزرگوار دارد [illegible] قدم در راه مقصودی با بیار دارد [illegible] و غصه [illegible]
که [illegible] تا بخواهد رسید روی از آن مقصد ناگردانیدن و قدم از راه آن مقصود [illegible]
و وا [illegible] و برگشتن و [illegible] آن کار بجای بنگذاشتن تا نیافت [illegible] مقصود و نهایت
مقصد [illegible] و طلاقة الوجه و هشاشت و بشاشت یعنی تازه رویی و گشاده رویی
و خوش طبع و نرم سخن و [illegible] بودن با خلق خدا و خوش طبعی و شیرین سخنی و مدارا
و [illegible] آزاری [illegible] خرم گردانیدن و [illegible] ایشان خوش و وا داشتن [illegible]
[illegible] موجب خشم [illegible] و آزار دلها باشد رحمت
و رقت و نرم دلی و بخشایش و شفقت نمایی کردن بر خلق خدا تراحم و تعاطف و تواد و
[illegible] دوست داشتن و [illegible] بودن و [illegible] و وقار و سکون
و صمت و سکینه [illegible] ناکردن [illegible]
[illegible] ذکا و فطنت و راست
[illegible] و صایب حدسی کردن و حسن التجربه و [illegible] و بصیرت [illegible]
و گفتارها [illegible] طلب کردن و هر [illegible] مقصودی
[illegible] تلطیف و وفا و اصلاح ذات البین یعنی سعی کردن و جهد
[illegible] الفت و محبت و دوستی و مودت میان [illegible] دوستان و [illegible]
[illegible] ناکردن و گفتن ناگفتنی که دلی بیازارد [illegible]
[illegible] نابوده و نادیده و ناداننده خود ناگفتن بوده دیده و دانسته و شنیده
[illegible] ناگفتن کین و فتنه و آزار افتاده [illegible]
[illegible] و عدها و وفا و وثوق [illegible]

و اگر در دل و جان آمده باشد مادام چون موافق حدیث و قرآن آمده باشد حسن السمت
چون [illegible] در محاضرات و مجاورات و مجالسات برادران و دوستان و هم صحبتان و آشنا
[illegible] و خاست و گفت و شنید و کرد و خرد و در غیبت ایشان [illegible] در حضور
[illegible] در حضور ایشان نتوان کرد و نتوان گفت که بر [illegible] در غیبت ایشان [illegible] نتوان کرد
و نتوان گفت [illegible] آن چیز [illegible] آن معنی [illegible] گذاشت و اگر نتوانند
آن قوم و آن جای و آن مقام بباید گذاشت و در باید گذشت بصفحی جمیل و باید گذاشت بهجری
جمیل تعظیم و توقیر و احترام بزرگواران و بزرگان از استادان و پیران و معلمان [illegible] غایب
و حاضر ماضی و موجود یعنی ذکر نام ایشان و کرد و گفت ایشان و اشارات و عبارات
ایشان باحترام و تعظیم یاد کردن و اشارات و عبارات ایشان در جد و مزاح و در غضب و رضا
و غیبت و حضور نگاه داشتن و از آن فایدها برداشتن و اشارات ایشان ضایع نگذاشتن
و اقتدا [illegible] کردار و گفتار ایشان کردن [illegible] اقتدا کردن باسلاف صالح اهتدا و راه
یافتن است چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است اصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم
اهتدیتم توحید و اخلاص در علم و ایمان و اعتقاد و در عمل و طاعات و عبادات [illegible]
یعنی چنانکه در علم و ایمان و اعتقاد خدا را یگانه و یکتا و بی مثل و بی انباز [illegible]
[illegible] در عمل و طاعات و عبادات [illegible] خالص خدا را باید کرد و در آن خدا را
باید خواست پس اگر آرزوی مرادی و مقصودی دیگر دارد [illegible]
آن نیز هم از خدا باید خواست چنانکه رب العالمین جل جلاله [illegible] تعلیم کرده است ایاک نعبد
و ایاک نستعین توکل و تفویض یعنی در کارها و حاجتها و مقصودها [illegible]
و سببی [illegible] فرموده [illegible] خداست کار [illegible]
و هر آن کاری و حاجتی [illegible] سعی کردن و اگر [illegible]
ترک آن کردن و آن کار و حاجات را بخدا گذاشتن و بوکالت خدا راضی شدن رضا بقضا
و تسلیم بودن بمقادیر و [illegible] خدا یعنی راضی و خشنود بودن [illegible]
خدا باشد [illegible] کردی و گفتی ناپسندیده ناکردن و ناگفتن [illegible]

وهر آنچه را نه صاحب خیری و مصلحتی و منفعتی این جهانی یا آن جهانی با هر تو صلح و تفقد و تلطف
و نساختن مخالقه و هر صنفی از اصناف خلایق و موافقت طبع و مزاج ایشان کردن
و بی [illegible] در مان زندگانی کردن در کرد و گفت و خوی که دوست دارد که با او مهمان زندگانی کند
کمال عقد و کینی و لیسی کردن و نفس بد فرما برا مقهور و مسخر خود داشتن و این عالم را
نا داشتن در غرور زندگانی و حیات خود اسباب کار این حیات جاودانی بر داشتن که رسول خدا علیه
[illegible] حدیث الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت تفکر و محاسبت و مراقبت
ظاهر و باطن یعنی اندیشه در روزگار گذشته خود کردن تا چه کرد و گفت نا [illegible]
[illegible] ساختن که در آینده [illegible] ظاهر و باطن خود کردن و هر [illegible]
خداوند [illegible] و علم و نظر خدا [illegible] نادانستن [illegible]
شیئی علی الاخلاق [illegible] و نادانی طیش و عجله و تیزی و [illegible] کردن در کارها
وکنارها [illegible] ناکردن کبر و [illegible] و خیلا و بسیار [illegible] و خود [illegible]
[illegible] خصوصا با جهل و [illegible]
عجب و خودبینی و خودرایی [illegible] و هنرهای خود خرم بودن و مغرور
[illegible] تجبر و [illegible] خطاهای نفس خود [illegible] باز
کردن اسراف و تبذیر [illegible] و هوس صرف کردن در
رضاء خدا جبن و بد دلی و [illegible] خود [illegible] در کارها [illegible]
[illegible] تهور [illegible] حریص و طمع در
[illegible] شهوات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حلیف [illegible]
خود ستایی کردن [illegible]
[illegible] غضب و [illegible]

[illegible] خشم [illegible] کردن [illegible] خدا [illegible]
[illegible] و کژ دانی و کژ بانی و کژ فهمی و در کارها و گفتارها مقصود کننده [illegible]
[illegible] کردن و بس خیالات کژ خود رفتن قساوة القلب و سخت دلی و بی رحمی و بی
مهری و بی شفقتی بر خلق خدا خساست و لوم و دنائت و ذلیل نفسی و
خسیسی و لئیمی کردن و خواری و جود و جفا و مذلت خود را گرفتن حظهای دنیا
[illegible] همز و تنابز و مجانت و مسخرگی کردن و [illegible] زدن و [illegible]
کردن و لقب بر مردم نهادن و نام مردم سبک و زشت و محقر کردن [illegible]
در چیزی که [illegible] باشد هتک الستر و غمز و سخن چینی و پرده دری کردن
و بد دیانت و خاین بودن در اسرار خلق و واگفتن سخنها [illegible] از آن آزادی
سوء الظن و سوء الاعتقاد و سوء المقال یعنی ظن بد بردن و اعتقاد بد داشتن
و سخنها بد گفتن به برادران و دوستان و خلق خدا خصوصا [illegible]
لایق هر ذاتی و نه هر اعتقادی لایق هر صفاتی و نه هر گفتی لایق هر [illegible]
[illegible] الخبیثات للخبیثین والطیبات للطیبین [illegible]
و [illegible] خلق خدا و [illegible] در حضور و غیبت و در [illegible] و
خصومت [illegible] فظاظت و غلظ
یعنی ترش رویی و تلخ سخن و زشت طبع بودن و در مردم جستن [illegible]
و مردم را آزردن وقاحت [illegible] و بی آبی و [illegible]
خشونت و [illegible] در ساختن منکرات و [illegible]
[illegible] لجاج [illegible] باطل [illegible] کردن و بر حق نه ایستادن و در
[illegible] و [illegible] و جباری [illegible]
[illegible] کردن و در محافل و مجامع [illegible] و [illegible] زبانی کردن و [illegible]
[illegible] و [illegible] یکدیگر را دشمن داشتن و [illegible]
[illegible] خود رفتن تملق و چاپلوسی و شیوا
زبانی و چرب سخنی

وی را
رسد
عثرات
القلب
یکدیگر کرد

کردن و دل آزاری و مردم نمودن غرضها خود را حالا یا مالا و با مردم [illegible] بودن بی
آنکه دل موافق زبان باشد شبق و شره و غلمت و اغتلام یعنی شهوت پرستی و تیز شهوت
بودن و در پی روی شهوات از حد در گذشتن و اسیر و مسخر شهوات بودن مکر
و خدیعت و [illegible] و طراری و فریب مردم نمودن [illegible] و خود [illegible] و کژ بزی
و عقل و اندیشه و زیرکی در کارهای این جهانی از اکتساب جاه و مال صرف کردن نه در رضاء خدا
حقد و کین و کینه وری و عداوت و دشمنی مردم در دل داشتن غدر و بی وفایی و بد عهدی
و [illegible] و عهدها و [illegible] خدا و خلق [illegible] بجای نیاوردن و التفات [illegible] کردن
و [illegible] و عیدها و سیاستها او ناکردن کفران و کفر یعنی [illegible]
کردن نعمتها خدا را [illegible] صرف کردن و حق [illegible]
[illegible] و ناداشتن و [illegible] و عوض [illegible]
کردن حمق و رعونت و [illegible] کردن و هنرهای نابوده از خود واگفتن و از هنرها [illegible]
غافل بودن [illegible] و طمع تواضع از ایشان داشتن [illegible] و [illegible]
و دل آزاری و جانب داری [illegible] و رضا خدا [illegible]
و عبادت طلب دنیا کردن و [illegible] و کارهای جهانی مقاصد دنیا فانی جستن و سعی
کردن تفسیر سورة فاتحة الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
[illegible] ده همه کس [illegible]
و بی عوض [illegible] الحمد [illegible]
و ثناها و سپاسها و [illegible] و شکرها و [illegible] پرستش [illegible]
بودن [illegible] خداوند [illegible] العالمین [illegible]
[illegible] الرحمن فراخ رحمت الرحیم مهربان و [illegible]
مالک خداوند و پادشاه فرمان ده [illegible] یوم الدین روز [illegible] و جزا [illegible]
و [illegible] حساب [illegible] و جزا [illegible]
نعبد [illegible] و بندگی [illegible] ایاک نستعین [illegible]

[illegible]

[illegible] نستعین توانایی میخواهیم و یاری میجوییم در همه کارها [illegible]
موافق رضا توست اهدنا راه نمای ما را در علم و دانایی و راه ده در توفیق [illegible] و توانا
الصراط راه المستقیم راست یعنی علمها و دانستنها حق [illegible] سودمند در دو جهان [illegible]
[illegible] و ایمانها و اعتقادها و یقینها صادق ثابت دایم زاید [illegible] و اخلاق
و خویها [illegible] حسن ترکیب نفوس [illegible] و اعمال و کردارها خیر صالح [illegible]
صراط الذین [illegible] انعمت که تو خدا نعمتها کرده علیهم بر ایشان یعنی این علمها و دانستنها
حق [illegible] سودمند در دو جهان و ایمانها و یقینها صادق ثابت دایم [illegible] و اخلاق و خویها [illegible]
احسن [illegible] و اعمال و کردارها خیر صالح [illegible] و [illegible]
[illegible] غیر المغضوب علیهم [illegible] خشم و [illegible]
و این [illegible] بر ایشان نکرده [illegible] علمها و ایمانها و خویها و کردارها [illegible]
بکمال انسانیت و [illegible] ولا الضالین [illegible]
در [illegible] و [illegible] راه نموده [illegible] علمها حق [illegible]
[illegible] خیر و کردارها صالح آمین [illegible] خواهیم و همچنین [illegible]
[illegible] فاتحة الکتاب این سورة [illegible] و [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] تعالی [illegible] الصلوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقت حاجت خواستن و دعا کردن [illegible] ثنایی و ستایش [illegible]
ذات پاک و صفات جلال و عظمت و کبریا رب العالمین [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] در دعا [illegible]
[illegible] اللهم انی اعوذ بک بعفوک من عقابک [illegible]

یعنی
بیت
ط
شان
ماید
گفتن

من سخطك واعوذ بك منك لا احصي ثناءً عليك انت كما اثنيت على نفسك معنی دعا اللهم
ای خدای خدای بوستش انی بدرستی و راستی که من اعوذ بعفوک پناه میکیرم بعفو و امرزکاری تو
من عقابک از عقوبت او عذابها و سیاستها تو در دو جهان و اعوذ برضاک و پناه میکیرم برضا
و خشنودی تو من سخطک از آثار خشم و خشناکی تو در دو جهان و اعوذ بک و پناه میکیرم بتو یعنی
بمرموده ها و نهیها تو [illegible] از تو یعنی از زاجرها و قهرها تو لا احصی من میدانم نمی توانم کفتن
ثناء علیک هیچ ثنایی و ستایشی تر او بر تو انت کما اثنیت توانی و صفاتی که خود خود را ثنا
کفته و یکویی علی نفسک بر ذات تو یعنی آنی که خود خود را کفته و صفاتی که خود خود را کوی
و از امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه روایتست که کفت العجز عن درک الادراک ادراک و
و از مرتضی علی کرم الله وجهه روایتست که کفت من ظن ان الهنا محدود فقد جهل الخالق
المعبود یعنی هر که ظن داشته است یا کمانی برده است یا اندیشه است که خدای عالم معبود
بسزا از اطوار حد علم عالمی آید یا در حد عقل عاقلی آید یا در حد معرفت عارفی آید یا اندیشه ما
عقول بشریه و علوم خلق بکنه کبریا و عظمت و صفات جلال او تواند رسید پس بدرستی
که نادانسته است و نشناخته است خالق و آفریننده را و معبود بسزا را یعنی حقیقت او و معرفت
و شناخت رب العالمین جل جلاله و سبب نظر عارفان حقیقی و صوفیان و اولیا ضرورت
که دانند که آن معرفتی و شناختی که سزای ذات پاک و صفات جلال و عظمت و کبریا اوست
هم هستی و موجودی نداند و نتواند دانست و نتواند شناخت و ممکن نیست که بداند
و این معنی حضرت صلی الله علیه و سلم صاحبک و ما قدروا الله حق قدره ای ما عرفوا الله حق معرفته
و چنانکه لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر **فصل** اما معنی
حمد در لغت عرب یاد کنند و بدان ثنا و ستایش خواهند و یاد کنند و بدان سپاس و منت
خواهند و یاد کنند و بدان شکر گزاری و مکافات نعمت خواهند و این الف و لام را اول
کلمه است یعنی الحمد لغویان و نحویان این الف و لام استغراق جنس خوانند یعنی همگی و
جملگی ستایشها و سپاسها و منتها و شکر گزاریها و حمدها سزاوار پرستش را است و خود خدا
جل جلاله مرا آن همه سزاست. اما معنی ثنا و ستایش یاد کردن ذاتی و وجودی و صفاتی

بصفات ستوده و پسندیده و دوست داشته بکمال یا بجمالی یا بحسنی و فضیلتی که مثل
آن کمال و جمال و حسن و فضیلت در غیر او نباشد یا نتواند بودن یا اگر باشد حسابی و مانند آن
نباشد پس معنی ثنا و ستایش اینست هیچکس او را و مستحق ثنا و ستایش نیست الا رب العالمین جل
زانکه آن صفات جلال که او راست ستوده و پسندیده و دوست داشته مثل آن صفات در غیر
او نیست و نتواند بودن و ممکن نیست که باشد و اگر آفریده را بصفتی از صفات او یاد میکنند از روی
مجاز و عاریت چنانکه کویند فلان کریم است و رحیم است یا قادر است یا عالم است همه از جهت
آنجا تا آنجا که آن کرم بکرم او نماند و آن رحمت برحمت او نماند و آن قدرت بقدرت او نماند
و آن علم بعلم او نماند و در جمله صفات جلال همچنین است و رضا است و بدلیل این آیت
و این خود از آنجاست که لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر و چنانکه افمن یخلق کمن لا یخلق افلا
تذکرون اما معنی سپاس و منت ملاحظه عین نعمت است و مشاهده آثار و فضل و کرم
و عنایت نعمت کننده در نعمت است و الجود ها کردن و قبول کردن سپاس و منت است پس
معنی سپاس و منت اینست هیچکس را بر هیچکس سپاسی و منتی نیست و رب العالمین
که بر کافه مخلوقات سپاس و منت دارد از آنجا که حقیقت است از آنکه همه آفریده از ذرات کاینات
و مخلوقات غیب و شهادت از محض نیستی در عین هستی آورده است و پدید آورده و ممکن نیست
که آنچه تا معلوم و دانسته حق تعالی نباشد و تا مراد و خواسته او نباشد و تا در آفریدن آن خیری
و مصلحتی و منفعتی نداند و تا وجود آن هستی از عدم نیاید و تا رحمتی از رحمتهای او بر آن نکند
و تا در امر و تدبیر و رضا و اراده و حکم و تقدیر و قضا او نیاید از محض نیستی در عین هستی و
جز وجود نیاید پس که داشت و خواست و رحمت کرد و آفرید و بدان نیازی و حاجتی و
شکاری نبود از آنکه غنی است و آن غنی بی نیاز است که الله الصمد و چنانکه ان الله لغنی عن
العالمین پس حاجت از همه خلق آفریده باشد و خلق را بکار در و ایشان رب العالمین جل جلاله همه
آفریده از ذرات کاینات و مخلوقات ثنایی و ستایشی و محمدتی هست و او را بر ما بدان
آفریده سپاسی و منتی هست که آنرا آفریده بود احسانی و نعمتی است و بر ما واجب و لازم
مکافات آن نعمت شکر گزاری و طاعتی و خدمتی هست چنانکه خود میگوید هل جزاء الاحسان

الا الاحسان و چنانک و احسن کما احسن الله الیک و معنی خیر و نعمت آنست که وجود و حیات ما را
و عیش و تمتع هر جهان ما آن میسر باشد تا تمام و کامل باشد یا زیبا و خوش و خرم باشد نعمتها
ظاهر خوانند و هر آنچه وجود و حیات آن جهان ما را آن میسر باشد یا تمام و کامل باشد
و خوش و خرم باشد آن نعمتها باطن خوانند و رب العالمین جل جلاله این هر دو قسم نعمت بر ما
تمام کرده و هر دو خواهد و دلیلش الم تروا ان الله سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض
و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة معنی آیت الم تروا ای می بینید ای عقلا جهان
که خدای معبود در هر دو جهان سخر لکم خلق مسخر و رام کردانید ما است شما را یعنی مطیع
و منفعت و کار راست در دو جهان شما را ما فی السموات هر آنچه در آسمانها و بالا است و ما فی الارض
و هر آنچه در زمینها است [illegible] لکم و برانگیخته است و تمام بر ما است نعمتها ظاهرة
نعمتها خود آنچه ظاهر است و حسن و عقل شما در آن می بیند و باطنة و آنچه باطن است و عقل
شما در آن می بیند و ما که خدا بر ما نعمت خود میداند و چنانک سبحان الذی خلق الازواج کلها مما
تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون و چنانک فلا اقسم بما تبصرون و ما لا تبصرون و چنانک
والخیل والبغال والحمیر لترکبوها و زینة و یخلق ما لا تعلمون اما معنی شکر گزاری و
مکافات نعمت کار فرمودن نعمت است در هر آنچه رضا و مقصود و حکم خلقت است چنانکه هر نعمتی
موافق رضا و محبت است حق معنی شکر گزاری اینست که خدای تعالی برده که شکر گزاری او کنند
شکر گزاری ما بر نعمتها خدا و طاعات و عبادات ما در حیات این جهانی آنهم سبب ناز و نعمت
و نعیم ما است در حیات آن جهانی جاودانی از رب العالمین جل جلاله از طاعات و عبادات ما
بی نیاز است و شکر گزاری ما رب العالمین را جل جلاله مر ما را سبب زیادت است و در دو جهان
کلید خیرات و سعادات و سیادات است که خدا میفرماید لئن شکرتم لازیدنکم و چون رب العالمین
جل جلاله ما را توفیق دهد تا نعمتها او را شکر گزاری کنیم آن توفیق دادن ما را دیگر باره نعمتی است
و آن نعمت ما را دیگر باره شکری و خدمتی و طاعتی دادن واجب و لازم است و خود شکر گزاری
نعمتها خدا از اخلاق و هنرها پیغمبرانست که خدای تعالی نوح را علیه السلام بعبد شکور خواند
که انه کان عبدا شکورا و ابراهیم را علیه السلام بشاکر خواند که شاکرا لانعمه و موسی را علیه السلام شکر گزاری

که کفت پس ثنا و ستایش قولی است که زبان ستایش کننده رب العالمین جل جلاله و ایشان است و سپاس
و منت علمی است دید نعمت است و وا دید اثر رحمت منعم در نعمت است و الجود ها کردن و قبول کردن
سپاس و منت است اما شکر علمی است که خدا میفرماید اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور
و خدای تعالی هر جا که ذکر نعمت میکند شکر گزاری آن نعمت عمل صالح فرموده است چنانکه انبیا را یا ایها
الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا و چنانک کلوا من طیبات ما رزقناکم و اشکروا الله و چنانک
کلوا من رزق ربکم و اشکروا له و چنانک والله جعل لکم من بیوتکم سکنا و جعل لکم من جلود الانعام
بیوتا الی قوله کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون این عمل صالح یاد کرده است و شکر نعمت
که مراد از آفریدن ایمان است تا شما نعمتها خدای را کردن نهید و خود فلا از آنجا که الحمد حمید است
که ان الله هو الغنی الحمید و معنی حمید ستوده در همه کس است و ستوده در همه چیز چنانکه خود میفرماید
که یسبح له السموات السبع والارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده یعنی محمود الذات و
محمود الصفات و محمود الافعال است و در نود و نه نام که از رسول علیه السلام روایتست یکی از آنها حمید
و همچنین از صحابه روایتست که خدا را محمود خوانده اند در شعری که کفته اند **شعر**
فذو العرش محمود و هذا محمد و خود محمود مطلق باید که معبود مطلق باشد که نقصان دارد معبود
و فرمان دهی نیز زد و نشاید و بیان نقصان و حاجتمندی عین نقصانست و همه آفریده نیست از
ذرات کاینات و مخلوقات غیب و شهادت پیدا و نهان که نه در اصل هستی و عین وجود هستی
محتاج خدا است از آنکه خلاق علیم است و نه در قیام و بقا حیات وجود و هستی محتاج خدا است
از آنکه حی قیوم است و نه در کمال و زیادتی وجود و هستی محتاج خدا است از آنکه رب العالمین است
جل جلاله پس محمود مطلق و معبود مطلق هم او است که ما را تعلیم کرده است که لا اله الا الله
و خدا میفرماید و لا تدع مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه
ترجعون [illegible] وجود حقیقی وجود رب العالمین است جل جلاله و وجودها غایتی مجازی
نبود بوده و وجود باشد و نه وجود از ابتدا که در [illegible] عدم کرفتار است عدمی سابق و عدمی لاحق
عدم لاحق نابودی و فرمان دهی فرزد و نشاید محمود مطلق معبود است و از اینجا است
که چنانک ما اعلان کوئیم لا معبود الا هو و صوفیان کویند لا موجود الا هو و ایشان را این

دون شده است که کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام و [illegible]
که لا اله الا الله توحید العوام و لا هو الا هو توحید الخواص و رب العالمین جل جلاله هم [illegible]
ذات خود یاد کرد صفات خود یا ذکر افعال خود کرده است خود را ثنا گفته است چنانکه و قل الحمد
لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا
و چنانکه و هو الله لا اله الا هو له الحمد فی الاولی والاخرة وله الحکم والیه ترجعون و چنانکه
الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور و چنانکه الحمد لله
فاطر السموات والارض پس که معلوم شد که ذات پاک رب العالمین را جل جلاله وجود
صفات جلال او را اصلی و غایتی ندارد که ذات پاک او و صفات جلال او پیش از ازل بوده
و بعد از ابد خواهد بود که وجود او اول همه است و آخر همه است که لم یلد و لم یولد و رسول
خدا صلوات الله علیه درین معنی فرموده است که کان الله و لم یکن معه شیء که معنی ازل و
ابد انجام و پایان [illegible] افکار و اوهام و عقول خلق است که چون در قدم خدا اندیشه [illegible]
الخ فکر و وهم باز ماند و عقل [illegible] ابد خوانند و ازل و ابد محاط علم حق است در [illegible]
جل جلاله المحیط [illegible] است چنانکه میفرماید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء
محیط و اگر هیچ ادراکی و معرفتی بکنه جلال و جمال و کمال خدای او نمی رسد که [illegible]
لا تدرکه الابصار هیچ عقلی از معرفت و شناخت او محروم نیست که ظاهر است که سنریهم
آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق [illegible] هو الاول والآخر والظاهر
والباطن و رسول خدا صلوات الله علیه در دعا [illegible] فرموده است که انت الاول فلیس قبلک
شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک
شیء اقض عنا الدین و اغننا من الفقر پس حمد و ثنایی که سزای ذات و صفات
باشد البته باید که نامتناهی باشد چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه فرموده است سبحان الله
و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته و خدای تعالی هم
فرموده است قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات
ربی و لو جئنا بمثله مددا و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة

ابحر ما نفدت کلمات الله و کلمات خدای نامتناهی است پس حمدی و ثنایی که سزای ذات و صفات
وی باشد البته باید که نامتناهی باشد فصل و بدانکه این حمدها و ثناها و ستایشها که [illegible]
بر آن قوم گویند از روی مجاز الا که حقیقت است آن محمدت و ثنا رب العالمین است جل جلاله و هر
وی [illegible] که هر حمدی و ثنایی که بر حسن و زیبایی صفتی گویند آن بر صانع است و اگر کسی جمالی
و زیبایی دارد بخشنده اوست و اگر بزرگواری دارد بزرگ کرده اوست که جمله کائنات و مخلوقات
غیب و شهادة و ملک و ملکوت یا ماموران امر خدا اند یا مقهوران قهر خدا اند و مدبر و قهار
رب العالمین است چنانکه خدا میفرماید از بهر ماموران که لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون
و چنانکه یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون و چنانکه از بهر ماموران و مقهوران
میفرماید الم تر ان الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال
و الشجر و الدواب و کثیر من الناس و اگر کسی را راحتی و منفعتی و فایده بواسطه و سببی بوی
می رسد آن سبب و واسطه هم ستوده نیست بلکه مسبب ستوده است سبب را دعا باشد و سبب را
ثنا مثل آن طعامی که مهمانی میخورد اگرچه بواسطها و اسباب بوی می رسد از مزدوران و کاسه
و کفچه و دیگ و غیر آن هر عاقلی داند که اینها هیچ ستوده نیستند بلکه خدا ستوده است و
چنانکه در مهمان کردن که خدای ستوده است در اسباب و واسطها از سموات و ستارگان
و عرش و کرسی این همه مثل مزدوران و کاسه و کفچه و دیگ [illegible] اند رب العالمین جل جلاله ستوده است
که ربوبیت و پروردگاری و همه داری و همه پروری از وست الحمد لله رب العالمین
و رسول خدا صلوات الله علیه درین معنی فرموده است یمین الله ملأی سحاء اللیل والنهار الی آخره
تفسیر سورة الاخلاص [illegible] که جماعتی از نادان [illegible] حضرت رسول خدا صلوات الله علیه آمدند
و گفتند یا رسول الله هر [illegible] هر چیزی از چیزی است چنانکه ملائک
نور است و شیطان از نار است و آدم از خاک است خدای ما را جل جلاله از چه چیز است رسول خدا علیه
هیچ جواب نداد تا خدای تعالی جبرئیل را علیه السلام فرستاد و این سوره فرود آمد بسم الله الرحمن الرحیم
قل هو [illegible] ای رسول هو الله اوست آن خدای که همه کس و همه چیز او را پرستند و در بند
او باشند و در بند فرمان او و رضا او روند اختیار او اضطرار [illegible] یگانه و یکتاست قسمت نپذیرد

و بی اجزاست بی مثل و بی نظیر و بی همتاست الله آن خدای که سزد که همه کس و همه چیز او را
پرستند و در بند او باشند و در بند فرمان و رضا او روند الصمد از همه کس و همه چیز در ازلیت
و اولیت وجود و هستی و در قیام و پایندگی و قیومی وجود و هستی و در دوام و بقا و دیمومیت
و همیشگی وجود و هستی و در کمال و جلال و کبریا وجود و هستی بی نیاز است و همه کس و همه چیز
در همه چیز در اصل هستی و در قیام هستی و در کمال هستی و در بقا حاجات هستی بدو نیاز است لم یلد
از وی چون او بی نیامد و او از خود چون خودی نیاورد پدید و لم یولد و او از چون او بیرون
پدید یعنی ذات پاک او را و صفات جلال او را اولی و سببی و علتی نبوده است که خود اول همه بوده
و وجود او بی علتی و سببی خود بوده و مسبب همه بوده است و لم یکن له و نبود و نباشد او را
با او [illegible] چون او بی [illegible] هیچ کس و هیچ یک دو چیز یعنی نه پیش از وی چون او بود که خود
اولست و نه بعد از وی چون او باشد که خود آخرست و نه با او چون او هست [illegible]
که هو الاول والآخر [illegible] لیس کمثله شیء و هو السمیع العلیم البصیر معنی آیة الکرسی [illegible]
آن خدای که سزد و شاید و باید که همه کس و همه چیز او را پرستند و در بند او باشند [illegible]
و اضطرار و قهر و قضا و در بند فرمان و رضا او روند خواه ماموری [illegible] اضطرار و امر و
رضا والله نام موجودی است که در جلال ذات و در کمال صفات و در جمال افعال باستحقاق
معبودی موصوف و سزاوار است [illegible] هیچ کس و هیچ چیز نیست که او را پرستند و در بند او نباشند
و در بند فرمان او و رضا او روند لا اله الا هو یعنی آن خدای که خود خداست [illegible] بدین صفات جز او است الحی
زنده پاینده [illegible] توانا [illegible] پیدا و نهان کل و جزو
اول و آخر صغیر و کبیر ظلمات و نور بوده و نابوده که معنی صفات علم و قدرت و معنی [illegible]
حیاة و عزت القیوم خود خود دایم و پاینده [illegible] همه بدو هست [illegible]
پاینده و قایم و پاینده لا تأخذه او را فرا نگیرد و فرا نرسد [illegible] سنة
سنة او [illegible] و غفلت که نقصانی در همه دانی و تمام دانی و همیشه دانی او در [illegible] نوم
نوم خواب و ضعف و عجزی که نقصانی [illegible] در دانایی و توانایی و قیومی او آورد له ما
[illegible] و آن اوست یعنی بحکم و تقدیر او و تدبیر و تصرف و فرمان اوست [illegible]
آسمانها

[illegible] بالاست تا حضرت اعلی و ما فی الارض و هر آنچه در زمینها و زیرهاست تا تحت الثری
من ذا الذی آن کیست و کدام است آن یشفع که او خواستی باشد [illegible] در خواستی باشد یا [illegible]
و شفاعتی کند عنده در حضرت او الا باذنه الا بدستوری او از کل ملائکه و آدمیان و غیر آن
یعلم می داند و خواهد دانست اولا و ابدا ما بین ایدیهم آنچه روی خلایق در آنست و آن می شوند و در آن
می شوند تا آخر اضطرارا و اختیارا و ما خلفهم و آنچه پشت خلایق بر آنست و از آن می آیند
و از آن باز [illegible] تا اول اول اضطرارا و لا یحیطون و علم هیچ کس محیط شود و پیرامن
بر نیاید و خود در [illegible] بشیء من علمه و بهیچ چیز از معلومات و دانشهای نامتناهی او از آنکه علم مخلوقات
متناهی است و معلومات او نامتناهی الا بما شاء الا آن قدر که رب العالمین جل جلاله خود خواسته است
که بخشید یا بخشیده است ملائکه و آدمیان و پریان و غیر ایشان وسع و فراخ آمده است و افزون ده است
کرسیه کرسی او و سریر ملک و پادشاهی او السموات بر همه آسمانها و بالاها و الارض و بر همه
زمینها و زیرها یعنی در فراخنای کرسی او [illegible] است طبقات آسمانها و زمینها و هر که در آن ها اند
از خلایق [illegible] و کرسی او فراختر و افزون تر آمده است و لا یؤوده و بر وی گران نیاید
یعنی [illegible] و توانایی و قیومی او گران نیاید و بار قدرت او [illegible] حفظهما داشتن و نگاه
داشتن آسمانها و زمینها و هو و اوست العلی بلند و بالا در [illegible] و وجود و هستی العظیم
بزرگوار در عظمت و صفات جلال هستی که بلندی او [illegible] و بزرگواری او [illegible]
ملک علو و عظمت او عین صفت است الدعا فی الرکوع سبحان ربی الاعلی اللهم لک رکعت
و لک اسلمت و بک آمنت خشع لک سمعی و بصری و مخی و عظمی و عصبی و شعری و بشری و لحمی و
دمی و ما استقلت به قدمی لله رب العالمین حکایة سبحان [illegible]
[illegible] العظیم بزرگوار از آنکه خداوندی و [illegible] و پروردگاری و بزرگوار
او [illegible] اول این کلمه از بهر آن ذکر سبحان کرده است [illegible]
وحدة او از وجود [illegible] باشد که در مخلوقات بسیار چیزها را [illegible] چنانکه رب الدار
و رب الغلام و رب المال و امثال این و چنانکه یوسف علیه [illegible] ساقی را میگفت اذکرنی عند ربک
و بسیار چیزها را العظیم [illegible] گویند کوه عظیم و [illegible] عظیم پس این سبحان از بهر آن گفته

تحمد کرده که این ربوبیت بربوبیت او ماند و این عظمت بعظمت او ماند سجدة ای جدا این
جدا این خلق است و آن خدا اللهم ای خدای سزای پرستش لک رکعت ترا و فرمانها ترا رکوع کرده
و در رحم آورده ام و بک آمنت و ترا کردن نهاده ام همه فرمانها تو در رحمه ناکردنیها بطوع و اعتقاد
خود از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد و بک آمنت و بتو و صفات تو و کلام تو باور کردم و دوست
داشتم و خشوع شدم خشع لک خاشع ترا یعنی ساکن و آرمیده شده است ترا از ترس و سیاست تو کان
از سر علم و معرفت بکبریا و عظمت تو خواسته است سمعی شنوایی من و بصری و بینایی من و مخی
و مغز استخوان من و عظمی و استخوانهای من و عصبی و پیهای من و شعری و موی من و بشری
و پوست من و لحمی و گوشت من و دمی و خون من و ما استقلت به قدمی و آنچه قدمهای من
بدان برخواسته است و ایستاده است لله خدای پرستش راست رب خداوند و دارنده و پرورد کار
العالمین عالمها و جهانها پیدا و نهان و هرکه در آنها اندر و هرچه در آنهاست الدعا
فی الاعتدال سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد ملء السموات و ملء الارض و ملء ما بینهما
و ملء ما شئت من شیء بعد اهل الثناء و المجد حق ما قال العبد و کلنا لک عبد لا مانع
لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد معنا سمع الله شنید خدا
و پسندید و قبول کرد و اجابت کرد من حمده آنکسی را که ستایش گفت و سپاس داشت و شکر
کرد او را ربنا ای خداوند و دارنده و پروردگار ما لک الحمد ترا است و در تو سزد و ترا سزاوار است
همگی و جملگی ستایشها و ثناها و سپاسها و منتها و شکرها و خدمتها ملء السموات همه آسمانها
ملاو پر و ملء الارض و همه زمینها ملاو پر و ملء ما بینهما و همگی آنچه میان آسمانها و زمینها است
ملاو پر و ملء ما شئت من شیء بعد و همگی آنچه خواسته که بیافرینی و هنوز نیافریده چون بیافرینی
همه او پر اهل الثناء توئی سزاوار همه ثناها و ستایشها و المجد و توئی سزاوار همه بزرگواریها
و کرامیتها و گرامی داشتن حق درست و راست ما قال العبد آنچه بنده گفت و کلنا لک عبد و ما
همه ترا بنده ایم و بندگی میکنیم و پرستنده ایم و پرستندگی میکنیم لا مانع نه چیه باز دارنده و منع کننده
نیست و نباشد لما اعطیت هر آنچه داده و بخشیده هر که داده و بخشیده و لا معطی و هیچ دهنده و
بخشنده نیست و نباشد لما منعت هر آنچه منع کرده و نداده هر که نداده ... هیچ سودی ندارد

خداوند توانگری و جاه و حرمت منک از تو الجد از توانگری و جاه و حرمت یعنی چون از
تو عذابی آید بجاه و حرمت دفع نتوان و سودی ندارد الدعا فی السجود سبحان ربی الاعلی
لک سجدت و لک اسلمت و بک آمنت سجد وجهی للذی خلقه و صوره فاحسن صورته
و شق سمعه و بصره بحوله و قوته فتبارک الله احسن الخالقین معناه سبحان پاکا و
منزها ربی خداوند و دارنده و پروردگار من الاعلی بلند و بالاتر از آنکه خداوندی و دا
رندگی و پروردگاری و بلندترین و بالاتری او بدان کسی یا چیزی ماند و ایشان در اول
این کلمه ذکر سبحان کرده است تمییز را از آنکه در مخلوقات بسیار چیزها را بزرگ میخواهند
چنانکه گفتیم و بسیار چیزها را باعلی خوانند چنانکه در قرآن موسی را یاد کرده که لا تخف انک
انت الاعلی و از بهر مومنان میفرماید و انتم الاعلون و صد را بکرامت گفته است بالملا الا
علی یعنی مومنان اعلی و موسی اعلی و ملایکه اعلی و صد اعلی سبحان یعنی علو او بعلو
خلق ماند که علو و عظمت او صفت است و آن افریده صفت باشد سبحان این جدا و آن جدا
این خلق و آن خدا سجدتک ای خدای سزای پرستش سجده کرده ام لک سجدت ترا و فرمانها ترا
سجده ام و اسلمت باقی در فرمان تو افتاده ام و لک اسلمت و ترا گردن نهاده ام همه فرمانها تو در
همه ناکردنیها و اکردنیها بطوع و اراده و اختیار خود از سر علم و معرفت و ایمان و اعتقاد
و بک آمنت و بتو و صفات تو و کلام تو و کتب تو و رسل تو باور کردم و درست داشتم و مومن
بحق و حق ... سجده کرده است للذی آن خدای را که بیافرید او را و صورت
و نگاشت و بیارات او را و ... و بسی زیبا و نیکو صورتی نگاشت و بیارات او را
و شق و بگشود سمعه شنوایی او و بصره و بینایی او بحوله و قوته بحول و نیرومندی او و قوة
و توانایی خود فتبارک الله پس بزرگوار و تمام کار و بلند و متعالی است خدایی که بود و فرمان ده سزا
احسن الخالقین خوب و زیبا آفرین تر از همه اندازه کنندگان و صانعان و حال کرد اندگان
الدعا بین السجدتین اللهم اغفر لی و ارحمنی و عافنی و اعف عنی و ارزقنی و اهدنی
و اجبرنی معنی دعا اللهم ای خدای سزای پرستش اغفر لی درگذران و بیامرز از من گناهها
و ارحمنی و رحمت و بخشایش کن بر من و مهربانی نمای و هر آن کمالی که در علم تو هست از آن نیز
مرا برسان

علی

جد

غلام

و عافنی و عافیت ده مرا از همه بلاها و علتها و غمها و ناکامیها دو عالم و ارزقنی و روزی کرداد
از من و ارزقنی و روزی ده مرا بیرونی و اندرونی یعنی قوت پاک حلال و علم و حکمت
و حقیقت و اهدنی و راه نمای مرا در علم و دانایی و راه ده در توفیق کنایی و اجبرنی
و همه حالهای شکسته مرا درست کردان و همه ناتمامیها مرا تمام کردان و همه عیبها
مرا زایل کردان دعا قنوت اللهم اهدنا فیمن هدیت و عافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن
تولیت و بارک لنا فیما اعطیت و قنا شر ما قضیت انک تقضی و لا یقضی علیک انه لا یذل
من والیت تبارکت ربنا و تعالیت نستغفرک و نتوب الیک صلی علی محمد اشرف الانبیاء الذی
و علی آله و سلم معنی دعا اللهم ای خدای سزای پرستش اهدنا راه نمای ما را همه در علم و دانایی
و بینایی و راه ده در توفیق کنایی و توانایی فیمن در آنان و جمله آنان هدیت که راه نمودة
و راه نشان داده و عافنا و عافیت ده ما را از همه بلاها و علتها و غمها و ناکامیها حیات دو عالم
فیمن در آنان و جمله آنان عافیت که عافیت شان داده از همه بلاها و علتها و غمها و ناکامیها دو عالم
و تولنا و همه کارها ما تو در خود بگیر و وا کس مگذار این جهانی و آن جهانی فیمن در آنان و جمله آنان
تولیت که کارها ایشان تو برخود گرفته این جهانی و آن جهانی و بارک لنا و برکت کن و زیادت بخش
فزونی نهاده و فرست ما را فیما اعطیت در هرچه داده این جهانی و آن جهانی و قنا و نگاه دار
ما را و بپرهیز و واپناه خود گیر شر ما قضیت از هر بدی و سختی که رانده و در قضا و قدر تو
افتاده است این جهانی و آن جهانی دینی و دنیاوی جسمانی روحانی انک تقضی که تو راستی و درستی
همه چیز و بر همه کس همه جای همه وقت برانی و بتوانی راند و لا یقضی علیک و هیچ کس هیچ چیز و هیچ جای هیچ وقت
بر تو براند و نتواند راند انه لا یذل که بدرستی و راستی که او را بد لا خوار و افتاده نیست و نباشد من والیت
آنکس که تو او را دوست داری و او ترا تبارکت تو بزرگواری و تمام کاری و تعالیت و تو اعلای
و بالایی نستغفرک آمرزش و رحمت میخواهیم از تو و زیادتیها و فزونیها از تو طلب میکنیم در هر مقام و پایه
که هستیم و نتوب و توبه میکنیم و باز میکردیم الیک و با تو از همه ناکردنیها و گناهها و نهی فرموده ها
که تو کرده گفته و دانسته نداشته صلی درود ده و رحمت کن و پرستش و پرورش و آسایش ده
علی محمد بر محمد ستوده در همه چیز اشرف بلند و بالاتر از همه پیغمبران الذی در حضرت تو نزد تو

و علی آله و بر پیروان و خاصگیان و پیوستگان او و سببی و نسبی و سلم و سلام کن بر ایشان یعنی
از همه آفتها و عیبها و نقصانها و ناکامیها حیات دو عالمی شان در سلامت بدار و همه کامها
و حالها و دوست داشتها حیات دو عالمی شان ببخش و بده آنچه در ایشان سزد و لایق و سزاوار و
در خور ایشانست یکان یکان التشهد التحیات المبارکات الصلوات الطیبات لله سلام
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته سلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد الرسول النبی الامی و علی آل محمد
و سلم و بارک علی محمد و علی آل محمد و ارحم محمدا و آل محمد کما صلیت و بارکت و رحمت ابرهیم
و علی آل ابرهیم فی العالمین انک حمید مجید اللهم اغفر لی ذنوبی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت
و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت
اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و عذاب النار و من فتنة المحیا و الممات و من فتنة
المسیح الدجال معنی التشهد معنی تحیة در لغت عرب حیات خواستن است چنانکه گویند حیاک الله
خدا ترا زنده داراد و چون اضافت و اخرا کنند عطا باشد التحیات عطا دادن و بخشیدن و باد
کردن و داشتن و تربیت کردن و برداشتن حیاتها و روحها و جانها و روانها که آنان که کون بنا
حیاتی انسانی ایمانی نبوی ملکی مبارکات برکت در آن کرده و ثابت و دایم و باقی بداشته و بکرا
تاهدت بقاآنها و آنان است یا باصل حقی چون ذوات ملایکه و ارواح قدس یا بنسل چون
انسان و حیوانات یا بنوع چون نباتها و ثمرات الصلوات فریضه ها درودها و رحمتها
و روحها و آسایشها و پرورشها الطیبات پاک خوش یعنی پروحها و روانها و دلها پاک
خوش لله خدای سزای پرستش را و او کند و او تواند کرد ازلا و ابدا سلام علیک سلام خدا باد
بر تو یعنی از همه آفتها و عیبها و نقصانها و ناکامیها حیات دو عالمی ترا در سلامت بدارد
و همه کامها و کامها و دوست داشتها حیات دو عالمی ترا بدهاد ایها النبی ای پیغمبر آگاه
کرداننده از نهانها جهان بی شک و گمان بیقین و عیان و آگاهی دهنده از آن و رحمة الله
و رحمتها خدا و بخشایشها و مهربانیها ... و برکتها و زیادتیها و فزونیها از آنچه در تو سزد
و لایق و سزاوار و در خور تو است ... سلام خدا باد بر ما یعنی از همه آفتها و نقصانها و عیبها و

همی

تی

سنة

عبادات

وبا کا میشها دو عالمی ما را در سلامت بدار از دو و هم کا مها و کامها و دوست داشتها و در هر دو عالمی ما را بدا...
در ما سزد و لایق و سزا وار و در خور ما باشد نیکان یکان وعلی عباد الله و بر جمله بندگان خدا الصالحین صالح ...
و لایق سلام و درود خدا آسمانی و زمینی اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله یعنی این
خود یاد کردیم اللهم ای خدای سزای پرستش صل درود ده و رحمت کن و بپوستش و پرورش و آسایش
فرست علی محمد بر ان ستوده در همه چیز الرسول فرستاده تو بما النبی آگاه کرداینده از نهانها دو عالم
و آگاهی دهنده جهان ازانها الامی داننده همه را در دو عالم ما را بکار آید نه خوانده و نه نوشته و علی آل
محمد و بر دوستان و خاصگیان و پیوستگان او و سببی و نسبی وسلم و سلام کن بر ایشان وبارک
و برکت کن و زیادتیها و فزونیها ده و فزست علی محمد بران ستوده در همه چیز و آل محمد و بر...
و خاصگیان و پیوستگان او و ارحم محمدا و رحمت و بخشایش کن و مهربانی علی بران ستوده در
همه چیز وآل محمد و بر دوستان و خاصگیان و پیوستگان او کما صلیت همچنانک درود دادی
و رحمت کردی و پرستش و پرورش و آسایش فرستادی وبارکت و برکت کردی و زیادتیها و
فزونیها دادی و فرستادی و رحمت و رحمت و بخشایش کردی و مهربانی نمودی ابرهیم ابراهیم
علی و علی آل ابرهیم و بر دوستان و خاصگیان و پیوستگان او و هم سببی و نسبی فی العالمین در جهانیان
یعنی چنانک عالم از ابرهیم و آل ابراهیم و بر دوستان ابرهیم ملاو بر کرداینیدی از محمد و آل محمد و بر دوستان محمد
ملاو بر کردان انک حمید ستوده و راستی که تو ... ستوده در همه چیز از همه کس ... بزرگواری هم در ذات
و وجود هستی و هم در جمله صفات و وجود هستی ... ای خدای سزای پرستش اغفر لی در گذران
و بیامرز از من دنوبی که معاصی ما قدمت آنچ کردم و فرا پیش داشتم و ما اخرت و آنچ رها کردم و
و اپس او کردم و ما اسررت و آنچ پنهان کردم و کس ندانست و ما اعلنت و آنچ پیدا کردم و همه کس
بدانست و ما اسرفت و آنچ اسراف کردم و از حد در گذشتم ... انت اعلم به منی و آنچ تو خدا بران دانا
تری از من یعنی من ندانستم که آن گناه است و میکردم ... تو بی ... دارنده هر که پیش است
و هر چه پیش است وانت المؤخر و تو پس و اپس دارنده هر که پس است و هر چه پس است لا اله هیچکس و هیچ
چیز نیست که او را پرستند و در بند او باشند و در بند فرمان او روند الا انت بجز تو خدای و خدایی سزای
اللهم ای خدای سزای پرستش ای پرستی و راستی که من ... پناه میکرم بتو من عذاب القبر از عذاب گور

و دوزخ و عذاب النار و از عذاب آتش دوزخ ومن فتنة المحیا و از فتنه زیستن و عذاب آن و الممات و فتنه و عذاب
مرگ و وا زیستن ومن فتنة المسیح الدجال و از فتنه مسیح دجال و فتنهها آخر الزمان و اگر خواهد این دعا نیز خواند
اللهم ای خدای سزای پرستش انی بدرستی و راستی که من اعوذ بک پناه میکرم بتو من جهد البلاء از بلا و عذابی
که جهد من بران برنیاید ومن طلعت نرا ایم و درک الشقا و از انک من در رسد ملا لحقی من عاقبی با آن عاقبی با
خود و تعالی و سوء القضا و از همه راندها بدکه در قضا و قدر تو افتاده است و شماتة الاعداء و از انک چیزی
ما بعد و که دشمنان بدان شاد و خرم شوند اللهم ای خدای سزای پرستش انی بدرستی و راستی که من
اعوذ بک پناه میکرم بتو من تحول عافیتک از بگشتن عافیتها تو از من و فجاة نقمتک و ناگاه آمدن عذابها
و عقوبتها تو بمن و جمیع سخطک و همگی خشم تو بر من و زوال نعمتک و زایل بودن و واستدن نعمتهای
تو از من السلام علیک ورحمة الله سلام خدا باد بر شما ای فرشتگان و آدمیان و پریان که حاضرید ایدر
در ملا کردن فصل بدانک سنت است که چون از نماز فریضه فارغ شود سه بار بگوید استغفر الله
و ده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر و ده بار صلوات بر پیغمبر فرستد و پس این دعا بخواند اللهم انت السلام
ومنک السلام والیک یرجع السلام و ادرک دار السلام فحینا یا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام تبا
رکت وتعالیت یا ذا الجلال والاکرام اللهم لا مانع لما اعطیت ای ... معناه لا اله هیچکس و هیچ چیز نزد
و لکن ... و نباید که او را بپرستند و در بند او باشند و در بند فرمان او روند الا الله بجز آن خدای که از خودی خود
خودی خود سزاوار و سزای آنست که همه کس و همه چیز او را بپرستند و در بند او باشند و در بند فرمان و رضاء او
روند و صرح چنانک او خود است یعنی نه هستی از دوچون او بی بود و نه بعد از و چون او باشد و نه با او جز
او هست و این خود یکی تواند بود لا شریک له همه انبازی و ما نندی نیست و نبوده است و نه تواند بودن
له او را نه در ذات و وجود هستی و نه در هیچ صفتی از صفات و وجود هستی و نه در افعال و کارها که کند
و شرکت بر ... ذات و صفات او الملک ... پادشاهی مخلوقات هر که هست و هر چه هست همه او راست
و در تصرف فرمان اوست بامر و تدبیر و رضا بالحکم و تقدیر و قضا وله الحمد او راست همگی و جملگی
ستایشها و ثناها و شکرها ... حیات ... و نیست راست ... و ...
... راست ... واو زنده باینده دانای توانا ... است ... و همه کس است لا یموت که جمل

بیرامن علم و دانایی او نگردد و عجز و ضعف پیرامن قدرت و توانایی او نگردد بیده الخیر در قبض
و در بند کی اوست همه نیکیها و هر چه نیکیها است وهو علی کل شیء قدیر و او بر هر چیزی توانا
و سخت تواناست هر چه موجود است تواناست که نیست کند و هر چه معدوم است تواناست که از عدم بوجود
آورد ... کند اللهم ای خدای سزای پرستش انت السلام تو بی پاک و جدا و منزه از همه عیبها و نقصانها و نا
میبا و نا زیبا پیها و منک و از تو ست و از تو آید السلام پاکی و جدایی از همه عیبها و نقصانها و زشتیها
و نا تا پیها والیک یرجع و وا تو کردد و وا تو آید السلام پاکی و جدایی از همه عیبها و نقصانها و نا تا پیها
و نا زیبا پیها و دارک و سرای تو است دار السلام سرای پاکی و جدایی از همه عیبها و نقصانها و نا تا
پیها فحینا و ابوس و زنده دار ما را بالسلام بپاکی و جدایی از همه عیبها و ناتا پیها وادخلنا و در
آور ما را دار السلام در سرای پاکی و جدایی از همه عیبها و نا زیبا پیها تبارکت تو بزرگواری و تمام
کاری و تعالیت و تو بلندی و بالایی یا ذا الجلال ای خداوند همه بزرگواریها در ذات و صفات
والاکرام و ای خداوند همه کرمها و بخششها در افعال و پس این دعا بخواند السلام علیک یا رسول الله
السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا حبیب الله اللهم بلغ محمدا رسولک صلواتنا وسلامنا علیه منی التحیات
والصلوات والسلام والدعوات التامات المنجیات یا سبوح یا قدوس یا سلام یا حی یا قیوم
یا ذا الجلال والاکرام فصل فی صلوة النفل بدانک نمازها سنت پنج قسم است قسم اول انست که جماعت
کردن آن سنت است و آن پنج است عیدین و خسوفین و استسقا و بعد از فرایض هیچ نماز ازین هر
پنج فاضلتر نیست و ازین جمله عیدین فاضلتر و بعد از آن کسوفین و بعد از آن استسقا قسم دوم
سنتها رواتب است و آن یازده رکعت است دو رکعت پیش از فرض بامداد و دو رکعت پیش
از فرض پیشین و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از فرض شام و دو رکعت بعد از فرض خفتن
و یک رکعت وتر و در حدیث است که رسول خدا صلوات الله علیه چون دوازده رکعت مواظبت نمودی
و در خبر و حدیث من ثابر علی ثنتی عشرة رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة و بعضی یازده گان
نشش رکعت افزوده اند چهار رکعت پیش از نماز دیگر بر عیب دعا رسول الله که فرموده است
رحم الله امرأ صلی قبل العصر اربعا و دو رکعت دیگر پیش از فریضه پیشین چنانک سیزده هم
هفده رکعت باشد و ازین سنتها روایت نماز وتر فاضلتر است و بعضی دو رکعت صبح و نماز وتر

پیش شافعی سنت است و پیش ابو حنیفه واجب است و کم از سه رکعت روا نباشد و پیش شافعی یک
رکعت روا باشد و سه و پنج و هفت و نه و یازده هم روا است و این جمله بیک تشهد و بیک سلام روا باشد
و هر دو رکعت بیک سلام روا باشد و یک رکعت آخر بیک سلام کند و اگر بسه اختصار خواهد کرد اولیتر آنست
که بدو سلام کند و در رکعت اول بعد از فاتحه سورة الاعلی بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورة الکافرون
بخواند و در رکعت سیم سورة فاتحه و سورة الاخلاص سه و المعوذتین بخواند و در نیمه آخر رمضان بعد
از رفع از رکوع پیش از قنوت این دعا بخواند اللهم انا نستعینک و نستهدیک و نستغفرک و نستهدیک
و نومن بک و نتوکل علیک و نثنی علیک الخیر کله نشکرک ولا نکفرک و نخلع و نترک من یفجرک اللهم
ایاک نعبد ولک نصلی و نسجد والیک نسعی و نحفد نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق
اللهم اهدنا تا آخر و پیش امام ابو حنیفه همه سال در وتر قنوت خواند بعد از قرائت پیش از
رکوع ... سوم نمازی چند است که آن را سببی نباشد چنانک مردم بطوع و ارادت و رغبت
خود کنند هم در شب و هم در روز لکن اگر شب باشد اولیتر آنست که هر دو رکعت بیک تشهد
و یک سلام کند و در روز هم چنین این طریق اولیتر است اما اگر چهار رکعت یا شش رکعت بیک
تشهد و یک سلام کند روا است و بعضی علما میگویند که نماز شب چنین باید کرد اما در روز چهار
اولیتر که هر دو رکعت بیک سلام کند و بعضی چهار رکعت سنتها پیشین و دیگر بدو سلام کند
و نماز شب در آخر شب فاضلتر و اولیتر آنست که آخر نماز شب وتر باشد که رسول خدا صلی الله علیه
میفرماید اجعلوا آخر صلوتکم من اللیل وترا و اگر کسی اعتماد بر خود بیند که در آخر شب برخیزد
در اول شب وتر نکند و اگر اعتماد بر خود ندارد وتر بگذارد پس اگر اتفاق افتد و در آخر برخیزد
بعد از نمازی چند که بگذارد دیگر وتر نکند ... نمازی چند است که آن را وقتی معین است و نه
تابع فرایض است و آن دو نماز است یکی نماز تراویح است در آخر نماز خفتن در رمضان و آن بیست
رکعت است پیش از وتر هر دو رکعت بیک سلام و بجماعت اولیتر و از تطوعات نمازها این فاضلتر
و دوم نماز چاشت و آن را اقل دو رکعت و وقت این نماز آنگاه است که آفتاب بلند شود
تا آخر وقت زوال قسم ... نماز چندست که با سببی چند تعلق دارد چون تحیت مسجد و چون
در مسجد رود و بنشیند تا ... دو رکعت کند و پیش ابو حنیفه ... و پس برخیزد و دو رکعت بگذارد

در دو رکعت بانگ نماز را که رسول خدا فرموده است بین کل اذانین صلوة الا المغرب و در دو رکعت
را که عوام آنرا شکر الوضو خوانند و دو رکعت احرام را که یاد کنیم اما اگر کسی نماز نافله کند و نیت کند که نماز میکنم
و نگوید چند رکعت چندانکه خواهد و تواند کرد روا باشد اما اگر تعیین چهار رکعت کند پیش از چهار رکعت
که سلام باز دهد الا اگر نیت اختصار کند و اگر بنسیان سلام باز دهد و اسر نماز رود و بنا کند و در آخر سجود سهو
بکند و اگر بقصد سلام باز دهد نمازش باطل گردد فصل فی صلوة المریض اگر کسی را توانایی نباشد
که از قیام نماز کند بنشیند و چون در موضع قیام باشد متربع بنشیند بقولی و بقولی دیگر چنان بنشیند
که در تشهد اول و اگر کسی بحدی بیمار باشد که از نشست نماز نتواند کرد از خفته نماز کند و بر قفا
خسپد چنانکه روی او بقبله باشد و برکوع و سجود اشارت بسر میکند و در حالت سجود سر فروتر آرد
و اگر از این نیز عاجز آید بچشم اشارت کند و اگر کسی در نماز باشد و در میانه نماز او را ضعفی برسد و نتواند ایستاد
بنشیند و نماز تمام کند و اگر از نشستن نیز عاجز آید بخسپد و نماز تمام کند و اگر از نشست نماز میکند و در
خود قوتی بیند برخیزد و نماز سنت از نشست روا است بی عذر اگر چه بر قیام توانا باشد فصل فی صلوة
المسافرین بدانکه هر سفری مباح که مسافر در آن سفر عاصی نباشد و آن سفر شانزده فرسنگ شرعی باشد
مسافر را در آن سفر چهار رخصت ثابت است تا آنگاه که مقیم شود اول نماز چهار رکعتی را باز دو آوردن دوم
روزه ماه رمضان بگشادن سوم میان نماز پیشین و دیگر و میان شام و خفتن جمع کردن چهارم سه
شبانروز بر موزه مسح کشیدن و پیش ابو حنیفه هر سفری که بیست و چهار فرسنگ باشد بلکه واجب است
که قصر کند و همچنین واجب است که افطار کند و پیش شافعی قصر و افطار واجب نیست بلکه رخصت است و اگر کسی
بسفری می رود و شک کند که شانزده فرسنگ هست یا نه قصر نتواند کرد و اگر بسفری می رود و چون یک منزل
برود یاد کرد که چیزی فراموش کرده یا کاری در بازگردیدن نشاید که قصر و جمع کند مادام که بشهر خود باز میگردد
و در سفر قصر کردن فاضلتر از تمام و روزه فاضلتر از افطار و اگر بیم خواهد آمد در رخصتها و
سفر در حق مسافر آنگاه ثابت گردد که از آبادانی شهر در گذرد و نیز او را مقصدی معین باشد و تا
آن مقصد شانزده فرسنگ شرعی باشد و اگر او را مقصدی معین نباشد چنانکه بطلب گریخته می رود و
نداند که کجاست و بعزم آن می رود که هر جا که او را دریابد باز گردد او را رخصت نباشد که قصر و جمع و افطار
کند و اگر مسافری در شهری رود و نیت اقامت سه روز کند در آن سه روز روا باشد که قصر و جمع و افطار کند

قصر در آن سفر روا نه باشد و چون بیست چهار فرسنگ باشد ... روا نباشد

و اگر نیت اقامت چهار روز کند روا نباشد و پیش ابو حنیفه تا عزم اقامت پانزده روز کند روا باشد
و اگر مسافری بشهری رود که آن مقصد شانزده فرسنگ باشد یا زیادت و در میانه راه بشهری رسد
و نیت اقامت چهار روز کند و بعد از آن برود به بیند اگر از آنجا تا مقصد او شانزده فرسنگ
نشاید که قصر و جمع و افطار کند و اگر نباشد نتواند و اگر کسی بسفر معصیت بیرون شود برخصتها
منتفع نشود و سفر معصیت آن باشد که کسی از سید خود بگریزد یا از سر زن و فرزند
بگریزد و بر نفقه دادن ایشان قادر باشد یا از پیش قرض خواهان بگریزد و بر ادای قرض قادر
یا براه زدن رود یا بتجارتی رود که در آن خمر خرد و فروشد یا بطریقی که شرع آن معامله روا نه
نشاید که قصر و جمع و افطار کند و اگر کسی نمازی چند در حضر از او فوت شده باشد و خواهد که در سفر
قضا کند قصر نتواند کرد و پیش ابو حنیفه تواند کرد اما جمع کردن میان دو نماز پیشین و دیگر و میان
شام و خفتن روا باشد اکنون اگر خواهد تعجیل کند و نماز دیگر را با پیشین آورد و هر دو در یک وقت
بگزارد و اگر خواهد تاخیر کند و نماز پیشین را با دیگر برد و هر دو در وقت دیگر ادا کند اما جمع رخصت
همچنانک قصر اگر خواهد جمع کند و قصر نکند و اگر خواهد قصر کند و جمع نکند و اگر خواهد جمع و
قصر هم کند و اگر خواهد یک نماز قصر کند و یک نماز نکند و در جمع همچنین و جمع میان دیگر و شام و
میان خفتن و بامداد و پیشین روا نباشد اما اگر خواهد که میان پیشین و دیگر جمع کند نظر
اگر نماز دیگر را با پیشین خواهد آورد اینجا چهار شرط نگاه باید داشت اول وجود و بقا سفر از
اول هر دو تا آخر هر دو نماز دوم نیت جمع آوردن تکبیر خواهد بست در نماز اول یکی از قولین
و پیش از آنکه از نماز اول فارغ گردد بقول دوم سیم ترتیب نگاه داشتن است یعنی اول پیشین
و پس دیگر چهارم تتابع و موالات بود یعنی چون سلام و ادا از عقب آن نماز دیگر بگزارد چنانک
فصل نباشد میان هر دو نماز الا اصلا مگر اقامت بگوید و بقولی دیگر اگر چندان فصل باشد که قدر اقامت
هم روا است و اگر نماز پیشین را با دیگر خواهد برد اینجا از نیت تاخیر ناگزیر است و اگر نیت تاخیر نکند
و پیشین بدیگر برد پیشین قضا باشد مراد بچنین وجود و بقا سفر شرطست تا آنگاه که از هر دو
فارغ گردد و اینجا ترتیب لازم نیست بر ظاهر مذهب هر کدام که خواهد اول بکند روا است و در تتابع
و موالات دو وجه است و پیش ابو حنیفه جمع خود روا نباشد فصل فی صلوة العیدین بدانکه

در روز و شب عید چند چیز سنت است زنده داشتن هر دو شب بعبادت و غسل کردن و نظافت
و اجود جامه آوردن و بوی خوش بکار داشتن و جامه نو پوشیدن و روز مصلی رفتن
و نزدیک منبر نشستن و صدقه کردن چندانکه از دست خیزد و امام را چنان پسندیده است
که آنگاه مصلی رود که وقت نماز باشد و چون برود ننشیند و نماز کردن آغاز کند و پیاده میرود
و براهی برود و براهی دیگر باز آید و سنت است که نماز عید در صحرا گزارند الا در مکه و امام در
مسجد شهر کسی را نصب کند تا نماز با پیران و ضعفا بکند و روا باشد پیش از نماز عید و بعد
از آن نوافل گزاردن و مردان و زنان و کودکان را سنت است جامه‌ها نو پوشیدن اکنون بدانکه نماز
عیدین سنتی موکد است و پیش ابو حنیفه از واجبات اعیان است و پیش امام احمد از فروض
کفایات است و سنت است در هر دو عید تکبیرات گفتن باواز بلند در مساجد و راهها و بازارها
و در راه مصلی تا آنگاه که خطیب بیاید و در نماز ایستد اما تکبیرات که از عقب صلوات باید
گفت در عید اضحی ابتدا آن از اول نماز پیشین است از روز عید تا آنگاه که نماز صبح بگزارد
از آخر ایام تشریق یعنی از عقب پانزده نماز فریضه و بقولی دیگر ابتدا آن از عقب نماز صبح عرفه است
تا آخر نماز دیگر از آخر ایام تشریق یعنی از عقب بیست و سه نماز فریضه و این قول اختیار
اما در عید فطر ابتدا آن از اول شب عید است از وقت فرو شدن آفتاب تا آنگاه که امام از هر دو خطبه
فارغ گردد و پیش ابو حنیفه تکبیرات گفتن در عید اضحی سنت است و در عید فطر سنت نیست اما
کیفیت تکبیرات چنین است الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر کبیرا
والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا الله اکبر و لله الحمد علی ما هدانا و صلی الله علی
خیر خلقه محمد و آله اجمعین و نماز عیدین واجب نیست که بجماعت گزارند بلکه تنها روا باشد و
زنان را نیز روا است نماز عید کردن هم تنها و هم بجماعت و وقت نماز عید آنگاه است که آفتاب
بقدر نیزه‌ای بر آید تا وقت زوال و در نماز عید فطر تاخیر سنت است و در عید اضحی تعجیل سنت است
و چون امام حاضر گردد موذن ندا کند که الصلوة الصلوة و در نوافل وقتها بانگ نماز و اقامت
گفتن نیست که آن بنمازها پنجگانه مخصوص است و مذهب بعضی علما صحابه اقامت گفتن در نماز عید
سنت است پس امام نیت نماز عید بیاورد و او نیت چنین آورد که نیت کردم که میگزارم سنت

نماز این عید فطر یا عید اضحی اگر امام است گوید بامامت خدای را الله اکبر و اگر ماموم است گوید بجماعت از
پس امام خدای را الله اکبر و دو رکعت نماز کند و بعد از تکبیر اول وجهت وجهی بخواند و بعد از آن هفت
تکبیر بگوید و با هر یک دست بر می دارد و از عقب تکبیرها میگوید الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله
بکرة و اصیلا سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و بعد از تکبیر هفتم اعوذ بالله
گوید و فاتحه و سوره ق والقرآن بخواند و رکوع و سجود بجای خود بجای آورد و بر رکعت دوم خیزد
و بعد از تکبیر قیام پنج تکبیر دیگر بگوید و در میان تکبیرها همان ذکر میگوید و بعد از تکبیر پنجم
فاتحه و سوره اقتربت بخواند و اگر از این تکبیرها یکی زیادت گوید یا یکی کم گوید در آخر نماز سجود سهو بکند
و چون امام از نماز فارغ گردد بر منبر رود و بر دست راست بگردد و پشت بر قبله کند و روی بخلق
آورد و سلام کند و خلق او را جواب دهند و دو خطبه بخواند چنانکه خطبه جمعه و مطلع این خطبه
تکبیر کند و در عید فطر زکوة فطر دادن تعلیم کند و در عید اضحی قربان کردن تعلیم کند و ما هر دو را اینجا
بیان کنیم ان شاء الله فصل فی زکوة الفطر بدانکه زکوة فطر دادن فریضه است بر هر مسلمانی آزاد که از قوت
شبانروز خود و عیال فاضل باشد که زکوة فطر دهد و زکوة فطر بنده و ... بر خداوند باشد و
فطره زن بر شوهر باشد بشرط آنکه شوهر آزاد باشد پس اگر شوهر بنده باشد یا درویش و زن فطره خود
باید داد اگر توانایی دارد و اگر فرزند کوچک باشد یا درویش و او را پدر باشد یا جد یا مادری توانگر فطره
فرزند بر ایشان باشد و همچنین فطره پدر و جد و مادر بر فرزند باشد چون ایشان درویش باشند و کسبی و کاری
نکنند و فطره آنگاه واجب گردد که شب عید فطر در آید و اگر تعجیل پیش از آن بدهد روا باشد بشرط آنکه در
رمضان باشد و باید که چون نماز عید را باشد داده باشد و در زکوة فطر از قوت خود باید داد و هر کسی را آن
دهد که غالب قوت او و امثال او باشد در آن شهر اگر غالب قوت گندم باشد نشاید که جو دهد یا
چیزی دیگر اما اگر غالب قوت جو باشد شاید که گندم بدهد چون توانایی دارد و اگر غالب قوت خرما
باشد یا مویز از آن بدهد و از هر سر دهد صاعی واجب است و آن پنج رطل باشد و ثلث رطلی و
... از آرد یا نان بفطر دهد و پیش ابو حنیفه روا است و همچنان قیمت
... زکوة و پیش ابو حنیفه اگر ... بیک مستحق دهد روا است و دو وجه است پیش امام شافعی ...
و بیک شخص دهد شاید و نیت چنین آورد ... نیت آوردم که بگذارم فریضه زکوة فطر امسالی خود و عیال ...

وانکی نفقه او بر وی واجبست از جهت انک رب العالمین جل جلاله میفرماید قد افلح من تزکی

فصل فی بیان الاضحیه بدانک قربان کردن سنتست پیش امام شافعی الا اگر نذر کند و نزدیک

واجبست بر هر که مقیم باشد و او را یک نصاب باشد از زر یا از سیم و قربان از شتر و گاو و گوسپند

باید کرد و شتر کم از پنج ساله نشاید و گاو کم از دو ساله نشاید و میش کم از یک ساله نشاید و [illegible]

دو ساله نشاید نر و ماده روا باشد که بقربان کنند و همچنین خایه کشیده و خصی کرده روا باشد

اما هر چه بیمار باشد یا دیوانه یا یک چشم یا لنگ یا کرکین یا گوش بریده یا دم بریده روا نباشد که قربان

کنند الا اگر گوش و دم کم از یک نیمه بریده باشد انگاه روا باشد و همچنین گوش شکافته روا باشد و پیش

ابو حنیفه روا نباشد گوشت از هفت تن روا باشد و گاو و همچنین اما گوسپند بیش از یک تن روا نباشد

و وقت قربان کردن از انگاه است که افتاب بقدر نیزه بر اید از روز عید پس انگاه که [illegible]

چندان بگذرد که نماز عید و خطبه تواند کرد و اگر پیش از ین کسی قربان کند محسوب نباشد و از

عید تا اخر ایام التشریق که افتاب فرو رود روا باشد قربان کردن و اولیتر انست که قربانی

خود کند و اگر ضعیف یا زنی باشد که این قدرت ندارد تفویض بمسلمانی کند و خود حاضر شود و نیت یاد کند

و اگر حاضر نتواند شد روا باشد و شاید که از قربان بخورد و بخوردن زن و فرزند دهد اما بیش از

ثلثی نشاید که خورد و کم از چهار [illegible] نشاید که بدهد و روا باشد که بدرویش و توانگر دهد و [illegible]

از ان چیزی نفروشد یا چیزی [illegible] نقصان [illegible] دیگر باید [illegible]

[illegible]

وچامه دریدن حرامست و سنت است مصیبت زده را تعزیت دادن و او را بتعلیم و عقوبت [illegible] و

دعای او را باساختن و سنت است که بزیارت گورستان رود و این کلمات بخواند علیکم السلام اهل الدیار من

المومنین والمسلمین انا ان شاء الله بکم لاحقون انتم لنا فرط و نحن لکم تبع نسال الله لنا و

لکم العافیة برحمتک یا ارحم الراحمین و زیارت گورستان کردن رواست و رسول صلی الله علیه و سلم

اجازت فرموده است اما زنان را اجازت نیست بگورستان رفتن و از پس جنازه رفتن و

سنت است که چون مرده را دفن کنند او را تلقین کنند که از شعار اسلامست [illegible] علیک

سلام الله یا عبد الله ابن حوا اذکر ما خرجت من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک

له و ان محمدا عبده و رسوله و نبیه و صفیه ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین

کله و لو کره المشرکون یا عبد الله هذا القبر اول منازل من منازل الاخرة و اخر منزل

من منازل الدنیا الان یاتیک ملکان و یسالانک ما تقول فی هذا الرجل لا تخف و

تثبت واجبهما و اجیبهما بلسان فصیح و قل هذا محمد عبد الله و رسوله جانا با

البینات [illegible] ابن بیاریسی بگوید ای بنده خدا این ساعت [illegible]

[illegible] و از تو سوال کنند که چه گویی درین مرد تو مترس و بگوی [illegible] و

ان گوینده بود که کس رسول فرستاده خداست [illegible]

[illegible]

این دعا هم درصحیح است و براء عازب رضی الله عنه روایت میکند که رسول خدا علیه گفت هر انکس که هر شب وهر بامداد این دعا بخواند از سر علم وایمان و بران عمل کند اگر دران شب یا دران روز از دنیا مفارقت کند بر فطرت انسانی مرده باشد اللهم اسلمت نفسی الیک ووجهت وجهی الیک وفوضت امری الیک والجات ظهری الیک رغبة ورهبة منک لا ملجا ولا منجا منک الا الیک امنت بکتابک الذی انزلت ونبیک الذی ارسلت اللهم ای خدای سزای پرستش ای بحق وراستی که من اسلمت نفسی الیک تن در دادم وتسلیم کردم نفس خود را بتو ووجهت وجهی روی اوردم وکردم وجهی روی خود را الیک در تو وفوضت امری وکذاشتم واوکندم کار خود را الیک با تو وتوکل کردم واعتقاد نمودم والجات ظهری واوکندم پشت خود را الیک بتو رغبة ورهبة رغبتی وارزوی راکه مرا بفضل وکرم ورحمت وعنایت توات ورهبة منک وترسی وبیمی راکه مرا از خشم وسیاست وعذاب تو است لا ملجا هیچ پناه کاه نیست ولا منجا وهیچ کریزکاه نیست منک از تو یعنی از اراده ها و قضا تو الا الیک الا با تو یعنی با فرمودها ورضا تو امنت باور کردم وبراست داشتم وبکرویدم بکتاب تو الذی انزلت ان کتاب که در فرستادهٔ یعنی قرآن ونبیک الذی ارسلت وپیغامبر تو ان پیغامبر که در فرستادهٔ یعنی محمد مصطفی صلوات الله علیه

فصل این دعا هم درصحیح است وسنت است که چون بر جامه خواب بنشیند بخواند اللهم باسمک احیا واموت باسمک ربی وضعت جنبی وبک ارفعه فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادک اللهم قنی عذابک یوم تجمع عبادک اللهم انت خلقت نفسی وانت توفیها لک مماتها ومحیاها ان امسکتها فاغفر لها وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین اللهم ای خدای سزای پرستش باسمک احیا بنام تو زنده ایستم ومی مانم واموت وبنام تو میمیرم ومی خسبم باسمک ربی بنام تو ای خداوند ودارنده وپروردکار من وضعت جنبی نهادم پهلوی خود ودرخفتم وبک ارفعه وبتو ویاری ومدد وقوت تو بر می کیرم در بیداری شوم فاغفر لی درکذران وبیامرز از من ذنبی کناه من اللهم ای خدای سزای پرستش قنی نگه دار مرا ونکاه دار ووا پناه خود کیر عذابک از عذاب تو یوم تبعث ان روز که برانگیزانی عبادک بندکان تو اللهم ای خدای سزای پرستش قنی نگه دار مرا ونکاه دار ووا پناه خود کیر عذابک از عذاب تو یوم تجمع ان روز که کرد اری عبادک بندکان تو اللهم ای خدای سزای پرستش

انت خلقت تو بیافریدهٔ نفسی نفس من وانت توفیها وتو قبض میکنی او را وباز می ستانی لک مماتها ترا است مرک و وا زیستن ومحیاها وبود وزیستن آن ان امسکتها اکر در حضرت خود باز داری فاغفر لها درکذران وبیامرز ازوی کناهها وان ارسلتها واکر وا زیستن ووا کالبد دهی فاحفظها بس نکاه دار انرا بما تحفظ به هم بدان نکاه داشت که تو نکاه داری بدان عبادک بندکان ترا الصالحین صالح شایسته یعنی وا سر کناهش مکذار وا ور ا تو نتیجه رات

فصل این دعا سنت است چون از خواب در آید بخواند الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور اصبحنا واصبح الملک والعظمة والقدرة والکبریاء والسلطان لله رب العالمین الحمد همه ی ستایشها وثناها وسپاسها ومنتها وشکرها وخدمتها لله خدای سزای پرستش الذی احیانا ان خدای را که زنده کرد وامید ما را بر بیداری بعد ما اماتنا بعد از انکه میرانید ما را بخواب والیه النشور و وا اوست وا زیستن وواکشتن خلایق اصبحنا در بام امدیم واصبح الملک ودر بام امد وبام بران بر امد پادشاهی او والعظمة وبزرکواری والقدرة وقدرة وتوانایی والکبریاء وبزرکی والسلطان وسلطنت وفرمان روایی لله خدای سزای پرستش راست رب خداوند ودارنده وپروردکار العالمین عالمها وجهانها پیدا ونهان وهرکه در انها اند وهرچه در انها است

فصل این دعا درصحیح است وعبد الله عباس رضی الله عنه روایت میکند که رسول خدا صلوات الله علیه هر شب که نماز کردن شب را بر خواستی در اسمانها نظر کردی واین دعا خواندی واین دعا اعتقاد نامه رسولست وبر همه کس واجب است که همین اعتقاد دارد ودعا اینست اللهم لک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت رب السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت الحق وقولک الحق ووعدک الحق ولقاؤک حق والجنة حق والنار حق والبعث حق والساعة حق والنبیون حق ومحمد صلواتک وسلامک علیه حق اللهم لک اسلمت وبک امنت وبک خاصمت والیک حاکمت وعلیک توکلت والیک انبت فاغفر لی ما قدمت واخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت معنی دعا اللهم ای خدای سزای پرستش ضیم ده لک الحمد ترا است ودر تو سزد وترا سزا است همکی وجملکی ستایشها

وثناها وسپاسها ومنتها وشکرها وخدمتها انت ملک توی پادشاه فرمان ده فرمان روا همیشه دارنده وتدبیر کننده ونکو دارنده جنانکه خود خواستهٔ ازلا وخود میخواهی ابدا السموات اسمانها والارض وزمینها ومن فیهن وهرکه در انها اند از خلایق کوناکون ای پادشاه همه چیز از همه کس وهمه چیز وجای چند بتو در همه چیز همه کس وهمه چیز ولک الحمد ترا است ودر تو سزد وترا سزا است همکی وجملکی ستایشها وسپاسها و خدمتها انت قیوم توی دارنده ونکاه دارنده وباز دارنده وپاینده دارنده وایستاننده السموات اسمانها والارض وزمینها ومن فیهن وهرکه در انها اند از خلایق کوناکون توی خود خود هست وبوده ودایم وپاینده وجز تو همه بتو همه هست ببوده ودر هستی مانده وقایم وپاینده تا مدتی تقدیر کرده اند است ولک الحمد وترا است ودر تو سزد وترا سزا است همکی وجملکی ستایشها وخدمتها انت رب توی خداوند ودارنده وپروردکار وپرورنده وافزاینده ونکودارنده وبکمال رساننده السموات اسمانها والارض وزمینها ومن فیهن وهرکه در انها اند از خلایق کوناکون ولک الحمد وترا است ودر تو سزد وترا سزا است همکی وجملکی ستایشها وسپاسها وشکرها انت الحق توی هست حق وراستی که هم خود هست وبوده وهرکز وهمیشه و واجب وضرورت بوده البته که با شی وجز تو هر که هست وهم هست همه نیست ونابوده بی تو وبی امر ورضا تو وتقدیر وقضا تو نتوانست بودن ونه ممکن که باشد وقولک الحق وسخنها توست حق ودرست وراست هرچه کفتهٔ وخبر دادهٔ ذکر کردم در بود کردی وبود نتوانست بود که نباشد یا نه چنان باشد که کفتهٔ وخبر دادهٔ ووعدک الحق ووعدها توست حق ودرست وراست هرچه میکویی وخبر میدهی که کنم وباشد که کنی وباشد و نتواند بودن که نباشد یا نه چنان باشد که میکویی وخبر میدهی ولقاؤک حق ولقا تو دیدن خود ودرست ورسیدن بتو ورسیدن وا تو حق است وراست است تو باقی وانکس باقی که بتو باقی وجز که از تو وا مانده خود نه باقی که لا یموت فیها ولا یحیی والجنة حق وبهشت وجزا نیکوکاری در دو علم وجزای نیکوکاران در دو عالم حق است ودرست وراست وبی باید که باشد والنار حق ودوزخ وجزای بدکاری دو علم وجای بدکاران حق است ودرست وراست وبی باید که باشد والبعث حق ووا زیستن در روز اخر بجمع روان وجسم وکالبد در ثواب وعقاب حق است ودرست وراست وبی باید که باشد والساعة حق ووقت واحوال وامرکی واحوال وواقعها قیامت همه زمان رفتن حق است ودرست وراست وبی باید که بجمد توسزد وترا سزا است همکی وجملکی ستایشها وثناها وسپاسها ومنتها وشکرها ونهایتها هم

والنبیون حق وپیغامبران صلوات الله علیهم در پیغامبری ورسولی وپیغام کزاری خدا وصدق دعوت وپیغمبری همه حق اند ودرست وراست باید که باشد ومحمد حق ومحمد مصطفی صلوات الله علیه در پیغامبری ورسالت وپیغام کزاری وختم نبوت حق است ودرست وراست وبی باید که باشد اللهم ای خدای سزای پرستش لک اسلمت ترا وفرمان ترا اسر اکردن نهاده ام وتن در داده ام وتسلیم شده ام فرمان ترا ترا در همه کردنیها وکردنیها ارادت واختیار خود از سر علم ومعرفت وایمان واعتقاد وبک امنت وبتو وصفات تو وکلام تو باور کردم وبراست داشتم ومومن شدم وبک خاصمت وبتو ویاری ومدد وقوت تو واخصومت کردم وبر با هر که بفرمان تو در دنیا ور دهٔ است هر که بوده است وهر که هست وهر که خواهد بود والیک حاکمت ووا تو کذاشتم همه داوریها که میان من وخلق است که دفع وجواب آن زیادت تر از قدرت وتوان من است وعلیک توکلت وبر تو توکل کردم در همه کارها وحاجتها ومقصودها که مرا با تو است والیک انبت ووا تو کشتم وتوبت کردم در همه کفتنها وخطابها وفرمانها که ترا با من است فاغفر لی درکذران وبیامرز از من ما قدمت وما اخرت الی اخره ومعنی این یاد کردیم

فصل این دعا هم درصحیح است وسنت است که در شب بخوانند اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شیء وملیکه فالق الحب والنوی ومنزل التوریة والانجیل والفرقان اعوذ بک من شر کل شیء انت اخذ بناصیته اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الاخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین واغننا من الفقر اللهم ای خدای سزای پرستش رب ای خداوند ودارنده وپروردکار السموات السبع اسمانها هفت کانه ورب وای خداوند ودارنده وپروردکار العرش عظیم عرش بزرکوار ربنا ای خداوند ودارنده وپروردکار ما ورب کل شیء وای خداوند ودارنده وپروردکار همه چیزی وملیکه وای پادشاه وفرمان ده وفرمان روا بر همه چیزی فالق الحب ای شکافندهٔ همه دانها وتخمها ونباتها رستنی والنوی وای شکافندهٔ همه استها ودرختها را اوز انبه ترتیب ظلمات اجسام را ومنزل التوریة وای در فرستندهٔ کتاب توریة بر موسی علیه السلام از بهر پاکی وپروردن وروشن کردانیدن وزنده داشتن جانها ودلها وروحها وروانها امت موسی را والانجیل وای در فرستندهٔ کتاب انجیل بر عیسی علیه از بهر پاکی وپروردن وروشن کردانیدن وزنده داشتن جانها ودلها وروحها وروانها امت عیسی را والفرقان وای در فرستندهٔ کتاب قرآن بر محمد مصطفی صلوات الله علیه از بهر پاکی وپروردن وروشن کردانیدن وزنده داشتن جانها ودلها وروحها وروانها ونفسها امت محمد را که محمد خود کوید یا محمد ان

شایسته که استعداد و شایستگی آن دارد اعوذ بک پناه میگیرم بتو من شر از بدی و بدترین کل شی هر چیزی انت

گیرنده و گیرنده ناصیتها موی پیشانی آن و مسخر و مقهور تواند و مقدور تواست انت الاول تو پیش

همه کس و همه چیز فلیس قبلک شی و نباشد و انت الظاهر و تویی بالا همه کس و همه چیز و پیدا در همه چیز

هیچ چیز بالاتر از تو و پیدا تر از تو نیست و نباشد و انت الباطن و تویی در ذات و صفات نهان

هیچکس از علم خلایق و عقل خلایق نهان تر از ذات و صفات تو نیست اقض عنا الدین بگذار ادا کن از ما و ادا

او امرها و فریضها و مظلمها و حقوق کاینات و مخلوقات که ایشان را بر ما بکار و عمل و خدمت ما را واشته اند و حاجات

داری و بنده که و بنده فرمانی خود [illegible] و اغننا و بی نیاز و توانگر گردان ما را من الفقر از درویشی و نیازمندی و حاجتی

بجز تو از فضل و کرم و عنایت خود فصل این دعا هم در صحیح است و رب العالمین جل جلاله رسول را در

امور انبیاست در مشاهده که رسول خدا را علیه در آن حضرت بوده است اللهم انی اسألک الطیبات من الرزق

و ترک المنکرات و حب المساکین و ان تغفرلی و ترحمنی و تتوب علی و اذا اردت فتنة فی عبادک

فنجنی و انا غیر مفتون اللهم ای خدای سزای پرستش انی بدرستی و راستی که من اسألک می خواهم از تو

طیبات چیزهای پاک خوش من الرزق از روزیها بیرونی و اندرونی یعنی قوت حلال و علم و حکمت و حقیقت

و ترک المنکرات و از تو میخواهم توفیق ترک کردن اعمال و اقوال و اخلاق ناپسندیده ناشناخته در شریعت که

خلاف آن علم ما است که از حضرت خدا متواست الوم عاقلانه و زیرکانه و معتاده ما و خلق بایشد [illegible]

و از تو میخواهم دوستی مسکینان یعنی جماعتی از خلق ساکن شده و امید وار از خدا بر کرفته و بر رضا الله

و از همه افروده مشغول شده و همگی وجود با وی کار مشغول بوده یعنی گستگان پیوستگان بوجهیم

و ان تغفرلی و از تو میخواهم که از من در گذرانی و بیامرزی گناهها و ترحمنی و رحمت و بخشایش کنی بر من

و تتوب علی و مرا توبه دهی از همه ناکردنیها و گناهها و نهی فرمودها تو کرده گفته [illegible]

داشته و تو بنم قبول کنی و [illegible] و هر انگاهی که خواسته باشی فتنه بلایی و حدثی و آزمایش فی

عبادک در میان بندگان تو فنجنی مرا برهانی و نجات و خلاص و رستگاری دهی و انا غیر مفتون

پیش از انکه من در آن فتنه و بلا و عذاب افتاده باشم فصل این دعا هم در صحیح است و سنت است

که در نمازها سنت بعد از تکبیر اول بخواند [illegible] رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض

علم الغیب والشهادة و انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق

باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم اللهم ای بار خدای سزای پرستش رب ای پروردگار و داد

[illegible] جبرئیل جبرئیل را علیه السلام که اورنده وحی است بفرمان تو مدد در تربیت حیات ارواح

و میکائیل وای خداوند و دارنده و پروردگار میکائیل که قابض رزاق و دارنده روزیها است بفرمان

تو مدد در تربیت حیات اجسام را و اسرافیل وای خداوند و دارنده و پروردگار اسرافیل علیه که او

حیات بخش و دمنده صور است بفرمان تو فاطر السموات ای تو بدید آورنده و آفریننده آسمانها

والارض و زمینها عالم الغیب ای داننده همه غیبها و نا پیداها والشهادة و همه پیداها و ظاهرها

انت تحکم تویی که حکم کرد او ری میکنی و می کنی بین عبادک میان بندگان فیما کانوا در هر انچه بوده اند

و بوده اند فیه یختلفون و در آن مختلف و گوناگون شده اند و بیکدیگر بر آمده در مذاهب و اعتقادات

و اعمال و اقوال و اخلاق اهدنی راه نمای مرا و علم و بینایی و راه ده در توفیق کنایی و توانایی

لما اختلف فیه انها را که در آن مختلف و گوناگون شده اند و بیکدیگر بر آمده اند من الحق و هر انچه حق

و درست و راست در حضرت تو باذنک بدستوری تو یعنی و آن مذاهب و اعتقادات و اعمال و اقوال و

[illegible] درست و راست در حضرت تو بدستوری تو انک بدرستی و راستی که تو تهدی راه نمایی و راه دهی

من تشاء الکس که خود خواهی الی صراط مستقیم و و راه راست یعنی علمها و دانستها حق در سند

سود مند در دو جهان و ایمانها و اعتقادها صادق و خویها احسن و اعمال خیر صالح فصل

در وقت ظاهر شدن فتنها و ترسها و بلاها باید خواند اللهم لا تقتلنا بغضبک و لا تهلکنا بعذابک

و عافنا قبل ذلک اللهم عافنا من بلاء الدنیا و عذاب الآخرة اللهم انا نعوذ بک من الفتن ما ظهر

منها و ما بطن اللهم اجرنا و اعذنا و انقذنا من الفتن کلها ما ظهر منها و ما بطن اللهم ای

خدای سزای پرستش لا تقتلنا مکش ما را بغضبک با اثار خشم و خشمناکی تو بر خلق و لا تهلکنا و هلاک مکن

ما را بعذابک به عذاب و عقوبت تو که جزا و کناه خلق است و عافنا و عافیت ده ما را قبل ذلک

پیش از امدن عذاب یعنی ما را ضمان داد که سزاوار عذاب نگردیم اللهم ای خدای عافنا علت [illegible] ما را

من بلاء الدنیا از بلا و عذاب این جهان و من عذاب الآخرة و عذاب و عقوبت آن جهان اللهم ای خدای سزای پرستش

انا بدرستی و راستی که ما همه نعوذ بک پناه میگیریم بتو من الفتن از همه فتنها ما ظهر منها انچه پیداست

[illegible] [illegible] [illegible] و ما بطن [illegible] در آن نی توان دید اللهم ای بار خدای سزای پرستش

بوهان ما را و اعذنا و پناه خود گیر ما را و انقذنا و خلاص و رستکاری ده ما را من الفتن از فتنها

همه آن ما ظهر منها انچه ظاهرست و حس و عقل در آن بیند و ما بطن و انچه باطن است و حس و عقل

در آن نبیند اللهم انا نسألک الطیبات من الرزق و ترک المنکرات و حب المساکین و ان تغفر لنا و ترحمنا و تتوب

علینا و اذا اردت فتنة فی عبادک فنجنا غیر مفتونین لا ضالین و لا مضلین و لا ظالمین و لا

مظلومین [illegible] اللهم اجعلنا سلما لاولیائک حربا لاعدائک نحب بحبک الناس و نعادی بعداوتک من خالفک من خلقک

هذا الدعاء و علیک الاجابة و هذا الجهد و علیک التکلان انا لله و انا الیه راجعون

[illegible] و عافنا فی الدنیا و الآخرة رب اما ترینی ما یوعدون رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین

فصل چون ماه نو بیند سنت است که این دعا بخواند ربی و ربک الله الذی خلقنی و خلقک و صورنی

و صورک و قدرک منازل آیة للعالمین اللهم اهله علینا بالامن و الایمان و السلامة و الاسلام

و استعملنی فی هذا الشهر و فیما بعده فی طاعتک و طاعة رسولک محمد صلی الله علیه و سلم و فقنی شر ما فیه

و بعد هذا الشهر و ارزقنی خیر ما تنزله علی عبادک الصالحین برحمتک یا ارحم الراحمین

فصل فی بیان صیام رمضان و شرایطها و حقایقها

بسم الله الرحمن الرحیم بدانکه در دین و ملت مسلمانی بعد از گفتن هر دو کلمه شهادة را بایمان و اعتقاد

آن و عمل بدان و باز ایستادن از کبایر و بجای آوردن نمازها پنجگانه روزه ماه رمضان فرض است از انکه

رب العالمین جل جلاله میفرماید یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون

ایاما معدودات یا ایها الذین آمنوا ای گروهان که گرویده اید و سزاواری معبودی و فرمان دهی باور کرده اید

و تصدیق و تعظیم [illegible] از رسولان و هر پیغامها که از من باور کرده اید و تسلیم گشته اید نوشته شده

یعنی فرض و واجب گردانیده آمده است بر شما الصیام روزه داشتن ماه رمضان کما کتب چنانکه

نوشته شده و فرض و واجب گردانیده آمد علی الذین بر آنکسانی که پیشتر از شما بوده اند از امتها

ماضی در دینها گوناگون و ملتهای ایشان لعلکم تا مگر شما تتقون بپرهیزید از ناکردنیها

و گناهها و بپرهیزید از پی روی شهوات و هواها و آرزوها نفس اگر حلال و مباح باشد ایاما روزها

چند معدودات شمرده یعنی زمان رمضان و نیز در صحیح است که رسول خدا علیه در جواب سوال جبرئیل

الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و تؤتی الزکوة و تصوم رمضان [illegible]

شهادة و نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان فرموده است اما بدانکه معنی صوم در لغت عرب حبس و امساک است یعنی وا ایستادن

از کاری باز ایستادن از گفتاری اما وا ایستادن از کار چنانکه عرب گویند شعر خیل صیام و خیل غیر صایمة

تحت العجاج و خیل تعلک اللجما یعنی اسپی چند از کار وا ایستاده و اسپی چند نه ایستاده یعنی در کار آمده

اما آنکه صوم بمعنی وا ایستادن از گفتارست چنانکه رب العالمین جل جلاله مریم را تعلیم کرد که قولی انی نذرت

للرحمن صوما یعنی اگر از تو سوال کنند که این پسر از کجا آوردی تو جواب ایشان بخاموشی ده و باشارت

بگو من نذر کرده ام خدای رحمن را که روزه باشم یعنی با کس سخن نگویم که فلن اکلم الیوم انسیا اما در شریعت

روزه عبارتست از وا ایستادن از پی روی شهوات و هواها و آرزوها نفس در زمان معین اگرچه حلال و

مباح باشد [illegible] از پی روی شهوات حلال پرهیزی و روزه داری خوانند فصل بدانکه روزه در

جمله سه قسم است قسمی فرض و واجب خوانند و قسمی سنت خوانند و قسمی نافله و تطوع خوانند اما روزه فرض

روزه نذر باشد که رب العالمین جل جلاله خود فرموده باشد یا پیغامبر واجب گردانیده باشد که چه آن کفارت

قتل است چون روزه رمضان و نذری که آدمی از خطا بخود قبول کند و کفارتها چنانکه کفارت سوگند و کفارت

و کفارت وقاع در رمضان و کفارت قتل خطا که مقتول از اهل مؤمن باشد اما روزه سنت روزه باشد

که پیغامبر علیه خود [illegible] باشد یا بر داشتن آن وعده ثوابی چند داده باشد که ترک آن موجب عقوبتی

چون [illegible] و عاشورا و امثال آن اما روزه نافله و تطوع روزه باشد که آدمی بتطوع داوطلب و رغبت خود

دارد امید رحمتی و راحتی و ثوابی را یا دفع عقوبتی و عذابی را یا رغبت در جاه و وصول حضور خدا را

و این روزه از سه نوع دارند و توان داشت نوع اول چنان توان داشت که بتقوی آید در شریعت که

یعنی از کردن بیعتد و تبع این عالمی از کردن بیو کند اما در حضرت خدا قبول باشد با شار و دفع عذاب

از عالمی کند یا نکند و این روزه را صد شرط هست نوع دوم چنان توان داشت که هم بتقوی آید در شریعت

و هم سنت راست باشد یعنی هم تبع این عالمی از کردن بیفکند و هم قبول حضرت خدا باشد و هم دافع و مانع

عذاب آن عالمی گردد از عذاب برزخ و طبقات و درکات دوزخ و این روزه است که سبب صفا اندرون گردد

از کدورات و ظلمات بشریت و خصلت و سبب پاکی نفس گردد از اخلاق و عادات و صفات بد و این روزه

خنوة [illegible] طاعت نوع سیم چنان توان داشت که سر و حکمت روزه داشتن پیش اهل معانی و ارباب قلوب هم

این [illegible] و ما سه نوع یاد کنیم فصل اما بدانکه واجبی روزه بر رویت هلال رمضان

موقوف است

مباح است

لفظ خطا دار

بکر

دائم

اگر خود بیند در شاهد ... شود که سخن او باور کند بر این کس واجبست که بروزه باشد اگرچه قضاة و حکام اسلام ...
نکرده باشند از انکه رسول ... السلام میفرماید صوموا لرؤیته یعنی روزه دارید دیدن آنرا و هرماه نو که دیر تر ...
بیند حکم او حاضر است ... شهر حراه دیدن ماه نو رمضان بقول یک عدل ثابت کرده بیش ثانی و ماه عید ...
ثابت کرده احتیاط در ... ابری یا غباری یا حجابی در افق مانع کردد و ماه نتوان دید ...
بودن که رسول خدا علیه میفرماید فان غم علیکم فاکملوا ثلثین و هرماه نو که با آخر رمضان بروز بیند ...
کشود از یکی از ماه شب ایند است ... کذشته و فرقی نباشد که پیش از زوال بیند یا بعد از زوال ...
ابو حنیفه اگر پیش از زوال بیند ماه شب ... است و اگر بعد از زوال بیند ماه شب اینده است ...
... که بر حساب رمضان دارند از اهل بنیاد و حاسبات بر نیتها ...
... روز شک است نیت جزم نباشد بر حساب رمضان نتوان کرفت ...
دارد ... روز امساک طعام کند روا باشد **فصل** اما بدانکه در روزه داشتن دو چیز فرض است
و نیت ... امساک از مفطرات و این هر یک را چند شرط هست که یاد کنیم ...
... نیت ... روزه فرض ماه رمضان ...
... فمن شهد منکم الشهر فلیصمه یعنی هر انکس که از شما حاضر ...
باشد اما این که کفتیم نیت اوردن معنی نیت قصد دل و عمل دل است ...
از بر امدن صبح است تا در امدن شب که خدا جل میفرماید ... حتی یتبین لکم الخیط
الابیض من الخیط الاسود من الفجر و عبارت از خیط ابیض ... و عبارت از خیط
اسود تاریکی شب است و چون رسول خدا علیه این آیت خواند ...
کفت یا رسول الله من هر شب دو رشته نهادم یکی سیاه و یکی سفید در زیر بالش ...
و ... بر ان بکذرد ... دست از طعام باز نیم رسول خدا ...
... این معنی دارد که عبارت از ان روشنی صبح است و تاریکی شب ...
... امساک ... مفطرات و نیز ... از عبادت جدا کرده و این ...
کرده و این که کفتیم ماه رمضان ... کفارات ... قضا ...

رهم سبب نجات و خلاص از عذابها ان عالمی و رسیدن بدرجات است و این روزه است که سبب صفا ...
کردد از کدورات و ظلمات بشریت و خلقت و سبب پاکی نفس کردد از اخلاق و عادات و صفات
... و سبب دیدن و رسیدن شب قدر است در قدر خود و سبب نزول ملایکه و ارواح ...
... که استعداد و قابلی و استحقاق آن دارند که تنزل الملائکة والروح فیها باذن
ربهم من کل امر و این روزه را چند شرط هست **شرط اول** باید بدانی که رب العالمین جل جلاله در
ادمیان نفسی آفریده است که آنرا در شریعت بنفس اماره خوانند که خدای تعالی ... ان ما اخبر
داده است که ان النفس لامارة بالسوء و کار این نفس و مقتضی و خاصیت این نفس ...
بد آموزانیدن و بد فرمودن است از این سبب آنرا بنفس اماره میخوانند و این نفس در اصل خلقت و
طبیعت و آفرینش خدا آفریده مادرزاد آنرا و ایستها و آرزوها و شهوتها است که آنچ ظاهر
تر و غالب تر و معروف ترست چهار چیزست **اول** دوستی و وایست مال و نعمت است و آنچ توابع
و لوازم آنست از زر و سیم و شتر و گاو و گوسفند و دیه و باغ و مزرعه و امثال این و طعامها و علفها
از هر ... شیرین **دوم** دوستی و وایست زنان و فرزندان است و آنچ توابع و لوازم آنست از حسن
جمال و صورتها زیبا و امثال این که خدای تعالی این هر دو خلقت را یاد کرده است که زین للناس
حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل المسومة
والانعام والحرث ... آراسته کردانیده شده است ... و آفرینش و وایست و دوستی
شهوتها و خواستها و آرزوها از زنان و پسران و خوارها از زر و نقره ... و اسبان ...
نیکو صورت و گله گاو و گوسفند و شتر و باغ و دیه و ... **سوم** قوت غضب و خشم است و هر انچ توابع
و لوازم و اسباب آنست از ضرب و ستم و استیلا و جنگ و خصومت که آنرا در قرآن ... خواند
... قوت خیال و وهم است و آنچ توابع و لوازم آنست از ظنها و کمانها و ... تراشیدن دروغ
و ... مکرها و حیلها که آنرا در شریعت جهل و جهالت خوانند و این نفس را بخود سر ... این
وایستها و آرزوها و خواستها است که عمل ناکردن بران آرزوها و وایستها و خواستها ...
معنی روزه است چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه در این معنی میفرماید حدیث اذا کان یوم صوم احدکم
فلا یرفث ولا یفسق ولا یجهل ولا یصخب فان امرؤ قاتله او شاتمه او سابه فلیقل انی امرؤ
صائم ای انی ...

انی امرؤ صائم معناه ... هر انکاهی که باشد روز روزه یکی از شما ... تا نزود
و نباید که رود هر انچ تعلق بدوستی و وایست زنان دارد و انچ توابع و لوازم انست تا نظری و اندیشه که شهوت
در نفس بجنبد اکرچه حلال و مباح باشد **ولا یفسق** و تا نرود و نباید که رود هر انچ تعلق بدوستی و وایست مال
و نعمت دارد و هر انچ توابع انست که در ان بیرون شدنی باشد از حدی از حدها شرع یا در کذشتن از فرمانی
از فرمانها خدا باشد و اکرچه تعجیزی باشد **ولا یجهل** و تا نرود و نباید که رود هر انچ تعلق بجهالت و نادانی
مادرزاد و انچ بر خلاف ان علمها است که بحضرت خدا منزلست که آنرا جهل خوانند **ولا یصخب** و تا
نرود و نباید که رود هر انچ تعلق بخشم و غضب دارد و هر انچ توابع انست تا و آنچ که در ... یکدیکر
... کوفتی بنفسی رسد ... که لا یحل لمسلم ان یروع مسلما ...
من ... مسلما او ... **فان امرؤ قاتله** پس اکر مردی با این مرد روزه دار جنک کند و کوشش نماید و جنک
و خصومت آورد **او شاتمه** یا دشنامی دهد او را **او سابه** یا عیب و ملامت کند او را ... تا بکوید
این مرد روزه دار ... من مردی ام که بروزه ام **انی امرؤ صائم** من مردیام که بروزه ام ...
صائم من مردیام که بروزه ام ... که این مرد روزه دار در ان حال بزبان نکوید که من بروزه ام ...
در یاد ارد یعنی با خود کوید جواب او کفتن ... نفس از هر انچ و ایستها و آرزوها است باز داشته
ام و جواب او ندهد و در صحیح است و رسول خدا صلوات الله علیه موافق این حدیث میفرماید حدیث من
لم یدع قول الزور والعمل به والجهل فلیس لله حاجة ان یدع طعامه وشرابه هر انکس که بروزه است
و ... ترک ... دروغ ... و جهالت و نادانی مادرزاد ... حاجت نیست خدا ...
که از طعام و شراب ترک کرده است و نان و آب نخورد یعنی ... است ...
و ... خود چنانکه رسول خدا صلوات الله علیه در این احادیث فرموده است معنی روزه باز داشتن
و ... نفس است ... نفس از هر انچ و ایستها و آرزوها و خواستها است که عمل ناکردن
بران آرزوها و وایستها با عضاء ... از چشم و کوش و دست و پای و بطن و فرج و زبان است
باید که نفس را از آرزوها و وایستها و خواستها باز دارد و این خود کمالیست یا باری اعضا را از عمل
کردن بران آرزوها و وایستها و خواستها باز دارد که اکر مثلا قدرت ندارد که از آرزویها نظر کردن بصورتی
... شهوت است از نفس برداردد قدرت دارد باری که چشم از نکریستن ان باز دارد و اکر قدرت ندارد که
آرزوی و وایست مال و نعمت

از نفس بردارد قدرت دارد باری که دست از بردن مال غیر بدارد و اکر قدرت ندارد که وایست و آرزوی
هرزه کفتن و دشنام دادن و هذیان از نفس بردارد قدرت دارد باری که زبان از کفتن آنها باز دارد
و این خود کمالست و روزه پیغمبران و صدیقان و اولیا خداست و روزه مقربانست یا باری اعضا
از عمل کردن بران آرزوها و وایستها باز دارد و این روزه متقیان و صالحان و مومنانست و روزه
اصحاب یمین است و آن روزه که نه وایست از نفس برداشت و نه اعضا را از عمل کردن بر آرزوی
نفس و اکرفت آن روزه ظاهر صوری است که هیچ از کردن سود نکند و آن در حضرت خدا اعتباری ندارد
چنانکه روزه ظالمان و فاسقان ... چه کفتن آن حرامست و زبان از آن باز می باید کرفت
شنیدن آن حرامست و کوش از آن باز می باید کرفت و هرچه کردن آن حرامست و دست از آن باز می باید کرفت
دیدن آن حرامست و چشم از آن باز می باید کرفت و آن روزه که بدان امکان دیدن شب قدر است و روزه
دار ان حضرت منزلت و قدرست اینست و آن روزه که بدان دیو در شیشه کند و در بند و زنجیر کشد
اینست و آن روزه که بدان درهای دوزخ در بندند و درهای بهشت بکشایند اینست چنانکه رسول خدا
میفرماید ... اذا جاء رمضان صفدت الشیاطین و بروایة سلسلت الشیاطین و غلقت
ابواب النیران و فتحت ابواب الجنان و نادی مناد یا باغی الخیر هلم و یا باغی الشر اقصر
معناه اذا جاء هر انکاهی که اید **رمضان** رمضان یعنی روزه رمضان **صفدت** در بند اورند و در
زنجیر کشند **الشیاطین** شیاطین و دیوان یعنی اعضا شیاطین در بند آورند و در زنجیر کشند از
اعضا روزه داران بر بدی جنبانیدن و بر بدی آغالیدن در کرده و کفت دد بدو شنید و کرفت
و داروامد و شد **و غلقت** در بند اورند و در زنجیر کشند **ابواب النیران** درها دوزخ **و فتحت**
ابواب الجنان و بکشایند و کشاده شود درها بهشت **و نادی مناد** و ندا کند و آواز دهد منادی
یا باغی الخیر ای جوینده و طالب خیر و ... فرا تر آی و نزدیکتر شو و **یا باغی الشر** و ای
جوینده و طالب شر و بدی **اقصر** کوتاه کن و بس کن و آخر ... در این معنی اسرار و حقایق
بسیارست که صاحب دلان و صاحب وقتان دانند اما آنچ لابدست که عوام الناس آنرا در توانند یافت
یاد کردیم تا هر کس بقدر سعی و جهد در عمل آورد تا چون مقام بلند تر یاد کنیم در توانند یافت والله الموفق

فصل فی بیان انواع الزکوة وشرایطها

مرانکه در دین و ملت مسلمانی بعد از گفتن هر دو کلمه شهادة از سر علم و معرفت و ایقان و اعتقاد و عمل بران
از و ایستادن از گناهها و بجای آوردن نمازها و برداشتن روزه رمضان زکوة دادن از مال فرض
است زیراکه رب العالمین جل جلاله در قران هر جا که نماز کردن میفرماید زکوة دادن نیز میفرماید چنانکه
واقیموا الصلوة واتوا الزکوة و هرجا که ذکر نماز کند کانی میکند ذکر زکوة دهندکان میکند چنانکه
یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وجای دیگر والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة وجای دیگر واقاموا الصلوة
واتوا الزکوة و نیز رسول خدا صلوات الله علیه در جواب سوال جبرئیل علیه چنین فرموده که الاسلام ان
تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة المکتوبة وتصوم رمضان وتؤتی
الزکوة المفروضة بعد از ذکر هر دو کلمه شهادة و نماز و روزه زکوة دادن از مال فرموده است و از
امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه روایتست که گفت انها القرینة الصلوة فی کتاب الله و الله
لاقتلن من فرق بین الصلوة والزکوة یعنی بدرستی و راستی که زکوة دادن قرینه نماز است در کتاب
خدا و با همدیگر یاد فرموده است و گفت بخدا که من جنگ کنم با هر که فرق کند میان نماز و زکوة و نیز
این آیت بخوانید قال الله تعالی فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا
لهم کل مرصد فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزکوة فخلوا سبیلهم یعنی بکشید مشرکان را هرجا
که بیابید ایشان را و بگیرید ایشان را و گرد آیند بر راههای ایشان تا حصار دهند و سر راهها بر ایشان بگیرید
پس اگر توبت کنند و از شرک و کفر باز گردند و اقامت نماز کنند و زکوة دهند آنگاه راه ایشان بگذارید تا
بی آنکه در کار روند یعنی چنانکه نماز ناکردن موجب قتل است زکوة نادادن و در ادای آن کوتاهی کردن و در اسعاف و لیکن
ماهیت ... موجب قتالست ... اما بدانکه معنی زکوة در لغت عرب
پاکی و زیادتی است ... تطهرهم وتزکیهم ای طاهرة و انا یعنی
است ... بیفزاید و زیادت شود اما در قران
... زکوة ... پاکی ... کرده ... از برتری معنی
... دادن آن خدا ... دو معنی از پاکی در زیادتی
در آن داخل است یعنی پاکی نفس از بخل و حرص و حب دنیا و محل و بخود رسیده شدن و افزودن
دل و جان بعلم و ایمان و عمل صالح و زیادت شدن مالها از برکات الهی و طاعات قاری و

و فرمان بردار ای رب العالمین جل جلاله میفرماید خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها
بستان ای رسول از مالها ایشان زکوة و صدقه فرض تا تو پاک گردانی ایشان را یعنی نفسهای
ایشان از بخل و حرص و حب دنیا و جهل و بپرورانی ایشان را یعنی جانها و دلهای ایشان بعلم و ایمان
و عمل بفرمان بدان زکوة یعنی ستدن آن زکوة و نیز زیادتی مال در آن داخل است که رسول خدا علیه السلام
میفرماید حدیث ما نقص مال من زکوة ولا من صدقة بل یزید بل یزید بل یزید یعنی نکاست و کم نشد
و نکاهد و کم نگردد هیچ مالی از دادن زکوة و نه از دادن صدقه بلکه بیفزاید بلکه بیفزاید بلکه بیفزاید
اما بر دادن زکوة ذکر ثوابها آن جهانی بسیار آمده است هم در قران و هم در حدیث اما آنچه در قران
آنست که میفرماید وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله وما آتیتم من زکوة
تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون یعنی هران مالی که شما میدهید از برای آن تا در مال بیفزاید
از درجه خدا نیفزاید و آنچ میدهید از دادن زکوة و بدان ارادت میدهید رضای خدا است آن
مداوم در زیادت و اضعاف اضعاف است و جای دیگر مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل
حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم
مثل آنانکه انفاق میکنند مالها خود در راه خدا یعنی در دادن زکوة و صدقه همچنانکه مثل دانه گندم
که در زمین بنهند و آنرا تربیت کنند و از آن هفت خوشه بر آید و در هر خوشه صد دانه باشد یعنی یکی هفتصد
و خدای تعالی معبود بر اضعاف کند از هفتصد آنرا که خود خواهد و خدای تعالی را پرستش فراخ رحمت
و فراخ عطاست اما دانا و همه دان و بیک دان و همیشه دانست و اینکه هر کرا خواهد میدهد
و چون می باید داد و بکجا می باید داد و کجا می باید داد و کی می باید داد و چرا می باید داد و جای دیگر
میفرماید و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة
بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین فان لم یصبها وابل فطل والله بما تعملون بصیر
و مثل آنانکه انفاق کنند مالها خود را جستن رضای خدا را و پسند محبت خدا را و پاکی
و ترکیت و تثبیت نفسها را هم چنانست که مثل بستانی بسیار درخت که بر پشته دیگر بوم باشد
و در آن باغ بارد باران بزرگ قطره دو بار و سه بار بارد و بر و ثمرات و نباتها وی دهد و اگر
باران بزرگ قطره در آن نبارد همه سال از شب نم هوا سبز و تر و تازه باشد و خدای تعالی بر پرسش

بر شما گفته است و کمیکنید از عملها و کردار نیکو ... بیناست و بر همه بیناست عیب و شهادت کل و
جزو و پیدا و نهان اما حدیث رسول آنست که چی فرماید حدیث من تصدق بعدل تمرة من کسب طیب
ولا یصعد الی الله الا الطیب فان الله تعالی یتقبلها بیمینه جل جلاله فیربیها کما یربی احدکم
فلوه حتی یکون مثل الجبل وقال مثل احد ثم قرأ یمحق الله الربوا ویربی الصدقات یعنی هرکسی
که بصدقه دهد برابر دانه خرما یعنی اگر خود برابر دانه خرما باشد که بدهد از کسبی حلال پاک و خود
بر خدای نرود و بر بالا نرود یعنی خدای تعالی نپذیرد و قبول نکند الا مالی پاک حلال پس رب العالمین
جل جلاله آن صدقه را بپذیرد و قبول کند بدان صفت که او راست که اوست خواسته جل جلاله و پس
می پرورد آنرا چنانکه کسی از شما کره اسب خود پرورد تا آنگاه که آن دانه خرما کوهی گرداند یا کوه
احد گرداند و در ترا روی حسنات دهنده فزاید و پس این آیت که خدای تعالی میفرماید یمحق الله الربوا ویربی
الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم یعنی محق و نیست گرداند خدای معبود بر مال ربی
بدست آورده و شتم و بر خود دارای آنکه ندهد اگر خود چند کوهی باشد کاهی گرداند و مال بصدقه
داده بپرورد و زیادت گرداند و دانه خرما کوهی گرداند و خدای تعالی بر پرستش دوست ندارد
هر ناسپاس ... و هر ناشکری که مال نه بفرمان دارد و نه بفرمان در آن تصرف کند و دوست ندارد
هر گناهکاری بزه کاری و رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید حصنوا اموالکم بالزکوة یعنی
مال خود در حصن آورید بدادن زکوة و نیز صحابی از فقرا صحابه گفته است ذهب اهل الدثور
بالدرجات العلی والنعیم المقیم و همچنین بر نادادن زکوة ذکر وعیدها و عقوبتها و عذابها
بسیار آمده است هم در قران و هم در حدیث اما آنچ در قرانست که خدای میفرماید والذین یکنزون
الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی
بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون یعنی
آنانکه زر و سیم گرد می آورند و می نهند و انفاق میکنند در راه خدا یعنی در دادن زکوة و صدقه ای رسول
مژدگانی ده ایشان را بعذابی دردناک سخت صعب آن روز که مالها گنجها ایشان سازند و با آتش
دوزخ تافته باشند و گرم کنند و بر پیشانیها ایشان ... پهلوها ایشان و پشتها ایشان ... کرده اند

پیشانی و پشت و پهلو ایشان خدا کرده ... میگویند این آن مالست که از بهر حظ نفس خود گرد کردید
و از حق خدا باز میگرفتید تو بنوشید در عذاب و سوز عذاب مجور برانچه خود جمع کرده و نهاده و رسول خدا
در تفسیر این آیت فرموده است حدیث ما من صاحب مال لا یؤدی زکوته الا صفح له صفائح یحمی علیها
فی نار جهنم فتکوی بها جنباه وظهره وجبینه او قال جبهته حتی یقضی بین العباد فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة ثم یری سبیله اما الی الجنة واما الی النار یعنی نباشد هیچ خداوند مالی که زکوة
و حق خدا از آن ندهد یا تمام ندهد الا که آن مال او تختهها مسین سازند و با آتش دوزخ گرم کنند و بر پهلوها
او می نهند و بر پشت او می نهند و بر پیشانی او می نهند تا وقتی میان بندگان حکم کرده آید در روزی
که مقدار درازنای آن پنجاه هزار سالست و پس راه او بنمایند اگر بهشتی است و بهشت رود و اگر
دوزخی است بدوزخ رود و همچنین میفرماید حدیث مثل مال احدکم یوم القیامة شجاعا
اقرعا له زبیبتان فیطوق صاحبه فینهشه ویبتغ فیه ویقول انا مالک انا کنزک
ثم قرأ ولا تحسبن الذین یبخلون الآیة یعنی صورت کرده شده آید مال هر یکی از شما که زکوة و
حق خدا از آن نا داده باشد یا تمام نداده باشد روز قیامت بر صورت ماری کل که ... زهر در کار بر دارد
که پوست کاسه سر آن مار برخاسته باشد و دو نقطه سیاه بر پیشانی دارد یا بر دو بر چشم و آن مار
طوق گردن خداوند مال کنند و آن مار پوست و گوشت او بدندان همی گسلاند و همی لیسد و زهر همی نهد
و باد گرم در آن می دمد و زهر بر اعضای آدمی بر آگند و میگوید من مال توام من درم و دینار توام
پس رسول خدا صلوات الله علیه این آیت بخواند ولا تحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله
هو خیرا لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة ولله میراث السموات والارض والله
بما تعملون خبیر یعنی مپندار ای رسول البته مپندار که آنانکه بخل و امساک می نمایند بدانچه
خدای تعالی ایشان را داده است از فضل خود که آن مال خیر است ایشان را نه که شر است ایشان را
زود باشد که آن مال طوق گردن ایشان کنند بر صورت ماری یا مارانی و حال آنکه ملک میراث
با خدا افتاده در زهر و مال و اوار در گردن ایشان بماند و رسول خدا علیه سیفرماید حدیث
یأتی مال احدکم یوم القیامة شجاعا اقرع له زبیبتان یأتی فاغرا فاه او قال فاتحا فاه فیفر منه
فیتبعه ولا یزال یتبعه ولا یزال یفر منه فیاخذ بیده او قال یلهز منه فیقضمها القضم الفحل

ویقول انا مالک انا کنزک حتی مالک می آید مالی یکی از شما که زکوة و حق خدا از آن بداده باشد
در قیامت بصورت ماری کل که دو نقطهٔ سیاه بر پیشانی دارد یا بر زیر چشم و می آید دهن باز کرده
وخداوند مال که مار ببیند بگریزد و مار از دنبالهٔ او می رود و مادام که مرد می گریزد مادام [illegible]
از دنبالهٔ او می دود تا آنگاه که او مضطر آید و خواهد که باز گردد تا او را از خود دفع کند مار هر دو
دست او بگیرد یا گفت کنار و کنار دهن او بگیرد و برهم می شکند و آوازی از آن شکستن می آید
هم چنانکه شتر مست که دندان خاید و آن مار می گوید منم مال تو منم گنج تو ام من درم و دینار [illegible]
مال جمع کردی و در صحیح است که رسول خدا صلوات الله علیه با ابو ذر غفاری گفت رضی الله عنه
[illegible] یا ابا ذر بشر الکانزین برضف من النار توضع علی حلمة ثدی احدهم فیخرج من نغض
کتفه و توضع علی نغض کتفیه فیخرج من حلمة ثدیه حتی یقضی بین العباد
رسول خدا صلوات الله علیه با ابو ذر غفاری گفت ای ابو ذر مزدگان ده آنرا که چیزی گرد میکنند و حق
خدا از آن [illegible] مال [illegible] سنگ گرم کنند و بر پستان هر یکی از ایشان [illegible]
[illegible] میان دو کتف شان بدر می آید و بر میان کتف شان می نهند و از سر پستان بدر می آید
تا داوری میان بندگان خدا کرده آید و امثال این احادیث بسیار آمده است فصل [illegible]
چون بیان کردیم که زکوة [illegible] واجبست اکنون بیان کنیم که این زکوة بر که واجبست و [illegible]
[illegible] واجبست و [illegible] واجبست اما آنکس که زکوة بروی واجبست هر [illegible]
[illegible] زکوة دادن بروی واجبست [illegible]
[illegible] شافعی [illegible]
ابو حنیفه [illegible] چون کافری در اسلام آید بروی واجبست که
زکوة [illegible] در مال او زکوة واجبست بیش [illegible]
رسول خدا صلوات الله علیه [illegible] من ولی یتیما فلیتجر فی ماله ولا یترکه حتی تاکله الصدقة
[illegible] هر آنکس که وی یتیم است [illegible] و از زکاتی و معاملتی دادن در شریعت [illegible]
آن مال [illegible] واجبست زکوة در مال او واجبست [illegible]
دادن از آن واجبست [illegible]

اما اما ساعیه [illegible] جنس دوم نعم و مواشی خوانند یعنی شتر و گاو و گوسفند و پیش ابو حنیفه و اسب نیز زکوة واجبست
پس خیل معشرات خوانند یعنی آنها که در آن ده یک واجبست و هر یک را یاد کنیم اما چون بزرگان در دادن
زکوة ابتدا بنعم کرده اند و از نعم ابتدا بزکوة شتر کرده اند چنانکه در کتابی که امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه بعاملان
زکوة شتر کرده است ما نیز اقتدا بایشان کنیم فصل فی زکوة الابل اکنون بدانکه شتر چون کم از پنج
باشد نباید داد که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید لیس فیما دون خمس ذود صدقة و چون پنج آمد
یک گوسفند واجبست و چون ده شود دو گوسفند و چون پانزده شود سه گوسفند و چون بیست شود
چهار گوسفند و چون بیست و پنج شود شتری مادهٔ یکساله بای در دوم نهاده واجب آید که آنرا بنت مخاض خوانند
تا بسی و پنج رسد این بنت مخاض می دهد و چون سی و شش گردد شتری مادهٔ دو ساله بای در سوم نهاده
بدهد که آنرا بنت لبون خوانند و تا چهل و پنج که رسد این بنت لبون می دهد و چون چهل و شش گردد
شتری مادهٔ سه ساله بای در چهارم نهاده واجب آید که آنرا حقه خوانند یعنی مستحق حمولی دارد و
حمل او توان نمود و تا شصت که رسد این حقه میدهد و چون شصت و یک گردد شتری مادهٔ چهار
ساله که بای در پنجم نهاده واجب آید که آنرا جذعه خوانند و تا هفتاد و پنج که رسد این جذعه می باید داد
و چون هفتاد و شش گردد دو شتر ماده هر یک دو ساله واجب آید که آنرا بنت لبون خوانند
تا نود که رسد این بنت لبون می دهد و چون نود و یک گردد دو حقه واجب آید و تا صد و بیست که
رسد این دو حقه می دهد و چون صد و بیست و یک گردد [illegible] واجب آید [illegible] و قول
شافعی دو حقه واجب آید و یک بنت لبون [illegible] مستقر گردد [illegible] بنت لبون میدهد
و هر پنجاه حقه [illegible] ابو حنیفه در صد و سی نصاب مستقر گردد [illegible]
[illegible] بنت مخاض [illegible] باید داد دو گوسفند [illegible]
[illegible] واجبست و نباشد و بنت لبون باشد بدهد و دو گوسفند [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] نقره [illegible] و نمی باید [illegible] بنت مخاض [illegible]
لبون [illegible] درست نباشد اما اگر در مال او بنت مخاض نباشد و این لبون بدهد رواست که رسول
خدا علیه السلام فرموده است فان لم یکن فی ماله بنت مخاض فابن لبون و این هم چنانست که تیمم که جز
با ستعمال آب معذور است تیمم نا مقبولست همچو چون با اصل معذور است عوض و بدل نا مقبولست

پس اگر در مال او بنت مخاض واجبست و نباشد و حقه باشد بدهد و چهار گوسفند از عامل زکوة واستاند
یا جذعه [illegible] بر تفاوت سنی که بالا رود یا زیر می آید دو گوسفند تفاوت نگاه میدارد یا بیست درم نقره
مادام که آنچه می بایدداد در مال او نباشد پس اگر در مال او آنچه می بایدداد موجود است عوض نا مقبولست
و اگر کسی را در مال گوسفندی واجبست و شتری بدهد رواست قولی آنست که جمله بزکوة قبولست
و قولی آنست که آنچه حصهٔ زکوة است بزکوة قبولست و باقی تطوع است و بر نا دادن زکوة [illegible]
ذکر و عید ها و عقوبتها آمده است چنانکه رسول خدا علیه فرموده است حدیث ما من صاحب ابل لا یؤدی
زکوتها الا بطح لها بقاع قرقر یوم القیمة اوفر ما کانت واسمن ما کانت لا یفقد منها فصیلا واحدا
تعضه بافواهها وتطاه باخفافها کلما جازت علیه اخراها ردت الیه اولیها حتی یقضی
بین العباد فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة ثم یری سبیله اما الی الجنة واما الی النار
[illegible] باشد هیچ خداوند گلهٔ شتر که زکوة و حق خدا از آن ندهد یا تمام نرهد الا که آن شتر ان را روز قیامت
در صحراها هموار ساده باز دارند بیشتر آنان و فربه تر از آن که بوده باشند و از آن یکچه گم شده باشد
و خداوند گله را بروی در افکنند و گله را بر سر او میرانند و آن شتران او را بدندانها می گزند و می کوبند و
[illegible] و هر آنگاهی که آخر گله در آید اول گله باز گردانند تا داوری میان بندگان خدا
کرده آید در روزی که مقدار او پنجاه هزار سالست و پس راه او بنمایند اگر از
[illegible] و اگر از دوزخیانست بدوزخ رود فصل فی زکوة البقر [illegible] اما گاو تا سی نباشد هیچ [illegible]
نباید و چون سی آمد گاوی تر یکساله واجب آید که آنرا تبیع خوانند و چون چهل گردد گاوی که دو ساله
واجب گردد که آنرا مسنه خوانند و چون شصت گردد دو تبیع واجب گردد و پس نصاب مستقر گردد
در هر سی تبیعی میدهد و در هر چهل مسنه اما زکوة گوسفند تا چهل نباشد هیچ نباید داد و چون چهل آمد
یک گوسفند واجب آید و این چهل که نه همه در یکی کو باید شمرد بره و بزغاله بز و میش همچنین
و از آن یکی باید داد و چون صد و بیست و یک گردد دو گوسفند باید داد و چون دویست و یک گردد
سه باید داد و چون چهار صد گردد چهار باید داد پس نصاب مستقر گردد در هر صد یکی میدهد
پس اگر این جمله که نه همه بره و بزغاله باشند که یکسال آید هم زکوة باید داد پیش شافعی اگر نصاب تمام
باشد و بره در آخر سال بزاید و نصاب تمام گردد زکوة واجب آید و چون از گوسفند زکوة میدهند باید که چنه

باشد یعنی یکساله یا ثنیه یعنی دو ساله و اصح آنست که نباید که کم از شش ماهه باشد و بر نادادن زکوة
گاو و گوسفند ذکر وعیدها و عقوبتها آمده است چنانکه در صحیح است و رسول خدا علیه میفرماید حدیث
ما من صاحب بقر ولا غنم لا یؤدی زکوتها الا بطح لها بقاع قرقر یوم القیمة اوفر ما کانت واسمن
ما کانت لیس فیها عقصاء ولا جلحاء ولا جماء عضباء ولا مکسورة القرن تنطحه بقرونها
وتطاه باظلافها کلما جازت علیه اولیها حتی یقضی بین العباد فی یوم کان مقداره
خمسین الف سنة ثم یری سبیله واما الی الجنة واما الی النار یعنی باشد هیچ خداوند گله
گاو و گوسفند که زکوة و حق خدا از آن ندهد یا تمام نرهد الا که آن گله را روز قیامت باز دارند
در صحراها هموار ساده بیشتر از آن و فربه تر از آن که بوده باشند و نباشد در آن گله هیچ شکسته سرو نه
بی سرو نه سر کنده و خداوند گله را بر سر او میرانند و آن گاوان و گوسفندان او را بسروها
می زنند و بسمها می سپرند و هر آنگاهی که آخر گله در آید اول گله باز گردانند تا داوری میان
بندگان خدا کرده آید در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سالست و پس راه او بنمایند اگر از
بهشتیانست به بهشت رود و اگر از دوزخیانست بدوزخ رود فصل فی زکوة جوهر النقدین
اما جنس دوم که جوهر نقدین است در عین آن زکوة واجبست و هر چه از نقدین ساخته اند اگر ظرف
آن حرام و محظور شرع است قولاً واحداً بر آن زکوة واجبست و آن اگر داشتن مباح است چون حلی
و زیور زنان پیش ابو حنیفه و قولی شافعی بر آن زکوة واجبست حدیثی در صحیح است که رسول
خدا صلوات الله علیه در مسجد الحرام رفت و دو زن را دید که طواف کعبه میکردند و دو دستاورنجن
زر نقره در دست داشتند و رسول خدا علیه السلام ایشانرا بدید فرمود که اتؤدیان زکوتهما یعنی شما زر دو
آن دست او رنجن زکوة میدهید ایشان گفتند نه یا رسول الله رسول خدا گفت بر ایشان اتحبان ان
ان یسورکما الله بسوارین من النار یعنی شما می خواهید که خدای تعالی دو دست او رنجن از
آتش در دست شما کند پس ایشان آن دست او رنجنها از دست بدر کردند و برسول دادند
پس بقول شافعی این حدیث را بر زیور زنان زکوة واجبست اما جوهر نقدین در عین آن زکوة واجبست
اگر مضروب است و اگر غیر مضروب و اگر خالص و اگر ناخالص است و اگر بر در و دیوار است و اگر بر
جامها زر کشیده است در عین آن زکوة واجبست اما حلی محظور قولی آنست که در عین آن زکوة واجبست

وقوی آنست که بر قیمت آن زکوة واجبست یعنی چون بسنگند قیمت آن بکاهد اس او مقرراتست که از
قیمت آن بدهد اما نصاب زر بیست دینارست و نصاب نقره دویست درم است و در هر
دو جا یک ده یک واجبست که رسول خدا صلوات الله علیه میفرماید فی الرقة ربع العشر و ربع
العشر بیست دینار نیم دینار باشد و ربع عشر دویست درم پنج درم و چون بدان بیفزاید بران حساب
بکند اما جواهر دیگر چون لعل و فیروزه و یاقوت و مروارید و امثال این چون از بهر خرید و فروخت و
عروض تجارت دارند بر قیمت آن زکوة واجبست و اگر از بهر زینت و آرایش دارند زکوة واجب
نیست و همچنین جامها دوختنی و نا دوخته و انواع فرشها و قماشها چون از بهر عروض تجارت دارند بر قیمت
آن زکوة واجبست و اگر از بهر احتیاج و استمتاع خود دارند بدان زکوة واجب نشود و بدانکه هر
مالی که در دست مردمان باشد و مران مالی که غایب شد زکوة آن نشاید داد تا آنگاه که وا دست آید
اما احتیاط آنست که زود تر از آنک وا دست آید زکوة بدهد و اگر کسی سه سال آید و بر زکوة دادن
قادر باشد و یک لحظه تقصیر کند و مال تلف شود زکوة در گردن او بماند اگر مال تلف شد پیش شافعی
و پیش ابو حنیفه بران زکوة [illegible] یعنی زکوة بر مالست چون تلف شد زکوة واجب نباید و پیش
شافعی [illegible] که اگر تلف شد قضا لازم است زیراک در دادن تقصیر کرده است

فی زکوة العشرات اما آنجا که ده یک دران واجبست پیش شافعی هران دانه که قوت را شاید
ازان ده یک لازم است چون گندم و جو و برنج و نخود و عدس و ماش و باقلا و جاورس و
ذرت و قاقل و امثال این و پیش ابو حنیفه هرچه از زمین بروید دران ده یک واجبست الا هیزم
و حشیش و این آیت بدلیل آورده یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم
من الارض و پیش بعضی [illegible] چون ده من آید یک من بباید داد و از ده خرما یک خرمای دیگر
امام شافعی نصاب معشرات هشتصد من است بوزن مدینه بعد از آنکه رسیده باشد و خشک شده
چون این قدر باشد ده یک لازم گردد و از میوه‌ها خرما و انگور زکوة واجبست و عسل دو وجهی است
و ورس و زعفران دو قولی است و بدانک زکوة معشرات شرطست که از ملک خود بر اهل [illegible] شد
یا از تخم خود که ده یک از بس ملک و تخم می دود یا از بس تخم می دود اگر کسی تخمی در صحرای که ملک کسی نباشد
بیفشاند در ارتفاع آن ده یک واجبست و اگر کسی ملک خود با جارت یا بعاریت بکسی دهد زکوة بر آن کس

باشد که مالک تخم است و زکوة معشرات هرچه باب بارانی و آب جوی و کاریز پرورده باشد ده یک واجبست
و هرچه بدولاب و گاو و دست و پای پرورده باشند دران نیم ده یک واجبست اما باغات خرما و
انگور که بفروشند زکوة بر مالک باغ باشد و اگر خداوند باغ زکوة نداده باشد بیع درست نباشد
در همه باغ و بقولی در حصه زکوة و اگر زمینی در میان جمعی مشترک باشد و ارتفاع آن خود هشتصد
دران زکوة واجبست چون هر یک نصیب خود بر نگرفته باشند اما اگر قسمت کرده باشند تا نصیب هر یک
[illegible] نباشد زکوة واجب نباید و بدانک قیمت اعیان اجناس در انواع زکوة پیش ابو حنیفه رواست
که بهر جانب عوض گندم جو دهد یا بعوض زر سیم دهد یا فی الجمله رواست و پیش شافعی روا نیست
الا هر چیزی را از عین آن بدهد چنانک از زر زر دهد و از گندم گندم و از انگور انگور و عوض بدل
روا نیست بظاهر مذهب و وجهی است پیش شافعی که اگر عامل زکوة مصلحت بیند مر فقرا را [illegible]
و هم چنانکه [illegible] رواست که عوض بدل بستاند اما بظاهر مذهب روا نیست

فصل

اما آنان مستحقان زکوة اند و زکوة بدیشان می باید داد هشت صنف اند که رب العالمین جل جلاله
یاد کرده است که انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم وفی الرقاب
والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل فریضة من الله والله علیم حکیم اما این که فرموده است للفقراء
آنان باشند که ایشان را وجوه قوت و معاش معین باشد چنانک اگر شب وجوه فردا ندارند و در روز وجوه
شب [illegible] دارد با قماشی و متاعی چند که او را ازان ناگزیر باشد یا پاره [illegible] نتواند
و اسبی دارد شاید یا کسی ندارد که زهی و کاری کند و غلامی دارد شاید و این همه او را از حد
فقر بدر نبرد و [illegible] مساکین آنان باشند که ایشان را وجوه قوت و معاش معین باشد و کسبی و کاری
کند اما تمام ایشان نباشد چنانک در عرف گویند [illegible] و اگر ده سالی او را هزار دینار
بکار باید و نهصد دینار گرداند کرد رواست که صد دینار دیگر بوی دهند و شرطست که چون سر سال آید
مالک نصابی نباشد از زر یا نقره [illegible] عاملان متورع باشند که منصب استحقاق
زکوة و انواع زکوة دانند و شناسند و ما دون باشند از جهت امام اعظم و پیش ابو حنیفه اگر عامل
زکوة باشد و زکوة خود بمرد از گردن او بیفتد و پیش شافعی طریق اولی آنست که زکوة بعامل
تفویض کند تا او خود بمستحقان رساند [illegible] بهلوان عسا بودند که رسول خدا علیه

حال در راه ایشان می نهاد تا بواسطه آن دوستی اسلام در دل ایشان بماند و بواسطه ایشان دیگران [illegible]
آیند وفی الرقاب درم خریدگانی باشند که خود را از خواجه باز خرند تا بطاعت و عبادت خدا مشغول
گردند که در بندگی خواجه عبادت خدا نتوانند کرد والغارمین وام داران باشند که قرضی کرده باشند در
صلاح و اصلاحی صرف کرده باشند نه در عصیان وفی سبیل الله غازیان باشند که [illegible]
و کارشان غزا باشد و از بهر خدا باشد وابن السبیل راه گذریان باشند که در وطن خود مال و نعمت دارند
و در غربت گرفتار آمده باشند و چیزی ندارند که نفقه سازند و بواسطه آن با وطن افتند [illegible] این
اصناف هشتگانه که استحقاق زکوة ستدن دارند و پیش شافعی اگر این هر هشت صنف
یابد زکوة بهمه بباید رساند و اگر هفت یابد بهفت و اگر شش یابد بشش و اگر پنج یابد به پنج و اگر
چهار یابد بچهار آن چند که یابد اما جمله از سه صنف نشاید داد و هر صنفی بباید که کم از سه کس [illegible]
چنانک [illegible] قسمت کند اما اگر سویت نگاه ندارد چنانک یکی را دیناری دهد و یکی را دانگی
روا باشد و پیش امام ابو حنیفه اگر بیک صنف دهد شاید اما ازین اصناف هشتگانه در این عصر سه صنف
آنند که بدست نیاید مولفة قلوب و رقاب و غازی آن چنانکه شرطست و دو صنف آنند که [illegible]
باشد که بدست آیند و وقت باشد که بدست نیاید عامل و ابن السبیل اما سه صنف آنند که همه جای
همه وقت بدست آیند فقیر و مسکین و وام دار اما این اصناف که همه جای همه وقت بدست [illegible]
باید که چند شرط دیگر دارند تا بس زکوة بدیشان توان داد باید که این ستانده [illegible] نباشد چون
و مادر و پدر پدر و مادر مادر و [illegible] فرع تو باشد چون پسر و دختر و پسر زاده و دختر زاده و در جمله
که در حال نگاهداشتن نفقه او بر تو واجبست زکوة بدو نباید داد و باید که آزاد باشد و بالغ و عاقل و مسلمان
که زکوة بدیوانه و کافر و بنده و طفل نتوان داد و باید که مسلمانی [illegible] باشد اگر از روی [illegible]
[illegible] اما در حضرت خدا مقبول نباشد که رسول خدا علیه میفرماید [illegible] اطعموا
طعامکم الاتقیاء و اولوا معروفکم المؤمنین [illegible] و بدانک زکوة دادن رکنی است از ارکان دین و [illegible]
مسلمانی چون نماز و روزه و بی نیت درست نباشد که رسول خدا علیه میفرماید انما الاعمال بالنیات و نیت
چنین آورد نیت آوردم که بگزارم فریضه زکوة مال امسالین خود خدایرا زیراک رب العالمین جل جلاله میفرماید
واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة و نیت زکوة معشرات چنین گوید نیت آوردم که بگزارم فریضه ده یکی [illegible]
امسالین خود

خدایرا از بهر آنکه حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من
الارض و در هر نوعی از انواع زکوة از نقود و گاو و گوسفند همچنین نیت بیاورد و اگر کسی از زکوة [illegible]
امتناع کند خلیفه یا نایبی از نایبان او یا عامل زکوة آن زکوة بزور بگیرند هر طریق که بگیرند رواست
و چون از بهر او نیت بیاورد بظاهر فتوی از گردن او بیفتد اما در حضرت خدا مقبول نباشد و از آنجا
که تقوی است دیگر باره او را زکوة بباید داد و خود نیت بیاوردن و باید که دهنده بر ستاننده زکوة
منت ننهد و او را نرنجاند که منت و اذی مبطل ثواب زکوة است و رب العالمین جل جلاله میفرماید
یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی و ستاننده زکوة را سنت است که دهنده را این
دعا بگوید آجرک الله فیما اعطیت وبارک لک فیما ابقیت وجعل ذلک لک طهورا یعنی خدای
[illegible] دادی و برکت کناد در آنچه نهادی و ترا این داده بسبب پاکی نفس و ذات تو گرداناد بمحمد

فصل فی مناسک الحج والعمرة قال الله تعالی ولله علی الناس حج البیت من استطاع

الیه سبیلا بدانک حج آخرین رکنی از ارکان مسلمانی است و باستطاعت واجب گردد و در همه عمر یکبار واجب
گردد و استطاعت در حج بر وجود مال موقوفست و مال باید که حلال باشد و معنی استطاعت [illegible] زاد و راحله است
و امن راه از همه آفتها که تعلق براه دارد و باید که بالغ و عاقل و مسلمان و آزاد باشد و از جمله عمل
بر کلمه شهادة و جمله فرضها و سنتها نماز و آنچه بدان تعلق دارد از غسل و وضو و از جمله روزه رمضان
و آنچه بدان تعلق دارد از فرضها و سنتها آن بیرون آمده باشد و از جمله زکوة مال و فرایض و سنن آن
بیرون آمده باشد و از مظالم حالی صلاحی خواسته و مظالم مالی باز داده باشد و حقوق زن و
فرزند از اوام و مهر و نفقات ایشان بتمامی ترتیب داده و راضی کرده باشد و آنچه در رفتن و آمدن
او را تمام باشد حاصل باشد و از بهر استظهار چیزی بگذاشته باشد و معنی حج در لغت قصد کردن
و در شریعت قصد کردن این خانه معین است بعزم که آن بزرگ کرده شده خدا است نه بعادت خلق
و رب العالمین جل جلاله اضافت آن واخود کرده است تشریف و تفضیل را که وطهر بیتی و چون
این شرایط که یاد کردیم او را حاصل شد و در اسلام و واجب باشد که حج رود و اعمال حج که فرضهاست و بی
گزاردن آن حج درست نباشد چهار چیزست [illegible] احرام است دوم وقوف بعرفات سیم
تراشیدن موی و [illegible] طواف زیارت [illegible] سعی میان صفا و مروه است و واجبات حج اگر

[illegible] یا در حج از بودن [illegible] و کفاره باید [illegible] که خوف لازم شود و اما شش چیز است
الاستقا کاه احرام گرفتن [illegible] روز عرفه بعد از زوال تا آفتاب فرو شود بعرفات ایستادن سیوم شب عید
بمزدلفه بودن چهارم روز عید سنگها بجمرة العقبه انداختن پنجم شبها ایام التشریق بمنا بودن
طواف وداع کردن و بجز این از وقت احرام تا وقت حصول تحلل بر خود حرام باید کرد و آن شش چیز است [illegible]
اما استحباب غسل کردنست و طواف القدوم و اگر پیش از عرفات بمکه رسد رمل و اضطباع [illegible] طواف کند
و دست بحجر الاسود نهادن و آنرا بوسیدن و دویدن در میان سعی و آهسته رفتن در جای خود دیگر
و دعا و افعال عمره همه رکنها است الا سر تراشیدن و هر که این جمله رکنی بگذارد حج و عمره او
روا نباشد و گوسفندی بروی واجب گردد و هر که سنتی بگذارد بروی چیزی نباشد ولکن ثواب آن
سنت او را نباشد و چون باحرام گاه رسد و قصد احرام گرفتن کند [illegible] اول سنت [illegible]
[illegible] احرام گرفتن بروی حلال بود بر خود حرام کند و آن بیست چیز است [illegible]
حرام کردم تا از [illegible] فارغ گردد نباید که صحبت حلال کند یا زن کند یا وکیلی کند [illegible]
[illegible] ریش شانه کند یا فرق [illegible] یا چشم [illegible]
یا موی [illegible] حلوایی که زعفران یا بوی خوش در آن باشد بخورد [illegible]
یا صید خورد یا چوب [illegible] از درخت بشکند یا جانوری بکشد این جمله بعد از احرام نتوان [illegible]
احرام نتوان کرد فصل [illegible] بدانکه چون استطاعت حج [illegible]
توبه نصوح بکند و دل [illegible]
[illegible] است [illegible] سنت است [illegible] غسل [illegible]
کند غسل [illegible] احرام را و اگر آب نیابد تیمم کند و ناخن برگیرد و موی زهار و بغل [illegible]
برگیرد و جامه [illegible] در پوشد و یکی بر دوش افکند و نعلین [illegible]
بگزارد دو رکعت نماز کند و نیت حج [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] لبیک لبیک اللهم لبیک [illegible]
والنعمة لک والملک لک لا شریک لک لبیک [illegible] من الذنوب [illegible] لبیک [illegible]
زنان لبیک گفتن [illegible] است [illegible]



